

**بحث هشتم**  
**اثبات تصرف روحانی با آیات**  
**و احادیث شریف نبوی**

[ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عَفَرْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ<sup>۱</sup> ]

سلیمان «گفت : ای عزیزان کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شود خواهد آورد .» پهلوانی از جن گفت : « من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه تو از جایگاه خود برخیزی و هر آینه من بر آوردن آن عرش توانا و امین هستم .

وَفِي كَيْفِيَّةِ وُصُولِ الْعَرْشِ إِلَيْهِ لِحَتَّى رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ خِلَافٌ، فَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ الْعَسَاكِرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، أَنَّهُ قَالَ : لَمْ يَجِرْ عَرْشُ صَاحِبَةِ سَبَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، وَلَكِنْ انْشَقَّتْ بِهِ الْأَرْضُ ، فَجَرَى تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّى ظَهَرَ بَيْنَ يَدَيِ السُّلَيْمَانِ ، وَإِلَى هَذَا ذَهَبَ مُجَاهِدٌ وَابْنُ سَابِطٍ وَغَيْرُهَا<sup>۲</sup> .

---

۱ - سوره نمل آیه ۳۹ و ۳۸

۲ - تفسیر روح المعانی ص ۱۸۵ جزء ۱۹ سطره ۱۸

و در کیفیت رسیدن عرش به نزد سلیمان U به صورتی که تخت را نزد خودش مستقر و ثابت دید؛ اختلاف است. پس پسر ابن ابی شیبہ و ابن منذر و ابن عساکر از ابن عباس T روایت نمود که وی گفت: عرش صاحب سبا ( بلقیس ) بین آسمان و زمین حرکت ننمود و لکن زمین بواسطه آن شکافته شد و از زیر زمین حرکت نمود تا روبروی سلیمان U ظاهر شد. مجاهد و ابن سابط و غیر آن بر این اعتقادند.

[قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ إِنَّا آتَيْنَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ] <sup>۱</sup>

«کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت را پیش از آنکه چشم بر هم زنی، نزد تو خواهم آورد. هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید، گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می آورم یا ناسپاسی می کنم.»

(إِنَّا آتَيْنَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ)، إِذَا نَظَرْتَ بِهِ إِلَى شَيْءٍ مَا ، قَالَ لَهُ : انْظُرْ إِلَى السَّمَاءِ . فَنَظَرَ إِلَيْهَا ، ثُمَّ رَدَّ بَصَرَهُ ، فَوَجَدَهُ مَوْضُوعًا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَامْتَنَى نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ دَعَا أَصْفَ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ أَنْ يَأْتِيَ اللَّهَ بِهِ ، فَحَصَلَ بَانَ جَرَى تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّى ارْتَفَعَ عِنْدَ كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ . <sup>۲</sup>

۱ - سوره نمل آیه ۴۰

۲ - تفسیر جلالین ص ۳۲۰ سطره ۲۳

(الآیه) یعنی «من تخت را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد» زمانی که تو توسط آن، سوی چیزی نظر کردی. عاصف به سلیمان گفت: «به آسمان نگاه کن.» پس به آن نگاه کرد. سپس نظرش را برگرداند. و تخت را روبرویش نهاده یافت. وقتی که حضرت سلیمان به آسمان نگریست، آصف اسم اعظم را خواند تا خداوند به برکت آن، تخت را بیاورد و چنین حاصل شد که تخت از زیر زمین سیر کرد تا وقتی که نزد تخت سلیمان ظاهر گشت و بیرون آمد.

[كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ]<sup>۱</sup>

«هرگاه زکریا به نزد مریم در محراب مسجد داخل می شد. نزد او روزی را می یافت و می گفت: ای مریم این روزیها از کجا برای تو می رسد؟ او می گفت: از نزدیک خدا است. هر آینه خدا روزی هر کسی را که می نواهد، بیشمار می دهد.»

وَعَنْ أَنَسٍ ٢: أَنَّ أُسَيْدَ بْنَ حُصَيْنٍ وَعَبَادَ بْنَ بَشِيرٍ تَحَدَّثَا عِنْدَ النَّبِيِّ ٢ فِي حَاجَةٍ لَهُمَا حَتَّى ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ سَاعَةٌ فِي لَيْلَةٍ شَدِيدِ الظُّلْمَةِ، ثُمَّ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ٢ يَتَقَلَّبَانِ، وَبَدَرَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عُصِيَّةً، فَأَضَاعَتْ عَصَا أَحَدِهِمَا لَهُمَا حَتَّى مَشِيَا فِي ضَوْئِهَا حَتَّى إِذَا افْتَرَقَتْ بِهِمَا الطَّرِيقُ أَضَاعَتْ لِلْآخِرِ عَصَاهُ، فَمَشَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي ضَوْءِ عَصَاهُ حَتَّى بَلَغَ أَهْلَهُ.<sup>۲</sup>

۱ - آل عمران آیه ۳۷

۲ - رواه البخاری خیر الموعظ ص ۳۳۶ ج ۲ باب الکرامات.

از انس  $\tau$  روایت است که اسید بن حضیر و عباد بن بشیر نزد پیامبر  $\rho$  در مورد حاجتی که برای آنها سخن گفتند بود تا پاسی از شب گذشت در شبی که سخت تاریک بود. بعد از نزد رسول الله  $\rho$  خارج شدند در حالی که می رفتند و به دست هر یک از آنها عصایی بود. پس عصای یکی روشن شد و برای هر دو روشنایی داد تا اینکه در روشنی آن عصا هر دو رفتند تا زمانی که راه آنها جدا شد. پس عصای دیگری نیز روشن شد. پس هر یک از آنها در روشنی عصای خود رفتند تا اینکه به اهل خود رسیدند.

[وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ] <sup>۱</sup> «و مگویند کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده اند. بلکه آنان زنده اند و لیکن شما آگاه نمی شوید.»

يَعْنِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤْتِي لِأَرْوَاحِهِمْ قُوَّةَ الْأَجْسَادِ ، فَيَذْهَبُونَ مِنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُونَ ، وَيَنْصُرُونَ أَوْلِيَائَهُمْ ، وَيَدْمُرُونَ أَعْدَائَهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ، وَ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ الْأَرْضُ أَجْسَادَهُمْ وَلَا أَكْفَانَهُمْ . وَ فِي صَحِيحِ الْمُسْلِمِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ مَرْفُوعًا : أَرْوَاحُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ فِي طُيُورٍ حَضْرَاءَ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ، ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ . فَذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ إِلَى أَنَّ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ مُخْتَصَّةٌ بِالشُّهَدَاءِ ، وَالْحَقُّ عِنْدِي عَدَمُ اخْتِصَاصِهَا بِهِمْ بَلْ حَيَاةٌ أَقْوَى مِنْهُمْ وَ أَشَدُّ ظُهُورًا آثَارَهَا فِي الْخَارِجِ حَتَّى لَا يَجُوزُ النِّكَاحُ بِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ  $\rho$  بَعْدَ وَفَاتِهِ بِخِلَافِ الشَّهِيدِ ، وَ الصَّدِّيقُونَ أَيْضًا أَعْلَى

دَرَجَةً مِنَ الشُّهَدَاءِ ، وَ الصَّالِحُونَ يَعْنِي الْوَلِيَّاءَ مُلْحِقُونَ بِهِمْ ، كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ  
 التَّرْتِيبُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى (مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ) <sup>۱</sup> ، وَ  
 لِذَلِكَ قَالَ الصُّوفِيَّةُ الْعَلِيَّةُ : أَرْوَاحُنَا أَجْسَادُنَا وَ أَجْسَادُنَا أَرْوَاحُنَا، وَ قَدْ تَوَاتَرَ عَنْهُ  
 كَثِيرٌ مِنَ الْوَلِيَّاءِ أَنَّهُمْ يَنْصُرُونَ أَوْلِيَائَهُمْ ، وَ يَدْمُرُونَ أَعْدَاءَهُمْ ، وَ يَهْدُونَ إِلَى اللَّهِ  
 تَعَالَى مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ تَعَالَى <sup>۲</sup>.

یعنی به درستی که خدای تعالی برای ارواح ایشان قوه اجساد می  
 دهد پس آنان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که بخواهند می روند و  
 دوستانشان را یاری می کنند و دشمنانشان را هلاک و نا پدید می سازند. و  
 از این جهت زمین جسدها و کفن های ایشان را نمی خورد. و در صحیح  
 مسلم از ابن مسعود <sup>۳</sup> به صورت مرفوع روایت شده است که روح های  
 شهدا در نزد خداوند داخل پرندگان سبز در جنت هر جا که بخواهند  
 سیر می کنند. بعداً در چراغهایی که زیر عرش هست مکان می گیرند.  
 جماعتی از علما معتقدند حیات و زنده بودن انبیا خاص به شهدا  
 است. و حق نزد من عدم اختصاص آن به ایشان است بلکه زنده بودن  
 پیامبران ، بالاتر از زنده بودن شهدا است. و آثار زنده بودن پیامبران در  
 خارج آشکارتر است حتی نکاح کردن با ازواج نبی <sup>۴</sup> بعد از وفات او جایز  
 نمی باشد. به خلاف شهید که نکاح زوجه او جایز است و صدیقون نیز از  
 جهت درجه بالاتر از شهدا اند و صالحون یعنی اولیا ملحق شوندگان به  
 ایشان هستند همانگونه که ترتیب در گفته خدای تعالی بر این مدعی  
 دلالت می کند خدای تعالی می فرماید: ( از پیامبران، صدیقین، شهدا،

۱- سوره نساء آیه ۶۹

۲ - تفسیر مظهري ص ۱۵۲ ج ۱ سوره بقره

صالحین) و به همین جهت صوفیه عالی مقام گفته اند: (ارواح ما اجساد ما و اجساد ما ارواح ما است) به تحقیق که به تواتر از بسیاری از اولیا روایت شده است: به یقین آنها به دوستان خود کمک می دهند و دشمنان خود را هلاک و ناپید می کنند و کسی را که خداوند می خواهد به سوی هدایت می کنند.

و الْكَرَامَةُ لِلْأَوْلِيَاءِ حَقٌّ أَيْ الْخَوَارِقُ الَّتِي تَصْدُرُ عَنِ الْأَوْلِيَاءِ تُسَمَّى كَرَامَاتٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُرِيدُ بِصُدُورِهَا عَنْهُمْ إِكْرَامَهُمْ وَاعْزَازَهُمْ، وَالْوَلِيُّ فِي اللُّغَةِ الْقَرِيبُ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ قَرِيبًا مِنْ حَضْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى بِسَبَبِ كَثْرَةِ طَاعَتِهِ وَكَثْرَةِ إِخْلَاصِهِ كَانَ الرَّبُّ قَرِيبًا مِنْهُ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ وَإِحْسَانِهِ.<sup>۱</sup>

و کرامت برای اولیا حق است؛ یعنی کارهایی که بر خلاف عادت از اولیا صادر می شود، کرامات نامیده می شود. چون خدای تعالی با صادر کردن کرامات از ایشان، حرمت و اکرام ایشان و عزیز گردانیدن ایشان را اراده کرده است. و ولی در لغت به معنی نزدیک است وقتی که بنده به سبب و طاعت و عبادت و اخلاص خود به خدا نزدیک می شود. خداوند با رحمت و بخشش و احسانش به او نزدیک می گردد.

[وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ]

فَقَدْ أَخْرَجَ ابْنُ جَرِيرٍ عَنْ إِسْحَاقَ أَنَّ عِيسَى ۷ جَلَسَ يَوْمًا مَعَ غُلَّامَانِ مِنَ الْكِتَابِ، فَأَخَذَ طَبْنًا، ثُمَّ قَالَ: أَجْعَلْ لَكُمْ مِنْ هَذَا الطَّيْنِ طَائِرًا. قَالُوا: أَيْسَرُ طَائِرٍ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ بِإِذْنِ رَبِّي. ثُمَّ هَيَّأَهُ حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ فِي هَيْئَةِ الطَّائِرِ وَنَفَخَ فِيهِ، ثُمَّ

قَالَ: كُنْ طَائِرًا يَذْنُ اللَّهُ تَعَالَى، فَخَرَجَ يَطِيرُ مِنْ بَيْنِ كَفَّيْهِ، وَخَرَجَ الْغُلَمَانُ بِذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِ، فَذَكَرُوهُ لِمُعَلِّمِهِمْ، وَأَفْشَوْهُ فِي النَّاسِ.<sup>۱</sup>

ابن جریر از اسحاق <sup>۲</sup> روایت نموده است که همانا عیسی <sup>۳</sup> روزی همراه بچه های مکتبی نشست پس گلی را گرفت و گفت: «برای شما از این گل پرنده ای می سازم» گفتند: «آیا تو قدرت این کار را داری؟» گفت: «بله به اجازه پروردگار من»، بعد پرنده را مهیا کرد زمانی که آن را به هیأت پرنده گردانید، در آن دمید بعد گفت: «به اجازه خداوند تعالی پرنده شو.» پس پرنده بیرون گشت در حالی که از بین کف دستهای او می پرید. و بچه ها به سبب این کار از پیش او خارج شدند و آن قضیه را برای معلمشان ذکر کردند و در میان مردم فاش نمودند.

«وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» فَصَلَّاهُ عَمَّا قَبْلَهُ لِلْإِذْنِ بِمَا بَيْنَ الْقَائِلِينَ وَمَقَالَتَيْهِمَا وَكَيْفَيَّتِي قُدِّرَتْ بِهِمَا عَلَى الْإِيمَانِ بِهِ مِنْ كَمَالِ التَّبَاطُلِ أَوْ لِسْقَاطِ الْأَوَّلِ عَنْ دَرَجَةِ الْإِعْتِبَارِ، وَاخْتَلَفَ فِي تَعْيِينِ هَذَا الْقَائِلِ، فَالْجُمْهُورُ وَمِنْهُمْ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَيزِيدُ بْنُ رُمَانَ وَالْحَسَنُ عَلَى أَنَّهُ أَصَفُ بْنُ بَرْخِيَاءَ بْنِ شَمْعِيَاءَ بْنِ مَنكِيلٍ، وَاسْمُ أُمِّهِ بَاطُورًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَ وَزِيرَ سُلَيْمَانَ <sup>۴</sup> عَلَى الْمَشْهُورِ. وَفِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ أَنَّهُ وَزِيرُهُ وَابْنُ أُخْتِهِ، وَكَانَ صِدِّيقًا يَعْلَمُ اسْمَ الْأَعْظَمِ.<sup>۲</sup>

۱- تفسیر روح المعانی ص ۱۴۹ ج ۱- ۳ سطر ۸

۲- تفسیر روح المعانی ص ۱۸۳ جزء ۱۹ سطر ۱۹

« و گفت : کسی که نزد او دانشی از کتاب بود » آن را از جمله قبلی جدا کرده به دلیل اینکه به فرقی که بین دو گوینده و گفتار آنها و چگونگی قدرت آن دو بر ایمان به آن است آگاه کند و یا به جهت اینکه قول اول را از درجه اعتبار بپندازد . در مورد تعیین گوینده این سخن اختلاف نموده اند؛ همه علما که از جمله آنها ابن عباس - رضی الله عنهما - یزید بن رمان و حسن T هستند ؛ بر آنند که قایل، آصف بن برخیا بن شمعی بن منکیل است و اسم مادر او باطورا و از بنی اسرائیل است که بنا به قول مشهور، وزیر سلیمان U بود و در مجمع البیان آمده است که وزیر و پسر خواهر سلیمان بود و صدیقی بوده که اسم اعظم را می دانسته است.

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءُ]

يُخْبِرُ تَعَالَى أَنَّ الشُّهَدَاءَ فِي بَرَزَخِهِمْ أَحْيَاءُ يُرْزَقُونَ، كَمَا جَاءَ فِي صَحِيحِ الْمُسْلِمِ: أَنَّ أَرْوَاحَ الشُّهَدَاءِ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خَضِرَاءَ، تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ، ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَاطَّلَعَ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ اطَّلَاعَةً فَقَالَ: مَاذَا تَبْغُونَهَا؟ فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا وَآيَ شَيْءٍ نَبْغِي؟ وَقَدْ أُعْطِينَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ. ثُمَّ عَادَ عَلَيْهِمْ بِمِثْلِ هَذَا فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَا يُتْرَكُونَ مِنْ أَنْ يُسْأَلُوا، قَالُوا: نُرِيدُ أَنْ تَرُدَّنَا إِلَى الدُّنْيَا، فَتُقَاتِلَ فِي سَبِيلِكَ حَتَّى نُقْتَلَ فِيكَ مَرَّةً أُخْرَى لِمَا يَرَوْنَ مِنْ ثَوَابِ الشَّهَادَةِ، فَيَقُولُ الرَّبُّ Ψ: إِنِّي كَتَبْتُ أَنَّهُمْ إِلَيْهَا لَا يُرْجَعُونَ.



خدای تعالی خبر می دهد که بی گمان شهدا در عالم برزخ زنده هستند و روزی داده می شوند. همانگونه که در صحیح مسلم آمده است که ارواح شهدا در سینه های مرغانی سبزاند که در بهشت به هر کجا که بخواهند سیر می کنند؛ سپس در چراغهایی که زیر عرش آویزانند مکان می گیرند. پس پروردگار تو بر آنها ظاهر می شود و می گوید: «خواستار چه چیزی هستید؟» آنها می گویند: «خدایا ما چه خواهیم در حالی که به ما داده ای آنچه را که به هیچ یک از مخلوقات نداده ای.» سپس خداوند دوباره سخن قبلی را بر آنها تکرار می کند در نتیجه وقتی که شهدا می بینند که تا چیزی نخواهند ترک نمی شوند، می گویند: «می خواهیم که ما را به دنیا برگردانی تا در راه تو جهاد کنیم و دوباره در راه تو کشته شویم»، شهدا به خاطر آنچه که از ثواب شهادت دیده اند آن را از خداوند طلب می کنند. پس خداوند  $\Psi$  می گوید: «من ثبت کرده ام که همانا رفتگان به آخرت، به دنیا باز گردانده نمی شوند.»

وَفِي الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ عَنِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ، عَنِ الْإِمَامِ الْمَالِكِ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَسْمَةُ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ تُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ، فَفِيهِ دَلَالَةٌ لِعُمُومِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا، وَإِنْ كَانَ الشُّهَدَاءُ قَدْ حُصِّصُوا بِالذِّكْرِ فِي الْقُرْآنِ تَشْرِيفًا لَهُمْ وَتَكْرِيمًا وَتَعْظِيمًا.<sup>۱</sup>

۱- تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ ص ۲۰۳ ج ۱ الْجُزْءُ الثَّانِي سُورَةُ الْبَقَرَةِ آيَةُ ۱۵۴

در حدیثی که امام محمد از امام شافعی از امام مالک از زهری از عبد الرحمن بن کعب بن مالک ۱۲ از پدر خود روایت کرده گفته است: که رسول خدا ﷺ فرمود: «روح مؤمن پرنده ای است که به درخت بهشت آویزان می شود تا وقتی که خداوند او را به جسدش در روزی که او را بر می انگیزد، برگرداند.» پس این حدیث دلیلی است بر زنده بودن ارواح تمام مؤمنین اگر چه شهدا مخصوصاً در قرآن به جهت شرافت دادن به آنها و تکریم و تعظیم شان ذکر شده اند.

### «واقعۀ تخت بلقیس کرامت بود یا تصرف»

شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، واقعۀ آصف بن برخیا را تصرف مقرر کرده است.

تصرف، در اصطلاح به استعمال خیال و نظر در کارهای حیرت انگیز به کار برده می شود که در آن نبی یا ولی حتی مسلمان بودن هم شرط نیست. و صوفیان کرام برای اصلاح مریدان خود بعضی وقتها استعمال می کنند. ابن عربی می فرماید: «که انبیا علیهم السلام - چون که از تصرف پرهیز می نمایند از این جهت حضرت سلیمان ۱۱ درخواست این کار را از آصف بن برخیا نمود. مگر قرآن کریم نتیجه تصرف را (عَلِمَ مِنَ الْكِتَابِ) دانست نتیجه آن این می شود که این دعا اثر اسم اعظم بوده که در تصرف هیچ واسطه ای اینجا نیست که در مطلب کرامت داخل می شود.

این شبهه باقی می ماند که آصف بن برخیا گفت (أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ) یعنی من آن تخت را قبل از اینکه چشمهایت را بر هم زنی نزد تو می آورم. این نشانه این است که این کار به قصد اختیار او بوده است و این نشانه تصرف است. چرا که در کرامت، اختیار به دست ولی نمی باشد، آیا کارهای خوارق العاده ای که از اولیا سر می زند بدون اختیار است؟ جواب: آن امکان دارد که باشد الله تعالی به آصف بن برخیا اطلاع داده باشد تو اراده کن، ما آن کار را زود انجام می دهیم. این تقریر از حضرت سید الامت مولانا اشرف علی تھانوی - قدس السّره الشریف - است که در احکام القرآن تفسیر سوره نمل نوشته شده است. حضرت اشرف علی تھانوی یک رساله مستقلی به نام التّصرف به زبان عربی نوشته که این حقیر آن را ترجمه نمودم<sup>۱</sup>

#### «مسأله شنیدن مرده ها»

این مسأله که مرده می شنود یا نمی شنود از آن مسأله هایی است که بین صحابه کرام، اختلاف بوده است. حضرت عبدالله ابن عمر ؓ شنیدن مرده ها را ثابت می داند و حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه (رضی الله عنها) شنیدن مرده ها را نفی می کند. از این جهت در بین صحابه و تابعین

۱ - معارف القرآن ص ۲۰۲ - سوره نمل ۲۷ جزء ۱۹

دو گروه شده اند بعضی قایل به اثبات و بعضی قایل به نفی هستند و این مضمون در قرآن کریم در سوره نمل آمده است و نیز در سوره روم تقریباً با همین الفاظ و آیه دیگری در سوره فاطر که مضمون آن به این الفاظ آمده است (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ)

یعنی: (تو نمی توانی آنهایی که در قبرها هستند را بشنوانی). این حرف در هر سه آیه قابل نظر است که در هیچ یکی نیامده که مرده نمی شنود، بلکه در هر سه آیه نفی آن را کرده که تو به آنها نمی توانی بشنوانی. در هر سه آیه اشاره واضحی است که در مرده، صلاحیت شنیدن است مگر ما به اختیار خود به آنها نمی توانیم بشنوانیم. در مقابل این هر سه آیه، آیه چهارمی که در رابطه با شهدا آمده است که آن آیه این را ثابت می کند که به شهدا در قبر، یک زندگی خاص داده می شود و مطابق این زندگی، روزی هم به آنها داده می شود. و نسبت به متعلقین آنها که در دنیا از آنها مانده از طرف خداوند متعال به آنها خبرهای خوشی داده می شود.

[وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ فَرَحِمَنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ]<sup>۱</sup>

«گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد پروردگار خویش روزی داده می شوند آنان به فضل و رحمتی که از خدا نسیبشان گردیده شادمان اند و به آن مؤمنانی که هنوز به آنان

نپیوسته اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسید و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورید. »

در این آیه شریفه دلیل بر این است که بعد از مرگ ، روح انسانی قابل شعور و ادراک باقی می ماند، بلکه در معامله شهیدان، این آیه وقوع این شهادت را می دهد . اگر گفته شود که آیا این حکم مخصوص شهدا است و برای مردگان دیگر نیست؟ . جواب این است که در این آیه حداقل این قدر ثابت شد که بعد از مرگ، روح انسانی قابل شعور و ادراک است و علاقه ای به دنیای گذشته دارد. چنانچه که الله تعالی به شهیدان این عزت را بخشیده که تعلق ارواح آنها به جسم و قبر آنها قایم است. همچنان وقتی که الله خواسته باشد به مردگان دیگر این حالت را می دهد . حضرت عبدالله بن عمر<sup>ع</sup> که قایل به شنیدن مرده ها است بنا به یک حدیث صحیح که حضرت عبدالله بن عمر<sup>ع</sup> با سند نقل کرده است.

حدیث می فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ كَأَن يَعْرِفُهُ، فَيُؤَدِّيهِ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ، حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ. ذَكَرَهُ ابْنُ كَثِيرٍ فِي تَفْسِيرِهِ مُصَحَّحًا عَنْ ابْنِ عُمَرَ<sup>ع</sup>.

یعنی هر فردی که بر قبر برادر دینی خود که در دنیا او را می شناخته است بگذرد و بر او سلام کند الله تعالی روح او را به جسدش بر می گرداند تا این که جواب سلام او را بدهد . از این حدیث ثابت شد وقتی که فردی بر قبر برادر دینی حاضر شود و سلام دهد، آن مرده سلام او را می شنود و جواب می دهد. آن طوری است که الله تعالی روح او را به دنیا و جسدش بر می گرداند. از این دو چیز ثابت شد: یکی این که مرده می شنود دوم این که شنیدن مرده ها آواز زنده ها را در اختیار ما نیست. وقتی که

الله تعالی خواسته باشد به آن می شنواید وقتی که نخواستہ باشد به وقت سلام دادن مسلمان نمی شنواید.

این حدیث نشان داد که الله تعالی روح او را می آورد و سلام را به او می شنواید و به او قدرت و جواب سلام دادن را می دهد و درباره باقی حالات حکم قطعی داده نمی شود به این صورت امام غزالی (رح) و علامه سبکی و غیره تحقیق شان این است که این قدر در احادیث صحیحہ و آیات ذکر شده ثابت شد که بعضی اوقات مرده ها صدای زنده ها را می شنوند. لیکن این ثابت نیست که هر مرده ای به هر حالی و صدای هر نفری را حتما می شنود یانه و در تطبیق آیات و روایتها چنین می توان گفت که یک وقتی صدای زنده ها را می شنوند و وقت دیگر نمی شنوند و این هم امکان دارد که بعضی حرفها را بشنوند و بعضی حرفها را نشنوند و بعضی مرده ها بشنوند و بعضی نشنوند؛ چرا که در سوره نمل و سوره روم و سوره فاطر از آیه ها چنین ثابت شده است که به مرده ها شنوایدن در اختیار ما نیست؛ بلکه الله تعالی اگر بخواهد می شنواید از این جهت در جاهایی که در احادیث صحیح، شنیدن ثابت است. آنجا باید عقیده شنیدن داشته باشیم و آنجایی که ثابت نیست احتمال هر دو را دارد، نه قطعا اثبات و نه قطعا نفی و الله اعلم، این حقیر برای تحقیق کامل این مسأله رساله ای مستقلی به نام تکمیل الحبور به سماع اهل القبور نوشته ام در احکام قرآن سوره روم حزب پنجم که به زبان عربی در آن آیات و روایتها اقوال نوشته شده است.







## فصل هشتم

### در بیان نفی حدیث جعلی

بعضی از علما می گویند: آن کس که وجد و تواجد می کند شیطان انگشت خود را در دبر آن کس می کند و او مست می شود و به مستی شیطان، گریه آغاز می کند و نعره می زند و بر زمین می افتد. پس این زمان کافر می شود و این حدیث موضوعی را دلیل خود می سازند:

رَوَى رَجُلٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : إِذَا رَقَصَ الرَّقَّاصُ جَاءَ الشَّيْطَانُ يَنْفُخُ فِي إِسْتِهِ . رَوَاهُ الشَّيْخُ الْحُجَّةُ فِي زُبْدَةِ الصَّالِحِينَ ، وَ رَوَاهُ الْبُسْتِيُّ مَرْفُوعًا لِلْبَعْضِ : إِذَا رَقَصَ الصُّوفِيُّ جَاءَ الشَّيْطَانُ يَنْفُذُ أَصْبَعَهُ فِي دُبُرِهِ ، وَ زَادَ فِي النَّشْرِ الطَّيِّبِ حَتَّى وَتَبَ يَمِينًا وَ شِمَالًا . اِنْتَهَى .

مردی از رسول خدا ﷺ روایت کرده است به درستی پیامبر ﷺ فرمودند: «وقتی که رقاص برقصد، شیطان می آید و در سرین او می دمد.» آن را شیخ حجت در زبده الصالحین روایت کرد و نیز بستی به صورت مرفوع برای بعضی روایت نموده است: «زمانی که صوفی برقصد، شیطان می آید و انگشتان خود را در دبر او داخل می کند.» و در کتاب نشر الطیب افزوده است تا اینکه به راست و چپ می پرد.

**جواب:** قَالَ أَبُو الْمَكَارِمِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دَاوُدَ الْوَصَالِيُّ: هَذَا الْحَدِيثُ هَكَذَا أَوْرَدَهُ الْبُسْتِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ وَطَائِفَهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَلَمْ أَقِفْ لَهُ عَلَى أَصْلٍ.

ابوالمکارم بن ابراهیم بن داود وصالی گفت: این حدیث را بستی در تفسیرش اینگونه ذکر کرده و بعضی از علماء هم ذکر کرده اند و من برای این حدیث اصلی نیافتم.

هرگاه این حدیث بر هیچ اصلی از اصول احادیث موافق نشد اگر چه حدیث غریب باشد پس این حدیث از موضوعات است و ادنی مرتبه احادیث، حدیث غریب است و حدیث غریب آن است که راوی آن حدیث یک شخص باشد.

كَمَا قَالَ رَئِيسُ الْمُحَدِّثِينَ الشَّيْخُ عَبْدُ الْحَقِّ الدَّهْلَوِيُّ: إِنْ كَانَ رَاوِي الْحَدِيثِ وَاحِدًا يُسَمَّى غَرِيبًا، وَإِنْ كَانَ اثْنَيْنِ يُسَمَّى عَزِيزًا، وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ يُسَمَّى مَشْهُورًا، وَإِنْ بَلَغَتْ رُؤَاؤُهُ فِي الْكَثَرَةِ إِلَى أَنْ يَسْتَحِيلَ الْعَادَةُ تَوَاطُّهُمْ عَلَى الْكَذِبِ يُسَمَّى مُتَوَاتِرًا.

چنانچه رئیس محدثین شیخ عبد الحق دهلوی فرمود: «اگر راوی حدیث یک نفر باشد حدیث «غریب» نامیده می شود و اگر راوی آن حدیث، دو نفر باشند، «عزیز» نامیده می شود و اگر بیشتر باشند، «مشهور» نامیده می شود و اگر راویان حدیث در زیاد بودن به حدی برسد که عادت، موافقتشان را بر دروغ محال بشمارد، «متواتر» نامیده می شود.» و این حدیثی که ایشان بر وجد و تواجد و رقص صوفیه دلیل می سازند نه از جمله احادیث غریب است که عمل بدان نمایند چرا که شیخ عبد الحق فرموده:

الْغَرَابَةُ لَا تُنَافِي الصِّحَّةَ ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْحَدِيثُ صَحِيحًا غَرِيبًا بَأَن  
يَكُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ رَجَالِهِ ثِقَةً.

غریب بودن حدیث ، منافی صحت حدیث نیست و جایز است  
حدیث صحیح غریب باشد ؛ به اینکه هر یک از راویان آن مورد اعتماد  
باشد زیرا که این حدیث ایشان اصلا راوی ندارد از این جهت است که گفته  
اند.

رَوَى رَجُلٌ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ نَكَفَتُنْدَ كِه رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَ رَوَى أَنَسٌ وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ  
بْنُ عُمَرَ وَ رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ مَثَلًا وَ غَيْرُ ذَلِكَ مِنْ رِوَاةِ الْأَحَادِيثِ. و چون اسم  
صحابی را ذکر نکردند، معلوم شد که این حدیث موضوعی است و دیگر  
دلیل بر موضوعیت این حدیث ایشان آن است که اسم صوفی در زمانه آن  
حضرت ρ مشروع نبوده بلکه تا سنه (۲۰۰) بعد از هجرت هنوز این اسم  
مشروع نگردیده بود و بعد از آن اسم صوفی در میان مردم مشروع گردید.  
كَمَا قَالَ فِي عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ : وَاللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَ فِي الْقُرْآنِ طَوَائِفَ الْخَيْرِ  
وَالصَّلَاحِ ، فَسَمَّى قَوْمًا أَبْرَارًا وَ آخَرِينَ مُقَرَّبِينَ ، وَ مِنْهُمْ الصَّابِرُونَ وَ الصَّادِقُونَ وَ  
الذَّاكِرُونَ وَ الْمُحِبُّونَ ، وَ اسْمُ الصُّوفِيِّ يَشْمَلُ عَلَى جَمِيعِ الْمُتَفَرِّقَةِ فِي هَذِهِ الْأَسْمَاءِ  
الْمَذْكُورَةِ ، وَ اسْمُ الصُّوفِيِّ لَمْ يَكُنْ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ρ لَمْ يُعْرِفْ هَذَا الْأِسْمُ إِلَى  
الْمِائَتَيْنِ مِنَ الْهَجْرَةِ الْعَرَبِيَّةِ ، لِأَنَّهُ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ρ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ρ  
يُسَمُّونَ الرَّجُلَ صَحَابِيًّا لِشَرَفِ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَ كَوْنِ الْإِشَارَةِ إِلَيْهَا أَوْلَى مِنْ  
كُلِّ إِشَارَةٍ وَ بَعْدَ انْقِرَاضِ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ مِنْ أَخْذِ مَنَّهُمُ الْعِلْمَ سُمِّيَ تَابِعِيًّا. ثُمَّ كَمَا  
تَقَادَمَ زَمَانُ الرِّسَالَةِ ، وَ بَعْدَ عَهْدِ النَّبَوَّةِ ، وَ تَوَارَى الثُّورُ الْمُصْطَفَوِيَّةُ ، وَ اخْتَلَفَتْ

الآراءُ ، وَتَنَوَّعَتِ الْأَنَحَاءُ ، وَتَفَرَّدَ كُلُّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ ، وَغَلَبَتِ الْجَهَالَاتُ ، وَتَزَحَّرَفَتِ الدُّنْيَا وَكَثُرَتْ خِطَابُهَا تَفَرَّدَ طَائِفَةٌ بِأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَأَحْوَالِ سَنِيَّةٍ وَصِدْقٍ فِي الْعَزِيمَةِ وَقُوَّةٍ فِي الدِّينِ وَزُهْدٍ فِي الدُّنْيَا ، وَاعْتَمَمُوا الْعُزْلَةَ وَالْوَحْدَةَ أَسْوَةً بِأَهْلِ الصُّفَّةِ تَارِكِينَ لِلْأَسْبَابِ مُتَّبِعِينَ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ ، فَاثْمَرَتْ لَهُمْ صَالِحُ الْأَعْمَالِ سَنَى الْأَحْوَالِ . وَإِنَّمَا سُمُّوا صُوفِيَّةً لِأَنَّهُمْ فِي صَفِّ الْأَوَّلِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ بِارْتِفَاعِ هِمَمِهِمْ وَاقْبَالِهِمْ عَلَى اللَّهِ بِقُلُوبِهِمْ وَوُقُوفِهِمْ بِسَرَائِرِهِمْ بَيْنَ يَدَيْهِ . وَقِيلَ : سُمِّيَ صُوفِيَّةً لِصَفَاءِ بَاطِنِهِمْ مِنْ أَوْصَافِ الدَّمِيمَةِ كَالْحَسَدِ وَالْبُطْرِ وَالْكِبَرِ وَالْخِيَلَاءِ وَسُوءِ الظَّنِّ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

وَقِيلَ : سُمِّيَ صُوفِيَّةً نَسْبَةً إِلَى الصُّفَّةِ الَّتِي كَانَتْ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ لِأَنَّ الصُّوفِيَّةَ تَشَاكَلَ حَالُهُمْ حَالَ أَوْلِيكَ لِكُونِهِمْ مُجْتَمِعِينَ مُتَالِفِينَ مُصَاحِبِينَ لِلَّهِ وَقَى اللَّهِ كَاصْحَابِ الصُّفَّةِ ، فَظَهَرَ هَذَا الْأِسْمُ بَيْنَ الصُّوفِيَّةِ وَتُسَمَّوْا بِهِ وَسَمَّوْا بِهِ ، فَالْإِسْمُ سِمَتُهُمْ وَالْعِلْمُ بِاللَّهِ صِفَتُهُمْ وَالْعِبَادَةُ حَلِيقَتُهُمْ وَالتَّقْوَى شُعَارُهُمْ وَحَقَائِقُ الْحَقِيقَةِ أَسْرَارُهُمْ انْتَهَى .

چنانچه در کتاب **عوارف المعارف** آمده است : و خداوند در قرآن طایفه های خیر و صلاح را ذکر کرد پس قومی را نیکوکار و قومی دیگر را مقربین نامید و از ایشان صابرون، صادقون، ذاکرون و محبون است . و اسم صوفی ، تمامی گروهها در این اسمهای ذکر شده را شامل می گردد و اسم صوفی در زمان رسول خدا p نبود و این اسم تا دو بیست سال از هجرت عربی شناخته شده نبود ، چون در زمان رسول خدا p ، اصحاب پیامبر p افراد را به جهت شرف صحبت پیامبر خدا p صحابی می نامیدند و

اینکه اشاره به صحبت با پیامبر از هر اشاره دیگر بهتر بود. و بعد از گذشتن زمان پیامبر کسی که علم از ایشان گرفت، تابعی نامیده شد.

بعد از اینکه که زمان رسالت و عهد پیامبر  $\rho$  گذشت، نور مصطفوی  $\rho$  دور و متواری شد و رأی های مردم، مختلف و انحراف از راه حق بسیار و هر صاحب رأی به رأی خود تنهاتر شد و جهالت و نادانی بر همه جا سایه گستراند. و دنیا مزین و گفتگوها زیاد شد. گروهی اعمال نیک، احوال نیک و پسندیده، راستی درنیت ها، قوت در دین، زهد و پرهیزگاری در دنیا را پیشه خود ساختند و گوشه نشینی و تنهایی را با اقتدا به روش اصحاب صغه غنیمت شمردند در حالی که اسباب ظاهری را ترک کرده و رجوع به رب الارباب نمودند. در نتیجه اعمال نیک آنها سبب احوال نیک برای آنان گشت.

و علت نامگذاری ایشان به صوفیه، به خاطر این است که آنها در صف اول در برابر خداوند  $Y$  با بلندی همت و توجه قلبی به خداوند و آگاهی کامل به باطن های خود نسبت به خداوند  $Y$  هستند. گفته شده است: نامگذاری آنان به صوفی به جهت صفای باطن ایشان از صفت های مذموم و ناپسند مانند حسد، خود پسندی، کبر و خیالات واهی و بدگمانی و غیره است.

و نیز گفته شده است: نامگذاری ایشان به صوفی جهت نسبت به صفة (ایوان) که مخصوص به فقرای مهاجرین در زمان پیامبر  $\rho$  بود، می باشد چون حال ایشان مانند حال فقرای مهاجر است و به مانند ایشان مجتمع و مونس و همنشین با یکدیگر به خاطر خداوند و در راه خداوند هستند. پس این اسم بین صوفیان ظاهر گشت و به این قوم منسوب شدند و به این اسم نام نهاده شده اند. پس اسم صوفی، سمت ایشان است و شناخت

خداوند، صفت ایشان و عبادت، زیور آلات ایشان و تقوا شعار ایشان و حقایق حقیقت، اسرار ایشان می باشد.

حدیث موضوعی آن است که آن حضرت p به آن تحدث نکرده باشد پس بعضی از متعصبان به جهت الزام خصم، قوی چند از نزد خود اختراع می نمایند و نسبت آنها را به آن حضرت می کنند بلکه به آن سبب دلیل ایشان قوت پیدا کند و ایشان خبر ندارند که در شأن کسی که بر آن حضرت افترا گوید و نسبت کذب نماید وعید شدید وارد گردیده است.

فِي بَابِ إِثْمِ مَنْ كَذَبَ عَلَى النَّبِيِّ قَالَ النَّبِيُّ p: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَى فَلْيَلِجِ النَّارَ<sup>۱</sup> قَالَ أَنَسٌ: إِنَّهُ لَيَمْنَعُنِي أَنْ أَحَدَكُمْ حَدِيثًا كَثِيرًا، إِنَّ النَّبِيَّ p قَالَ: مَنْ تَعَمَّدَ عَلَى كَذِبًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ<sup>۲</sup>.

۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ، قَالَ لِي شُعْبَةُ: قَالَ: أَخْبَرَنِي مَنصُورٌ، قَالَ: سَمِعْتُ رَبْعِي بْنَ حَرَّاشٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ p: لَا تَكْذِبُوا عَلَيَّ،... (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ۲۱ جلد ۱ جزء ۱ سطر ۱۶)

۲ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ، قَالَ: ثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ أَنَسٌ: إِنَّهُ لَيَمْنَعُنِي.... (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ، كِتَابُ الْعِلْمِ ص ۲۱، جلد ۱، سطر ۲۰)

و عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ وَلَدِ صُهَيْبٍ t أَنَّهُمْ قَالُوا لِأَبِيهِمْ: مَا لَكَ لَا تُحَدِّثُنَا كَمَا يُحَدِّثُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ p؟ قَالَ: أَمَا إِنِّي قَدْ سَمِعْتُ كَمَا سَمِعُوا، وَلَكِنْ يَمْنَعُنِي مِنَ الْحَدِيثِ مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ p يَقُولُ: مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ الخ. (ع، ك) ص ۵۳ سطر ۷ (جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْمَسَانِيدِ وَالْمَرَّاسِيلِ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ، قِسْمُ الْأَفْعَالِ).

از عمرو بن دینار روایت شده است که گفت: یکی از فرزندان صهیب t به من گفت بد رستیکه ایشان به پدر خود گفتند: «چرا برای ما حدیث نمی گویی، چنانچه اصحاب رسول الله p حدیث می گویند. گفت: «به تحقیق من حدیث پیامبر را شنیده ام هم چنان که آنان

در بیان گناه کسی که به پیامبر  $\rho$  دروغ بزند (یعنی کلامی را که ایشان نفرموده اند به ایشان نسبت دهد) پیامبر خدا  $\rho$  فرمود: «دروغ نبندید بر من چون هر کس بر من دروغ بزند حتماً به آتش داخل خواهد شد». انس  $\tau$  گفت: یقیناً قول نبی اکرم  $\rho$  که فرمود: «هر کس قصداً و دانسته بر من دروغ بزند برای جایگاه خود از آتش آماده شود.» مرا از روایت کردن حدیث زیاد برای شما باز می دارد.

جواب ثانی آنکه مراد از رقاص آن کسانی که به همراهی آلات ملاحی در میان مجمع فساق و فجار رقص می کنند از جهت جمع حطام دنیای پست مثل نوازندگان سرزمین ما که به همراه طبل خود با اشخاص دیگر از جهال در مجمع فساق و فجار می رقصند. پس شیطان در دبر همین رقاصان نفخ می کند تا که در رقص خود سرگرم شوند و دیگر ایشان فرق رقص واضطراب را ننموده اند. تعریف رقص این است.

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: وَالرَّقْصُ التَّمَايُلُ وَالْخَفْضُ وَالرَّفْعُ بِحَرَكَاتٍ مُوزَّوَّةٍ .  
انْتَهَى قَالَ فِي الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ: الرَّقْصُ وَهُوَ الْحَرَكَةُ الْمُوزَّوَّةُ، وَالْاِضْطِرَابُ وَهُوَ  
الْحَرَكَةُ غَيْرُ الْمُوزَّوَّةِ. اِنْتَهَى

---

شنیده اند و لکن مرا از روایت حدیث منع می کند آنچه من از رسول خدا  $\rho$  شنیدم که می فرمود کسی که بر من قصداً دروغ بزند، برای جایگاه خود از جهنم آماده شود.»

در کتاب **رد المختار** آمده است تمایل وبالا و پایین پریدن باحرکات برابر و موزون را رقص می گویند. در **طریقه محمدیه** آمده است، رقص همان حرکت برابر و موزون و اضطراب همان حرکات نامنظم است . چون تعریف رقص واضطراب را دانستی، پس بدانکه صوفیه نقشبندیه رارقص نیست؛ اضطرابات است اگر چه در عبارت ایشان لفظ رقص ذکر شده است و دیگر این وجد وتواجد صوفیه اگر در این زمانه باشد واگر ماقبل بود ویا بعد ازاین از صوفیان صادق صادر شود، همه نورااست و هدایت است و اثرتوفیق از جانب حق  $\Psi$  بر ایشان است.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ : فَإِنَّ طَرِيقَ الْوَجْدِ وَالْتَّوَجُّدِ الَّذِي تَعْمَلُهُ الْفُقَرَاءُ الصَّادِقُونَ فِي هَذَا الزَّمَانِ وَبَعْدَهُ كَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَهُ مِنْ قَبْلُ فِي الزَّمَانِ الْمَاضِي نُورٌ وَهَدْيٌ آيَةٌ وَآثَرٌ تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَعِنَايَةٍ . وَرَبِّمَا غَلَبَ الْوُلُوكَةُ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْوَجْدُ حَتَّى يَغِيبُوا عَنْ وُجُودِهِمْ ، تَبْدُو مِنْهُمْ أَحْوَالٌ وَأَفْعَالٌ لَوْ صَدَرَتْ عَنْ أَحَدٍ وَهُوَ مُشَاهِدُ الْفِعْلِ وَالْإِحْسَاسِ بَيْنَ يَدَيْهِمْ لَحَكَمُوا عَلَيْهِ أَنَّهُ خَرَجَ عَنْ حَدِّ الْعَقْلِ ، وَالْحَقُّوْا تِلْكَ الْأَفْعَالَ بِأَحْوَالِ الْمَجَانِينِ كَالرَّقْصِ وَالِدَّوْرَانِ وَتَحْرِيقِ الثَّوَابِ وَهِيَ حَالَةٌ شَرِيفَةٌ ، عَلَامَةٌ صِحَّتِهَا أَنْ تُحْفَظَ عَلَى صَاحِبِهَا أَوْقَاتُ الصَّلَاةِ وَ سَائِرِ الْفَرَائِضِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِمْ فِيهَا عُقُوبَتُهُمْ . اِنْتَهَى.

چنانچه در الحديقه النديه آمده است: «چون راه و روش وجد وتواجدی که صوفیان صادق در این زمان انجام می دهند وبعد از این زمان هم انجام خواهند داد ، همانگونه که در زمان گذشته نیز انجام می دادند، روشنایی واست واثرتوفیق و بخششی از جانب خداوند است و بسیاری از



وقتها بر اهل الله تعالى ، سروصدا کردن (بی اختیار سروصدا کردن) و شوق غالب می شود تا اینکه از وجود خود غایب می گردند ، پس از ایشان احوال و افعالی صادر می گردد که اگر از کسی دیگر صادر گردد در حالی که او در مقابل آنان مشاهده کننده افعال و احساس باشد، هر آینه بر او حکم می کنند که او از حد عقل خارج شده است و این افعال رابه احوال دیوانه ها ملحق می کنند مانند رقص ، دوران (گردش) و پاره کردن لباسها و این حالت، حالت شریفی است. نشانه درستی آن این است که اوقات نماز و فرایض دیگر را بر صاحب آن حفظ کند. (یعنی به جهت وجد قضا نشود) پس وقت ادای فرایض عقل هایشان به خودشان برمی گردد.

قَالَ الْمَنَـوِيُّ (رح) فِي طَبَقَاتِ الْأَوَّلِيَاءِ : إِنَّهُ قِيلَ لِلْجُنَيْدِ قُدَّسَ سِرُّهُ : إِنَّ قَوْمًا يَتَوَاجِدُونَ وَيَتَمَـيَلُونَ . فَقَالَ : دَعَوْهُمُ مَعَ اللَّهِ يَفْرَحُونَ ، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ قَطَعَتِ الطَّرِيقُ أَكْبَادَهُمْ ، وَمَزَقَ الثُّنْبُ فُؤَادَهُمْ ، وَضَاقَ ذَرْعًا ، فَلَا حَرَجَ عَلَيْهِمْ إِذَا تَنَفَّسُوا مَدَاوَاةَ لِحَالِهِمْ ، وَلَوْ ذُقْتَ مَذَاقَهُمْ غَدَرَتُهُمْ فِي صِيَاحِهِمْ وَ شَقَّ ثِيَابِهِمْ .

مناوی (رح) در طبقات اولیا می نویسد: «بی شک به جنید (رح) گفته شد به یقین قومی از مردم وجد و تواجد می نمایند . پس گفت : ایشان را با خداوند تنها بگذارید خوشحال باشند چون آنها قومی هستند که راه (طریقت) ، جگرهایشان را بریده و سختیها قلبهایشان را پاره پاره کرده و طاقتشان تنگ شده است. پس بر آنان گناهی نیست وقتی که برای مداوا و درمان حالشان آه بکشند. اگر بجشی آنچه را که آنان چشیده اند، آنها را در شیون ها و لباس پاره کردنهایشان معذور خواهی شمرد.»

و دیگر صاحب رد المحتار رقص و وجد صوفیه را بیان نموده و جایز دانسته و به کسانی که ذم رقص و وجد صوفیه رامی نمودند به وجه احسن جواب داده و عبارت رد مختار این است:

قَالَ فِي «رَدِّ الْمُحْتَارِ» تَحْتَ قَوْلِ «دُرِّ الْمُحْتَارِ»: «وَمَنْ يَسْتَحِلُّ الرَّقْصَ»  
 الخ الْمُرَادُ بِهِ التَّمَايُلُ وَالْحَفْضُ وَالرَّفْعُ بِحَرَكَاتٍ مَوْزُونَةٍ كَمَا يَفْعَلُهُ بَعْضُ مَنْ يُنْسَبُ  
 إِلَى التَّصَوُّفِ . وَقَدْ نَقَلَ فِي «الْبَزَازِيَّةِ» عَنِ الْقُرْطُبِيِّ إِجْمَاعَ الْأَئِمَّةِ عَلَى حُرْمَةِ هَذَا  
 الْغِنَاءِ وَضَرْبِ الْقَضِيبِ وَالرَّقْصِ . قَالَ : وَرَأَيْتُ فِتْوَى شَيْخِ الْإِسْلَامِ جَلَالِ الْمِلَّةِ وَ  
 الدِّينِ الْكَرِيمَانِيَّ أَنَّ مُسْتَحِلَّ هَذَا الرَّقْصِ كَافِرٌ ، وَتَمَامُهُ فِي «شَرْحِ الْوَهْبَانِيَّةِ» .  
 وَنَقَلَ فِي «نُورِ الْعَيْنِ» عَنِ «التَّمْهِيدِ» أَنَّهُ فَاسِقٌ لَكَافِرٌ . ثُمَّ قَالَ :  
 التَّحْقِيقُ الْقَاطِعُ لِلزَّوَاجِ فِي أَمْرِ الرَّقْصِ وَالسَّمَاعِ يَسْتَدْعِي تَفْصِيلًا ذَكَرَهُ فِي عَوَارِفِ  
 الْمَعَارِفِ وَاحْتِإَاءِ الْعُلُومِ ، وَخُلَاصَةً مَا أَجَابَ بِهِ الْعَلَّامَةُ النَّحْرِيُّ بْنُ كَمَالٍ بِأَشَا  
 بِقَوْلِهِ : الرَّحْصَةُ فِي مَا ذُكِرَ مِنَ الْأَوَاضَاعِ عِنْدَ الذِّكْرِ وَالسَّمَاعِ لِلْعَارِفِينَ الصَّارِفِينَ  
 أَوْقَاتَهُمْ إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ السَّالِكِينَ الْمَالِكِينَ لِضَبْطِ أَنْفُسِهِمْ عَنْ قَبَائِحِ الْأَحْوَالِ ،  
 فَهُمْ لَا يَسْتَمِعُونَ إِلَّا مِنْ اللَّهِ ، وَلَا يَشْتَأِقُونَ إِلَّا لَهُ ، إِنْ ذَكَرُوهُ نَاحُوا ، وَإِنْ شَكَرُوهُ  
 بَاحُوا ، وَإِنْ وَجَدُوهُ صَاحُوا ، وَإِنْ شَهِدُوهُ اسْتَرَاخُوا ، وَإِنْ سَرَحُوا فِي حَضْرَةِ قُرْبِهِ  
 سَاحُوا ، إِذَا غَلَبَ عَلَيْهِمُ الْوَجْدُ بَعْلَبَاتِهِ ، وَشَرِبُوا مِنْ مَوَارِدِ إِرَادَاتِهِ ، فَمِنْهُمْ مَنْ  
 طَرَقَتْهُ طَوَارِقُ الْهَيْبَةِ فَخَرَّ وَذَابَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَقَتْ لَهُ بَوَارِقُ اللَّطْفِ فَتَحَرَّكَ  
 وَطَابَ ، وَمِنْهُمْ مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ الْحُبُّ مِنْ مَطْلَعِ الْقُرْبِ فَسَكِرَ وَغَابَ ، هَذَا مَا عَنِ  
 لِي فِي الْجَوَابِ ، وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

وَمَنْ يَكُ وَجْدُهُ وَجْدًا صَحِيحًا

فَلَمْ يَحْتَجْ إِلَى قَوْلِ الْمُعْتَى

لَهُ مِنْ ذَاتِهِ طَرَبٌ قَدِيمٌ

وَسَكْرٌ دَائِمٌ مِنْ غَيْرِ دَنْ

إِنْتَهَى كَلَامُهُ.

در رد المختار در شرح این قول درالمختار (و من يستحل الرقص الخ) آمده است: مراد از رقص، مایل شدن و به بالا و پایین پریدن با حرکات منظم است مثل آنچه که بعضی از افرادی که به تصوف منتسب اند انجام می دهند. و به تحقیق در «بزازیه» از قرطبی اجماع امت را بر حرمت این غنا و نی زنی و رقص نقل کرده است گفت: «فتوای شیخ الاسلام کرمانی را دیدم که در آن چنین آمده است: بی شک حلال داننده این رقص کافر است و تمام این سخن در شرح وهبانیه ذکر شده است و در «نور العین» از «تمهید» نقل کرده است که حلال داننده کافر نیست بلکه فاسق است. سپس گفت: تحقیق در مورد نزاع و اختلاف در مسأله رقص و سماع احتیاج به تفصیل دارد که در عوارف المعارف و احیاء علوم الدین ذکر کرده اند. و خلاصه آنچه که علامه ماهر، ابن کمال پاشا با آن جواب داده این است: رخصت در آن چه ذکر شد از حالات هنگام ذکر و سماع عارفینی که وقتیهای خود را به بهترین عملها صرف می کنند و سیر کنندگانی (سالکین) که اختیار حفظ خود از احوال قبیح را دارند در نتیجه آنان جز از الله از دیگری نمی شنوند و جز بر او به دیگری مشتاق و شیفته نمی شوند. اگر خدا را یاد کنند، نوحه می کنند و اگر شکر کنند، مباحات و فخر کنند

و اگر او را بیابند، صیحه کنند و اگر رب العزت را مشاهده کنند، راحت شوند و اگر در قرب حضرتش سیر کنند وقتی که بر آنها وجد غالب گردد، سیاحت کنند و از محلهای ورود اراده های خداوند می نوشند. پس از آنان کسانی هستند که برایشان چکشهای هیبت خداوند اصابت کرده پس افتاده و ذوب شده اند و از آنان کسانی اند که برایشان انوار لطف الهی ظاهر گشته پس به حرکت درآمده و خوشحال شده اند و از آنان کسانی اند که برایشان از طلوع گاه قرب خدایی حب و دوستی طلوع کرده و بپسود و غایب گشته اند. این آن چیزی است که دربارهٔ جواب به ذهن بنده خطور نمود و خداوند به حقیقت دانایتر است .

و هرکسی که وجدش وجد حقیقی و صحیح باشد به قول نغمه خوان احتیاج ندارد:

برای او از ذات خودش شادمانی قدیمی و مستی دائمی بدون خمره شراب می باشد.

**فصل نهم**  
**در بیان قول آخوند درویزه ننگهاری**  
**و ملا حسین کشمیری**

بعضی از علما قول آخوند درویزه ننگهاری و ملا حسین کشمیری - قدس سرهما - را دلیل خود می سازند. واز وجد و تواجد و سماع صوفیان انکار می کنند با آنکه اتفاق جمیع علما و مشایخ است بر اینکه وجد مختلف فیه نیست بلکه متفق علیه و جایز است و در دونوع اول تواجد نیز بر جواز آن اختلاف نیست و در نوع ثالث تواجد اتفاق علما است بر عدم جواز آن از جهت آن که مبنای این نوع ثالث را ریاء است (وَالرِّيَاءُ نَفَاقٌ وَالنَّفَاقُ شُرْكَ) (ریا نفاق است و نفاق کفر) و دلایل وجد و آیات و احادیث و اجماع و مشایخ و انواع تواجد را در فصل جذب ذکر خواهیم نمود و دلایل اثبات سماع را از آیات و احادیث و اجماع و قیاس در فصل سماع بیان خواهیم نمود: - ان شاء الله تعالی - و در هر کتابی از فقه و اخلاق و باقی کتب که ذم وجد و تواجد و سماع صوفیان را نموده اند، مراد ایشان همین نوع ثالث تواجد است همان سماع که در آن هجو و طعن عیب مسلمان باشد و یا در مجمع فساق و فجّار باشد؛ چنانچه تفصیل آن در فصل سماع بیان خواهد شد زیرا که اگر همین نوع ثالث تواجد را مراد نکنید و همین سماع که در آن هجو باشد و یا مجمع فساق باشد مراد نکنید، گویا که بر جمیع علمای ربانی و کملائی صمدانی و علمای محق و فضلائی مدقق که بر حلیت و اباحت

وجد و تواجد و سماع و حکم کردند، انکار نمودید و قول ایشان را باطل ساختید. مثل حجه الاسلام امام محمد غزالی که **احیاء العلوم** از مصنفات اوست و شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین که **عوارف المعارف** از مصنفات اوست و مثل رئیس المشایخ شیخ ابو الاسحاق کلابادی که **کتاب تعرف** از مصنفات اوست و مثل فاضل نورعی و کامل المعی شیخ محمود بن علی الکاشانی که ترجمه العوارف از مصنفات اوست و مثل مولوی عبد الرحمن جامی که مقبول جمیع طوایف علما است خصوصاً در نزد علمای ظاهر و مثل فخر الدین علی بن الواعظ الکاشفی که **کتاب رشحات و آداب الاصحاب** از مصنفات اوست و مثل امام ربانی، مجدد الف ثانی، امام شریعت و طریقت و الحقیقت، قطب المدققین حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی و مثل خاتمة المحققین و عمدة ذوی الفضائل من المدققین العلامة السید محمد بن محمد الحسینی که اتحاف سادة المتقین بشرح احیاء علوم الدین از مصنفات اوست. و مثل عارف بالله شیخ عبد الغنی بن شیخ اسماعیل النابلسی الدمشقی که **کتاب الحديقة النديه** از مصنفات اوست و مثل مولوی عبید الله بن مولوی محمد بخش که **کتاب استمداد و السماع** از مصنفات اوست و مثل فاضل قمرام محمد امین الشهیر بابن عابدین که رد محتار از مصنفات اوست و باقی علمای قمرام و مشایخ عظام که ذکر ایشان در این مختصر نگنجد.

هرگاهی این چنین علمای معتبر و معتمد بر اباحت و حلیت وجد و تواجد و سماع حکم کرده باشند، پس آن بی انصافان را چه رسد که قول آخوند در ویزه و ملاحسین - قدس سرهما - را مستمسک خود بسازند و اقوال اینچنین علمای کاملین المتقین را در پس پشت بیندازند با آنکه

بنابه فرموده حدیث شریف که (إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْإِيمَانِ) بر آخوند درویزه و ملا حسین - قدس سرهما - گمان نیک باید کرد که در کتب خود ذم کسانی را نموده باشند که خود را مشابه به صوفیان کرده بودند، مثل متصوفه جاهل و در حقیقت از زمره کفار و مبتدعه و ملاحده و زنادقه بودند مثل پیر تاریک که در ولایت ننگهار در میان طایفه افغانان یوسف زهی، شهرت استدراجی یافته بود و این نادر است دیگران را بر آن قیاس نباید کرد. قصه اش را آخوند درویزه - قدس سره - در کتاب فخر الاسلام افغانی خود چنین بیان نموده. «بدان که سبب تألیف این کتاب نیز معلوم باد که در زمان ما در افغانستان یوسف زهی یک شقی پیدا شده بود که خود را گاهی خدا می گفت و گاهی پیغمبر و منکر از بعث بود و در آن ایام شهرت تام یافت و نام او بازید و لقب خود را (پیر روشن) کرد و فقیر لقب او را پیر تاریک نمودم.» این چند سخن را در کتاب خود بیان نموده و در آخر کتاب خود می فرماید:

بیان هشتم در ذکر ملحدی که سبب شده است مر تألیف این کتاب را بدان ای فرزند که عبد الله نام شخصی بود در حدود قندهار در موضع (کانی کرم) در میان افغانان و مردی با علم و صلاح از اولاد علما و صلحا بود تا به قضای قدیر، خداوند به او فرزندی داد که او را بازید نام گذاشت، وی را نیز در تحصیل علم گماشت تا به قدر وسع حاصل آورده و در طاعات و عبادات جد و جهد نموده از منهیات شریعت متحرز و مجتنب حتی الامکان می گشت بعد از حصول منبع از علم روی به سوداگری می نهاده تا از سمرقند دو اسب آورده به هندوستان برده، چون در موضع کلنجر رسیده او را با ملا سلیمان ملحد ملاقات افتاده تا بعد از صحبت و مجالست همدیگری و خیالات و خطرات ناموجه در او متمکن ساخت به حدی که

بازید را کافری مطلق و منکر دین حق گردانیده - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْكُفْرِ - دین و ملت الحاد را اظهار ساخته اما چون پدرش با دیانت بوده او را زخم کاردی زده تا بازید از آنجا گریخته در ننگهار درموضع مهمند در خانه ملک سلطان احمد مقر گرفته مدتی در آنجا تلبیس می نموده اما مردم ننگهاری چون معتقدان اهل سنت و جماعت بودند، نتوانست ایشان را فریفته از آنجا تودیع نموده در میشبوری به میان افغانان آمده در میان عزیزیل در قبیلۀ خلیل مقام گرفته و چون افغانان بی علم بودند اکثر به قید تلبیس او در افتادند چه او خود را پیر و پیشوا شهرت داده بود.

القصه این ملحد چون مردم را به خود معتقد می ساخت آن زمان ایشان را خلوت می فرمود و ذکر می داد اما ذکر او نامی از نامهای باری تعالی نبوده بلکه افغانان را به زبان افغانی یگان یگان سخن موافق طبع او موزون ساخته می داده و بعضی جمله فارسی را به زبان فارسی و هند یان را به زبان هندی و هکذا هشت نوع ذکر را قرار داده بود. چون از هشتم ذکر خود مرید را آگاه می کرده آن زمان می گفت اکنون تو از امر شریعت و نواهی فارغ آمدی زیرا که کار خود را تمام کرده این هنگام هر چیز یابی بخوری از حرام و حلال و اتباع خود را امر می کرد که چون جز وجود خدای دیگر در وجود نیست پس حرام و حلال در نزد او چه معنی دارد مگر این که حکم پیر خود را رعایت دارید که من خدای شمایم و هم پیغمبر شمایم و این جاهلان نابکار، گفتار او را معتقد آمدند. پس آن ملحد هم دعوای خدایی می کرد و هم دعوای پیغمبری و برای این مضمون دو مهر کننده والی یومنا هذا اولاد او مهرهای او رانگه داشته - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْكُفْرِ - و آنچه دعوای خدایی کرده نتیجه مهر او این است که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْبَارِئِ جدا کرده عالم



نوری از ناری، بازید انصاری و آنچه دعوی پیغمبری کرده نتیجه مهر او این است که با زید مسکین هادی المصلین - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ كُفْرِهِ - .

القصه کیفیت اخبار او به کابل رسید محمد محسن خان غازی از آن جا حرکت کرده؛ آن سگ نابکار را بسته برده یک طرف گیسوی او بریده و یک طرف گذاشته تا خجل گردد آن ملحد به تلبیسات بسیار که داشت، تایب شده و او را رها کرده از آنجا گریخته به کوه طوطی در آمده و راهزنی و علما کشی و فقیر آزاری بنیاد کرد به قصد آنکه دین محمدی را محو و نابود خواهیم ساخت و دین خود را رواج خواهیم داد. - نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ - آخر الامر آن ملحد، لشکر جمع کرده به جانب ننگهار بر آمده و در آن موضع بر او تاخته و بعد از تاخت روی به کوه آورده اما محسن خان غازی از جلال آباد در پی او حرکت کرده به موضع تولاغه در رسیده سواران اسلام یکایک حمله کردند تا شکست در کفار پیدا شده و جماعتی عظیم را از ایشان بکشت. این ملحد خودش پیاده گریخته به همراه هشت نفر به کوه بر آمده و از تشنگی هوای گرم بر او اثر کرده مریض شد. از زحمت آن هوای گرم بمرده و هر هشت نفر دفن کردندش. «این قصه را به سبیل اختصار در این جا ذکر نمودیم. و اگر توضیح بیشتری در این می خواهی پس باید به کتاب مخزن الاسلام مراجعه کن.

بدان که مقصد نویسنده - عفی عنه - از ایراد این قصه در این مختصر از جهت آن است که تا به هر کس از عام و خاص معلوم گردد که مقصد آخوند درویشه - قدس سره - در کتاب ارشاد الطالبین و مخزن الاسلام و تذکرة الابرار والاشرار و باقی مصنفات او ذم متصوفه جاهل است که به کفر والحاد مبتلا اند. مثل پیرتاریک. بلکه بعد از این علمای بی عمل اقوال ارشاد الطالبین و مخزن الاسلام و غیر آنها را بر سماع و وجد صوفیه

صافیه که از اهل سنت و جماعت و فرقه ناجیه می باشند ، دلیل نساژند و بر غیر مراد آخوند درویشه - قدس سره - حکم نکنند که خسران ابدی نقد وقت ایشان خواهد شد .

واگرفرضاً مراد آخوند درویشه و ملا حسین - قدس سرهما - ذم صوفیه صافیه که از طایفه اهل سنت و جماعت و از فرقه ناجیه اند باشد، مثل که علمای بی عمل می گویند، پس به قول ایشان عمل نباید کرد از جهت آن که علما فرموده اند که اگر در مسأله ای اختلاف در بین علما وارد گردید ، باید که به قول اکثر که معتمدین باشند، عمل نمایند. کَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: فَإِنْ اِخْتَلَفُوا فِي حُكْمٍ يُؤْخَذُ بِقَوْلِ الْأَكْثَرِينَ ، ثُمَّ الْأَكْثَرِينَ مِمَّا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ الْكِبَائِرُ الْمَعْرُوفُونَ اِنْتَهَى.

همانگونه که در ردالمحتار آمده است : وقتی که علما در مسأله ای اختلاف کردند ، بر حکمی که اکثر علما بر آن باشند عمل می شود درجه به درجه در کثرت از علمایی که بر آنها بزرگان معروف دین اعتماد می کنند . هر گاه در مسأله ای که ما در آن قرار داریم ، اِتِّفَاقَ جَمِيعِ عِلْمَائِ مَعْتَمِدِينَ که ذکر ایشان گذشت بر حلیت و اباحت آن باشد و دو شخص دیگر که نسبت به این علمای معتمد و معروف کالمعدوم و منسی است بر خلاف ایشان حکم کرده باشد ، پس به طریق اولی به قول اکثر و معتمدین عمل باید نمود و دیگر علما فرموده اند باید که مفتی به حال کسی که فتوی به قول آن می نماید باخبر باشد فقط معرفت اسم و نسب او کافی نیست بلکه بشناسد که از کدام طبقه از طبقات فقها و مشایخ اند.

کَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: لَا بُدَّ لِلْمُفْتِي أَنْ يَعْلَمَ حَالَ مَنْ يُفْتِي بِقَوْلِهِ ، وَلَا يَكْفِيهِ مَعْرِفَتُهُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ بَلْ لَا بُدَّ مِنْ مَعْرِفَتِهِ فِي الرُّوَايَةِ وَدَرَجَتِهِ فِي

الدَّرَايَةِ وَطَبَقَتِهِ مِنْ طَبَقَاتِ الْفُقَهَاءِ وَالْمَشَائِخِ لِيَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ فِي التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْقَائِلِينَ الْمُتَخَالِفِينَ وَقُدْرَةٍ كَافِيَةٍ فِي التَّرْجِيحِ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ الْمُتَعَارِضَيْنِ انْتَهَى .

چنانچه صاحب رد المحتار می نویسد: مفتی باید حال کسی که به گفته او فتوی می دهد را بداند. و شناختن اسم و نسب او برایش کافی نیست، بلکه ناچار به شناخت او در روایت و درجه وی در علوم عقلی و طبقه وی از طبقات فقها و مشایخ است تا آگاهی کافی در تمییز دادن بین گوینده های مخالف و قدرت کافی در ترجیح دادن بین گفته های متعارضین را دارا باشد. و علما و مشایخ که وجد و تواجد و سماع را جایز می دانند، هر کدام از ایشان در علم ظاهر و باطن بحر عمیق اند و در روایت و درایت بی مثل و بی نظیر اند از جهت اختصار شرح حال بعضی ایشان را اجمالاً در اینجا بیان می نمایم تا که به هر کس از خاص و عام معلوم گردد که این بزرگواران معتقد جمیع طوایف و مقتدای زمان اند تا که بر قول این معتقدین و اکثریت عمل نمایند و از قول غیر معتمدین و اقلیت اجتناب فرمایند. بدان ای برادر عزیز وافر التمیز که امام محمد ابن محمد الغزالی الطوسی لقب او ما بین جمیع علما و مشایخ (حجة الاسلام) است و مولوی محمد مظهر مناقب او را در کتاب احیاء العلوم به این طرز بیان نموده :

وَاعْلَمْ أَنَّ أَجَلَ الْكُتُبِ فِي سُلُوكِ الْآخِرَةِ وَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا ضَبْطًا وَأَشْمَلَهَا وَارْشَقَهَا عِبَارَةً وَاتَّمَّهَا إِشَارَةً وَأَعْظَمَهَا شَأْنًا وَأَوْفَاهَا بَيَانًا وَأَعْلَاهَا كَلَامًا وَأَشْرَفَهَا مَنَزَلَةً وَمَقَامًا هُوَ هَذَا الْكِتَابُ الْمُسَمَّى «بِأَحْيَاءِ عُلُومِ الدِّينِ» وَآلَهُ لِحَرِيِّ بَانَ يُكْتَبُ بِمَاءِ الذَّهَبِ لَا بِمَاءِ الْعِيُونِ بَلْ بِسُودَاءِ الْقُلُوبِ أَوْ بِسُودِ الْعِيُونِ، وَبَعْدُ فَمُؤَلَّفُ هَذَا الْكِتَابِ هُوَ الْإِمَامُ حُجَّةُ الْإِسْلَامِ زَيْنُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْغَزَالِيُّ الطُّوسِيُّ، مَتَابِقُهُ، مَعْرُوفَةٌ خَارِجَةٌ عَنِ الْحَضَرِ، وَأَلْفَ كِتَابِ «أَحْيَاءِ عُلُومِ الدِّينِ»

بَنِي شَابُورَ فِي أَلْفِ يَوْمٍ وَخَمْسَةِ وَعِشْرِينَ يَوْمًا، بَلَغَ أَلْعَايَةَ فِي إِثْقَانِهِ وَتَحْسِينِهِ، وَكَانَ يَخْتِمُ كُلَّ يَوْمٍ خُتْمَةً، وَيَدْعُو بِأَثَرِهَا يَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْفَعْ مَنْ رَفَعَهُ، وَضَعْ مَنْ وَضَعَهُ، بَلَغَتْ تَصَانِيفُهُ إِلَى أَرْبَعِ مِائَةِ مُجَلَّدٍ مِثْلُ تَفْسِيرِ يَاقُوتِ التَّائِيلِ أَرْبَعِينَ مُجَلَّدَاتٍ، وَكَيْمِيَاءِ السَّعَادَةِ، وَالْبَسِيطِ، وَالْوَسِيطِ، وَالْوَجِيزِ، وَالْخُلَاصَةِ، وَالْمُسْتَصْفَى، وَتَهَافُتِ الْفَلَّاسِفَةِ، وَمَحَكِ التَّظَرِّ، وَمَعْيَارِ الْعِلْمِ، وَالْمَقَاصِدِ، وَالْمُظَنُّونَ بِهِ عَلَى غَيْرِ أَهْلِهِ، وَالْمُقَصَّدِ الْأَسْنَى فِي شَرْحِ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى، وَجَوَاهِرِ الْقُرْآنِ، وَمَشْكُوتِ الْأَنْوَارِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكُتُبِ.

وَإِحْيَاءُ عُلُومِ الدِّينِ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا هَذَا الْكِتَابُ لَكَانَ كَافِيًا فِي فَضْلِهِ وَحُجَّةً بَيِّنَةً عَلَى تَقَدُّمِهِ، وَوُلِدَ ٢٠ بِطُوسَ سَنَةِ خَمْسِينَ وَأَرْبَعِ مِائَةٍ، وَتُوفِّيَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ الرَّابِعِ عَشَرَ مِنْ جَمَادَى الْآخِرِ سَنَةِ خَمْسٍ وَخَمْسِ مِائَةٍ، وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَأْوَاهُ أَنْتَهَى.

و بدان بدرستی که مهمترین کتابها در سلوک آخرت و کاملترین و بهترین آنها در جمع آوری علوم آخرت که دارای عباراتی زیبا و اشاراتی کامل و شأنی عظیم و بیانی کافی و کلامی عالی و مقام و منزلتی والا نسبت به سایر کتب می باشد، این کتاب است که به احیاء علوم الدین نامگذاری شده است و به یقین شایسته است که این کتاب با آب طلا نوشته شود نه به آب چشمه ها. بلکه شایسته است از اعماق دلها نوشته شود و با سیاهی چشم ها. اما بعد، مؤلف این کتاب امام حجة الاسلام زین الدین محمدپسر محمد غزالی طوسی است که فضایل او معروف واز حصر و شمارش بیرون است و کتاب احیاءالعلوم الدین را در نیشابور در مدت هزار و بیست و پنج روز، تألیف کرده است.

امام غزالی در کمال و تحسین این کتاب، آن را به نهایت رساند و هر روز یک بار قرآن کریم را ختم می کرد و بعد از فراغت یافتن از ختم، چنین دعا می کرد: (بار خدایا مقام و منزلت کسی که شأن کتاب احیاء را بلند و عظیم قرار می دهد بلند کن و کسی که کتاب احیاء را ذلیل می کند را خوار و ذلیل بگردان) و تصانیف او به چهارصد جلد می رسد. مثل تفسیر یاقوت التاویل چهل جلد، کیمیای سعادت، وسیط، الوجیز، الخلاصة، المستصفی، تهافت الفلاسفه، محک النظر، معیار العلم، المقاصد، المظنون به علی غیر اهله، المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنى، جواهر القرآن، مشکوة الانوار و کتابهای دیگر و احیاء علوم الدین و اگر برای او جز این کتاب نبود هر آینه آن در فضیلت وی کافی بود و حجت آشکاری بر پیشوایی وی است. امام غزالی (رح) در طوس سال چهارصد و پنجاه به دنیا آمد و روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاخر در سال ۵۰۵ در حالی که ۵۵ ساله بود و دار فانی را وداع گفت. خداوند او را رحمت کند و جایگاه او را در بهشت برین قرار دهد.

و در نفحات الانس مناقب او را به وجه احسن بیان نموده از جهت طولانی بودن ذکر ننمودیم و در آن مطالعه کنید. و انتساب وی در تصوف به شیخ ابا علی فارمدی و شیخ شهاب الدین است لقب او در بین جمیع علما، شیخ الشیوخ است و در نفحات الانس آورده است که امام یافعی در القاب شیخ شهاب الدین چنین نوشته است استاد زمانه، فرید آوانه، مطلع الانوار و منبع الاسرار، دلیل الطريقة و ترجمان الحقیقة، استاد الشیوخ الاکابر، الجامع بین علم الباطن والظاهر، قدوة العارفين، عمدة السالکین، العالم ربانی شهاب الدین ابو حفص عمر ابن محمد البکری - قدس الله تعالی سره - از اولاد ابوبکر صدیق است و انتساب وی در تصوف بعم وی شیخ ابو النجیب

سهروردیه است و به صحبت شیخ عبدالقادر گیلانی رسیده است و حضرت خضر <sup>۱</sup> را دریافته است .

شیخ عبدالقادر وی را گفته است (أَنْتَ آخِرُ الْمَشْهُورِينَ بِالْعِرَاقِ) وی را تصانیف است چون عوارف المعارف و رشف النصایح و اعلام التقی و غیرها. عوارف المعارف را در مکه مبارکه تصنیف کرده است هر گاه که بر وی امری مشکل افتادی به خدای تعالی باز گشتی و طواف خانه کردی و طلب توفیق کردی در رفع اشکال و دانستن آنچه حق است. در وقت خود شیخ الشیوخ بغداد بود و ارباب طریقت از بلاد دور و نزدیک استفتای مسایل از وی می کردند و ولادت وی در رجب سنه تسعه و ثلاثین و خمس مائه (۵۳۹) بوده است و وفات وی در سنه اثنین و ثلاثین و ستمائه (۶۳۲). و شیخ ابو اسحاق کلابادی لقب او رئیس المشایخ است بر معتمدیت و منقبت او همین سخن بس است.

قَالَ الْعُلَمَاءُ: وَلَوْ لَا التَّعَرُّفُ لَبَطَلَ التَّصَوُّفُ. <sup>۱</sup> علما گفته اند: اگر کتاب تعرف نبود هر آینه تصوف باطل می بود. و بر معتمدیت شیخ محمود بن علی الکاشانی عبارت نفحات دلالت می کند چرا که مولوی عبدالرحمان جامی که مقبول جمیع طوائف علما است، عبارات ترجمه العوارف را در کتاب خود آورده است و بر مدعی خود دلیل ساخته پس معلوم شد که شیخ محمود از زمره معتمدان است و شیخ عبدالغنی النابلسی مقبول جمیع علما است و بر معتمدیت او؛ عبارت رد المحتار دلالت می کند چرا که شیخ عبدالغنی و والد او شیخ اسماعیل هر دو در اجازت نامه فقه داخل اند و از اکابر فقها اند.

كَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ فِي بَحْثِ الْإِجَازَةِ : وَأَرَوَى بِالْإِجَازَةِ  
عَنِ الْأَخَوَيْنِ الْمُعَمَّرَيْنِ الشَّيْخِ عَبْدِ الْقَادِرِ وَالشَّيْخِ إِبْرَاهِيمَ حَفِيدَيَّ سَيِّدِي عَبْدِ الْغَنِيِّ  
التَّابُلْسِيِّ شَارِحِ الْمُحَبِّبَةِ وَغَيْرِهَا عَنْ جَدِّهِمَا الْمَذْكُورِ عَنْ وَالِدِهِ الشَّيْخِ إِسْمَاعِيلِ  
شَارِحِ الدَّرَرِ وَالْعُرَرِ أَنْتَهَى.

همان گونه که در رد المحتار در اول کتاب در بحث اجازه می گوید :  
سیراب شد با اجازه نامه گرفتن از دو برادر که عمر طولانی داشتند شیخ  
عبدالقادر و شیخ ابراهیم (نواده)<sup>۱</sup>، آقا یحیی عبدالغنی نابلسی شرح دهنده کتاب  
محبیه و غیر آن از جد مذکور آن دو و وی از پدرش شیخ اسماعیل شارح  
کتاب درو غرر .

و دیگر شیخ عبدالغنی استاد صاحب رد مختار است چرا که در هر  
موضع از رد مختار که عبارت شیخ عبد الغنی را ذکر می کند به این نمط به  
اسم او تلفظ می نماید ؛

قَالَ سَيِّدِي وَأُسْتَاذِي عَبْدُ الْغَنِيِّ التَّابُلْسِيُّ الْخ.

و شیخ عبدالغنی در علم فقه و غیره مصنفات بسیار داشته است  
مثل شرح المحبیه و مطالب الوفیه و الحدیقه الندیة و التنبیة من النوم فی حکم  
مواجید القوم و ایضاح الدلالة و غیرها و منقبت و معتمدیت و شهرت مولوی  
عبدالرحمان جامی و فخرالدین علی بن حسین الواعظ الکاشفی و امام  
ربانی مجدد الف ثانی و محمد امین الشهیر به ابن عابدين اظهر من الشمس  
است که بر هیچ کس از علما و صلحا پوشیده نخواهد بود لهذا از جهت  
اختصار منقبت ایشان را در این جا ذکر ننمودیم .

۱- هر دو شیخ نوه ی شیخ عبدالغنی بوده اند .

۲- مراد همان شیخ عبدالغنی است که او از پدرش شیخ اسماعیل اجازت گرفته است .

هَكَذَا قَالَ أَبُو طَالِبٍ الْمَكِّيُّ فِي قُوَّةِ الْقُلُوبِ وَالْأَذْفَوَى فِي الْإِمْتَاعِ وَفِي حَيَاةِ الْقُلُوبِ .

هر گاه از این بیان معلوم شد کسانی که وجد و تواجد و سماع صوفیان را جایز دانسته اند و بر اباحت و حلیت آنها حکم کرده اند ، همه ایشان معتمدین و کاملین اند و از روی تعداد بیشترین اندبایند و لازم است که بنا به فرموده قول صاحب ردمختار که قبلاً گذشت به قول معتمدین و اکثریت و کسانی که حال ایشان از روی روایت و درایت و اجتهاد بر هر کس معلوم شد عمل نمایند و از قول کسانی که غیر معتمدین هستند و از روی تعدد اقل قلیل اند، پرهیز باید کرد و حالات صوفیه را انکار نباید نمود تا که از برکات صوفیه محروم نمائی چرا که بزرگان فرموده اند:

الْإِنْكَارُ شَوْمٌ ، وَالْمُتَكَبِّرُ مَحْرُومٌ . (انکار کردن شوم است و انکار کننده از برکات آنچه انکار می کند محروم می باشد.)

علما فرموده اند: وَأَقَلُّ عَقُوبَةٍ مَنْ يُنْكِرُ عَلَى الصُّوفِيَّةِ أَنَّهُ 'لَا يَذُوقُ مِنْ عُلُومِهِمْ وَحَالَاتِهِمْ شَيْئًا'. کمترین عقوبت کسی که بر صوفیه انکار می کند این است که از علوم و حالات ایشان چیزی نصیبش نمی گردد (نمی چشد).  
علما فرموده اند: وَأَذْنَى نَصِيبٍ مِنْ عِلْمِ الصُّوفِيَّةِ التَّصَدِّيقُ بِهِ وَتَسْلِيمُهُ لِأَهْلِهِ ، فَكَذَا الْوَجْدُ وَالسَّمَاعُ انْتَهَى.

کمترین نصیب از علم صوفیه ، تصدیق کردن به آن و تسلیم شدن بر اهل آن است و کمترین نصیب از وجد و سماع نیز این چنین است . و این حکم آخوند درویشه ننگهاری و ملا حسین کشمیری - قدس سرهما - که در نامه و کلام خود بر صوفیان نسبت کفر را کرده اند ، مخالف قول علمای اعلام و مشایخ کرام مفهوم می شود ؛ زیرا که علما فرموده اند «باید و لازم است که



به تکفیر مسلمان حکم ننمایید و کلام او اگر ظاهر مخالف شرع انور باشد باید که به وجه خوب آن را تاویل نمایید اگرچه به روایت ضعیف باشد.»

كَمَا قَالَ فِي تَنْوِيرِ الْأَبْصَارِ : وَلَا يُحْكَمُ بِتَكْفِيرِ مُسْلِمٍ أَمَكَّنَ حَمْلُ كَلَامِهِ عَلَى مُحْمَلٍ حَسَنٍ أَوْ كَانَ فِي كُفْرِهِ خِلَافٌ وَلَوْ رَوَايَةً ضَعِيفَةً ، فَكَذَا الْإِعْتِزَالُ وَالزَّهْدَقَةُ ، وَ أَيْضًا قَالَ الْعُلَمَاءُ<sup>۱</sup> : إِذَا كَانَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَجُوهُ تُوجِبُ الْإِكْفَارَ ، وَ وَجْهٌ وَاحِدٌ يَمْنَعُهُ يَمِيلُ الْعَالِمُ إِلَى مَا يَمْنَعُهُ ، فَكَذَا الزَّهْدَقَةُ وَالْإِعْتِزَالُ ، وَ أَيْضًا قَالَ الْعُلَمَاءُ : وَلَا يُسَمَّحُ بِمَنْ ظَاهِرُهُ الْإِسْلَامُ أَنْ يُعْطِيَهِ لِلْكَفَّارِ بِمُجَرَّدِ فَهْمِهِ الْخَطَأَ مِنْ كَلَامِهِ .إِنْتَهَى.

چنانچه در کتاب **تنویر الابصار** آمده است: به تکفیر مسلمانی که امکان تاویل نمودن کلامش به وجه نیک وجود داشته باشد یا در کفر آن خلاف باشد حکم نمی شود. اگر چه این خلاف ، روایتی ضعیف هم باشد. هم چنین در نسبت دادن شخصی به معتزله و زندیق باید احتیاط کرد و موارد فوق را رعایت نمود.

همچنین علما گفته اند: «وقتی در مسأله ای چند وجه برای تکفیر باشد فقط یک وجه بر منع تکفیر باشد ، عالم به وجه منع تکفیر میل کند در مورد زندقیت و اعتزال نیز چنین باید عمل نماید. هم چنین علما گفته اند: و اجازه داده نمی شود بر اینکه کسی که به ظاهر مسلمان است به مجرد فهم خطا از کلام وی اورابه کفار ملحق گرداند.

و در این سخنان صوفیه که بعد از این ذکر می نمایم بر ایشان اثم وارد نمی گردد چه جای آنکه کافر شوند و آخوند درویزه - قدس سره - و

۱- شَرْحُ الدُّرَرِ وَالْحَدِيقَةِ النَّدِيَّةِ ص ۲۰۲ ج ۱ أَلْبَابُ الثَّانِي

ملا حسین - قدس سره - بر عکس علمای دین حکم نموده اند اگر مراد ایشان طایفه اهل سنت و جماعت باشد و بر مسلمانان به ادنی سخن ایشان که در نزد علمای ظاهر، مخالف معلوم می شد حکم کفر را کرده اند؛ مسلمانان را از زمره اسلام خارج می نمایند و به اهل کفر می سپارند و به کفار می دهند با آنکه انبیا ۷ در میان کفار سعی و اهتمامی نمودند که کافری از کفار به دین اسلام مشرف شود و این علما و علمای زمانه ما سعی می نمایند و دلائل ضعیف و مرجوح را دلیل خود می سازند تا که مسلمانان را کافر سازند نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ مگر خبر ندارند که علما فرمودند که :

مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ أَنْتَ كَافِرٌ وَهُوَ بَرِيٌّ مِنْهُ يَعُوذُ الْكُفْرُ إِلَيْهِ ، فَكَذَا الزَّندَقَةُ وَالْإِعْتِزَالُ .

کسی که برای مومن بگوید ، تو کافری در حالی که آن مومن از گفته وی پاک باشد، کفر به سوی خود او بر می گردد زندقه و اعتزال نیز چنین است. از این جا معتمدیت و غیر معتمدیت علما را دریاب فَاْفْهَمْ وَلَا تُكُنْ مِنْ الْجَاهِلِينَ !

## فصل دهم

در بیان اقوال آخوند درویشه - قدس سره -

قول اول این است که « بعضی از صوفیان این

آیت را حجت می سازند. »

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ] <sup>۱</sup> و این را در باب سماع می آرند اگر اعتقاد بر آن داشته باشند، کافر گردند.

**جواب گویم** که جمیع مفسرین بر آن هستند که مراد از این قول حسن است اگر نثر باشد و اگر نظم باشد و دیگر شیخ الشیوخ در عوارف المعارف این آیت را در بحث سماع آورده است - آن شاء الله تعالی - در فصل سماع به تفصیل بیان آن ذکر خواهد شد. هر گاه شأن نزول آیت چنین باشد که مفسران گفته اند، پس بر این حجت خود اثم بر صوفیه لازم نمی شود چه جای آنکه کافر گردند - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ -

**قول ثانی** آخوند در ویزه - قدس سره - آن است « که بعضی صوفیه می گویند ما دریابیم شما جامه اید . جامه به دریا رسد پاک گردد و هرگاه که گناه در وجود شما آید اگر روی ما را ببیند پاک می شوید پس هر مریدی که بر این اعتقاد کند ، کافر گردد . »

---

۱ - سوره زمر آیه ۱۸ و ۱۷ « به بندگانم مژده بده آن کسانی که به همه سخنان گوش فرا می دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می کنند، ایشان همان کسانی هستند که خدا هدایتشان بخشیده است و ایشان واقعاً خردمند هستند. »

**جواب گویم** که اولیاء الله البته مستغرق بحر وحدت اند و مقربان درگاه حضرتند و وارثان صاحب شریعتند و باطن ایشان ، مانند بحر عمیق از انوار حقانی و فیوضات ربانی مواج مالا مال است. هر گاه کسی که به این صفت موصوف باشد البته کسی را که باطن او به لوث ریا و حسد و عجب و بغض و حرص و امل و باقی اوصاف مذمومه ملوث و چرکین باشد ، پاک خواهد ساخت و ظرف ملوث او را مطهر خواهد گردانید و او را لا یق قرب بارگاه احدیت خواهد کرد چرا که مجدد الف ثانی - قدس سره - می فرماید: «پیر است که به قلب و روح خود کناسی باطن مرید را می نماید و او را از اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده مبدل می سازد» مثل جامه ملوث و چرکین که به آب برسد مطهر و پاکیزه می گردد و آن جامه لیاقت آن را می گیرد که مصلی به همراهی آن جامه ، نماز را - که معراج مؤمن است - ادا سازد،

تاویل از این سخن ایشان که اگر گناه از شما صادر شود روی ما را ببینید پاک می شوید آن است که مراد از روی یا صورت ظاهر خواهد بود و یا رابطه هر که را که مراد داشته باشند رو است چرا که بزرگان کینونت را همراه اولیاء الله واجب و لازم دانسته اند کینونت صوری باشد و یا معنوی لقوله تعالی:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ]¹.

۱- سوره توبه آیه ۱۱۹ «ای کسانی که ایمان آوردید از خداوند بترسید و همراه

صادقین باشید»

وَلَمَّا ذَكَرَ تَعَالَى مَا فَرَجَ بِهِ عَنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ مِنَ الضِّيقِ وَالْكَرْبِ مِنْ هِجْرِ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاهُمْ وَنَحْوٍ مِنْ خَمْسِينَ لَيْلَةً بِأَيَّامِهَا وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ ، وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ أَيْ مَعَ سَعَتِهَا فَسَدَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسَالِكُ وَالْمَذَاهِبُ فَلَا يَهْتَدُونَ مَا يَصْنَعُونَ ، فَصَبَرُوا لِأَمْرِ اللَّهِ ،

وَاسْتَكَاثُوا لِأَمْرِ اللَّهِ، وَتَبَيَّنُوا حَتَّى فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِسَبَبِ صِدْقِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ **p** فِي تَخْلُفِهِمْ  
وَأَنَّهُ كَانَ عَنْ غَيْرِ عَذْرٍ، فَعُوذُوا عَلَى ذَلِكَ هَذِهِ الْمُدَّةُ، ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَكَانَ عَاقِبَةُ صِدْقِهِمْ  
خَيْرًا لَهُمْ وَتَوْبَةً عَلَيْهِمْ، وَلِهَذَا قَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» أَيْ  
اصْدُقُوا وَالزَّمُوا الصَّدْقَ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ وَتَنْجُوا مِنَ الْمَهَالِكِ، وَيَجْعَلَ لَكُمْ فَرَجًا مِنْ أَمْرِكُمْ  
وَمَخْرَجًا، وَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
مَسْعُودٍ **t** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **p**: عَلَيْكُمْ بِالصَّدْقِ، فَإِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي  
إِلَى الْجَنَّةِ، وَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصَّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ  
، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى  
الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا. أَخْرَجَاهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ. وَقَالَ الشُّعْبَةُ: عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَةَ سَمِعَ  
أَبَا عُبَيْدَةَ يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ **t** أَنَّهُ قَالَ: الْكَذِبُ لَا يَصْلُحُ مِنْهُ جِدٌّ وَلَا هَزْلٌ أَقْرَأُوا  
إِنْ شِئْتُمْ.

و زمانی که خدای تعالی ذکر کرد آنچه را که به وسیله آن برای این سه نفر،  
گشایش حاصل نمود از تنگی و مشقت که به سبب ترک کردن مسلمانان برای ایشان  
بوجود آمد و چیزی حدود پنجاه شب با روزهایش افزوده شد و نفسهای ایشان بر ایشان  
تنگ گردید و نیز زمین با آن فراخی که داشت بر ایشان تنگ گردید. راه چاره بر آنان  
بسته شد پس ندانستند که چه کنند. بنابراین برای امر خدا صبر کردند و برای امر خدا  
فروتنی نمودند و ثابت ماندند تا اینکه خداوند برای ایشان گشایش حاصل نمود به واسطه  
صدق ایشان به رسول خدا **p** در تخلفی که ایشان از جنگ نموده بودند و به درستی که  
بدون عذر بازمانده بودند. پس به این دلیل در این مدت ترک شدند و بدین وسیله مورد  
عذاب خداوند قرار گرفتند بعد خداوند دشواری های آنان را آسان گردانید پس عاقبت  
صداقت ایشان خیر و برکت بر ایشان و آسان شدن دشواری آنان بود. از این جهت فرمود:  
«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و همراه صادقین باشید» یعنی راستگو  
باشید و راستی را لازمه امر خویش گیرید تا از اهل آن باشید و از مهالک نجات یابید و  
برای شما در کارهایتان گشایش می گرداند و به تحقیق امام احمد گفت: ابو معاویه روایت

قَالَ مِنَ السَّادَاتِ الْكِبَارِ الشَّيْخُ عُبَيْدُ اللَّهِ الْأَحْرَارُ قُدَّسَ سِرُّهُ : الْكَيْثَوَةُ مَعَ الصَّادِقِينَ الْمَأْمُورُ فِي كَلَامِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْكَوْنُ مَعَهُمْ صُورَتًا وَمَعْنًا، ثُمَّ فَسَّرَ الْكَيْثَوَةَ الْمَعْنَوِيَّةَ بِالرَّابِطَةِ وَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ مَشْهُورٍ، وَفِي كِتَابِ الرُّشَحَاتِ بِالتَّفْصِيلِ مَسْطُورٌ.

گفت : همراه صادقین بودن که در کلام خداوند عالمیان امر شده است یعنی صورتاً و معنأً همراه آنان بودن است. سپس عبیدالله احرار - قدس

کرد که اعمش از شقیق از عبدالله بن مسعود<sup>۲</sup> روایت نمود که گفت : رسول خدا p فرمود: « شما را به راستی در کارهایتان سفارش می کنم چون راستی به سوی نیکوکاری و نیکوکاری به سوی بهشت هدایت می کند و همواره شخص بر راستی مداومت می کند و دنبال راستی می رود تا اینکه نزد خداوند صدیق نوشته می شود. و از دروغ پرهیز کنید چون دروغ ایشان را به سوی فسق و فجور می کشد و فجور به سوی آتش می برد و همواره شخص بر دروغ گویی مداومت می کند و دنبال دروغ می رود تا اینکه نزد خداوند، دروغگو نوشته می شود. » (این دو حدیث را در صحیحین روایت نموده است . ) و شعبه از عمرو بن مره روایت نمود که او از ابا عبیده شنید که از عبدالله بن مسعود<sup>۲</sup> روایت می کرد به درستی که گفت : هیچ دروغی، چه جدی باشد چه شوخی باشد، انسان را اصلاح نمی کند. اگر می خواهید بخوانید [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ]. هَكَذَا أَقْرَأَهَا، ثُمَّ قَالَ : فَهَلْ تَجِدُونَ لَاحِظَ فِيهِ رُحَصَةً ؟ وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَفِي قَوْلِهِ : (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) قَالَ : مَعَ مُحَمَّدٍ p وَأَصْحَابِهِ . وَقَالَ الضَّحَّاكُ : مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَصْحَابِهِمَا . وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ : إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مَعَ الصَّادِقِينَ فَعَلَيْكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَالْكَفِّ مِنْ أَهْلِ الْمِلَّةِ. اینگونه آن را خواند . سپس گفت : « آیا برای کسی در دروغ گفتن رخصتی می یابید؟ » و از عبدالله بن عمر<sup>۳</sup> روایت شده است که در مورد کلام خداوند « اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ » گفت : همراه صادقین بودن یعنی همراه محمد p و اصحاب او بودن است . و ضحاک گفت: یعنی همراه ابی بکر<sup>۴</sup> و عمر<sup>۵</sup> و اصحاب آنها بودن است . حسن بصری گفت : اگر می خواهی همراه صادقین باشی پرهیز گاری را در دنیا و نگه داشتن زبان خود را از اهل حق لازم گیر. (تفسیر ابن کثیر ص ۴۳۸ جلد ۳ سوره توبه )

٢- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: **الَّتَابِعُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ**.  
 رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ، وَقَالَ: تَفَرَّدَ بِهِ التُّهْرَانِيُّ وَهُوَ مَجْهُولٌ، وَفِي شَرْحِ

و دیگر هرگاه کسی که روی اهل الله را ببیند خدا در یادش می آید.  
 كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخِيَارِكُمْ ؟ قَالُوا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ :  
 خِيَارُكُمْ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ « رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ .

السُّنَّةُ رُويَ مَوْفُوفًا قَالَ : التَّدَمُّ تَوْبَةً ، وَالتَّائِبُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ، (مِشْكُوَّةُ ص ۲۲۴ جلد ۱ كِتَابُ  
 الْأَسْمَاءِ فِي الْإِسْتِغْفَارِ وَالتَّوْبَةِ)

از عبدالله بن مسعود رض روایت شده است که گفت رسول الله ﷺ فرمودند: «توبه  
 کننده از گناه مانند کسی است که گناهی بر او نیست.» روایت کرده است ابن ماجه و  
 بیهقی در کتاب شعب الایمان و گفت: این حدیث را فقط نهرانی روایت کرده است در  
 حالی که وی مجهول الهویه است و در کتاب شرح السنة به صورت موقوف (یعنی سند  
 حدیث را به پیامبر نرسانده) روایت کرده است: پشیمانی از کرده خود، توبه است و شخص  
 توبه کننده مانند کسی است که گناه نکرده است.

۱ - أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخِيَارِكُمْ؟ خِيَارُكُمْ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ . (حم، ه) عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ يَزِيدَ  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا. از اسماء دختر یزید رضی الله عنها روایت شده است که گفت: رسول  
 خدا ﷺ فرمودند: آیا خبر ندهم به بهترین شما؟ الخ (جامع الاحادیث للجامع الصغير و زوائد  
 والجامع الكبير ص ۳۱۳ ج ۳ سطر ۱۲ قسم الاقوال الهمزه مع اللام)  
 قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : خِيَارُ أُمَّتِي الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ ، وَ شِرَارُ أُمَّتِي الْمَشَاوُونَ بِالتَّيْمِيمِ  
 الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَتَى ( حم ) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنَمٍ (عاصم) ( طب ) عَنْ  
 عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رض (ص ۸۷)

رسول الله ﷺ فرمودند: بهترین امت من کسانی هستند که وقتی دیده شوند، خدا  
 را در یاد بیننده افکنند و بدترین امتم سخن چینانی هستند که در بین دوستان به سخن  
 چینی رفت و آمد می کنند و بین دوستان جدایی می افکنند و فساد را برای نیکان  
 می خواهند . (ج ۴ سطر ۱۵ من قسم الاقوال الخاص الا لیاة جامع الاحادیث للجامع الصغير و  
 زوائده والجامع الكبير)



همانگونه که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را به بهترین شما آگاه نکنم، گفتند: بله آگاه کن یا رسول الله ﷺ گفت: بهترین شما کسانی هستند که وقتی دیده شوند خدا به یاد آید.»

چون در دیدن روی اهل الله خدا در یادش آید عذابهای او را نصب العین خود گر داند، البته که از گناهان خود توبه می کند پس به مضمون قوله تعالی [إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا]<sup>۱</sup> هر گاه توبه او پذیرفته شود البته از گناه پاک می شود. مراد از اخیار، اهل الله اند که وجود خود را در جنب وجود واجب الوجود نیست و مضمحل گردانیدند و غیر از ذات قدس، چیزی دیگر در نظر ایشان نمی آید پس این زمان حق در وی متصرف است چنانچه بزرگی می فرماید:

✓ **مصراع:** رفتی ز میان همان خدا ماند خدا

الْفَقْرُ إِذَا تَمَّ هُوَ اللَّهُ. (فقر وقتی که کامل شود به خداوند رسیدن است) این است و کینونت به حسب معنی آن است که اراده گذر باطن طریق رابطه ورزد و صحبت را حصر نکند بر آن که همیشه به چشم ناظر باشد، بلکه چنان سازد که صحبت دایمی شود و از صحبت به معنی عبور کند تا همیشه واسطه در نظر باشد. آیات و احادیث و اقوال مشایخ که در اثبات رابطه وارد گردیده در فصل رابطه ذکر خواهد شد - ان شاء الله تعالی -.

ولفظ [كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ]<sup>۲</sup> و لفظ [اصْحَبُوا مَعَ اللَّهِ] امر است الْأَمْرُ لِلْوُجُوبِ عِنْدَ الْإِمَامِ الْأَعْظَمِ (رح) كَمَا تَقَرَّرَ فِي عِلْمِ الْأَصُولِ.

۱ - سوره نصر آیه ۳ «هر آینه خدا به رحمت رجوع کننده است. یعنی بسیار

توبه پذیر است»

۲ - سوره توبه آیه ۱۱۹ «و با راستگویان باشید.»

( نزد امام اعظم (رح) امر برای واجب نمودن است همانگونه که در علم اصول فقه ثبت شده است.)

هر گاه رؤیت اولیاء الله بر مریدان و غیرهم واجب گردید پس بر اولیاء الله لازم است که بنا به فرموده حق  $\Psi$  که [وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ] <sup>۱</sup> بر مریدان خود تحدث نمایند تا که راه حق بر ایشان معلوم شود. پس در این سخنان صوفیه که غیر از ثواب اثم بر ایشان لازم نمی گردد چه جای آنکه کافر گردد - نعوذ بالله منه -

**قول ثالث:** آخوند درویزه - قدس سره - آن است که بعضی از صوفیان می گویند که حور قصور و باغها و درختان گوناگون را دیدیم و پیغمبر و چهار یار و سایر پیغمبران را دیدیم و بعضی گویند که صفات حق را دیدیم و ذات حق را دیدیم و از مهتر موسی در گذشتیم و از مقام محمد  $\rho$  گذشتیم این جاهلان بدتر از کافرانند. جواب گوییم اینها که صوفیه می گویند که حور و قصور و پیغمبران و غیر ذلک را دیدیم این سخنانشان همه راست است؛ زیرا که این غیب دیدن به سبب علم مکاشفه می باشد و علم مکاشفه بر حق است. چنانچه در کتب اخلاق ثابت است مثل احیاء العلوم و حدیقة الندیة و عین العلم و غیر ذلک.

قَالَ فِي أَحْيَاءِ الْعُلُومِ: الْعِلْمُ عِلْمَانِ؛ عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ وَعِلْمُ الْمُعَامَلَةِ، فَأَمَّا عِلْمُ الْمُكَاشَفَةِ هُوَ عِلْمُ الْبَاطِنِ وَذَلِكَ غَايَةُ الْعُلُومِ. قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ: مَنْ لَمْ يَكُنْ

۱ - سوره ضحی آیه ۱۱ «واما به نعمت پرور دگار خود خبر ده»

لَهُ، نَصِيبٌ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ يُخَافُ عَلَيْهِ سُوءُ الْخَاتِمَةِ، وَأَدْنَى نَصِيبٍ مِنْهُ التَّصَدِيقُ بِهِ وَتَسْلِيمُهُ لِأَهْلِهِ. انتهى<sup>۱</sup>

**در احیاء العلوم آورده که علم دو نوع است: علم مکاشفه و**

**علم معامله**

اما علم مکاشفه و آن علم باطن است و این غایت علوم است. یکی از عارفین گفت: «کسی که از این علم برای او نصیبی نباشد، از عاقبت بد او می ترسم یعنی از بی ایمان رفتنش و کمترین نصیب از این علم تصدیق به آن و تسلیم شدن به اهل آن علم است.» و در عین العلم گفت: «اما علم مکاشفه، نوری است که در قلب ظاهر می گردد پس بوسیله آن غیب

۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ ثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْحَاقَ، ثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ، ثَنَا حَاتِمُ بْنُ عِبَادٍ، ثَنَا يَحْيَى بْنُ قَيْسٍ الْكَنْدِيُّ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَعَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نَبِيِّهِ، وَكُلُّ يَعْملُ عَلَى نَبِيِّهِ، فَإِذَا عَمِلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلًا كَانَ فِي قَلْبِهِ نُورٌ. هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مِنْ حَدِيثِ أَبِي حَازِمٍ وَ سَهْلٍ، لَمْ نُكْتُهِ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. ( حيلة الاولياء و طبقات الاصفياء ص ۲۵۵ سلمة بن دينار ۲۴۰ اذا دخل النور في القلب انشرح - كثير ۳:۳۲۸ - بغوى ۷۳:۶ طبري ۲۱:۸ منثور ۵:۳۲۵ اتحاف ۷: ۲۵۸ ضعيفه ۹۶۵ موضوعه اطراف الحديث النبي شريف ص ۳۰۴ جلد ۱ اذا دخل. )

سليمان بن احمد از حسين بن اسحاق و وی از ابراهيم بن معتمر و او از حاتم بن عباد از يحيى بن قيس كندی از ابی حازم از سهل بن سعد ۲ روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود: « نیت مؤمن، بهتر از عمل او ، و عمل منافق بهتر از نیت او است و هر کس مطابق نیت خود عمل می کند پس آن زمانی که مؤمن کاری را انجام دهد در قلب او نور آن عمل می باشد.» این حدیث در مرتبه غریب است از حدیث ابی حازم و سهل می باشد که ما آن را جز به این جهت ننوشتیم.

مشاهده می گردد و آن متحقق است.» حدیثی مروی است که زمانی که نور در قلب داخل شود قلب باز و گشاده می گردد یعنی غیب را می بیند .  
و دیگر این غیب دیدن ایشان کرامت است زیرا که دیدن این اشیاء به بصر تعلق دارد چون کسی به بصیرت خود ببیند ، این خرق عادت است و خرق عادت، کرامت است و کرامت اولیا حق است . چنانچه در کتب عقاید ثابت است مثل ابو المنتهی و علی القاری و شرح عقاید و خیالی و غیر ذلک حتی که در قصیده امالی ثابت است

✓ شعر:

كَرَامَاتُ الْوَلِيِّ بِدَارِ دُنْيَا لَهَا كَوْنٌ فَهُمْ أَهْلُ التَّوَالِي

کرامتهای اولیا در زندگی دنیا حق است و وجود خارجی دارد  
بنابراین آنان اهل احترام اند. و دیگر کرامات اولیاء الله به آیات ثابت گردیده است.

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا  
قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ]<sup>۱</sup>

۱- سوره آل عمران آیه ۳۷ «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا» هرگاه که در آمدی بر مریم «زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ» زکریا به غرفه که مریم آنجا می بود «وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» می یافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستان بود در میان زمستان و محصول زمستان در فصل تابستان زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید - (تفسیر حسینی ص ۱۱۴)  
وَقَالَ الْحَافِظُ أَبُو يَعْلَى: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زَيْجَلَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهَيْعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنِّدِ، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقَامَ أَيَّامًا لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَطَافَ فِي مَنَازِلِ أَرْوَاجِهِ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئًا. فَأَتَى فَاطِمَةَ، فَقَالَ: يَا بَنِيَّةُ هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ أَكُلُهُ؟ فَأَتَتْ جَائِعَةً! قَالَتْ: لَا وَاللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي، فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ

عِنْدَهَا بَعَثَتْ إِلَيْهَا جَارَةً لَهَا بِرَغِيفَيْنِ وَ قِطْعَةٍ لَحْمٍ ، فَأَخَذَتْهُ مِنْهَا ، فَوَضَعَتْهُ فِي جَفْنِهِ لَهَا ، وَقَالَتْ :  
 وَاللَّهِ لَأَوْثِرَنَّ بِهَذَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى نَفْسِي وَمَنْ عِنْدِي ، وَكَانُوا جَمِيعًا مُحْتَاجِينَ إِلَى شُعْبَةِ طَعَامٍ ،  
 فَبَعَثَتْ حَسَنًا أَوْ حُسَيْنًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَتْ : يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي قَدْ أَتَى اللَّهُ بِشَيْءٍ ،  
 فَحَبَّأْتُهُ لَكَ . قَالَ : هَلُمِّي يَا بُنَيَّةُ . قَالَتْ : فَأَتَيْتُهُ بِالْجَفْنَةِ ، فَكَشَفْتُ عَنْهَا ، فَإِذَا هِيَ مَمْلُوءَةٌ خُبْزًا  
 وَلَحْمًا ، فَلَمَّا نَظَرْتُ بُهِتُ ، وَعَرَفْتُ أَنَّهَا بَرَكَهٌ مِنَ اللَّهِ ، فَحَمَدْتُ اللَّهَ ، وَصَلَّيْتُ عَلَى نَبِيِّهِ ، وَقَدَّمْتُهُ  
 إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا رَأَاهُ حَمِدَ اللَّهَ ، وَقَالَ : مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا يَا بُنَيَّةُ ؟ قَالَتْ : يَا أَبَتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ  
 اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

و حافظ ابویعلی گفت بیان کرد برای ما سهل پسرزنجله ، بیان کرد برای ما  
 عبدالله پسر صالح ، بیان کرد برای ما عبدالله پسر لهیعه از محمد پسر منکدر از جابر ؓ  
 بدرستی که رسول الله ﷺ چند روزی را بدون طعام سپری نمود. تا اینکه این وضع بر او  
 سخت آمد. پس به منازل همسران خویش رفت و در نزد هیچ یک چیزی نیافت. نزد  
 فاطمه (رضی الله عنها) آمد و فرمود: «ای دخترم آیا در نزد تو چیزی است که بخورم چون  
 من گرسنه ام؟» گفت: «نه قسم به خدا- پدر و مادرم فدای تو باد -» پس وقتی که رسول  
 خدا از نزد فاطمه خارج شد . همسایه فاطمه - رضی الله عنها - به وی دو قرص نان و تکه  
 گوشتی فرستاد . حضرت فاطمه از وی گرفت و آن را در کاسه ای که داشت پنهان کرد و  
 پیش خود گفت: «به خدا قسم رسول خدا را برای خوردن این طعام بر خود و اهلیم ترجیح  
 خواهم داد.» در حالی که تمام آنها بر یک وعده غذا محتاج بودند. پس حسن یا حسین را  
 به سوی رسول خدا ﷺ فرستاد و رسول خدا به سوی وی برگشت. فاطمه - رضی الله عنها -  
 گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! به تحقیق خداوند چیزی به من داد که من آن را برای  
 شما پنهان نمودم» رسول خدا ﷺ فرمودند: «دخترم آن را نزد من بیاور.» پس آن را به  
 همراه کاسه آورد و کاسه را باز کردم ناگهان دیدم که پر از نان و گوشت است .  
 و وقتی نگاه کردم ، بهت زده شدم و شناختم به یقین آن برکت از جانب خداوند است. پس  
 خداوند را حمد گفتم و بر پیامبر او درود فرستادم و آن را به پیامبر خدا ﷺ تقدیم نمودم .  
 پس وقتی که آن را دید خداوند بلند مرتبه را حمد گفت و فرمود: «دخترم این برای تو از

هَذَا وَرَدَ فِي قِصَّةِ مَرْيَمَ عِنْدَ وَلَادَةِ عِيسَى ؑ ، وَكَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : [ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ] هَذَا وَرَدَ فِي قِصَّةِ آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا ، وَاثْيَانِهِ بَعْرِشٍ بَلْقَيْسَ .

کجا می باشد؟» گفت: «ای پدرم این از نزد خداوند است. همانا خداوند به کسی که بخواهد بدون حساب رزق می دهد.»

۱- [ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ اَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ] سوره نمل آیه ۴۰ و شخصی که نزد او علمی از کتاب الهی بود گفت : من آن را قبل از یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم . پس چون سلیمان آن را قرار گرفته نزد خویش دید ، گفت این خارق عادت از فضل پروردگار من است . « قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ » گفت آن کسی که نزدیک او بود « عِلْمٌ » دانشی « مِّنَ الْكِتَابِ » از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود یا ضبیه که ابو القبیله است . و در تیسیر آورده که بنو ضبیه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ماست و گفته اند حضرت سلیمان ؑ بود یا مردی مستجاب الدعوات که او را ایلخا گفتندی یا ذالنون یا امطوح یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر به دست اوست یا جبرئیل و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد. مراد از کتاب، لوح محفوظ است و اشهر آن است آصف بن برخیا که وزیر سلیمان بوده است گفت « اَنَا آتِيكَ بِهِ » من بیارم تخت بلقیس را به تو « قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ » پیش از آنکه باز گردد « إِلَيْكَ » به سوی تو « طَرْفُكَ » چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر گردانم. سلیمان ؑ او را دستوری داده به سجده در افتاد و گفت « يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ » به عبرانی « اهیاشراهیا » باشد و به قول بعضی گفت « يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ » و بر هر تقدیر چون دعا کرد، تخت بلقیس در موضع خود به زمین فرو رفت و به یک طرفه العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد . و در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان ؑ ایجاد فرمود « فَلَمَّا رَآهُ » پس آن هنگامی که سلیمان دید آن تخت « مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ » قرار گرفته نزد او « قَالَ هَذَا » گفت

(هر گاه زکریا بر مریم در مسجد داخل می شد ، نزد او روزی را می یافت ، گفت : ای مریم این برایت از کجا آمده است ؟ مریم گفت که از طرف خداوند ) این در قصه مریم هنگام ولادت عیسی U حکایت شده است

سلیمان که این کرامت «مِنْ فَضْلِ رَبِّي» از فضل پروردگار من است. (تفسیر حسینی ص ۸۵۰)

(آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ) قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ؓ : يَغْنَى قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَجْلِسِكَ . وَقَالَ مُجَاهِدٌ : مَقْعَدُكَ . وَقَالَ السُّدِّيُّ وَغَيْرُهُ : كَانَ يَجْلِسُ لِلنَّاسِ لِلْقَضَاءِ وَالْحُكُومَاتِ وَالطَّعَامِ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ إِلَى أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ . (وَأَيْ عَلَيْهِ لِقَوَى أَمِينٍ) قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَيْ قَوَى عَلَى حَمْلِهِ أَمِينٌ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ الْجَوْهَرِ . فَقَالَ سُلَيْمَانُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - : أُرِيدُ أَغْجَلَ مِنْ ذَلِكَ ، وَمِنْ هَهُنَا يَظْهَرُ أَنَّ سُلَيْمَانَ أَرَادَ بِاخْضَارِ هَذَا السَّرِيرِ إِظْهَارَ عَظَمَةِ مَا وَهَبَ اللَّهُ لَهُ ، مِنْ الْمُلْكِ ، وَمَا سَخَّرَ لَهُ ، مِنَ الْجُنُودِ الَّذِي لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا قَبْلَهُ ، وَلَا يَكُونُ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ، وَلِيَتَّخِذَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى بُيُوتِهِ عِنْدَ بَلْقِيسَ وَ قَوْمِهَا لِأَنَّ هَذَا خَارِقٌ عَظِيمٌ أَنْ يَأْتِيَ بَعْرُشُهَا كَمَا هُوَ مِنْ بِلَادِهَا قَبْلَ أَنْ يَقْدِمُوا عَلَيْهِ هَذَا وَقَدْ حَبَّبَتْهُ بِالْأَعْلَاقِ وَالْأَقْفَالِ وَالْحَفَظَةِ .

ابن عباس ؓ گفت: «یعنی پیش از اینکه از جایگاه خود بلند شوی» و مجاهد گفت: «مقعد تو» و سدی و غیر او گفتند: «سلیمان U برای داوری و حکم کردن و طعام خوردن از اول روز تا وقت ظهر با مردم می نشست.» جنی گفت: «من بر آوردن تخت توانايم و امانت دار می باشم.» ابن عباس ؓ گفت: «یعنی قوی بر حمل آن و امین بر آنچه در آن از جواهرات می باشد» پس سلیمان U گفت: «زودتر از آن می خواهم»، و از این جا ظاهر می شود که سلیمان می خواست با حاضر نمودن این تخت ، عظمت پادشاهی که خداوند به او بخشیده است و لشکریانی که برایش مسخر کرده و بر کسی قبل از وی نداده و برای کسی بعد از او نیز نخواهد بود، ظاهر سازد و خواست نزد بلقیس و قومش آن را بر پیغمبریش حجت گیرد. چون آوردن تخت بلقیس ، درست همانگونه که در مملکت خودش بوده ، قبل از آمدن آنها نزد او کار خارق العاده و بسیار بزرگی است و حال آنکه بلقیس تخت خود را با بستن و قفل کردن و نگهبانان مخفی کرده بود.

و همانگونه که خداوند متعال با حکایت از آصف فرموده است: ( من تخت را قبل از یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم ) این در قصه آصف ابن برخیا و آوردن تخت بلقیس حکایت شده است .

بقیه آیات واحادیث را ذکر نمودیم از جهت طولانی شدن و این سخن ایشان که صوفیه می گویند: « ما صفات حق را دیدیم و ما ذات حق را دیدیم » جواب گویم که این سخن صوفیه راست است چرا که بر صوفیه فیض اسما و صفات که منشأ آن دایره ولایت کبری است وارد می گردد. بعضی رامتخیل خواهد شد که همین عین اسماء و صفات است از غلبه محبت فرق فیض و فایض فیض را نمی توانند کرد و بر همین قیاس است این قول ایشان که ما ذات حق را دیدیم و یا مراد از دیدن ایشان ذات حق را رؤیت قلبی و از بصیرت خواهد بود چنان چه رؤیت قلبی در نزد علما متحقق است.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ: وَجَمِيعُ مَا وَقَعَ فِي كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ مِنْ إِثْبَاتِ رُؤْيَا اللَّهِ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا مُرَادُهُمْ بِهِ الرُّؤْيَا الْقَلْبِيَّةُ، وَهِيَ الشَّهُودُ لِلتَّجَلِّيِ الْإِلَهِيِّ مِنْ قِبَلِ قَوْلِهِ ٢ فِي مَقَامِ الْإِحْسَانِ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ<sup>١</sup>. وَمِنْهُ قَالَ الصَّدِّيقُ ٣: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ. وَقَوْلُ السَّيِّدِ عُمَرَ ٤: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ. وَقَالَ عُثْمَانُ ٥: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ

١- قَالَ: مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. الخ.

(صحيح البخارى ص ١٥-ج ١) بَابُ سُؤْلِ جَبْرِئِيلَ النَّبِيِّ **p** وَعَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ وَالسَّاعَةِ وَبَيَانِ النَّبِيِّ **p**. كتاب الايمان الناشران مكتبه النهضة الحديثة مكة المكرمة  
گفت: «**احسان** چیست؟» گفت: «این که عبادت کنی خداوند را گویا که تو او را می بینی پس اگر او را نمی بینی به درستی که او تو را می بیند.»



مَعَهُ، وَقَالَ عَلِيُّ ٢: إِنَّا لَا نَعْبُدُ رَبًّا لَمْ نَرَهُ. فَكُلُّ مَنْ قَالَ مِنَ الصُّوفِيَّةِ: رَأَيْتُ اللَّهَ تَعَالَى، وَإِنِّي أَرَى اللَّهَ مُرَادُهُ شُهُودُ اللَّهِ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ لَارُؤِيَّتُهُ سُبْحَانَهُ بِالْبَصَرِ حَتَّى لَوْ لَمْ يَكُنْ أَرَادَ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَى السَّامِعِ أَنْ يَحْمِلَ كَلَامَهُ عَلَى إِرَادَةِ ذَلِكَ لِئَلَّا يُسَيَّءَ الظَّنُّ بِالْمُسْلِمِ مَتَّى امْكُنَ حَمْلُ كَلَامِهِ عَلَى مَحْمِلٍ حَسَنٍ مَا لَمْ يَصْرَحْ، فَيَقُولُ: رَأَيْتُ اللَّهَ بَعَيْنِيَ الَّتِي فِي وَجْهِهِ، فَيُحَكِّمُ حَيْثُ يُدْخِلُهُ بِالْجَهْلِ وَعَدَمِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَعَالَى.

چنانچه در کتاب حدیقه گفت: و تمامی آنچه در کلام صوفیه از اثبات رؤیت خداوند بلند مرتبه در دنیا واقع است مراد ایشان به آن دیدن قلبی است و آن شهود برای تجلّی الهی است (از قبیل قول رسول اکرم ٢ که در مقام احسان می فرماید: «احسان آن است که خدا را عبادت کنی گویا که او را می بینی و اگر نمی بینی بدانی که یقیناً او تو را می بیند» و از جمله این است قول ابی بکر صدیق ٢ که می فرماید: «هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را قبل از آن دیدم» و قول سیدنا عمر ٢ «هرگز چیزی را ندیدم مگر خداوند را بعد از آن دیدم» و حضرت عثمان ٢ گفت: «هرگز چیزی را ندیدم مگر اینکه خداوند را به همراه آن دیدم» و حضرت علی ٢ گفت: «ما عبادت نمی کنیم خدایی را که ندیدیم»

پس هر کس از صوفیه گفت خداوند بلند مرتبه را دیدم و بدرستی که من خداوند را می بینم مراد او شهود او به چشم بصیرت (چشم دل) می باشد نه به چشم سر. حتی اگر گوینده چنین چیزی را هم اراده نکرده باشد بر شنونده واجب می شود که کلام وی را بر اراده این معنی حمل کند تا اینکه به مسلمان تا وقتی که امکان حمل کلام او بر محمل حسن است بدگمان نشود تا وقتی که صراحتاً نگوید خداوند را با چشمی که در صورتیم است دیدم، پس اگر صراحتاً چنین گفت به جهالت و خدانشناسی او حکم

می شود.) ویا این قول ایشان بر حذف مضاف است یعنی فیض صفات و فیض ذات را دیدیم به علم مشا هده و بر ایشان فیض اسما و صفات از ذات وارد می گردد، چرا که منشأ فیض اسما و صفات دایره ولایت کبری است بلکه فیض شیون و اعتباراتی که منشأ ایشان ولایت علیا است برایشان وارد می گردد.

و مراد از دیدن ذات حق، ورود فیض به ذات بحث است بر ایشان که منشأ ورود آن کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم است. (إِلَى أَنْ يَتَرَقَّى إِلَى دَائِرَةِ لَاتَّعَيْنَ) نه آنکه مراد صوفیه رؤیت صفات و ذات حق است به بصر. زیرا که رؤیت در دنیا متصور نیست اگر چه جایز است حق<sup>۱</sup> در جواب موسی<sup>۲</sup> فرمود که [لَنْ تَرَانِي] و دیگر چون، بیچون را نمی تواند دریافت بی چون باید که بیچون را دریابد. [لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ]<sup>۳</sup> و این سخن

۱- [قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى

رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا] سوره اعراف آیه ۱۴۳ «خداوند فرمود هرگز مرا نخواهی دید ولیکن به سوی کوه نظر کن پس اگر به جای خود قرار گیرد آنگاه مرا خواهی دید پس وقتی که پروردگار او بر آن کوه ظهور کرد آن کوه را بر زمین هموار ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد»

۲- [لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ] سوره انعام آیه

۱۰۳ «چشم ها او را در نمی یابند یعنی در دنیا چشم ها او را در می یابد و اوست مهربان و آگاه» «لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ» در نیابد او را دیده ها «وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ» و او در یابد خداوندان دیده ها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوف است بر کنه شیء و احاطه بدونه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را به معنی رؤیت دارند تقریر باید کرد که نبیند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی به نص قرآن و حدیث ثابت شده

صوفیه که ما از مهتر موسی  $\cup$  گذشتیم مراد ایشان آن است که از مقام موسی  $\cup$  که در آسمان ششم است به تبعیت و وراثت محمد مصطفی  $\rho$  گذشتیم به سیر روحی نه قدمی. این تاویل موافق رای علمای ظاهر است. یا مراد ایشان آن است که از مقام موسی  $\cup$  که به ولایت موسی  $\cup$  تعلق دارد به واسطه متابعت و وراثت محمد مصطفی  $\rho$  گذشتیم و به تبعیت و وراثت محمد مصطفی  $\rho$  به مقام ولایت خود آن حضرت  $\rho$  رسیدیم.

زیرا که تعیین موسی  $\cup$  شأن الکلیم است و مورد فیض آن لطیفه سر است و تعیین محمد  $\rho$  شأن العلم است و شان جامع نیز می نامند و مورد فیض آن لطیفه اخفی است. و هر سالکی که از راه سر واصل حق  $I$  می شود او را موسوی المشرب می گویند زیرا که لطیفه سر تحت قدم موسی  $\cup$  است و هر سالک که از راه اخفی واصل مقصود می شود او را محمدی المشرب می نامند. زیرا که لطیفه اخفی تحت قدم خاتم الرسل  $\rho$  است و علی هذه القیاس هر لطیفه از لطایف عالم امر، تحت قدم یک نبی اولو العزم است. یعنی لطیفه قلب، تحت قدم آدم صفی الله است و لطیفه روح، تحت قدم نوح نبی الله و ابراهیم خلیل الله است و لطیفه خفی، تحت قدم عیسی روح الله است و دیگر تعیین خاتم الرسل اول تعیینات است کَمَا قَالَ النَّبِيُّ  $\rho$ : اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي<sup>۱</sup>. (اولین چیزی که خداوند آفرید، نور من است)

است. «وَهُوَ اللَّطِيفُ» و اوست نیکو کار «الْخَبِيرُ» و دانا به اسرار در ینابیع گفته که اوست باریک بین و نهان دان کسی نبیند آن چه وی داند. (تفسیر حسینی ص ۲۹۶)

۱ - وَرَوَى عَبْدُ الرَّزَّاقِ بِسَنَدِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ  $\text{ؓ}$ ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَابِي وَأُمِّي! أَخْبَرْنِي عَنْ أَوَّلِ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَبْلَ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالَ  $\text{ﷺ}$ : يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ

قَبْلَ الْأَشْيَاءِ نُورٌ نَبِيكٌ مِنْ نُورِهِ ، فَجَعَلَ ذَلِكَ النُّورُ يَدُورُ بِالْقُدْرَةِ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ، وَلَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْوَقْتُ لَوْحٌ وَلَقَلَمٌ وَلَاجَنَّةٌ وَلَنَارٌ وَلَا مَلَكٌ وَلَاسَّمَاءٌ وَلَا أَرْضٌ وَلَاشَّمْسٌ وَلَا قَمَرٌ وَلَا جَنِّيٌّ وَلَا إِنْسِيٌّ ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَسَمَ ذَلِكَ النُّورَ أَرْبَعَةَ أَجْزَاءٍ ، فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ الْقَلَمَ ، وَ مِنَ الثَّانِيِ اللَّوْحَ ، وَ مِنَ الثَّلَاثِ الْعَرْشَ ، ثُمَّ قَسَمَ الْجُزْءَ الرَّابِعَ أَرْبَعَةَ أَجْزَاءٍ ، فَخَلَقَ مِنَ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ حَمَلَةَ الْعَرْشِ ، وَ مِنَ الثَّانِيِ الْكُرْسِيَّ ، وَ مِنَ الثَّلَاثِ بَاقِيَ الْمَلَائِكَةِ ، ثُمَّ قَسَمَ الْجُزْءَ الرَّابِعَ أَرْبَعَةَ أَجْزَاءٍ ، فَخَلَقَ مِنَ الْأَوَّلِ السَّمَوَاتِ ، وَ مِنَ الثَّانِيِ الْأَرْضَيْنِ ، وَ مِنَ الثَّلَاثِ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، ثُمَّ قَسَمَ الرَّابِعَ أَرْبَعَةَ أَجْزَاءٍ ، فَخَلَقَ مِنَ الْأَوَّلِ نُورَ ابْصَارِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ مِنَ الثَّانِيِ نُورَ قُلُوبِهِمْ وَ هِيَ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ ، وَ مِنَ الثَّلَاثِ نُورَ أَنْسِهِمْ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . (الأنوار المحمدية من المواهب اللدنية ص ١٣ تذكيرة الواعظين ص ٤٣٨ الباب الثامن و الثلاثون في شرف نور محمد و فضيلة مولده).

عبدالرزاق این حدیث را باسندش از جابر پسر عبد الله روایت کرد: «گفتم ای رسول الله ﷺ پدر و مادرم فدای تو باد- به من خبر ده از اولین چیزی که خداوند بلند مرتبه پیش از چیزهای دیگر خلق کرده است. » پس رسول خدا ﷺ فرمود: «ای جابر بی گمان خداوند بلند مرتبه پیش از همه چیزها نور نبی تو را از نور خود خلق کرد . پس آن نور با قدرت شروع به چرخیدن کرد هر جا که خداوند بلند مرتبه خواست و در آن وقت لوح ، قلم ، بهشت ، دوزخ ، ملک ، آسمان ، زمین ، خورشید ، ماه ، جن و انس وجود نداشتند. پس وقتی که خدای تبارک و تعالی اراده کرد اینکه مخلوقات را خلق کند، این نور را به چهار جزء تقسیم کرد. و از جزء اول قلم و از جزء دوم لوح و از جزء سوم عرش را خلق کرد ، بعد از آن جزء چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد ؛ پس از جزء اول فرشتگانی که عرش را بر می دارند و از جزء دوم کرسی و از جزء سوم باقی فرشتگان را خلق کرد. بعد از آن جزء چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد. پس از جزء اول آسمانها و از جزء دوم زمینها و از جزء سوم بهشت و دوزخ را خلق کرد. سپس قسم چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد؛ پس از جزء اول نور چشمان مؤمنین را و از جزء دوم نور قلبهای ایشان را و آن معرفت به خدا است و از جزء سوم نور انس ایشان را و آن توحید لا اله الا الله محمدرسول الله می باشد، آفرید.»

و مذهب شیخ محی الدین بن عربی و سایر صوفیه بر آنست که تعین اول ، علم اجمالی است و آن مبدا تعین آن حضرت  $\rho$  است و تعین ثانی علم تفصیلی است و تعین ثالث عالم ارواح است و تعین رابع عالم مثال است و تعین خامس عالم اجسام است که تنزلات خمس و حضرات خمس عبارت از اینها است.

و مجدد الف ثانی (رح) تعین اول را تعین وجودی می گوید و آن را مبدأ تعین محمدی می داند چنانچه در آخر مکتوب ۸۸ از جلد ثالث می فرماید: «وجود حق تعالی عین ذات او نیست و بلکه تعینی است از تعینات حضرت ذات تعالی و تقدس و آنکه وجود را عین ذات گفته است ، تعین را لاتعین انگاشته است و غیر ذات را ذات دانسته و مناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی عبارت است . سؤال : این تعین اول وجودی را که تو یافته ای به آن تعین اول علم جملی که دیگران یافته اند چه نسبت است؟ در میان این دو تعین دیگر هم است یا نه ؟ جواب : تعین وجودی ، فوق تعین علمی است و فوق تعین علمی که مرتبه حضرت ذات و لاتعین گفته اند همین تعین وجودی است که عین حضرت ذات یافته اند و وجود را عین ذات دانسته و در میان این دو تعین شأن الحیوة است که اقدم جمیع شیونات است. بعد از آن شأن العلم است اجمالا و تفصیلا و تابع اوست لیکن این تعیین میانگی را مظهر در نظر در نمی آید و او مناسبت به حضرت ذات تعالی بیشتر دارد و استغنائی ذاتی در وی بسیار جلوه گر است این قدر مفهوم می گردد که فیوض و برکات آن خصوصا بر روحانیان مستفاض است » و اللهُ سُبْحَانَهُ ، أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ .»

این سخنان که در این محل گذشت بسیار غامض و رکیک است فهم علمای ظاهر به اینها نمی رسد اگر چه جامع جمیع علوم باشند. مگر کسی

که جامع علم ظاهر و باطن باشد و از اصطلاحات صوفیه که حقه با خبر باشد. هر گاه اولیای محمدی المشرب را دانستی پس بدان که اولیای محمدی المشرب به سبب متابعت و وراثت آن حضرت ρ از مقام سایر ولایت انبیا می گذرند و به مقام آن حضرت ρ مشرف می گردند.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّبِيِّ: فَأَعْلَمَ أَنَّ مَقَامَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ρ الْخَاتِمِ لِمَقَامَاتِ النَّبِيِّينَ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ أَعْلَى الْمَقَامَاتِ كُلِّهَا، وَهُوَ الْجَامِعُ لِجَمِيعِهَا، وَقَدْ وَرَثَهُ فِي مَقَامِهِ هَذَا أَوْلِيَاءُ كَثِيرُونَ مِنْ أُمَّتِهِ، يُقَالُ لِلوَاحِدِ مِنْهُمْ خَاتِمُ الْوَلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، وَكُلُّ وَلِيٍّ دُوْنَهُ عَلَى مَشْرَبِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَفِي كُلِّ زَمَانٍ حَتْمٌ وَلَايَةٌ وَأَوْلِيَاءُ دُوْنَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، وَمَنْ الْمَعْلُومُ أَنَّ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يُدْرِكُوا عَصْرَ نَبِيِّنَا ρ فَلَمْ يَعْرِفُوا مَا هُوَ مُتَحَقِّقٌ بِهِ مِنْ عُلُومِ حَتْمِ النَّبُوَّةِ، وَإِنَّمَا لَهُمْ عِلْمُ النَّبُوَّةِ الْخَاصَّةِ بِهِمْ، وَقَدْ وَرَثَهُ ٥ كَثِيرٌ مِنْ أَكْبَرِ أَوْلِيَاءِ أُمَّتِهِ فِي عُلُومِ حَتْمِ النَّبُوَّةِ، وَلَمْ يَفْهَمْ غَيْرَ النَّبُوَّةِ فَقَطْ، فَيَعْلَمُ الْوَلِيُّ الْوَارِثُ الْكَامِلُ الْمُحَمَّدِيُّ بِسَبَبِ ارْتِثِهِ لِخَاتِمِ النَّبُوَّةِ مَا لَمْ يَعْلَمْهُ الْأَنْبِيَاءُ الْأَوَّلُونَ وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ أَوْلِيَاءِ الْأُمَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، إِذِ الْفَضِيلَةُ اخْتِصَاصُ إِلَهِيٍّ لَا بِاعْتِبَارِ كَثَرَةِ الْعِلْمِ، أَرَأَيْتَ بَانَ الرَّجُلَ أَفْضَلَ مِنَ الْمَرْأَةِ وَالْحُرَّ أَفْضَلَ مِنَ الْعَبْدِ وَلَوْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ حَاوِيَةً لِعُلُومِ شَتَّى وَكَانَ الرَّجُلُ جَاهِلًا، فَإِنَّهُ مِنْ جِهَةِ صِفَةِ الرَّجُولِيَّةِ أَفْضَلُ مِنَ الْمَرْأَةِ وَإِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ أَكْثَرَ عِلْمًا مِنْهُ، وَكَذَلِكَ الْحُرُّ الْجَاهِلُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَبْدِ الْعَالِمِ وَإِنْ كَانَ الْعَبْدُ أَكْثَرَ عِلْمًا مِنَ الْحُرِّ، فَإِنَّ الْهُدْهَدَ وَهُوَ طَيْرٌ قَالَ لِسُلَيْمَانَ ٥: (أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ

جُنُكَ مِنْ سَبَأٍ بَنِيَّ يَقِينٍ ) وَكَذَلِكَ قِصَّةُ الْخَضِرِ مَعَ مُوسَى U وَالْخَضِرُ مُخْتَلَفٌ فِي نُبُوَّتِهِ وَ مُوسَى مِنْ أُولَى الْعَزْمِ إِجْمَاعًا ، وَقَدْ وَجَدَ عِنْدَ الْخَضِرِ عُلُومٌ لَمْ تُوجَدَ عِنْدَ مُوسَى U حَتَّى أَمَرَ مُوسَى U بِالتَّعَلُّمِ مِنْهُ ، وَ لَا يَلْزَمُ مِنْ فَضِيلَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ زِيَادَةُ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى الْأَوْلِيَاءِ ، فَإِنَّ الْفَضِيلَةَ فِي النُّبُوَّةِ لِدَاتِهَا، وَهِيَ طَوْرٌ مَخْصُوصٌ فَوْقَ طَوْرِ الْوَلَايَةِ .

فَالْحَاصِلُ أَنَّ الْأَوْلِيَاءَ يَعْلَمُونَ الْعُلُومَ وَيَسِيرُونَ إِلَى الْمَقَامَاتِ لِأَنَّهُمْ وَرَثُوا الْأَنْبِيَاءَ فِي مَقَامَاتِ وَلِيَّاتِهِمْ وَ هِيَ الْعِلْمُ بِاللَّهِ لَا فِي مَقَامَاتِ نُبُوَّتِهِمْ لِانْقِطَاعِ النُّبُوَّةِ دُونَ الْوَلَايَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، فَالْأَنْبِيَاءُ أَوْلِيَاءُ أَيْضًا كَمَا أَنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ . فَمَنْ وَرَثَ مُحَمَّدًا P فِي مَقَامِ وَلِيَّتِهِ كَانَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْأَنْبِيَاءِ كُلِّهِمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فِي مَقَامِ وَلِيَّاتِهِمْ ، وَ أَمَّا مَقَامَاتُ نُبُوَّتِهِمْ فَفِيهَا مِنَ الْعُلُومِ مَا لَا يَعْلَمُهُ جَمِيعُ الْأَوْلِيَاءِ ، إِذْ لَا ذَوْقَ لِلْأَوْلِيَاءِ فِي النُّبُوَّةِ ، وَ إِنَّمَا ذَوْقُهُمْ فِي الْوَلَايَةِ.

وَ إِذْ تَقَرَّرَ لَكَ هَذَا وَ ثَبَتَ عِنْدَكَ فَاعْلَمْ أَنَّ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ قَوْلَ الشَّيْخِ الْأَكْبَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ : خُضْنَا بَحْرًا وَقَفَ الْأَنْبِيَاءُ بِسَاحِلِهِ ، فَإِنَّ الْبَحْرَ هُوَ عِلْمُ خْتَمِ الْوَلَايَةِ الْمَوْرُوثِ مِنْ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى P وَالْأَنْبِيَاءُ وَقَفُوا بِسَاحِلِ بَحْرِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَلَا شُبْهَةٍ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُدْرِكُوا وَلَا تَأَخَّرُوا عَنْهُ لِيَحْضُوا بِبَحْرِ عُلُومِهِ P مِثْلَ أَتْبَاعِهِ الْوَارِثِينَ لَهُ .

همانگونه که در الحديقة الندية می نویسد : «بدان بی گمان مقام نبی ما حضرت محمد P نسبت به مقامات نبیین و مرسلین - علیهم السلام - از بالاترین مقامات است و اوجمعه کننده جمیع مقامات است و به تحقیق

این مقام وی را بسیاری از اولیای امت ، به ارث برده اند گفته می شود برای یکی از ایشان خاتم ولایت محمدیه و هرولی غیر از آن بر مشرب نبی از انبیا — علیهم السلام — می باشد و در هر زمان خاتم ولایت محمدیه و اولیا با درجه پایین تر وجود دارد تا روز قیامت — آن شاء الله تعالی — و آشکار است که جمیع انبیا — علیهم السلام — زمان نبی ما را درک نکرده اند پس آن چه که از علوم ختم نبوت متحقق است را نشناخته اند و برای ایشان علم نبوت خاص به خودشان بود و به تحقیق ۱ بسیاری از بزرگان اولیای امت در علوم ختم ولایت نبویه از او ارث بردند.

یعنی پیامبران دیگر جز علوم مربوط به نبوت خویش ، علوم مربوط به وحی خاتم النبیین ۲ را ندانند و علوم آنها کمتر از علم خاتم النبیین است . پس وارث کامل محمدی به سبب ارث بردنش از خاتم پیغمبران آنچه را که انبیای اول ندانسته اند می داند و گر چه نبی تنها بهتر از تمامی اولیای امت محمدیه است.

چون این فضیلت اختصاص الهی می باشد و به اعتبار کثرت علم نمی باشد. آیانی بینی که مرد بهتر از زن و آزاد بهتر از غلام است . اگر چه زن عالم به علوم مختلف و مرد جاهل باشد؟ چون مرد از جهت صفت مردانگی ، بهتر از زن است گر چه زن عالمتر از مرد باشد هم چنین آزاد جاهل ، از غلام عالم بهتر است. گر چه غلام عالمتر از آزاد باشد ، چون که هُدهد — و آن پرنده است — برای سلیمان ۱ گفت (دیدم و مشاهده کردم آنچه را که تو ندیده ای و از سرزمین سبابه تو خبری یقینی آوردم) و قصه خضر ۲ همراه موسی ۳ نیز چنین است. و در نبوت خضر ۴ اختلاف است امام موسی ۵ به اجماع علما از پیامبران اولوالعزم می باشد و به تحقیق که نزد خضر علومی یافت می شد که نزد موسی ۶ یافت نمی شد تا اینکه خداوند



به موسی (ا) به تعلیم گرفتن از او امر کرد و از فضیلت انبیا بر اولیا زیادت علم انبیا بر اولیا لازم نمی گردد چون فضیلت در نبوت برای ذات اوست و چون نبوت درجه مخصوصی فوق درجه ولایت است .

پس حاصل کلام به درستی که اولیا علوم را می دانند و به سوی مقامات سیر می کنند چون که ایشان انبیا را در مقامات ولایت ایشان ارث بردند و آن علم به خدا است نه در مقامات نبوت ایشان به جهت قطع شدن نبوت و قطع نشدن ولایت تا روز قیامت، پس انبیا اولیا اند همچنان که ایشان انبیا اند. بنابراین کسی که از محمد (پ) در مقام ولایت، ارث ببرد نزد او علمی است که نزد تمامی انبیا - علیهم السلام - در مقام ولایت شان نیست، می باشد. اما مقامات نبوت های ایشان پس در آن از علوم آن چیزی است که آن را تمامی اولیا نمی دانند چون برای اولیا در نبوت ذوقی نیست و فقط ذوق ایشان در ولایت است.

و زمانی که برای تو این مقرر گشت و نزد تو ثابت گردید پس بدان بی گمان کلام شیخ الاکبر (رح) که فرمودند : «ما به دریایی غوطه زدیم که انبیا به ساحل آن ایستاده اند.» از این قبیل است چون منظور از دریا در قول شیخ همان علم ختم ولایت موروث از خاتم نبوت، محمد مصطفی (پ) است و انبیا بی شبه به ساحل دریای خاتم نبوت متوقف شده اند . چون ایشان با مصطفی (پ) ملاقات نکردند و از زمانه وی مؤخر نبودند تا اینکه در دریای علوم آن حضرت (پ) مانند پیروان وارثین آن حضرت (پ) غوطه زنند. و این سخن آخوند درویشه - قدس سره - که بعضی صوفیان می گویند که ما از مقام محمد (پ) گذشتیم . تاویلش آن است که مراد از مقام محمد مصطفی (پ) مقام قاب قوسین است که در شب معراج آن حضرت (پ) به قدم در آنجا رفته بود بعد از آن قدم را جولانگاه نبود. حق

حبيب خود را فرمود كه «قِفْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي» بعد از آن رسول الله پ به

۱- وَ ذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ غَالِبٍ فِي مَا تَكَلَّمَ فِيهِ عَلَى أَحَادِيثِ الْحُجُبِ السَّبْعِينَ وَ السَّبْعِ مِائَةٍ وَ السَّبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ وَ عَزَاهَا لِأَبِي الرَّبِيعِ بْنِ السَّبْعِ فِي شِفَاءِ الصُّدُورِ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ بَعْدَ أَنْ ذَكَرَ مَبْدَأَ حَدِيثِ الْأَسْرَاءِ: أَتَانِي جَبْرِئِيلُ وَ كَانَ السَّفِيرُ بِي إِلَى رَبِّي إِلَى أَنْ ائْتَهَى إِلَى مَقَامٍ، ثُمَّ وَقَفَ عِنْدَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ يَا جَبْرِئِيلُ: فِي مِثْلِ هَذَا الْمَقَامِ يَتْرُكُ الْخَلِيلُ خَلِيلَهُ؟ فَقَالَ: إِنْ تَجَاوَزْتُهُ احْتَرَقَتْ بِالنُّورِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا جَبْرِئِيلُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ إِلَى رَبِّكَ؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ سَلِ اللَّهَ فِي أَنْ أَسْطُرَ جَنَاحِي عَلَى الصِّرَاطِ لِأَمْتِكَ حَتَّى يَجُوزُوا عَلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ثُمَّ رَجَعَ بِي فِي النُّورِ رَجًّا، فَحَرَقَ بِي سَبْعُونَ أَلْفَ حِجَابٍ لَيْسَ فِيهَا حِجَابٌ يُشَبِّهُ حِجَابًا، وَ اقْتَطَعَ عَنِّي حِسُّ كُلِّ مَلَكٍ وَائِسِيٍّ، فَلَحِقَنِي عِنْدَ ذَلِكَ اسْتِيْحَاشٌ، فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَانِي مُنَادٍ بِلُغَةٍ أَبِي بَكْرٍ: قِفْ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي! فَبَيْنَمَا أَنَا أَتَفَكَّرُ فِي ذَلِكَ أَقُولُ: هَلْ سَبَقَنِي أَبُو بَكْرٍ؟ فَإِذَا النَّدَاءُ مِنَ الْعَلَى الْعَلَى: أَذِنَ يَا خَيْرَ الْبَرِيَّةِ، أَذِنَ يَا أَحْمَدُ، أَذِنَ يَا مُحَمَّدُ لِيُذِنَ الْحَبِيبُ، فَأَدْتَانِي رَبِّي حَتَّى كُنْتُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) قَالَ: وَ سَأَلَنِي رَبِّي فَلَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أُجِيبَهُ، فَوَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيَّ بَلَا تُكَيِّفُ وَ لَا تُحَدِّدُ، فَوَجَدْتُ بَرْدَهَا بَيْنَ تَدْيِي، فَأَوْرَثَنِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ عَلَّمَنِي عُلُومًا شَتَّى، فَعِلْمُ أَخَذَنِي عَلَى كِثْمَانِهِ، إِذْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى حَمْلِهِ أَحَدٌ غَيْرِي، وَ عَلِمَ خَيْرَتِي فِيهِ وَ عَلَّمَنِي الْقُرْآنَ، فَكَانَ جَبْرِئِيلُ ﷺ يَذْكُرُنِي فِيهِ بِهِ، وَ عَلِمَ أَمْرَتِي بِتَبْلِيغِهِ إِلَى الْعَامِّ وَ الْخَاصِّ مِنْ أُمَّتِي، وَ لَقَدْ عَاجَلْتُ جَبْرِئِيلَ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ - فِي آيَةِ نَزَلَ عَلَى بِهَا، فَعَاتَبَنِي رَبِّي، وَ أَنْزَلَ عَلَيَّ [ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ] (سوره طه آیه ۱۱۴) ثُمَّ قُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَمَّا لَحِقَنِي اسْتِيْحَاشٌ قَبْلَ قُدُومِي عَلَيْكَ سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي بِلُغَةٍ تُشَبِّهُ لُغَةَ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ لِي: قِفْ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَعَجِبْتُ مِنْ هَاتَيْنِ هَلْ سَبَقَنِي أَبُو بَكْرٍ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ؟ إِنَّ رَبِّي لَغَنِيٌّ عَنْ أَنْ يُصَلِّي! قَالَ: فَتَنَادَانِي: أَنَا الْغَنِيُّ عَنْ أَنْ أَصَلِّيَ لِأَحَدٍ، وَ إِنَّمَا أَقُولُ سُبْحَانِي سُبْحَانِي سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي

، اِقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ [هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا] سورة احزاب آیه ۴۳

و ذکر کرد ابوالحسن پسر غالب در آنچه تکلم کرد در آن بر احادیث پرده های هفتاد هزار و هفتصد و هفتاد حجاب نسبت می داد آن را به ابی الربیع ابن السبع در شفاء الصدور از حدیث پسر عباس به درستی که پیامبر خدا **p** بعد از ذکر کردن مبدأ حدیث اسراء فرمود: «جبرئیل نزد من آمد در حالی که سفیر من به سوی پروردگار من بود تا اینکه رسید سوی مقامی بعد نزد آن ایستاد. پس گفتم یا جبرئیل در مثل این مقام دوست، دوست خود را ترک می کند؟ پس گفت اگر از این مقام تجاوز کنم با نور می سوزم. پس پیامبر **p** فرمود: ای جبرئیل آیا تو از پروردگارت حاجتی داری؟» پس گفت: «یا محمد **p** از خدا بخواه در این که بال خود را بر صراط برای امت تو بگسترانم تا اینکه بگذرند و از آن عبور کنند.» پیامبر **p** فرمود: «سپس من را در نور انداخت پس به سبب من هفتاد هزار پرده پاره شد در آن حجابها هیچ حجابی شبیه حجاب دیگر نبود و احساس هر ملک و انسان از من قطع شد. پس در این هنگام بر من احساس وحشت عارض شد. در این وقت مرا صدا کننده ای به لغت ابی بکر **t** صدا کرد. پس گفت: «بایست به درستی که رب تو، نماز می خواند.» پس در این هنگام من فکر می کردم در این که آیا ابوبکر از من سبقت گرفت پس ندا از بالای بالا بود. ای خیر البریه نزدیک شو. ای احمد **p** نزدیک شو. ای محمد **p** نزدیک شو. باید دوست من به من نزدیک شود، پس مرا رب من نزدیک کرد تا اینکه به مانند این کلام خداوند بودم. (باز نزدیک شد و فرود آمد پس به مسافت دو کمان یا نزدیکتر رسید.) پروردگار از من سوال کرد. پس استطاعت نداشتم که جواب دهم. پس دست (بَلَاكَيْفٍ) خود را بین شانه های من بدون کیفیت و شکل و بدون حد نهاد. پس سردی آن را بین سینه خود یافتیم. پس به من علم اولین و آخرین را ارث داد و مرا علوم زیاد و مختلفی تعلیم داد.

پس از جمله آن علوم، علمی است که خداوند بر کتمان آن عهد گرفت زیرا دانست به درستی که احدی غیر من بر حمل آن قادر نمی باشد. و علمی که مرا در آن مخیر کرد. و مرا قرآن تعلیم داد. پس جبرئیل **u** یاد آوری می کرد مرا در آن به آن و علمی که مرا به رساندن آن به عام و خاص از امت من امر کرد و به تحقیق بر جبرئیل **u** تعجیل نمودم

در آیه که بر من نازل کرد و پروردگار مرا به سبب آن سرزنش نمود و این آیه را نازل کرد «و شتاب مکن به خواندن قرآن پیش از آن که به انجام رسانیده شود به سوی تو وحی او و بگو ای پروردگار بر دانش من بیفزای.» بعد از آن گفتیم بار خدایا هنگامی که قبل از آمدنم وحشت وجودم را گرفت، صدایی شنیدم که شبیه صدای ابوبکرؓ بود. پس به من گفت: بایست که پروردگار تو نماز می خواند. پس از این حالت تعجب کردم که آیا ابوبکرؓ در این مقام از من سبقت گرفته است. به درستی که پروردگار من بی نیاز است از اینکه نماز بخواند. رسول خداﷺ گفت: پس صدا زد مرا که: من یقیناً بی نیاز هستم از اینکه برای کسی نماز بخوانم و به درستیکه می گویم: I: پاک و منزّه هستم، رحمت من بر غضب من سبقت گرفت بخوان ای محمد. (اوست آنکه رحمت می فرستد بر شما و دعای رحمت می کنند بر شما فرشتگان او تا شمارا از تاریکیها به سوی روشنی بر آرد و خدا به مسلمانان مهربان است.)

فَصَلَّاتِي رَحْمَةً لَّكَ وَلِأُمَّتِكَ، وَ أَمَّا أَمْرُ صَاحِبِكَ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّ أَخَاكَ مُوسَى كَانَ أَنَسُهُ بِالْعَصَا، فَلَمَّا أَرَدْنَا كَلَامَهُ قُلْنَا: [وَمَا تِلْكَ بِبَيْتِكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ] (سوره طه آیه ۱۷ و ۱۸) وَ شَغَلَ بِذِكْرِ الْعَصَا عَنْ عَظِيمِ الْهَيْبَةِ، وَ كَذَلِكَ أَتَتْ يَا مُحَمَّدُ لَمَّا كَانَ أَنَسُكَ بِصَاحِبِكَ أَبِي بَكْرٍ ؓ وَ إِنَّكَ خُلِقْتَ أَتَتْ وَ هُوَ مِنْ طَيْبَةِ وَاحِدَةٍ، وَ هُوَ أَنَسُكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ خَلَقْنَا مَلَكًا عَلَى صُورَتِهِ يُنَادِيكَ بِلُغَتِهِ لِيَزُولَ عَنْكَ الْإِسْتِيْحَاشُ لِنَلَّا يَلْحَقَكَ مِنْ عَظِيمِ الْهَيْبَةِ مَا يَقْطَعُكَ عَنْ فَهْمِ مَا يُرَادُ مِنْكَ. (الأنوار الموحّدية ص ۳۴۵ الى ص ۳۴۷) الْمَقْصَدُ الْخَامِسُ فِي تَخْصِيصِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِخَصَائِصِ الْمِعْرَاجِ وَالْأَسْرَاءِ وَ تَعْمِيمِهِ بِعُمُومِ لَطَائِفِ التَّكْرِيمِ فِي حَضْرَةِ التَّقَرُّبِ بِالْمُكَالَمَةِ وَالْمُشَاهَدَةِ الْكُبْرَى

پس صلاة من برای تو و برای امت تو رحمت است. واما کار رفیق تو یا محمد به درستی که برادر تو موسی به عصا انس گرفت پس وقتی ما تکلم با او را اراده کردیم گفتیم: «و چیست آنچه به دست راست تو است ای موسی؟ گفت این عصای من است» و از عظمت هیبت به ذکر عصا مشغول شد. و همچنین تو ای محمد وقتیکه انس تو به صاحب خود ابی بکرؓ است و به درستیکه تو واو از گل واحد خلق شدید واو همدم و انیس تو در دنیا و آخرت است، فرشته ای را به صورت او خلق کردیم که تو را به لغت او صدا

نظر سیر می کرد الی ما شاء الله و عارف تام المعرفة به سب متابعت و وراثت آن حضرت ρ از مقام آن حضرت ρ که قاب قوسین است می گذرد و این سیر عارف ، نظری است نه قدمی که گمان نکنید و بعد از مقام قاب قوسین آن حضرت ρ را سیر نظری واقع می شد الی ما شاء الله و همین عارف تام المعرفة روح خود را به نظر آن حضرت ρ ملصق می سازد و سیر می کند الی ما شاء الله تعالی.

وبعد از آن آن حضرت ρ را سیر روحی واقع می شد و همین عارف نظری روح خود را به روح آن حضرت ρ ملصق می سازد و سیر می کند الی ما شاء الله و بعد از آن آن حضرت ρ را سیر نظری روح واقع می شد و همین عارف نظری روح خود را به نظر روح آن حضرت ρ ملصق می سازد. و سیر می کند الی ما شاء الله و همین سیر آن حضرت ρ تا تعین اول است که بعضی تعین حبی می گویند و بعضی تعین وجودی می گویند و بعضی تعین علمی جملی می گویند. صحیح قول اول است اگر وضاحتی در این باب می طلبی در مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث مکتوبات مجدد الف ثانی - قدس سره - دریاب. و همین تعین اول مبدا تعین آن حضرت ρ است و فوق تعین اول، مرتبه لا تعین است .

سؤال از این بیان لازم می آید که حضرت خاتم الرسل را - علیه و علیهم الصلوٰة و السلام - نیز از تعین اول ترقی واقع نشود. جواب: آن حضرت ρ نیز با علوشان و با آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان بر نخواهد برآمد و به وجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقق است

---

کند تا اینکه احساس وحشت را در تو از بین ببرد و به تو اصابت نکند از عظمت هیبت آنچه قطع می کند تو را از فهمیدن آنچه از تو اراده کرده شده است.

به‌الوهیت تعالی الله أَنْ يَكُونَ لَهُ نِدٌّ وَشَرِيكٌ ، دَعَا مَا ادَّعَتْ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ. (خداوند بلند مرتبه تر از این است که برای او شریک و نظیری باشد . رهاکن آنچه را که نصاری در مورد پیامبر شان ادعا می کردند.)

**سؤال** از تحقیق سابق واضح گشت که اولیا را نیز به طفیل و وراثت او – علیه الصلاة والسلام – وصولی به حقیقت الحقایق و الحاقی و اتحادی به آن ثابت است و شرکتی در کمال خاص او کاین. پس بر این تقدیر فرق در میان متبوع و تابع و در میان اصلی و طفیلی در این کمال که متضمن رفع حجاب و ارتفاع واسطه است و فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام مزیت باشد در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست؟

**جواب:** وصول والحق اولیاء الله به آن حقیقت از قبیل الحاق خادم است به مخدوم و وصول طفیلی است به اصیل و خادم که اولش خوراست اوراچه شرکت به مخدوم و کدام عزت و آبرو است در جنب او و طفیلی هر چند جلیس و هم لقمه است.

اما طفیلی، طفیلی است خادمان که با نگه عالیّه به تبعیت مخدوم می رسند و از طعمه مخصوص او لش می خورند و عزت و احترام می یابند، از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت اوست. گویا مخدوم را باوجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه الحاق خادمان پیدا می شود و ازدیاد ارتفاع شأن او می نماید. نیک استماع نما که در حدیث نبوی پ آمده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا. کسی که دستور نیکی وضع کند اجر آن و اجر کسی که به آن عمل کند برای اوست. پس متبوع را در سنت حسنه او هر چند تابعان بیشتر باشند او را مثل اجورشان زیاده تر بود موجب ازدیاد منزلت او باشند. اولیا را هر کمالی که حاصل شده به متابعت آن نبی حاصل گردیده و به طفیل او به این دولت رسیده. پس آن کمال در حقیقت از آن نبی است و نتیجه متابعت اوست و آن ولی را بیش از خادم او نیست. ولی هر چند نبی نیست اما به تبعیت انبیا، شریک دولت خاصه انبیا است اگرچه طفیلی است اما سفره نشین خوان نعمت شان است و هر چند خادم است، اما همنشین مخدومان است و آن تابع است که مصاحب و همراز متبوعان است.

این فضل هم او را چون به دولت متابعت ایشان میسر گشته است او بیش از امانت دار ایشان نیست در اینجا تابعان را با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد. بشنو رواست که جمعی در یک مقام باشند و شریک یک دولت باشند اما هر کدام شان را معامله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاع نبود. ازواج مطهرات در بهشت به آن سرور در یک مقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند، لیکن معامله که به آن سرور باشد به آنها نباشد و التذادی و سروری که او را باشد اینان را نبود و اگر اینها را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود افضلیت اینها نیز در رنگ افضلیت او

۱ - وَ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُقْصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ. (رواهُ الْمُسْلِمُ مِشْكُوَّةُ الْمَصَابِيحِ ص ۳۴ الْجِلْدُ الْأَوَّلُ كِتَابُ الْعِلْمِ الْفَصْلُ الثَّانِي) و از جریر پسر عبد الله ﷺ در آخر حدیث چنین روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسیکه دستور نیکی در اسلام پیاده کند پس برای اوست اجر کسی که بعد از او به آن عمل کند بدون اینکه از اجر ایشان چیزی کم شود.»

بر همه لازم آید- علیه و علی اهل بیته الصلوة والسلام - که افضلیت ، اینجا به معنی کثرت ثواب عندالله است. این خلاصه کلام مجدد الف ثانی - قدس سره - است. این سخنان از اسرار غامضه طریقت است.

اگر چه ایراد این سخنان در هر موضعی مناسب نیست اما از جهتی که کلام صوفیه گذشته صلاح پذیرد؛ بندی در این موضوع بیان نمودیم و گر نه این چنین کلمات تا الحال از مشایخ و سالکان طریقه نقشبندیه صادر نشده است و نخواهد شد . و دیگر چون که علمای دین فرموده بودند که تأویل قول برادر مسلمان خود را بنمایید، اگر چه به روایت ضعیف باشد لهذا حسبۀ لله آنچه به خاطر فاتر این کم بضاعت می گذشت عبارات ایشان را تأویل نمودم و خواهم نمود. هر کس که به حقیقت این سخنان نرسد باید که به تمایل آن که صوفیه صافیه، صافیه اند بسپارند چرا که علما فرموده اند که لِكُلِّ مَاءٍ كَيْزَانٌ، وَ لِكُلِّ مَيْدَانٍ فُرْسَانٌ . (برای هر آبی ظرفی وجود دارد و برای هر میدانی اسب سوارانی).

پس بدان که از این سخنان صوفیه که آخوند درویشه - قدس سره - به کفر ایشان حکم کرده است اگر چه در نزد علمای ظاهر مخالف شرع معلوم می شود، پس در حقیقت امر، سر مویی مخالفت ندارند چنانچه از تأویلات عبارات ایشان معلوم شد کَمَا لَا يَخْفَى عَلَى جَامِعِ عِلْمِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ . (یعنی همچنان که بر جمع کننده علم ظاهر و باطن مخفی و پوشیده نیست.) چون کسی که به اصطلاحات صوفیه صافیه خبر نباشد، البته که از سخنان ایشان انکار می کند. چرا که علما فرموده اند وَ مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ، وَ مَنْ كَرِهَ شَيْئًا جَافَاهُ . (کسی که جاهل باشد و چیزی را نداند با



آن دشمنی می کند و کسی که از چیزی خوشش نیاید آن را از خود دور می نماید.)

مثل که از لفظ سُبْحَانِی وَاَنَا الْحَقُّ علمای ظاهر بر سلطان العارفین و حلاج حکم کفر و زندقه را نمودند و خبر ندارند که علما فرموده که لِكُلِّ مَجَالٍ رَجَالٌ، وَ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ، (یعنی برای هر عرصه و میدان مردانی و برای هر مکانی سخنی است) پس براین سخنان خودصوفیه که از جهت آشکار شدن برای شکر نعمت حق کرده اند غیر از ثواب، اثم بر ایشان لازم نمی شود چه جای آنکه کافر شوند - نعوذ بالله منه - سؤال: این سخنان اگر از عارف کامل صادر شود این تأویلات در شأن ایشان صادق است هر گاه اگر این سخنان از سالک مبتدی و سالک متوسط صادر شود پس این تأویلات در شأن ایشان صادق نخواهد شد.

**جواب:** حضرت شاه نقشبند - قدس الله سره - می فرماید: «که طریقه ما اندراج النهایة فی البدایة است» یعنی حالتی که منتهیان را موجود می شود مبتدیان و متوسط آن را نیز شبیه آن موجود می گردد. چنانچه مجدد الف ثانی - قدس سره - در مکتوب دویست و هشتاد و هفتم از جلد اول می فرماید: «بعضی سالکان را در مقام ابتدا بی آنکه قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقایی شبیه به فنا و بقای ارباب سلوک حاصل می شود و شربی از مقام تکمیل به دست می آید» قول رابع آخوند درویزه - قدس سره - آن است که «بعضی از صوفیان می گویند که اگر عالمان کشته می شدند دین اسلام و قول حق اظهار یابد پس این هنگام کافران باشند.» تأویلش آن است که مراد صوفیه علمای بی عمل و علمای سوء است که آن

حضرت p از علم ایشان استعاده نموده آنجا که فرموده: اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ. وَهُوَ حُجَّةٌ عَلٰى صَاحِبِهِ<sup>۱</sup>.

خداوندا به درستی که من پناه می برم به تو از علمی که نفع ندارد و این دعای پیامبر دلیل و حجت بر علیه صاحبش است. و دیگر آن حضرت p ایشان را «شرار الناس» نامیده آنجا که فرموده: شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ<sup>۱</sup> بدترین مردم بدترین علما هستند. و در ذم ایشان آیات و احادیث

۱- وَعَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ٢ الْحَدِيثُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ p، يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ. (رَوَاهُ الْمُسْلِمُ مَشْكُوَّةُ الْمَصَابِيحِ ص ۲۲۳ جلد اول سطر ۱۴ كِتَابُ الْأَسْمَاءِ، بَابُ الْاِسْتِعَاذَةِ الْفَصْلُ الْأَوَّلُ): و از زید پسر ارقم ۲ روایت شده است که پیامبر p فرمودند: «خداوندا به درستی که من پناه می برم به تو از علمی که نفع ندارد».

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ p كَانَ يَتَعَوَّذُ مِنْ أَرْبَعٍ: مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ، وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ. (سُنَنِ النَّسَائِيِّ ص ۳۱۲ جلد ۲ كِتَابُ الْاِسْتِعَاذَةِ، الْاِسْتِعَاذَةُ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ). از عبدالله بن عمر p روایت شده است «به درستی که پیامبر p پناه می جست از چهار چیز: از علمی که نفع ندارد و از قلبی که خاشع نیست و از دعایی که شنیده نمی شود (یعنی قبول نمی شود) و از نفسی که سیر نمی شود».

۱ - (قَوْلُهُ شِرَارُ النَّاسِ) عَنْ الْأَحْوَصِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ p: أَلَا إِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ، وَإِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ. (رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ حَاشِيَةً مُنْتَخَبَاتٍ مَكْتُوبَاتٍ إِمَامِ رَبَانِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ صَفْحَةُ ۱۳۲ دَفْتَرِ أَوَّلِ مَكْتُوبٍ ۵۳). در مورد کلام او (بدترین مردم) از احوص بن حکیم از پدرش روایت شده است گفت که رسول خدا p فرمود: «آگاه باشید به درستی که بدترین بدها، بدترین علما است و به درستی که بهترین بهترینها، بهترین علما است». وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، قَالَ: إِنَّ مِنْ أَشَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مُثْرَلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا لَا يَتَنَفَعُ بِعِلْمِهِ. (رَوَاهُ الدَّارِمِيُّ مَشْكُوَّةُ الْمَصَابِيحِ ص ۳۸ ج ۱ سطر ۹ فصل الثالث) و

متعدد و وارد گردیده است چنانکه در بیان علمای بی عمل در سابق سخن گفته شده است و آیات و احادیث که ذم ایشان را نموده در مواضع متعدده از این مختصر و در خاتمه بیان خواهد شد. ان شاء الله تعالی - نه آنکه مراد صوفیه ذم علمای بالله و علمای عالمین المتقین باشد زیرا که در شأن ایشان آن حضرت ρ فرموده خَيْرُ النَّاسِ خَيْرُ الْعُلَمَاءِ<sup>۱</sup> (بهترین مردم بهترین علما هستند) و ایشان وارثان علم نبی اند که الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ<sup>۲</sup> (علما وارثان پیامبران هستند) و در مدح ایشان آیات و احادیث بسیار وارد گردیده است شمه ای از آن در خاتمه کتاب ذکر خواهد شد - ان شاء الله تعالی - .

---

از ابی الدرداء روایت شده است که گفت: «به درستی که از بدترین مردم نزد خداوند روز قیامت عالمی است که از علم خود فایده نمی گیرد.»

۱ - أَخْيَارُ أُمَّتِي عُلَمَاؤُهَا ، وَخَيْرُ عُلَمَائِهَا رُحَمَاؤُهَا ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَغْفِرُ لِلْعَالَمِ أَرْبَعِينَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفِرَ لِلْجَاهِلِ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَنْبًا وَاحِدًا ، أَلَا وَإِنَّ الْعَالَمَ الرَّحِيمَ وَإِنَّ نُورَهُ قَدْ أَضَاءَ يَمْشِي فِيهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ . (حل، خط) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (القضاعي) عَنْ ابْنِ عُمَرَ جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدُهُو الْجَامِعُ الْكَبِيرُ ص ۷۹ ج ۴).

بهترین امت من علمای آنهاست و بهترین علمای آن مهربان ترین آن می باشد. آگاه باشید به درستی که خدای Y برای عالم چهل گناه را می آمرزد پیش از اینکه برای جاهل یک گناه را ببامرزد. آگاه باشید به درستی که عالم مهربان روز قیامت می آید و به تحقیق نور او همه جا را روشن می کند در حالیکه آنچه میان شرق و غرب است در روشنایی نور او راه می رود چنانچه کوکب دُرّی روشن می کند .

۲ - عَنْ قَيْسِ بْنِ كَثِيرٍ ، قَالَ : قَدِمَ رَجُلٌ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ وَهُوَ بِدِمَشْقَ ، فَقَالَ :

پس به این سخن خود صوفیه که موافقت قول آن حضرت p را کردند از کدام جهت کافر گردند. خود فهم کنید حاجت به گفت و شنید بسیار ندارد چهار قول آخوند درویشه - قدس سره - را در اینجا ذکر نمودیم و تاویل کردیم.

وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ الْبَاقِي

از قیس بن کثیر روایت شده است که گفت: مردی از مدینه بر ابی الدرداء که در دمشق بود وارد شد پس او گفت: «ای برادر چه چیزی تو را به اینجا آورد؟» گفت: «حدیثی که به من خبر رسیده که تو آن را از رسول خدا p روایت می کنی.» گفت: «آیا برای حاجت نیامده ای؟» گفت: «نه» گفت: «آیا تو برای تجارت نیامده ای؟» گفت: «نه» گفت: «نیامدم مگر در طلب این حدیث.» گفت: به درستی که از رسول خدا p شنیدم که می فرمود: «کسی که راهی را بپیماید که در آن راه علم طلب کند، خداوند به توسط او راهی بآید؟» را که به سوی بهشت است می پیماید و به درستی که ملائکه بالهای خود را برای طالب علم از روی رضایت می نهند و به درستی که آنچه در آسمانها و زمین است و حتی ماهیها در آب برای عالم استغفار می کنند و فضیلت عالم برعابد، مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان و إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَى لِقَابِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَيْتَانِ فِي الْمَاءِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِيْنَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ بِهِ فَقَدْ أَخَذَ بِحِطِّ وَأَفْرِ.

کدام جهت کافر گردند. خود فهم کنید حاجت به گفت و شنید بسیار ندارد چهار قول آخوند درویزه - قدس سره - را در اینجا ذکر نمودیم و تاویل کردیم.

وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ الْبَاقِي

از قیس بن کثیر روایت شده است که گفت: مردی از مدینه بر ابی الدرداء که در دمشق بود وارد شد پس او گفت: «ای برادر چه چیزی تو را به اینجا آورد؟» گفت: «حدیثی که به من خبر رسیده که تو آن را از رسول خدا p روایت می کنی.» گفت: «آیا برای حاجت نیامده ای؟» گفت: «نه» گفت: «آیا تو برای تجارت نیامده ای؟» گفت: «نه» گفت: «نیامدم مگر در طلب این حدیث.» گفت: به درستی که از رسول خدا p شنیدم که می فرمود: «کسی که راهی را بیاید که در آن راه علم طلب کند، خداوند به توسط او راهی را که به سوی بهشت است می پیماید و به درستی که ملائکه بالهای خود را برای طالب علم از روی رضایت می نهند و به درستی که آنچه در آسمانها و زمین است و حتی ماهیها در آب برای عالم استغفار می کنند و فضیلت عالم برعابد، مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان می باشد به درستی که علما، وارثان انبیا می باشند و به درستی که انبیا درهم و دینار به ارث نگذاشتند بلکه علم را به ارث گذاشتند پس هر کسی که آن را بیاموزد به درستی که بهره ای فراوان گرفته است.» وَكَأَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَيَوَةَ، وَكَيْسِ إِسْتَاذِهِ عِنْدِي بِمُتَّصِلٍ، هَكَذَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَدَّاشٍ هَذَا الْحَدِيثَ، وَإِنَّمَا يَرَوِي هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَيَوَةَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ كَثِيرِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، عَنْ الثَّبِيِّ p، وَهَذَا أَصَحُّ مِنْ حَدِيثِ مُحَمَّدِ بْنِ خَدَّاشٍ. (۲) رواه الترمذی ص ۹۷ ج ۲) أَبْوَابُ الْعِلْمِ بَابُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الْفَقْهِ عَلَى الْعِبَادَةِ طبع سعیدکمپنی ادب پاکستان چوک کراچی). این حدیث را جز از عاصم بن رجا بن حیات نمی شناسیم و اسناد او نزد من متصل نمی باشد همینگونه محمود بن خدّاش این حدیث را روایت کرد و جز این نیست که این

باجه؟

قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَا قَدِمْتَ لِتِجَارَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: مَا جِئْتُ إِلَّا فِي طَلَبِ هَذَا الْحَدِيثِ. قَالَ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ p يَقُولُ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا رِضَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَيْثَانِ فِي الْمَاءِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ بِهِ فَقَدْ



## فصل یازدهم

### در بیان اقوال ملا حسین کشمیری

— رحمه الله تعالى — که بر عدم معتمدیت

او دلالت می کند.

**قول اول ملا حسین (رح)** آن است که اولاً ذم سماع و وجد صوفیان را به دلایل فاطر وضعیف خود نموده بعد از آن می گوید: « که نظر در حال پیران و مریدان روزگار کن که چگونه شیطانان دکان تلبیس و مکر خود را آراسته اند و وجد و سماع ایشان بدعت و ضلالت و شعار ایشان زندقه و الحاد و کفر را طریقت و فقر نام کردند. »

**جواب** گوئیم که مراد ملا حسین (رح) ذم متصوفه جاهل می باشد که اصلاً از دین و ایمان خبر نداشته باشند. مثل پیر تاریک و امثال آن. این هم نادر است دیگران را بر ایشان قیاس نباید کرد. و مراد از سماع، غنایی است که در آن آلات ملاهی باشد و مراد از وجد، نوع ثالث تواجد می باشد و اگر فرضاً مراد ملا حسین — قدس سره — ذم صوفیه صافیه که از اهل سنت و جماعت می باشند، باشد و یا ذم سماع و وجد حقانی باشد.

البته این انکار او منجر می شود به انکار آیات و احادیث و فقه و اجماع علمای مشایخ. چرا که وجد و سماع به آیت الله تعالی و احادیث نبوی و اقوال فقهای عظام و اجماع مشایخ ذو العز و الاحترام ثابت گردیده چنانچه بیان ایشان در فصل جذب و سماع مفصلاً ذکر خواهد شد. — ان شاء الله تعالی — پس ببین کسی که از آیات الله تعالی و احادیث نبوی و اقوال فقها و مشایخ انکار کند حال او چه خواهد بود و از زمره چه کسان محسوب خواهد شد؟ حاجت بیان ندارد و العاقل یکفیه الاشاره هرگاه چیزی که به

آیات و احادیث و اقوال علما ثابت شد آن را الحاد و زندقه و کفر چرا نامند  
مگر این قول علما را نشنیده اند که: مَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ : أَنْتَ كَافِرٌ وَهُوَ بَرٌّ مِنْهُ  
يَعُودُ الْكُفْرُ إِلَيْهِ ، فَكَذَّالِ الْحَادُ وَالزَّندَقَةُ.

کسی که به مؤمنی بگوید تو کافر هستی و در حالی که او از  
کفر پاک باشد کفر به سوی خودش بر می گردد پس الحاد و زندقه  
هم چنین است.

**قول ثانی ملاحسین** آن است که: «شنیدن آواز خوش گناه است  
ولذت بدان مثل نعره زدن و سر جنبانیدن پای کوبیدن و غیره آن همه  
کفر است.

لِقَوْلِهِ: اِسْتِمَاعُ الْمَلَاهِي مَعْصِيَةٌ ، وَالْجُلُوسُ عَلَيْهَا فِسْقٌ ، وَالتَّلَذُّذُ بِهَا مِنْ  
الْكُفْرِ . اِنْتَهَى

به فرموده او اِستماع ملاحی، گناه می باشد و نشستن بر آن فسق  
است ولذت جستن به آن از کفر است.»

**جواب گویم** که تأویل این حدیث آن است شعری که در آن هجو  
و عیب گویی مسلمان باشد و یا مجمع فساق و فجار باشد استماع آن  
نا رواست.

كَما قَالَ فِي الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ : الْمُرَادُ مِنَ الْمَلَاهِي الْوَاردَةِ فِي هَذَا الْحَدِيثِ  
الْتَرْتُّمُ بِأَشْعَارِ الْفَسَقَةِ وَ أَصْوَاتِ الدُّفُوفِ وَالْمَزَامِيرِ فِي مَجَالِسِ الْخُمُورِ وَرَقْصِ  
الْقِيَانِ الدَّاعِي إِلَى الزُّنَا وَاللُّوَاطَةِ لَا مُطْلَقُ اسْتِعْمَالِ التَّرْتُّمِ مُجَرَّدًا عَنْ ذَلِكَ ، فَإِنَّهُ



مُبَاحٌ لِدَلِيلِ قَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: الْهُوَا وَالْعُبُوءَا، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرَى فِي دِينِكُمْ غِلْظَةٌ. رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ<sup>۱</sup> اِنْتَهَى.

چنانچه در حدیقه‌الندیه می نویسد: «مراد از ملاحی وارده در این حدیث ترنم با اشعار فاسقان و صوتهای دفها و سازها در مجالس شراب و رقص کنیزان که دعوت کننده به زنا و لواطه است می باشد نه مطلق استعمال ترنم خالی از آن ، چون آن مباح است. به دلیل قول پیامبر p «به بازی و سرگرمی بپردازید چون که من دوست ندارم در دین شما شدت و سختی دیده شود.»

و دیگر شنیدن آوازخوش به آیات واحادیث ثابت گردیده کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ]<sup>۲</sup> اجمیع مفسران بر آنند که مراد ازین زیاد صوت حسن است .

۱ - قَالَ التَّبِيُّ p: الْهُوَا وَالْعُبُوءَا، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرَى فِي دِينِكُمْ غِلْظَةٌ. پیامبر p فرمود: «به بازی و سرگرمی بپردازید چون من ناپسند میدانم که در دین شما شدت و سختی دیده شود.» (ه ب) عَنْ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ص ۵۷ سطره ۳. (جامع الأحادیث للمسانيد والمراسيل الجزء الثاني قسم الأقوال) وَ أَيْضًا حَدِيثُ شَمَارَه - ۴۳۹۹ (ه ب) وَالِدَيْلَمِيُّ عَنْ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ص ۱۱۲ سطره ۳- قسم الأقوال)

۲ - [يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ] سوره فاطر آیه ۱ «زیاده می کند در آفرینش هر چه خواهد.» يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ مِنَ الْمُفْسِرِينَ مَنْ خَصَّصَهُ وَقَالَ: الْمُرَادُ الْوَجْهُ الْحَسَنُ. وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: الصَّوْتُ الْحَسَنُ. وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ: كُلُّ وَصْفٍ مَحْمُودٍ. وَالْأَوَّلَى أَنْ يُعَمَّمَ وَيُقَالَ: اللَّهُ تَعَالَى قَادِرٌ كَامِلٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فَيَزِيدُ مَا يَشَاءُ وَيَقْصُرُ مَا يَشَاءُ. (التفسير الكبير ص ۲۶ ج ۳) ۱. از مفسرین کسانی هستند که آن آیه را خاص به یک چیز گردانده اند و گفت: «منظور از آن صوت زیبا

است» و کسانی هستند که این آیه را به صوت نیک تفسیر کرده اند از ایشان کسانی هستند که گفتند

منظور آیه هر صفت نیک است و بهتر این است که عام گردانده شود و گفته شود خدای  $\Psi$  قادر و کامل است انجام می دهد آنچه می خواهد پس زیاده می کند آنچه می خواهد و کم می کند آنچه می خواهد .

بَاكُهُ  $\Psi$  يَزِيدُ فِي أَيِّ خَلْقٍ كَانَ كُلُّ مَا يَشَاءُ أَنْ يَزِيدَهُ بِمَوْجِبِ مَشِيئَتِهِ سُبْحَانَهُ ، وَمُقْتَضَى حِكْمَتِهِ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي لَا يُحِيطُ بِهَا الْوَصْفُ . وَقَالَ الْفَرَاءُ وَالرُّجَّاجُ : هَذَا فِي الْأَجْنَحَةِ الَّتِي لِلْمَلَائِكَةِ أَيَّ يَزِيدُ فِي خَلْقِ الْأَجْنَحَةِ لِلْمَلَائِكَةِ مَا يَشَاءُ ، فَيَجْعَلُ لِكُلِّ سَنَةٍ أَجْنَحَةً أَوْ أَكْثَرَ . وَرَوَى ذَلِكَ عَنِ الْحَسَنِ ، وَكَانَتْ الْجُمْلَةُ لِدَفْعِ تَوَهُمِ عَدَمِ الزِّيَادَةِ عَلَى الْأَرْبَعَةِ . وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : يَزِيدُ فِي خَلْقِ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَجْنَحَةِ مَا يَشَاءُ . وَقِيلَ : الْخَلْقُ خَلْقُ الْإِنْسَانِ ، وَ «مَا يَشَاءُ» الْخَلْقُ الْحَسَنُ أَوِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ أَوِ الْخَطُّ الْحَسَنُ أَوِ الْمَلَاكَةُ فِي الْعَيْنَيْنِ أَوْ فِي الْأَنْفِ أَوْ فِي الْوَجْهِ أَوْ خِفَةُ الرُّوحِ أَوْ جُعُودَةُ الشَّعْرِ وَحُسْنُهُ أَوْ الْعَقْلُ أَوْ الْعِلْمُ أَوِ الصُّنْعَةُ أَوِ الْعِفَّةُ فِي الْفُقَرَاءِ أَوْ حَلَاوَةُ التُّطْقِ ، وَذَكَرُوا فِي بَعْضِ ذَلِكَ أَخْبَارًا مَرْفُوعَةً ، وَالْحَقُّ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ بَابِ الْمَثِيلِ لَا الْحَصْرِ . (تفسير روح المعاني ص ١٥٣ جزء ٢٣ سطر ١).

به درستی که خدای  $\Psi$  زیاد می کند در هر خلقتی که باشد هر چه بخواهد؛ اینکه زیاده کند او را به موجب مشیت خود سبحانه و مقتضای حکمت خود از اموری که آن را وصفی احاطه نمی کند. و فراء و رجاج گفتند این در حق اجنحه ای (بال و پر) که برای ملائکه است می باشد . یعنی زیاد می کند در خلق اجنحه برای ملائکه آنچه بخواهد . پس در برابر هر سال یک بال یا بیشتر قرار می دهد. این از حسن روایت شده است و جمله (یزید الآیه) برای دفع توهم عدم زیادت بر چهارمی باشد و از ابن عباس روایت شده است زیاده می کند در خلقت ملائکه و اجنحه آنچه بخواهد و گفته شده است منظور از خلق ، خلقت انسان است و آنچه بخواهد اخلاق نیک یا صوت نیک یا خط نیک یا زیبایی در چشمان یا دربینی یا در صورت یا زنده دلی و شور و نشاط یا پیچش موی و زیبایی آن یا عقل یا علم یا صنعت یا عفت در فقرا یا شیرینی و شیوایی نطق است و ذکر کردند در حق بعضی از این مذکورات اخبار بلند که به رسول خدا رسیده و حق اینکه این از باب مثال می باشد نه حصر.

وَأَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ]. [آی یُسْرُونَ]

و در تفسیر عین المعانی وحسینی آورده است: «که آواز خوش شنوایان را هیچ لذتی برابر سماع آن نباشد. و در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند به صورتی که خلائق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعم بهشت است» پس بدانکه اگر آواز خوش از ذمره لهو و لغو می بودی و سماع آن ناروا بودی در جنت مؤمنان را آواز خوش نمی شنوایند و ایشان بدان مسرور و متلذذ نمی گشتند. زیرا که حق - جل شانه - در قرآن مجید صفت اهل جنت را جنان نموده قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَكَلًا كَذَابًا]<sup>۲</sup> هر گاه که جنت جای لغو و کذب نشد، پس معلوم شد که آواز خوش از ذمره لهو و لغو نیست که سماع آن حرام باشد وَ أَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِثًا فَضْلًا]<sup>۳</sup> در تفسیر بیضاوی حسینی و عین المعانی آورده است که: «مرا د از این فضل صوت حسن است.»

۱- سوره روم آیه ۱۵ «اما آنان که ایمان آورده اند و کردارهای شایسته کرده اند پس ایشان در بهشت خوشحال کرده شوند.» وَ أَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ] سوره آل عمران آیه ۵۷ «و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند پس خدا مزد ایشان را تمام و کامل می دهد و خدا ظالمان را دوست نمی دارد.»

۲ - سوره انباء آیه ۳۵ «نشنوند در آنجا سخن بیهوده را و نه دروغ شمردن را.»

۳ - سوره سبا آیه ۱۰ «و هر آینه داود را از نزدیک خود بزرگی دادیم.»

يُخْبِرُ تَعَالَى عَمَّا أَنْعَمَ بِهِ عَلَى عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ دَاوُدَ ؑ مِمَّا آتَاهُ مِنَ الْفَضْلِ الْمُبِينِ ، وَ جَمَعَ لَهُ بَيْنَ التَّوْبَةِ وَ الْمُلْكِ الْمُتَمَكِّنِ وَ الْجُودِ ذَوِي الْعُدَّةِ وَ الْعَدَدِ ، وَ مَا أَعْطَاهُ وَ مَنَحَهُ مِنَ الصَّوْتِ الْعَظِيمِ الَّذِي

كَانَ إِذَا سَبَّحَ بِهِ تُسَبِّحُ مَعَهُ الْجِبَالُ الرَّاسِيَّاتُ الصَّمَّ الشَّامِخَاتُ، وَتَقِفُ لَهُ الطُّيُورُ وَالسَّارِحَاتُ وَالْغَادِيَّاتُ وَالرَّائِحَاتُ، وَتُجَاوِبُهُ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ. وَفِي الصَّحِيحِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ **p** سَمِعَ صَوْتَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ **t** يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ، فَوَقَفَ فَاسْتَمَعَ لِقِرَائَتِهِ، ثُمَّ قَالَ **p**: وَلَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مِزْمِيرِ آلِ دَاوُدَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى دَاوُدَ شَيْئًا لَمْ يُعْطِهِ غَيْرُهُ مِنْ حُسْنِ الصَّوْتِ، إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ تَجْتَمِعُ الْوُحُوشُ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْخُذَ بِأَعْنَاقِهَا، وَمَاتْنَفَرُ، وَمَا صَنَعَتِ الشَّيَاطِينُ الْمَزَامِيرَ وَالْبِرَابِطَ وَالصُّنُوجَ إِلَّا عَلَى أَصْنَافِ صَوْتِهِ **u**، وَكَانَ شَدِيدَ الْجَهْدِ، وَكَانَ إِذَا افْتَتَحَ الزَّبُورَ بِالْقِرَاءَةِ كَأَنَّمَا يُنْفَخُ فِي الْمَزَامِيرِ، وَكَانَ قَدْ أُعْطِيَ سَبْعِينَ مِزْمَارًا فِي حَلْفِهِ. (تفسير ابن كثير ص ٥٧٨ - ٥٧٩ - حج ٣ - الجزء الثاني والعشرون سورة سباء).

خدای تعالی خبر می دهد از آن چیزی که با آن بر بنده ورسول خود داود **u** نعمت داد از آنچه که به او از فضل روشن بخشد. و برای او بین نبوت و پادشاهی پایدار و سربازان صاحب عدد و ساز و برگ بسیار جمع نمود و آنچه به او از صدای زیبا و بلند عطا کرد صوت بزرگ چنان صوتی که وقتی که با آن تسبیح می گفت، کوههای بلند و صخره های سخت و بزرگ تسبیح می گفتند و برای او پرنده ها و چهار پایان چرنده و بادهای بامدادی و شبانهگاهی می ایستادند و به او به انواع لغتها جواب می دادند. و در صحیح آمده است به درستی که رسول خدا **p** صوت ابی موسی اشعری **t** را شنید که از سوره «واللیل» می خواند. پس ایستاد و به قرائت او گوش داد. بعد پیامبر **p** فرمود: «و به تحقیق که این شخص نغمه ای از نغمه های آل داود داده شده است به درستی که خداوند بلندمرتبه به داود عطا کرد، آنچه که آن را به غیر او از حسن و زیبایی صدا عطا نکرد. به تحقیق که او وقتی که زبور را می خواند، وحوش به سوی او جمع می شدند تا اینکه گردنهای آنها را می گرفت و آن حیوانات رم نمی کردند. و شیطانها، نایها و دفها و چنگ را بر اساس قسمتی از صدای داود **u** ساختند و داود شدید الاجتهاد (کوشا) بود. و زمانی که شروع به قرائت زبور می کرد گویا چنان است که در نایها می دمید و به تحقیق که هفتاد نی در حلق او عطا کرده شده بود.»

كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَدْحِ دَاوُدَ ۖ إِنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالنِّيَاحَةِ

۱ - وَ فِي الْحَدِيثِ فِي مَدْحِ دَاوُدَ ۖ : أَنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالنِّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَتِلَاوَةِ الزَّبُورِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ النَّاسُ وَالْجِنُّ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ آلَافٌ مِنَ الْجَنَائِزِ . (كِتَابُ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ) در حدیث در مدح داود ۖ آمده است: « به درستی که در نوحه کردن بر نفس خود و در تلاوت زبور صدای زیبایی داشت تا اینکه انسانها و جنها و وحش و پرندۀ برای شنیدن صدای او جمع می شدند و از مجلس او هزاران جنازه حمل می شد. أَيْضًا وَفِي الْقُشَيْرِيِّ كَانَ دَاوُدَ ۖ يَسْتَمِعُ لِقِرَائَتِهِ الْجِنُّ وَالنَّاسُ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَرْبَعَةُ مِائَةٍ جَنَازَةٍ مِمَّنْ قَدِمَاتٍ مِمَّنْ سَمِعُوا قِرَاءَتَهُ. (عوارف المعارف ص ۱۱۰ الْبَرِّيَّةُ الْمُحْمُودِيَّةُ فِي شَرْحِ الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ص ۲۶۶ - جلد ۳ ایضا).

و در قشیریه آورده است: زمانی که داوود ۖ زبور را می خواند جن، انس، وحش و پرندۀ ها به قرائت او گوش می دادند. از مجلس او چهار صد جنازه از کسانی که به دلیل شنیدن قرائت او مرده بودند حمل می شد.

يُخْبِرُ تَعَالَى عَمَّا أَنْعَمَ بِهِ عَلَى عَبْدِهِ وَرَسُولِهِ دَاوُدَ ۖ مِمَّا آتَاهُ مِنَ الْفَضْلِ الْمُبِينِ ، وَجَمَعَ لَهُ بَيْنَ النَّبُوَّةِ وَالْمُلْكِ الْمُتَمَكِّنِ وَالْجُنُودِ ذَوِي الْعُدَّةِ وَالْعُدَدِ ، وَمَا أَعْطَاهُ وَنَحَهُ مِنَ الصَّوْتِ الْعَظِيمِ الَّذِي كَانَ إِذَا سَجَّ بِهِ تُسَجَّ مَعَهُ الْجِبَالُ الرَّاسِيَّاتُ الصَّمُّ الشَّامِيَّاتُ ، وَتَقِفُ لَهُ الطُّيُورُ وَالسَّارِحَاتُ وَالْعَادِيَّاتُ وَالرَّائِحَاتُ ، وَتُجَاوِبُهُ بِأَنْوَاعِ اللُّغَاتِ . وَفِي الصَّحِيحِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَمِعَ صَوْتَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ۖ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ ، فَوَقَّفَ فَاسْتَمَعَ لِقِرَائَتِهِ ، ثُمَّ قَالَ ﷺ : وَلَقَدْ أُوتِيَ هَذَا مِزْمَارًا مِنْ مِزْمِيرِ آلِ دَاوُدَ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى دَاوُدَ شَيْئًا لَمْ يُعْطِهِ غَيْرُهُ مِنْ حُسْنِ الصَّوْتِ ، إِنَّهُ كَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ تَجْتَمِعُ الْوَحُوشُ إِلَيْهِ حَتَّى يَأْخُذَ بِأَعْنَاقِهَا ، وَمَا تَنْفَرُ ، وَمَا صَنَعَتِ الشَّيَاطِينُ الْمِزْمِيرَ وَالْبِرَابِطَ وَالصُّنُوجَ إِلَّا عَلَى أَصْنَافِ صَوْتِهِ ۖ ، وَكَانَ شَدِيدَ الْاجْتِهَادِ ، وَكَانَ إِذَا افْتَتَحَ الزَّبُورَ بِالْقِرَاءَةِ كَأَنَّمَا يُفْتَحُ فِي الْمِزْمِيرِ ، وَكَانَ قَدِ اعْطَى سَبْعِينَ مِزْمَارًا فِي خَلْقِهِ. (تفسير ابن كثير ص ۵۷۸ - ۵۷۹ - حج ۳ - الجزء ثانی والعشرون سورة سباء).

عَلَى نَفْسِهِ وَفِي تِلَاوَةِ الزَّبُورِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ ، وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَرْبَعُ مِائَةٍ جَنَازَةٍ وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَا مِنَ الْأَوْقَاتِ . وَقَالَ فِي الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ ، وَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ الْقُشَيْرِيُّ فِي رِسَالَتِهِ : وَإِنْ حُسِنَ الصَّوْتُ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَى صَاحِبِهِ مِنَ النَّاسِ ، فَقَالَ Y [يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ] <sup>١</sup> جَاءَ فِي التَّفْسِيرِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتُ ، وَذَمَّ اللَّهُ الصَّوْتَ الْقَبِيحَ . وَقَالَ: [إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ] <sup>٢</sup> وَاسْتَلْذَازُ الْقُلُوبِ وَاسْتِئْنَسَاسُهَا إِلَى الْأَصْوَاتِ الطَّيِّبَةِ

خدای تعالی خبر می دهد از آن چیزی که نعمت داده با آن بر بنده خود و رسول خود داوود U از آنچه که به او از فضل روشن داده است. و برای او برای او بین نبوت و پادشاهی پایدار و سربازان صاحب عدد و ساز و برگ بسیار آنچه به او عطا کرده بود. و از صوت بزرگ چنان صوتی که وقتی که با آن تسبیح می گفت، کوههای بلند و صخره های سخت و بزرگ تسبیح می گفتند و برای او پرنده ها و چهار پایان چرنده و بادهای بامدادی و شبانگاهی می ایستادند و به او به انواع لغتها جواب می دادند. و درصحب آمده به درستی که رسول خدا P صوت ابی موسی اشعری T را شنید که در شب می خواند. پس ایستاد و به قرائت او گوش داد. بعد پیامبر P فرمود: « و به تحقیق که این شخص داده شده است نغمه ای از نغمه های آل داوود به درستی که خداوند بلندمرتبه به داود عطا کرد، آنچه که آن را به غیر او از حسن و زیبایی صدا عطا نکرد. به تحقیق که او وقتی که زبور را می خواند، وحوش به سوی او جمع می شدند تا اینکه گردنهای آنها را می گرفت و آن حیوانات رم نمی کردند. و شیطانها، نایها و دفها و چنگ را جز بر اساس قسمتی از صدای داود U ساختند و داوود شدید الاجتهاد (کوشا) بود. و زمانی که شروع به قرائت زبور می کرد گویا چنان است که درنایها می دمید و به تحقیق که هفتاد نی در حلق او عطا کرده شده بود.»

۱- سوره فاطر آیه ۱

۲ - سوره لقمان آیه ۱۹ « وهر آیینی بدترین آوازاها آواز خران باشد.»

وَاسْتَرَوْا حُجَّاهَا إِلَيْهَا مِمَّا لَا يُمَكِّنُ جُحُودُهُ، فَإِنَّ الطِّفْلَ يَسْكُنُ إِلَى الصَّوْتِ الطَّيِّبِ  
وَالْجَمَلَ يُقَاسِي تَعَبَ السَّفَرِ وَمَشَقَّةَ الْحُمُولَةِ، فَيَهْوُنُ عَلَيْهِ بِالْحِدَاءِ انْتَهَى.

چنانچه پیامبر P در مدح داود U فرمود: « به درستی که او دارای صدای خوب و نیک در نوحه کردن بر نفس خود و در تلاوت زبور بود تا اینکه انسانها و جنها و حیوانات وحشی و پرندگان برای شنیدن صوت او جمع می شدند و از مجلس او چهارصد جنازه و آنچه که به آن تعداد نزدیک بود حمل می شد. » در الحدیقه الندیه آورده است و نیز و ابوالقاسم قشیری در رساله خود می نویسد: « و به درستی که صدای نیکو و زیبا از جمله چیزهایی است که خداوند آن را به صاحب صدا از میان مردم نعمت داده است. » پس خداوند Y گفت: (زیاده می کند در آفرینش هر چه خواهد).

در تفسیر آمده است که از جمله چیزهایی که خداوند در آن می افزاید صوت است، و خداوند صوت قبیح را ذم نموده است و گفت ( هر آینه بدترین آوازه ها، آواز فراخ خران است ) و لذت بردن قلبها و انس گرفتن آن به صداهای زیبا و طلب آرامش و راحتی قلب به آن از جمله مسایلی است که امکان انکار آن وجود ندارد. چون که کودک به صدای زیبا آرام می گیرد و شترسختی سفرو سختی بار را تحمل می کند. پس بر او به وسیله سرود و آواز آسان می گردد.

در کتاب ترجمه العوارف آورده است هر که از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است که دلش مرده است و یا سمع باطنش باطل گشته [فَاِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] [إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ

۱- سوره روم آیه ۵۲ «پس هر آینه تو نمی شنوای مردگان را و نمی شنوای

کران را آواز خواندن چون روی بگردانند و پشت کنند.»

لَمَعَزُوتُونَ<sup>۲</sup>] وصف حال این طایفه است. و باقی آیات و احادیث و اقوال فقها و مشایخ در فصل سماع ذکر خواهد شد. - إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - پس به شنیدن آواز خوش، ولذت یافتن بدان بنا به فرموده آیات و احادیث بر صوفیان به غیر از ثواب، که اثم باشد لازم نمی شود، چه جای آنکه کافر گردند. - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ -

دو قول را از سخنان ملاحسین که در کتاب مفتاح القلوب و هداية الاحمى ذکر کرده بود و ذم صوفیه را نموده بود، در اینجا بیان کردیم و تأویل نمودیم. وَ عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ الْبَاقِي از جهت آنکه ایراد تمامی اقوال ایشان در این مختصر نگنجد. و عجب از ملا حسین کشمیری - قدس سره - آن است، که در کتب خود می فرماید: که در دست کودکی که در مکتب باشد، کتاب منظومه را ندهید. این چنین سخت گیری در شأن سماع و شعری نماید با آنکه کتب او از اشعاری که خودش انشا فرموده مملو است.

پس معلوم شد که مراد او از این اشعاری که منع ساخته، اشعاری است که مقتدرن به منکرات باشد مثل هجو و طعن و اظهار غیب. مُسَلَّمٌ چنانچه حکم باقی علمای دین است والا این چنین نباشد که وی را جایز باشد و دیگران را حرام. چنانچه بعضی متفقهه سخنان او را مستمسک خود ساختند و از مطلق سماع، انکار می نمایند. هَذَا اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ بِحُرْمَةِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ P.

۲ - سوره شعراء آیه ۲۱۲ «هر آینه شیطانان از شنیدن یعنی از شنیدن کلام ملایکه

دور کرده گانند.»







## فصل دوازدهم

در بیان اقوال علماء : که فرموده بودند اگر در مُسْلِم

نود و نه علامت کفر باشد و یک علامت از اسلام باشد، باید

که قاضی و مفتی بر همان یک علامت اسلام، حکم نماید.

قَالَ عَلِيُّ الْقَارِي: وَقَدْ ذَكَرَ الْعُلَمَاءُ أَنَّ الْمَسْأَلَةَ الْمُتَعَلِّقَةَ بِالْكُفْرِ، إِذَا كَانَ لَهَا تِسْعٌ وَتِسْعُونَ احْتِمَالًا لِلْكُفْرِ وَاحْتِمَالًا وَاحِدًا فِي نَفْيِهِ فَالْأَوَّلَى لِلْمُفْتَى وَالْقَاضِي أَنْ يَعْمَلَ بِالْاحْتِمَالِ الثَّانِي لِأَنَّ الْخَطَأَ فِي إِبْقَاءِ أَلْفِ كَافِرٍ أَهْوَنُ مِنَ الْخَطَأِ فِي إِفْنَاءِ مُسْلِمٍ وَاحِدٍ ائْتَهَى. ملا علی قاری (رح) می فرماید: « علما درباره مسأله تکفیر چنین می فرمایند: » زمانی که برای آن مسأله نود و نه احتمال کفر و یک احتمال عدم کفر باشد، برای مفتی و قاضی بهتر آن است که به همان احتمال عدم کفر عمل نماید. زیرا اشتباه در باقی گذاشتن هزار کافر، آسان تر از اشتباه در تکفیر یک مسلمان است. »

قَالَ فِي الْفَتَاوَى الْحَمَوِي: إِذَا كَانَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَجْهٌ تُوجِبُ التَّكْفِيرَ، وَوَجْهٌ لَا يُوجِبُ، عَلَى الْمُفْتَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى وَجْهِ الَّذِي يَمْنَعُهُ، تَحْسِينًا لِلظَّنِّ بِالْمُسْلِمِ ائْتَهَى. چنانچه در فتاوی حموی می نویسد: زمانی که دلایل زیادی برای تکفیر و فقط یک دلیل بر عدم تکفیر وجود داشته باشد، بر مفتی لازم است به جهت حسن ظن نسبت به مسلمان، بر طبق همان یک دلیل که آن را مانع می کند عمل کند. قَالَ فِي شَرْحِ الدَّرَرِ لِلشَّيْخِ إِسْمَاعِيلَ وَالِدِ شَيْخِ عَبْدِ الْغَنِيِّ النَّابُلُسِيِّ: إِذَا كَانَ فِي الْمَسْأَلَةِ وَجْهٌ تُوجِبُ الْإِكْفَارَ، وَوَجْهٌ وَاحِدٌ يَمْنَعُهُ، يَمِيلُ الْعَالِمُ إِلَى مَا يَمْنَعُهُ، وَلَا يُرْجِحُ الْوَجْهَ عَلَى الْوَاحِدِ لِاحْتِمَالِ أَنَّهُ أَرَادَ الْوَجْهَ الَّذِي لَا يُوجِبُ الْإِكْفَارَ ائْتَهَى. شیخ اسماعیل (پدر شیخ عبدالغنی نابلسی) در شرح الدرر

/

می فرماید: « زمانی که در یک مسأله دلایل بسیاری برای تکفیر شخص وجود داشته باشد و فقط یک دلیل برای اسلام او وجود داشته باشد، عالم باید به همان یک دلیل که آن را منع می کند توجه نماید و به خاطر دلایل زیاد همان یک دلیل را رها نکند زیرا احتمال دارد آن شخص قصدش همان یک دلیل بوده است که کفر را ایجاب نمی کند. »

قَالَ فِي تَنْوِيرِ الْإِبْصَارِ : وَلَا يُفْتَى بِتَكْفِيرِ مُسْلِمٍ أَمْكَنَ حَمْلُ كَلَامِهِ عَلَى مَحْمِلٍ حَسَنٍ أَوْ كَانَ فِي كُفْرِهِ خِلَافٌ وَلَوْ رَوَايَةً ضَعِيفَةً إِتَّهَى. صاحب تنوير الابصار نیز می نویسد: « به تکفیر مسلمانان فتوا داده نمی شود اگر امکان تأویل کلام او به تأویلی نیک وجود داشته یا اینکه کوچکترین اختلافی در کفرش باشد اگر چه بنا به روایت بسیار ضعیفی نیز باشد. »

قَالَ فِي الْأَشْبَاهِ وَالنِّظَائِرِ فِي الصُّغَرَى: الْكُفْرُ شَيْءٌ عَظِيمٌ ، فَلَا أَجْعَلُ الْمُؤْمِنَ كَافِرًا مَتَى وَجِدْتُ رَوَايَةً عَلَى أَنَّهُ لَا يَكْفُرُ إِتَّهَى. قَالَ فِي الْحَمَوِيِّ تَحْتَ قَوْلِ الْأَشْبَاهِ وَالنِّظَائِرِ (مَتَى وَجِدْتُ رَوَايَةً عَلَى أَنَّهُ لَا يَكْفُرُ الخ.): يَعْنِي وَلَوْ كَانَتْ تِلْكَ الرِّوَايَةُ لِغَيْرِ مَذْهَبِنَا. وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ اشْتِرَاطُ كَوْنِ مَا يُوجِبُ الْكُفْرَ مُجْمَعًا عَلَيْهِ . وَيَقَعُ فِي كَلَامِ أَهْلِ الْمَذْهَبِ تَكْفِيرٌ كَثِيرٌ لَيْسَ مِنْ كَلَامِ الْفُقَهَاءِ الْمُجْتَهِدِينَ ، بَلْ غَيْرِهِمْ وَ لَاعِبَرَةٍ لِغَيْرِ الْفُقَهَاءِ. ثَقَلَهُ ابْنُ الْهَمَامِ صَاحِبُ فَتْحِ الْقَدِيرِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي تُحَرَّرُ مِنْهُ أَنَّهُ لَا يُفْتَى بِتَكْفِيرِ مُسْلِمٍ أَمْكَنَ حَمْلُ كَلَامِهِ عَلَى مَحْمِلٍ حَسَنٍ أَوْ كَانَ فِي كُفْرِهِ اخْتِلَافٌ وَلَوْ رَوَايَةً ضَعِيفَةً . فَعَلَى هَذَا فَكَثُرَ الْفَاظُ التَّكْفِيرِ الْمَذْكُورَةِ فِي كُتُبِ الْفَتَاوَى لَا يُفْتَى بِهِ. قَالَ الْمُحَقِّقُ ابْنُ الْهَمَامِ: وَقَدْ الزَّمْتُ نَفْسِي أَنْ لَا أُفْتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهَا إِتَّهَى.

### دوازدهم در بیان اقوال علماء

در اشباه والنظائر و در صغری می فرماید: « بدرستی که کفر امری بسیار بزرگ است و من مسلمانی را به کفر نسبت نمی دهم تا زمانی که حتی یک روایت بر عدم کفر او وجود داشته باشد. » حموی (رح) درباره این سخن صاحب اشباه والنظائر (متی وجدت الخ) می فرماید: «و اگر چه این روایت در غیر مذهب ما باشد. و شرط بودن اجماع بر چیزی که کفر را واجب می کند. دلیلی بر ادعای ما می باشد و در کلام متعصبان مذهبی تکفیر بسیاری واقع می شود که هیچ یک از آنها از اقوال فقهای مجتهدین نمی باشد بلکه از سخنان غیر آنها است و برای سخن غیر فقها نیز اعتباری نیست. » ابن همام صاحب فتح القدیر می فرماید: « آنچه از آن پرهیز می شود این است که بر تکفیر مسلمانی که تأویل سخنش بر تأویلی نیک امکان دارد و یا در کفر وی اختلاف باشد اگر چه بنا به روایت ضعیفی باشد فتوی داده نمی شود. بنابراین با اکثر الفاظ تکفیری که در کتب فتاوی ذکر شده است حکم نمی شود. ابن همام رحمه الله می فرماید: من خودم را ملزم گرداندم که طبق هیچ یک از آنها فتوا ندهم.

قَالَ فِي جَامِعِ الْفُصُولَيْنِ: رَوَى الطَّحَاوِيُّ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ وَأَصْحَابِنَا (رح) أَنَّهُ لَا يُخْرِجُ الرَّجُلَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا جُحُودُ مَا أَدْخَلَهُ فِيهِ ثُمَّ مَا تَيَقَّنَ بَأَنَّهُ رَدَّةٌ يُحْكَمُ بِهَا إِذَا الْإِسْلَامُ ثَابِتٌ لَا يَزُولُ بِالشَّكِّ مَعَ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَيَنْبَغِي لِلْعَالَمِ إِذَا رُفِعَ إِلَيْهِ هَذَا أَنْ لَا يُبَادِرَ بِتَكْفِيرِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ مَعَ أَنَّهُ يَقْضَى بِصِحَّةِ إِسْلَامِ الْمُكْرَهِ إِنْ تَهَيَّ.

صاحب جامع الفصولین به روایت طحاوی از امام ابوحنیفه و اصحاب او می فرماید: « بدرستی که شخص را از ایمان خارج نمی کند مگر انکار کردن آن چیزی که او را داخل ایمان کرده است انکار چیزی که یقین می شود آن ارتدادی است که به آن حکم می شود زیرا اسلام ثابت بوده و با شک از بین نمی رود علی رغم این که اسلام غالب است و چیزی بر او غالب نخواهد شد.

/

برای عالم شایسته است زمانی که در باره این امر از او سؤال شود ، حکم به تکفیر اهل اسلام نکند با وجود اینکه حتی کسی که مجبور به کفر شود ، به صحت اسلام او حکم می شود .»

قَالَ النَّوَوِيُّ فِي آدَابِ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ مِنْ مُقَدِّمَةِ شَرْحِ الْمَذْهَبِ : يَجِبُ عَلَى الطَّالِبِ أَنْ يَحْمِلَ إِخْوَانَهُ عَلَى الْمَحَامِلِ الْحَسَنَةِ فِي كُلِّ كَلَامٍ يُفْهَمُ مِنْهُ نَقْصٌ إِلَى سَبْعِينَ مَحْمِلًا ، ثُمَّ قَالَ : وَلَا يَعْجِزُ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا قَلِيلٌ التَّوْفِيقُ إِنَّتَهُ .

امام نووی در کتاب آداب عالم و متعلم از مقدمه شرح المذهب می نویسد: «بر طالب واجب و لازم است که سخن برادران خود را (درهرسخنی که درآن نقص و عیبی که احساس شود بر تأویلی نیک) تعبیر کند. اگر چه لازم باشد که هفتاد مرتبه تعبیر گردد و جز انسان کم توفیق، از این کار عاجز نمی ماند.»

سُئِلَ الشَّيْخُ تَقِيُّ الدِّينِ السَّبْكَيُّ عَنْ حُكْمِ تَكْفِيرِ غُلَاةِ الْمُبْتَدِعَةِ ، وَأَهْلِ الْأَهْوَاءِ ، وَالْمُتَفَوِّهِينَ بِالْكَلَامِ عَلَى ذَاتِ الْمُقَدَّسِ ؟ فَقَالَ (رَح) : إِغْلَمُ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّ كُلَّ مَنْ خَافَ مِنَ اللَّهِ اسْتِعْظَمَ الْقَوْلَ بِالتَّكْفِيرِ لِمَنْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، إِذِ التَّكْفِيرُ أَمْرٌ هَائِلٌ ، صَعْبٌ ، عَظِيمُ الْخَطَرِ ، لِأَنَّ مَنْ كَفَرَ شَخْصًا فَكَأَنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّ عَاقِبَتَهُ فِي الْآخِرَةِ الْخُلُودُ فِي النَّارِ أَبَدَ الْأَبَدَيْنِ ، وَأَنَّهُ فِي الدُّنْيَا مُبَاحُ الدَّمِ وَالْمَالِ ، لَا يُمْكِنُ مِنْ نِكَاحِ مُسْلِمَةٍ ، وَلَا تَجَرِي عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْمُسْلِمِينَ ، لَا فِي حَيَاتِهِ ، وَلَا بَعْدَ مَمَاتِهِ . وَالْخَطَاءُ فِي تَرْكِ أَلْفِ كَافِرٍ أَهْوَنُ مِنَ الْخَطَاءِ فِي سَفْكِ مِجْمَعَةٍ مِنْ دَمٍ

## دوازدهم در بیان اقوال علماء

امرءٌ مُسْلِمٍ . وَفِي الْحَدِيثِ : لَأَنْ يُخْطِئَ الْإِمَامُ فِي الْعَفْوِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ<sup>۱</sup> .

۱ - (مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ ص ۲۱۱ - جلد ۲ - كِتَابُ الْحُدُودِ لِلشَّيْخِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ نَاصِرٍ السَّعْدِيِّ ص ۱۰۸ أَيْضًا التِّرْمِذِيُّ ص ۱۷۱ - ج ۱ - أَبْوَابُ الْحُدُودِ بَابُ مَا جَاءَ فِي مَنْ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ ص ۸) . عَنْ عَائِشَةَ ( رَضِ ) قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : اذْرَوْا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ ، فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ (رواهُ التِّرْمِذِيُّ مَرْفُوعًا وَمَوْفُوفًا وَقَالَ : قَدْ رَوَى عَنْهَا وَلَمْ يَرْفَعْ وَهُوَ أَصَحُّ

فرمودند : «حدود شرعی p حضرت عایشه ( رض ) روایت می کند که رسول خدا را تا جایی که امکان دارد ، از مسلمانان دور کنید . پس اگر راهی برای رهایی آن بود ، آن را رها کنید زیرا اگر امام در عفو و بخشش کسی خطا کند ، بهتر است از اینکه در عقوبت کسی اشتباه نماید .»

قَوْلُهُ ( اذْرَوْا الْحُدُودَ ) أَيْ اذْفَعُوهَا قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْإِمَامِ ، فَإِنَّ الْإِمَامَ إِذَا سَلَكَ سَبِيلَ الْخَطَا فِي الْعَفْوِ الَّذِي صَدَرَ مِنْكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَسْلُكَ سَبِيلَ الْخَطَا فِي الْعُقُوبَةِ بَأَنْ يُعَاقِبَهُ ، بِخَطَايَا وَعَدَمِ تَشْخِصِ الْقَضِيَّةِ ، فَإِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ وَجَبَ عَلَيْهِ الْإِنْفَادُ ، فَعَلَى هَذَا مَضْمُونُهُ ، مَضْمُونُ قَوْلِهِ : تَعَاَفَوْا الْحُدُودَ وَالْخُطَابُ لِغَيْرِ الْأَثَمَةِ . وَقَدْ يُحْمَلُ عَلَى دَرءِ الْإِمَامِ الْحُدُودَ بِقَوْلِهِ : أَبِهْ جُنُونٌ ، أَشْرَبَ الْحُمْرَ ، وَلَعَلَّكَ قَبِلْتَ ، أَوْ غَمَزْتَ ، وَنَحْوَهَا . فَالْخُطَابُ مَعَ الْإِمَامِ قَالَهُ ، فِي اللَّمَعَاتِ وَقَالَ عَلَى الْقَارِي : هَذَا التَّأْوِيلُ الْأَخِيرُ مُتَعَيَّنٌ ، وَالتَّأْوِيلُ الْأَوَّلُ لَا يَلِإِمُهُ قَوْلُهُ ( فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ ، فَإِنَّ عَامَّةَ الْمُسْلِمِينَ مَأْمُورُونَ بِالسَّتْرِ مُطْلَقًا ، وَلَا يُنَاسِبُهُ أَيْضًا لَفْظُ خَيْرٍ كَمَا لَا يَخْفَى . ( حَاشِيَةُ مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ ص ۲۳۲ )

( اذروا الحدود ) یعنی حدود شرعی را از مسلمانان قبل از p کلام پیامبر اکرم رسیدن به امام دفع کنید چون امام هر وقت راه خطا را در عفو که از شما صادر شده است در پیش بگیرد بهتر است از این که به اشتباه راه عقوبت را در پیش بگیرد به نحوی که به سبب خطا و عدم تشخیص قضیه او را مجازات نماید . پس زمانی که به محضر امام و

/

از شیخ تقی الدین سبکی درباره تکفیر غلو کنندگان اهل بدعت و اهل هوا و سخن گویان درباره ذات باری تعالی سؤال شد، ایشان فرمودند: «ای سا ئل آگاه باش هر کس که از خدا بترسد تکفیر کسی را که (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ) می گوید، بزرگ می شمارد. زیرا تکفیر امری دشوار و بسیار خطرناک است. چون کسی که حکم به تکفیر شخصی بدهد در حقیقت حکم می کند به این که او در آخرت برای همیشه در جهنم می ماند و خون و مالش مباح است و نکاح زن مسلمان با وی جایز نمی باشد و احکام مسلمین بر او در زندگانی و بعد از مرگ جاری نخواهد شد. دیگر اینکه اشتباه در ترک هزار کافر، از خطا در ریختن خون یک مسلمان، به اندازه یک شیشه حجامت آسان تر است. چنانچه در حدیث آمده است که اگر امام به اشتباه کسی را عفو نماید، در نزد خدای متعال بهتر است از اینکه شخصی را به اشتباه عقوبت کند».

قاضی برسد بر او اجرای قوانین شرعی لازم می شود بر همین اساس مفهوم آن مفهوم این کلام پیامبر (تَعَاَفَوْا الْاُدُوْدَ) می باشد و خطاب بر غیر ائمه می باشد و گاهی نیز تأویل بر چشم پوشی امام نسبت به اجراء حدود می شود به این نحو که مثلاً بگوید: آیا وی دیوانه است؟ آیا شراب نوشیده است؟ یا در حد زنا که بگوید: شاید تو بوسه زده ای یا او را بغل گرفته ای و مثل این الفاظ در لمعات آمده است پس در این صورت خطاب بر ائمه می باشد. و نیز علامه ملا علی قاری می افزاید تأویل آخر یعنی مورد خطاب بودن امامان در این حدیث شریف متعین و مشخص است و تأویل اول یعنی مخاطب بودن عموم که فرمود: «اگر برای وی جای فراری باشد پس وی را آزاد مسلمان با قول رسول اکرم کنید.» همخوانی ندارد چون عموم مسلمانان مطلقاً و بدون قید جای فرار یا غیر، بر ستر کردن و پوشیدن عیب مسلمانان مأمورند همچنین لفظ خیر نیز با تأویل اول مناسبت ندارد همانگونه که مخفی نیست.



دوازدهم در بیان اقوال علماء

قَالَ ابْنُ نُجَيْمٍ الْحَنْفِيُّ فِي الْبَحْرِ: أَكْثَرُ الْفَاطِ الْتَكْفِيرِ الْمَذْكُورَةِ فِي الْكُتُبِ لَا يُفْتَى بِالتَّكْفِيرِ بِهَا، وَقَدْ أَلْزَمْتُ نَفْسِي أَنْ لَا أُفْتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهَا إِنْ تَهَيَّأَ ابْنُ نُجَيْمٍ حَنْفِي (رح) می فرماید: «اکثر الفاظ تکفیر که در کتابها موجود است با آنها به کفر کسی فتوا داده نمی شود. و من خودم را ملزم گرداندم که بر طبق هیچ یک از آنها فتوی ندهم.»

وَفِي طَبَقَاتِ الشَّعْرَاوِيِّ تَقْلَ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ إِمَامِ الْحَرَمِيِّينَ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ حِينَ سُئِلَ عَنْ كَلَامِ غُلَاةِ الصُّوفِيَّةِ: لَوْ قِيلَ لَنَا فَصَلُّوا مَا يَقْتَضِي التَّكْفِيرَ مِنْ كَلَامِهِمْ مِمَّا لَا يَقْتَضِيهِ لَقُلْنَا: هَذَا طَمَعٌ فِي غَيْرِ مَطْمَعٍ، فَإِنَّ كَلَامَهُمْ بَعِيدُ الْمَدْرَكِ وَغَيْرُ الْمَسْلُوكِ يُعْتَرَفُ مِنْ بَحَارِ التَّوْحِيدِ. وَمَنْ لَمْ يُحِطْ عِلْمًا بِنَهَايَةِ الْحَقَائِقِ لَمْ يَحْصُلْ مِنْ دَلَائِلِ التَّكْفِيرِ عَلَى وَثَائِقٍ، كَمَا أَشَدَّ بَعْضُهُمْ فِي مَعْنَى ذَلِكَ شِعْرًا

تَرَكَنَا الْبَحَارَ الزَّاهِرَاتِ وَرَأَا فَمِنْ أَيْنَ يَدْرِي النَّاسُ أَيْنَ تَوَجَّهْنَا

امام قزوینی در طبقات الشعرا وی از امام الحرمین نقل کرده است: زمانی که از ایشان در باره غلو کنندگان صوفیه سؤال شد ایشان در جواب فرمودند: اگر به ما گفته شود: که سخنها کفرآمیز آنها را از غیر کفر آمیز جدا کنید: «ما می گوئیم این طمع بی جا می باشد، زیرا سخن ایشان اگرچه دور از مدرک و غیر از مسلک می باشد، لیکن درحقیقت از دریای توحید گرفته می شود. و کسی که در علم به نهایت حقایق نرسد، دلیل محکمی بر تکفیر حاصل نمیکند» چنانچه بعضی در این مورد سروده اند شعر: «ما دریاها پر آب را پشت سر گذاشتیم پس مردم از کجا بدانند که ما به کجا می رویم»

چون اقوال فقها- ذو العز و الاحترام - را استماع نمودید که بر نفسهای خود لازم کرده بودند که اصلا بر مسلمان حکم کفر را ننمایند و فرموده بودند

/

که اگر کسی کلمه طیبه (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) را به صدق دل گوید و بعد از آن، نود و نه علامت کفر از آن شخص صادر شود و یک علامت اسلام در او باقی باشد، باید که قاضی و مفتی به کفر همین شخص حکم نکنند از جهت آنکه تکفیر مسلم، امر هائل و صعب و عظیم الخطر است.

پس صوفیان که تمامی اقوال و افعال ایشان از اهل صلاح است و شب و روز به ذکر حق مشغول اند و از طایفه اهل سنت والجماعت و فرقه ناجیه می باشد، به مجرد وجد و سماع و دیدن امور غیبیه که اهل کشف را حاصل می شود و یا سیر در مقامات می نمایند تا مرتبه لا تعین که اینجا از اصطلاحات صوفیه صافیه می باشند، نسبت کفر والحاد و زندقه را بر صوفیه چرامی نمایند؟ و از حالات ایشان انکار می سازند و به اقوال علما و فقها که بر مسلمان حکم کفر را جایز ندانستند، عمل نمی کنند و اقوال ایشان را در پشت سر می اندازند و بر مسلمانان به مجرد گمان خود، حکم کفر را می کنند. هر گاه کسی که به اقوال فقهای عظام، عمل ننماید، پس از کدام جهت به قول او عمل کرده شود و او را از زمره معتمدین دانند؟ بلکه همین عدم عمل او به اقوال فقها، دلیل است بر عدم معتمدیت او.

نویسنده - عفی عنه - چون از بیان اقوال فقها که بر مسلمان حکم کفر را جایز ندانسته بودند، فارغ گردید، حالا علامت کفر را بیان می سازم استماع فرمایید تا که کافر را بشناسید و بعد از این بر ادنی سخن بر کفر مسلمان اقدام ننمایید. بدان که کافر کسی است که به کلمه کفر تصریح نماید و دین اسلام را بالکل واگذار شود و به دین کفار ملحق گردد و این نادر است.

دوازدهم در بیان اقوال علماء

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ : فَمَا بَقِيَ الْحُكْمُ بِالتَّكْفِيرِ إِلَّا لِمَنْ صَرَحَ بِالْكُفْرِ ، وَاخْتَارَهُ دِينًا ، وَجَحَدَ الشَّهَادَتَيْنِ ، وَخَرَجَ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ جُمْلَةً ، وَهَذَا نَادِرٌ وَفَوْعُهُ انْتَهَى.

همانگونه که در حدیقه الندییه گفته : پس در این صورت حکم تکفیر باقی نمی ماند مگر برای کسی که صراحتاً کفر کرده باشد و کفر را دین خود قرار داده و شهادتین (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) را انکار کند و به طور کامل از دین اسلام خارج شود که وقوع این بسیار اندک است .

و یا کافر کسی است که از حکمی که اثبات آن به آیت و حدیث متواتر و اجماع قطعی شده باشد، انکار کند مثل نماز و روزه و زکات و حج و غیر ذالک .  
كَمَا قَالَ فِي شَرْحِ الدَّرَرِ لِلشَّيْخِ إِسْمَاعِيلَ وَالِدِ الشَّيْخِ عَبْدِ الْغَنِيِّ النَّابُلْسِيِّ : وَمَنْ اعْتَقَدَ الْحَلَالَ حَرَامًا أَوْ بِالْعَكْسِ يَكْفُرُ إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ ، وَإِنْ حَرَامًا لِغَيْرِهِ لَا يَكْفُرُ ، وَإِنْ اعْتَقَدَهُ ، وَإِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا كَانَتْ حُرْمَتُهُ ثَابِتَةً بِدَلِيلٍ قَطْعِيٍّ ، وَأَمَّا لَوْ كَانَ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ فَلَا يَكْفُرُ انْتَهَى.

چنانچه شیخ اسماعیل پدر شیخ عبد الغنی نابلسی در شرح الدرر می فرماید: «کسی که حلال را حرام بداند و یا بر عکس در صورتی که آن حرام، حرام به جهت عین و ذات آن چیز باشد کافر می شود و اما اگر حرام به جهت غیر عین و ذات باشد و حلال بداند، کافر نمی گردد، اگر چه حلال بودن آن را اعتقاد کند. اما زمانی کافر می شود که حرمت آن چیز به یک دلیل قطعی ثابت شده باشد و اما اگر به وسیله اخبار آحاد ثابت شده باشد پس کافر نمی شود.»  
قَالَ فِي جَامِعِ الْفَتَاوَى: اتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَالْفُقَهَاءِ أَنَّهُ إِذَا أَنْكَرَ الْحُكْمَ الشَّرْعِيَّ الثَّابِتَ بِالْقُرْآنِ ، أَوْ الْحَدِيثِ الْمُتَوَاتِرِ ، أَوِ الْإِجْمَاعِ الْقَطْعِيِّ مِثْلَ الصَّلَاةِ

/

وَالصَّوْمُ، وَالزَّكَاةُ، وَالْحَجُّ، وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ، أَوْ مِنَ الْحَيْضِ، أَوِ الْوُضُوءِ بَعْدَ  
الْحَدَثِ يَكْفُرُ، وَيُقْتَلُ إِنْ دَامَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَا يُقْبَلُ تَأْوِيلُهُ، وَلَا يَكُونُ جَهْلُهُ عُذْرًا، لِأَنَّ  
فَرَضَ الْعَيْنِ يَكُونُ شَائِعًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، فَجَهْلُهُ لَا يَكُونُ عُذْرًا إِتِّهَى.

صاحب جامع الفتاوی می فرماید: علما و متکلمین و فقها اتفاق نظر  
نموده اند بر اینکه اگر کسی یکی از احکام شرعی را با قرآن یا حدیث متواتر  
و یا اجماع قطعی ثابت شده باشد مثل نماز، روزه، زکات، حج، غسل جنابت  
و حیض یا وضو بعد از بی وضو شدن را انکار کند کافر می گردد و در صورت  
ادامه دادن بر این عقیده ریختن خون او مباح می گردد و هیچ تعبیر و تأویلی  
قابل قبول نمی باشد و عذر جهل و نادانی سبب نجات وی نخواهد گردید چون  
فرض عین در بین مسلمین شایع است بنابراین ندانستن وی عذر نمی باشد.  
این قسم شخصی در میان مسلمانان نادر پیدامی شود. تا الحال نشنیدیم که  
مسلمان دین کفر را اختیار کند و یا از چیزی که به نص قطعی ثابت شده  
باشد، انکار نمایند (الْتَّادِرُ كَالْمَعْدُومِ، وَالْمَعْدُومُ لَيْسَ بِشَيْءٍ) آنچه کمیاب است  
مانند معدوم و از بین رفته است و معدوم هیچ چیزی نیست. حق این کم  
بضاعت و سراپا از نقص و کدورت و این بی عمل بد خصال و این فریفته علم  
قیل و قال را و جمیع اهل اسلام را از کفر و کافری و اعتقاد بد، و بدگمانی  
و تجسس بر یگدیگر نگاه دارد و بر متابعت سنت سنی آن حضرت و  
بر اعتقاد فریقہ ناجیه بمیراند و به روز حشر محشور گرداند آمین. [رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا  
إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا] «ای پروردگار ما مگیر ما را به عقوبت اگر فراموش کردیم

دوازدهم در بیان اقوال علماء

عملی نیکو از ما فوت شد یا خطا کردیم و بدون قصد مرتکب مناهی شدیم.» [رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ]<sup>۲</sup> «پس قبول کن از ما هر آینه توشنوی دانا هستی.»



## فصل سیزدهم

### در بیان اقوال بعضی از علمای بی عمل

بعضی از متفکره بی عمل علم فقه را می آموزند و یا چند مسایل را از کتب حفظ می نمایند و آیات و احادیث<sup>۱</sup> که در شأن فقههای

۱ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ : قَالَ : ثَنَا ابْنُ وَهَبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ : مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا **p** حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ حَظِيئًا ، يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ ، وَأَنَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي ، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ . (صحيح بخاری ص ۱۶ - جلد ۱ - جزء ۱ - كِتَابُ الْعِلْمِ بَابُ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ وَقَوْلُهُ ' وَلَفَقِيَهُ وَاحِدُ الْحَدِيثِ )

سعید بن عفیر برای ماروایت نمود که ابن وهب از یونس از ابن شهاب برای ما روایت درحالی که بر منبر خطبه می خواند نمود که حمید بن عبدالرحمن گفته است: از معاویه شنیدم که فرمودند: «کسی را که خدای تبارک **p** شنیدم که می گفت من از رسول الله و تعالی برایش خیر مقدر کرده باشد او را فقیه در دین می گرداند و به درستیکه من اعطا کننده می باشد و همواره این امت بر امر خداوند ثابت **ψ** تقسیم کننده و خداوند قدم و پا برجا خواهند بود و کسانی که با آنان مخالفت کنند به ایشان ضرری نخواهند رساند تا زمانی که وعده خداوند فرا رسد.» (رواه البخاری - ص ۱۶ - جلد ۱ - کتاب العلم) :فَقِيَهُ وَاحِدًا شَدَّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الْفِ عَابِدٍ. (رواه **p** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ترمذی وابن ماجه مشکوة المصابيح ص ۳۵ - سطر ۵ - كِتَابُ الْعِلْمِ فِي فَضِيلَتِهِ) ابن فرمود: به درستیکه یک فقه و دانشمند بر علیه شیطان **p** روایت کرد که رسول خدا **ﷺ** عباس از هزار عبادت کننده جاهل سخت تروشدید تراست. (ترمذی وابن ماجه، مشکوة ص ۳۵) قَالَ النَّبِيُّ: **p** إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَالْهَمَّهُ رُشْدَهُ. الْبِرَّازُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَسُولُ خُدا **p** فرمودند: «زمانی که خدای متعال برای بنده ای اراده خیر نماید او را آگاه در دین می گرداند و به او راه ترقی را الهام می نماید.»

ذو العز و الاحترام وارد گردیده، آنها را بر نفسهای خود دلیل می سازند. خصوصاً این حدیث را مستمسک خود می سازند که :

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ P: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فَقْهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَفَقِيهِ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ أَلْفِ عَابِدٍ.<sup>۱</sup>

حضرت ابی هریره r نقل می کند که رسول الله P فرمودند: « هیچ عبادتی افضل تر از آگاهی در دین خدا نیست و یک فقیه و دانشمند بر علیه شیطان از هزار عبادت کننده جاهل شدیدتر و سخت تر است. »

جواب می گوئیم: قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ فِي تَرْجَمَةِ هَذَا الْحَدِيثِ :

الْمُرَادُ بِالْفَقِيهِ هُوَ الْعَالِمُ بِأَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى غَيْرِهِ فِي الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ ، الْعَامِلُ بِعِلْمِهِ ، الْمُخْلِصُ فِيهِ ، وَالْمُرَادُ بِالْعَابِدِ هُوَ الْمُوَفِّقُ لِلْعَمَلِ الصَّالِحِ بِإِقْفِهِ وَلَفَقِهِمْ ، لِأَنَّ مَعَ الْفَقِيهِ نُورَ الْعِلْمِ زِيَادَةً عَلَى نُورِ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ، فَلِلْفَقِيهِ نُورَانِ ، فَهُوَ أَكْثَرُ امْتِنَاعًا وَاحْتِمَاءً مِنْ ظُلْمَةِ الشَّيْطَانِ مِمَّنْ لَهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ ، وَهُمْ الْعَابِدُونَ الْمُتَوَرُّونَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ انْتَهَى.

در کتاب حدیقه الندیه در توضیح این حدیث چنین آمده است منظور از فقیه همان عالم به احکام خداوند بلند مرتبه نسبت به خود و غیر خود ، در ظاهر و باطن بوده و همچنین به علم خود با اخلاص تمام عمل می نماید . و منظور از عابد ، همان کسی است که بدون هیچ آگاهی و علم موفق به انجام کارهای صالح گشته است . چرا که به همراه فقیه علاوه بر نور عمل نیک نور علم نیز می باشد پس فقیه صاحب دو نور است . در نتیجه نسبت به کسی که صاحب یک نور است دارای قدرت امتناع و پرهیز

۱ - ابن ماجه ص ۲۰ سطر ۹ باب فضل العلماء - کتاب الایمان



بعضی از متفقه بی عمل  
بیشتری در مقابل گمراهی شیطان می باشد و آن گروه صاحب یک نور،  
گروه عابدانند که منور به عمل صالح می باشند.

و متفقه بنا به فرموده این حدیث، خود را بر عابدان و زاهدان و  
صالحان فوق و برتر می دانند و می گویند که ما بر شیطان غالب هستیم  
و خود و غیر خود را از شر شیطان، خلاص می نماییم و در حقیقت خبر  
ندارند که زاهدان به مراتب از ایشان فوقیت دارند. از جهت آنکه زاهدان را  
اگر چه نور علم، موجود نیست، اما نور عمل صالح در ایشان موجود است.  
و در علمای بی عمل نه نور علم موجود است و نه نور عمل. نور علم از جهت  
آن نیست که آن حضرت از علم ایشان استعاده خواسته آنجا که فرموده :

( اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ ) ( وَهُوَ حُجَّةٌ عَلٰی صَاحِبِهِ .  
(پروردگارا بدرستی که من از علمی که سودی ندارد به تو پناه می برم )  
و این دعای پیامبر حجتی بر علیه صاحب آن می باشد . نور عمل از جهت  
آن نیست که به علم خود عمل نمی نمایند. پس اسیر نفس و شیطان در  
حقیقت خود ایشانند و به کبر و رفعت و جاه و منزلت و سوء ظن و تجسس  
و حسد و بغض و غیر ذالک از اوصاف مذمومه گرفتارند و آنان که خود را و  
خلق را از شر شیطان خلاص می سازند، علماء بالله که اهل الله اند و علماء  
عاملین المتقین است که جامع نور علم و نور عمل اند. چنانکه از عبارات  
کتب آتی صراحتاً معلوم می شود.

قَالَ فِیْ دُرِّ الْمُخْتَارِ :

وَ خَيْرُ عُلُوْمٍ عِلْمُ الْفَقْهِ لِاَنَّهُ یَكُوْنُ اِلٰی كُلِّ الْعُلُوْمِ تَوَسُّلاً  
فَاِنَّ فَقِيْهًا وَ اِحِدًا مُّتَوَرِّعًا عَلٰی اَلْفِ ذِیْ زُهْدٍ تَفْضَّلَ وَ اَعْتَلٰی

یَقُوْلُ : اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالْح. (رواه p الْحَدِیْثُ قَالَ : كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ۱۲ - عَنْ زَیْرِ بْنِ اَرْقَمَ  
مُسْلِمٌ مِّشْكُوْهُ الْمَصَابِيْحُ ص ۲۳۳ - جلد ۱ - سطر ۲۴ - كِتَابُ اَلْاَسْمَاءِ بَابُ اَلِاسْتِعَاذَةِ الْفَصْلِ الْاَوَّلِ).

صاحب در المختار می فرماید: «بهترین علوم، علم فقه می باشد زیرا که علم فقه وسیله است برای رسیدن به تمامی علوم و همچنین یک فقیه و دانشمند پرهیزگار بر هزار زاهد فضیلت و برتری دارد».

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ : قَوْلُهُ ( إِلَى كُلِّ الْعُلُومِ الْخ. ) وَكَانَ نُسخَةً طَحْطَاوِيٍّ إِلَى كُلِّ الْمَعَالِي ، حَيْثُ قَالَ : مُتَعَلِّقٌ بِتَوْسُلًا . وَالْمَعَالِي : الْمَرَاتِبُ الْعَالِيَةُ جَمْعُ مَعْلَاةٍ ، مَحَلُّ الْعُلُومِ . وَالتَّوَسُّلُ : التَّقَرُّبُ أَيْ ذَا تَوَسَّلَ إِلَى الْمَعَالِي أَوْ إِلَى الْعُلُومِ ، لِأَنَّ الْفَقْهَ الْمُثْمِرَ لِلتَّقْوَى وَالْوَرَعَ يُوصِلُ بِهِ إِلَى غَيْرِهِ مِنَ الْعُلُومِ النَّافِعَةِ وَالْمَنَازِلِ الْمُثْرِفَةِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى : [وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ] <sup>١</sup> ، وَلِلْحَدِيثِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : ( مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلَّمَ اللَّهُ عِلْمَهُ اللَّهُ عَلَّمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ) <sup>٢</sup>.

همچنین صاحب رد المحتار می فرماید: قول صاحب در المختار (الی کل العلوم الخ) در نسخه طحطاوی (الی کل المعالی) می باشد از این جهت که گفت (الی المعالی) متعلق به (توسلا) است المعالی یعنی درجه های بالا که جمع معلاة است یعنی محل بلندی و التوسل یعنی تقرب (نزدیکی جستن) یعنی فقه صاحب وسیله برای رسیدن به درجات بالا یا برای رسیدن به علوم است چون فقهی که تقوی و پرهیزگاری رابه بار نشاند توسط آن به علوم نافع دیگر و منازل بلند مرتبه رسیده می شود. بنابراین خداوند  $\Psi$  که می فرماید: [وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ] و بنابر حدیث پیامبر که می

١ - سوره بقره آیه ٢٨٢ «و بترسید از خداومی آموزد شمارا خدا و خدا به هر

چیز داناست»

٢ - رَوَاهُ أَبُو نَعِيمٍ فِي الْحِلْيَةِ مِنْ حَدِيثِ أَنَسٍ اتَّخَافُ السَّادَةُ الْمُتَّقِينَ يَشْرَحُ أَحْيَاءَ عُلُومِ الدِّينِ - ص ٢٣٢ - ج ٧ - بَيَانُ أَمْثَالِ الْقُلُوبِ بِالْإِضَافَةِ إِلَى الْعُلُومِ خَاصَّتِهِ

بعضی از متفقه بی عمل

فرماید: «کسی که به آنچه می داند عمل کند خداوند  $\Psi$  به او دانش آن چیزی را که نمی داند عنایت می کند».

وَقَيْدُ الْفَقِيهِ بِالْمُتَوَرِّعِ إِشَارَةٌ إِلَى ثَمَرَةِ الْفَقِيهِ الَّتِي هِيَ التَّقْوَى ، إِذْ بِدَوْنِهَا يَكُونُ دُونُ الْعَابِدِ الْجَاهِلِ ، حَيْثُ اسْتَوَلَى عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ بِالْفِعْلِ انْتَهَى.

مقید نمودن فقیه به متورع (پرهیزگار بودن) اشاره است به نتیجه و ثمره فقه که همان تقوی است. زیرا فقیه بدون پرهیزگاری پست تر از عابد نادان است، چون که بر عالم بدون تقوی شیطان عملاً مسلط می شود.

قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ: كُلُّ إِنْسَانٍ غَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَعْلَمُ مَا أَرَادَ اللَّهُ لَهُ وَبِهِ - لِأَنَّ إِرَادَتَهُ تَعَالَى غَيْبٌ - إِلَّا الْفُقَهَاءُ فَاتَّهَمُوا إِرَادَتَهُ تَعَالَى بِهِمْ بِحَدِيثِ الصَّادِقِ الْمُصَدِّقِ (مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ) انْتَهَى.

چنانچه صاحب در المختار گفته است: «هیچ انسانی غیر از انبیا آنچه را که خداوند بلند مرتبه برای او از ثواب جزیل و صفات پسندیده اراده نموده است را نمی داند. زیرا اراده خداوندی از امور غیبی است مگر فقها زیرا ایشان اراده خداوندی را نسبت به خود می دانند از این حدیث راستین رسول  $\rho$  که فرمودند کسی را که خداوند متعال برایش اراده خیر نماید او را فقیه در دین می گردانند.»

قَالَ فِي رَدِّ الْمُخْتَارِ : قَوْلُهُ (إِلَّا الْفُقَهَاءُ الْح) : الْمُرَادُ بِهِمُ الْعَالِمُونَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ تَعَالَى اعْتِقَادًا وَعَمَلًا ، لِأَنَّ تَسْمِيَةَ عِلْمِ الْفُرُوعِ فَقْهًا تَسْمِيَةُ حَادِثَةٍ ، قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ النَّابُلُسِيُّ : وَيُؤَيِّدُهُ قَوْلُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ إِنَّمَا الْفَقِيهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا ، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ الْح .

صاحب رد المختار در باره این جمله در المختار (إِلَّا الْفُقَهَاءُ الْح) می

فرماید: «مراد به آن عالمان به احکام خداوند  $\mathbf{I}$  به طور اعتقادی و عملی می باشد. چون نامگذاری علم فروع به فقه، امری حادث و نو پیدا است. حضرت شیخ عبد

الغنى نابلسی می فرماید: «و این مطلب را قول حسن بصری تأیید می کند که گفت: بدرستی که فقیه کسی است که روی گردان از دنیا و راغب و میل کننده به سوی آخرت است»

قَالَ فِي دُرِّ الْمُحْتَارِ: كُلُّ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا الْعِلْمَ ،  
لِأَنَّهُ طَلَبَ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يَطْلُبَ الزِّيَادَةَ مِنْهُ [وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا]¹. فَكَيْفَ يُسْأَلُ عَنْهُ. انتهى.

صاحب در المختار روایت می کند : از انسان در روز قیامت درباره هر چیزی سؤال می شود مگر علم. زیرا خداوند I از پیامبرش می خواهد که زیادت علم را از او طلب نماید آنجا که می فرماید . « بگو خدایا بر علم من بیفزای.» پس چگونه در مورد آن بپرسد .

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: قَوْلُهُ (إِلَّا الْعِلْمَ الْخ): الْمُرَادُ بِهِ الْعِلْمُ النَّافِعُ الْمَوْصِلُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. وَهُوَ الْمَقْرُونُ بِحُسْنِ النِّيَّةِ مَعَ الْعَمَلِ بِهِ وَالتَّخَلُّصِ مِنْ آفَاتِ النَّفْسِ ، فَلَا يُسْأَلُ عَنْهُ لِأَنَّهُ خَيْرٌ مَحْضٌ بِخِلَافِ غَيْرِهِ فَإِنَّهُ يُسْأَلُ صَاحِبُهُ عَنْهُ لِيُعَذِّبَهُ بِهِ اِنْتَهَى.

صاحب رد المحتار در باره این کلام در المختار ( إِلَّا الْعِلْمَ الْخ) می

فرماید: «مراد از علم آن علم نافع است که انسان را به خداوند I می رساند. و همراه با حسن نیت و عمل به آن و رهایی از آفات نفس است. پس خداوند از آن سؤال نخواهد کرد زیرا که علم نافع خیر محض و خالص است بر خلاف غیر آن چون خداوند در باره هر چیزی غیر از علم از صاحبش سؤال خواهد نمود تا صاحب آن را به وسیله آن عذاب نماید.»

بعضی از متفقه بی عمل  
 قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ: الْفَقْهُ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ الْجَمْعُ بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ لِقَوْلِ  
 الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ: إِنَّمَا الْفَقِيهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْبَصِيرُ  
 بِعُيُوبِ نَفْسِهِ أَنْتَهَى.

صاحب در المختار می نویسد: فقه در نزد اهل حقیقت، جمع بین علم و عمل است. بدلیل قول حضرت حسن بصری (رح) که می فرماید: «بدرستی که فقیه، کسی است که روی گردان از دنیا، و راغب و میل کننده به آخرت و بینا به عیبهای نفس خویش باشد.»

قَالَ فِي رَدِّ الْمُخْتَارِ: قَوْلُهُ ( إِنَّمَا الْفَقِيهُ الْمُعْرِضُ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى آخِرِهِ )  
 أَقُولُ: وَمِثْلُهُ فِي الْأَحْيَاءِ لِلْإِمَامِ الْغَزَالِيِّ بَرِيادَةً حَيْثُ قَالَ: سَأَلَ فَرْقَدُ السَّنْجِيُّ  
 الْحَسَنَ عَنْ شَيْءٍ فَاجَابَهُ، فَقَالَ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ يُخَالِفُونَكَ، فَقَالَ الْحَسَنُ: تَكَلِّتْكَ أُمَّكَ  
 فَرْقَدُ، وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهًا بَعِيْنِكَ؟ إِنَّمَا الْفَقِيهُ الرَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ،  
 الْبَصِيرُ بِدِينِهِ، الْمُدَاوِمُ عَلَى عِبَادَةِ رَبِّهِ، الْوَارِعُ، الْكَافُّ عَنْ أَعْرَاضِ الْمُسْلِمِينَ،  
 الْعَظِيمُ عَنْ أَمْوَالِهِمْ، النَّاصِحُ لِحِمَاةِهِمْ وَلَمْ يَقُلْ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ الْحَافِظُ لِفُرُوعِ  
 الْفَتَاوَى إِنَّتَهَى.

صاحب رد المختار می فرماید: قول در المختار (انما الفقيه المعرض الخ می گویم که امام غزالی (رح) مانند آن را با اضافاتی در کتاب احیاء العلوم آورده است آنجا که گفت: فرقد سنجی از حسن بصری در باره چیزی سؤال نمود بعد از این که جواب او را داد فرقد سنجی گفت: «فقها با تو مخالفت می کنند، حضرت حسن بصری فرمود: «ای فرقد مادرت به داغ تو بنشیند آیا تو به چشم خود فقیهیی را دیده ای؟ فقیه، کسی است که روی گردان از دنیا، راغب به آخرت، بینا به دین، مداوم بر عبادت پروردگار خود، خود از ریختن آبروی مسلمان، پاک دامن و بی نیاز (بی طمع) از اموالشان و نصیحت کننده و خیر خواه آنان می باشد.» ولی در تعریف خود نفرمود کسی که حافظ فروع فتوا باشد.

قَالَ فِي إِحْيَاءِ الْعُلُومِ : اعْلَمْ أَنَّ مَنَشَأَ التَّيَّاسِ الْعُلُومِ الْمَذْمُومَةِ بِالْعُلُومِ  
الشَّرْعِيَّةِ تَحْرِيفُ الْأَسَامِي الْمَحْمُودَةِ ، وَتَبْدِيلُهَا وَتَقْلُهَا بِالْأَغْرَاضِ الْفَاسِدَةِ إِلَى مَعَانٍ  
غَيْرِ مَا أَرَادَهُ السَّلَفُ الصَّالِحُ ، وَالْقَرْنُ الْأَوَّلُ . وَهِيَ خُمُسَةُ الْفَاطِ ، إِثْنَانِ مِنْهَا لَفْظُ  
الْفَقْهِ وَالْعِلْمِ ، فَهَذِهِ أَسَامُ مَحْمُودَةٌ ، وَالْمُتَّصِفُونَ بِهَا أَرْبَابُ الْمَنَاصِبِ فِي الدِّينِ ،  
وَلَكِنَّهَا ثَقُلَتْ الْآنَ إِلَى مَعَانٍ مَذْمُومَةٍ ، فَصَارَتْ الْقُلُوبُ تَتَفَرُّ عَنْ مَذْمَةٍ مَنْ يَتَّصِفُ  
بِمَعَانِيهَا لِشُبُوحِ إِطْلَاقِ هَذِهِ الْأَسَامِي عَلَيْهِمْ.

الْلَفْظُ الْأَوَّلُ : الْفَقْهُ فَقَدْ تَصَرَّقُوا فِيهِ بِالتَّخْصِيصِ لَا بِالتَّقْلِ والتَّحْوِيلِ ،  
إِذْ خَصَّصُوهُ بِمَعْرِفَةِ الْفُرُوعِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْفَتَاوَى ، وَالْوُقُوفِ عَلَى دَقَائِقِ عِلْمِهَا ، وَ  
اسْتِكْثَارِ الْكَلَامِ فِيهَا ، وَحِفْظِ الْمَقَالَتِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِهَا ، فَمَنْ كَانَ أَشَدَّ تَعَمُّقًا فِيهَا ،  
وَكَثَرَ اشْتِغَالًا بِهَا ، يُقَالُ هُوَ الْفَقْهُ ، وَلَقَدْ كَانَ اسْمُ الْفَقْهِ فِي الْعَصْرِ الْأَوَّلِ مُطْلَقًا عَلَى  
عِلْمِ طَرِيقِ الْآخِرَةِ وَ مَعْرِفَةِ دَقَائِقِ آفَاتِ الثُّفُوسِ ، وَمُفْسِدَاتِ الْأَعْمَالِ ، وَقُوَّةِ  
الْحَاطَةِ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا ، وَشِدَّةِ التَّطَلُّعِ إِلَى نَعِيمِ الْآخِرَةِ ، وَ اسْتِثْلَاءِ الْخَوْفِ عَلَى  
الْقَلْبِ . وَ يَذْكُرُكَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ 'Y [ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا  
إِلَيْهِمْ ] ' ١

فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا [ ١- ]

سوره توبه آیه ۱۲۲ «پس باید که بیرون آید از هر طایفه چند کس تا [إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَخْذَرُونَ] دانشمند شوند در دین و تا بیم دهند قوم خود را چون باز آیند به سوی ایشان شاید که ایشان بترسند.»

وَفِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمُفْضُوذُ مِنَ الْعِلْمِ وَالتَّفَقُّهِ دَعْوَةً الْخَلْقِ إِلَى  
الْحَقِّ وَ إِرْشَادَهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ، فَكُلُّ مَنْ تَفَقَّهَ وَعَلَّمَ بِهِذَا الْقَصْدِ كَانَ

## بعضی از متفقه بی عمل

عَلَى الْمُنْهَجِ الْقَوِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ وَتَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيُطَلِّبَ الدُّنْيَا كَانَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الْآيَةِ. و در این آیه دلیلی است بر این که باید مقصود اصلی از علم و تفقه، دعوت خلق به سوی حق و ارشاد ایشان به سوی دین پا برجا و صراط مستقیم باشد. و هر کس که به این قصد تعلیم گیرد بر روش استوار و صراط مستقیم می باشد. و هر که از آن منحرف گردد و علم را برای مقاصد دنیوی کسب نماید، بی شک از گروه زیان کارترین افراد خواهد بود.

، يَقُولُ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي **p** (ق) عَنْ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ الدِّينَ وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَيُعْطَى اللَّهُ وَلَمْ يَزَلْ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، وَحَتَّى يَأْتِيَ شَنِيدِمَ كَهَ فَرَمُودَنَد: «**p** رَوَايَتُ شَدَه اَسْت: اَز رَسُوْل خَدَا **p** اَمْرُ اللّٰهِ. اَز حَضْرَت مُعَاوِيَه

کسی را که خدای متعال برای او چیزی اراده نماید پس او را در دین فقیه می گرداند و من عطا کننده است همواره سرنوشت این امت بر شاهراه **Y** فقط تقسیم کننده و خدای مستقیم ثابت خواهد بود تا زمانی که قیامت بر پا شود و وعده خداوندی فرارسد..

:تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ **p** (ق) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **p** رَوَايَتُ مِي كَنَد كَه رَسُوْل خَدَا **p** خِيَارُهُمْ فِي الْاِسْلَامِ اِذَا فَقَّهُوْا. حَضْرَت اَبُو هُرَيْرَه فَرَمُودَنَد: «اَنَسَانِهَا رَامَانَد مَعَادَنِي خَوَاهِيْدِيَا فَت كَه بَهْتَرِيْن اَنِهَا دَر جَاهِلِيَّت بَهْتَرِيْن اَنِهَا دَر اِسْلَام اَسْت بَه شَرَط اِيْنَكَه دَر دِيْن عَالَم شُونَد.»

قَالَ: فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ أَلْفِ عَابِدٍ. أَخْرَجَهُ **p** عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ التَّرْمِذِيَّ. وَأَصْلُ الْفَقْهِ فِي اللُّغَةِ: الْفَهْمُ، يُقَالُ: فَقِهَ الرَّجُلُ إِذَا فَهِمَ، وَفَقَّهَ فَقَاهَةً إِذَا صَارَ فَقِيهًا. وَ قِيلَ: الْفَقْهُ هُوَ التَّوَصُّلُ إِلَى عِلْمٍ غَائِبٍ بِعِلْمٍ شَاهِدٍ، فَهُوَ أَحْصَى مِنَ الْعِلْمِ، وَفِي الْأَصْطِلَاحِ الْفَقْهُ عِبَارَةٌ عَنِ الْعِلْمِ بِأَحْكَامِ الشَّرَائِعِ وَأَحْكَامِ الدِّينِ. (تَفْسِيرُ الْخَازَنِ لِلْإِمَامِ عَلَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ **p** رَوَايَتُ مِي كَنَد كَه رَسُوْل خَدَا **p** الْبَغْدَادِيَّ ص ٢٧٦- ج ٢) حَضْرَت عِبْد اللّٰهِ اِبْن عَبَاس فَرَمُودَنَد: «يَك فَقِيَه وَ دَانَشْمَنَد بَر عَلِيَه شَيْطَان سَخْت تَر وَ شَدِيْد تَر اَز هَزَار عَابِد اَسْت « (رواه ترمذی) و اصل فقه در لغت به معنای فهم و درک می باشد چنانچه گفته می شود (فَقَّهَ الرَّجُلُ)، زمانی که شخص درک کند و گفته می شود فقه فقاهاه هنگامی که شخص

امام غزالی می فرماید: «به درستی که منشأ التباس علوم نا پسند با علوم شرعی در حقیقت تحریف اسامی نیک و مبدل نمودن و نقل آنها با اغراض فاسده به معانی است که هیچ ارتباطی با ایده و اراده سلف صالحین و قرون اول (خیر القرون) ندارد که آن اسامی تحریف شده پنج لفظ می باشد دو تای آنها فقه و علم است که این اسامی پسندیده و نیک هستند و صاحبان اینان و متصفان به آن دو صاحب مقام و منصب در دین می باشند لیکن در این عصر

دانا و فقیه گردد و گویند فقه همان رسیدن به علم غیبی توسط علم حضوری است لذا فقه خاص تر از علم است و در اصطلاح فقه عبارت از علم به احکام شریعت و دین می باشد. (تفسیر الحازن نلامام علاءالدین علی ابن محمد البغدادی) الْمَسْأَلَةُ الرَّابِعَةُ: دَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمُقْصُودُ مِنَ التَّفَقُّهِ وَالتَّعَلُّمِ دَعْوَةُ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ، وَإِرْشَادُهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، لِأَنَّ الْآيَةَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى أَمَرَهُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ، لِأَجْلِ أَنَّهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ أَنْذَرُوهُمْ بِالذِّينِ الْحَقِّ، وَأُولَئِكَ يَحْذَرُونَ الْجَهْلَ وَالْمَعْصِيَةَ وَيَرْغَبُونَ فِي قَبُولِ الدِّينِ. فَكُلُّ مَنْ تَفَقَّهَ وَتَعَلَّمَ لِهَذَا الْغَرَضِ كَانَ عَلَى الْمُنْهَجِ الْقَوِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَمَنْ عَدَلَ عَنْهُ، وَطَلَبَ الدُّنْيَا بِالذِّينِ كَانَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. (التفسير الكبير للإمام الفخر الرازي ص ٢٢٨ جزء ١٦)

و مسأله چهارم این است که آیه دلالت می کند بر اینکه باید مقصود از تفقه و تعلم، دعوت کردن خلق به سوی حق و راهنمایی ایشان بر دین استوار و شاهره مستقیم باشد. زیرا که آیه دلالت بر این می کند که خدای متعال آنان را امر به تفقه و آگاهی در دین می کند زیرا ایشان زمانی که به سوی قوم خویش باز می گردند آنان را، با دین حق بترسانند و مردم نیز از جهل و نافرمانی بپرهیزند و برای قبول دین حق رغبت کنند. پس هرکس برای این غرض فقه و علم را کسب نماید بر روش استوار و صراط مستقیم می باشد و هرکه از آن منحرف گردیده و به وسیله دین دنیا را طلب نماید، بدون شک از جمله افراد زیان کار خواهد بود کسانی که تلاش و کوشش آنها در زندگانی دنیا بر هدر رفته است در حالی که ایشان گمان می کنند که عمل شایسته انجام می دهند.



**بعضی از متفقه بی عمل**

وزمان به معانی ناپسند مبدل گشته است پس دلها از مذمت کسی که موصوف به آنها می باشد به دلیل شیوع اطلاق آن معانی ناپسند بر آنها متنفر گردید.

**لفظ اول** فقه است به تحقیق در این لفظ با تخصیص نمودن تصرف نموده اند نه با نقل و تحویل. زیرا که لفظ فقه را به شناخت فروع عجیب و غریب در فتوی و آگاهی یافتن بر علت‌های دقیق و ریز آن و بحث و گفتگوی بسیار در آن و حفظ مقالاتی که متعلق به آن می باشد، اختصاص داده اند. پس کسی که از همه بیشتر در فروع تعمق و تفکر داشته و به آن مشغول می گردد را أَفْقَه (فقیه تر) نامیده اند در حالی که فقه در عصر اول بر دانستن راه علم آخرت، شناخت آفات ریز نفسها و فاسد کننده های اعمال و آگاهی کامل به رذالت و پستی دنیا و چشم دوختن به نعمتهای آخرت و چیرگی ترس بر قلب اطلاق می شد. و این قول خداوند: (و لیتفقوها فی الدین و لینذروا الخ) تو را به آن راهنمایی می کند.

وَمَا يَحْصُلُ بِهِ الْإِنذَارُ وَالتَّخْوِيفُ هُوَ هَذَا الْفَقْهُ دُونَ تَفْرِيعَاتِ الطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ وَاللَّعَانِ وَالسَّلَامِ وَالْإِجَارَةِ فَذَلِكَ لَا يَحْصُلُ بِهِ إِذْأَارٌ وَلَا تَخْوِيفٌ، بَلِ التَّجَرُّدُ لَهُ، عَلَى الدَّوَامِ يُقْسِي الْقَلْبَ وَيَنْزِعُ الْحَشِيَّةَ مِنْهُ كَمَا تَشَاهِدُ الْآنَ مِنَ الْمُتَجَرِّدِينَ لَهُ، وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ]<sup>۱</sup>

۱ - سوره اعراف آیه ۱۷۹ «ایشان را دلها ست که نمی فهمند به آن و ایشان را چشمهاست که نمی بینند به آن و ایشان را گوشهاست که نمی شنوند به آن. ایشان مانند چهارپایان اند بلکه ایشان همراه ترند ایشانند بی خبران.»

وَأَرَادَ بِهِ مَعَانِيَ الْإِيمَانِ دُونَ الْفَتَاوَى. و آن چه که با آن ترساندن و بیم دادن حاصل می شود در حقیقت همان فقه است نه مسایل و فروعات طلاق، عتاق، لعان و معاملات سلم و اجاره زیرا که هیچ انذار و بیم دادنی بوسیله آن حاصل نمی شود بلکه مشغول گردیدن به آن بطور مداوم قلب را سخت می گرداند و خشوع را از قلب بیرون می کند. چنانچه الآن می بینیم عده زیادی را که در این مسایل غرق شده اند به این بیماری گرفتار شدند چنانچه خداوند متعال می فرماید: **لَّيَقْفَهُونَ بِهَا...** خداوند در این آیه معانی ایمان را اراده نموده است نه فتاوی را.

**الْفِظُ الثَّانِي: الْعِلْمُ**، وَقَدْ كَانَ (فِي الْقَرْنِ الْأَوَّلِ) يُطْلَقُ ذَلِكَ عَلَى الْعِلْمِ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَبِآيَاتِهِ، وَبِأَعْمَالِهِ فِي عِبَادِهِ، وَخَلْقِهِ، حَتَّى أَنَّهُ لَمَّا مَاتَ عُمَرُ  $\tau$ ، قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ  $\tau$ : لَقَدْ مَاتَ تِسْعَةُ أَغْشَارِ الْعِلْمِ، فَعَرَفَهُ بِالْأَلِفِ وَاللَّامِ ثُمَّ فَسَّرَهُ بِالْعِلْمِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ. وَقَدْ تَصَرَّفُوا فِيهِ أَيْضًا بِالتَّخْصِصِ حَتَّى شَهَرُوهُ فِي الْأَكْثَرِ بِمَنْ يَشْتَغِلُ بِالْمُنَاطَرَةِ مَعَ الْخُصُومِ فِي الْمَسَائِلِ الْفَقْهِيَّةِ وَغَيْرِهَا، فَيُقَالُ: هُوَ الْعَالِمُ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَهُوَ الْفَحْلُ فِي الْعِلْمِ، وَمَنْ لَأْيَمَّارِسُ ذَلِكَ، وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ يُعَدُّ مِنْ جُمْلَةِ الضَّعَفَاءِ، وَلَا يُعَدُّوهُ فِي زُمْرَةِ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَهَذَا أَيْضًا تَصَرَّفٌ بِالتَّخْصِصِ.

**لفظ دوم که در آن تصرف نموده اند، لفظ علم است که در قرن اول بر علم به خداوند و به آیات و افعال خداوندی نسبت به بندگان و مخلوقاتش اطلاق می شد، چنانچه زمانی که عمر  $\tau$  وفات کرد ابن مسعود  $\tau$  گفت به درستیکه نه دهم علم، فوت کرد و پس در کلام خویش علم را با الف و لام معرفه نمود. سپس او علم را به علم به خداوند تفسیر نمود در لفظ علم نیز با تخصیص تصرف کرده اند تا اینکه علم را غالبا به کسی که به بحث و مناظره با مخالفان در مسایل فقهی و غیره مشغول می شود مشهور گردانیده اند. و گفته می شود در حقیقت این شخص فاضل**

بعضی از متفقه بی عمل و دانشمند و عالم کامل می باشد و کسی که به این مناظرات نپردازد از جمله ضعفا شمرده شود و او را از جمله اهل علم به شمار نمی آورند که این نیز، تصرف با تخصیص می باشد.

وَلَكِنْ مَا وَرَدَ مِنْ فُضَائِلِ الْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ أَكْثَرُهُ (بَلْ كُلُّهُ) فِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، وَبِأَحْكَامِهِ، وَبِأَفْعَالِهِ، وَصِفَاتِهِ. وَقَدْ صَارَ الْآنَ مُطْلَقًا عَلَى مَنْ لَا يَحِيطُ مِنْ عُلُومِ الشَّرْعِ بِشَيْءٍ سِوَى رُسُومٍ جَدَلِيَّةٍ فِي مَسَائِلَ خِلَافِيَّةٍ، فَيَعُدُّ بِذَلِكَ مِنْ فُحُولِ الْعُلَمَاءِ مَعَ جَهْلِهِ بِالتَّفْسِيرِ وَالْأَخْبَارِ، وَعِلْمِ الْمَذْهَبِ وَغَيْرِهِ، وَصَارَ ذَلِكَ سَبَبًا مُهْلِكًا لِخَلْقٍ كَثِيرٍ مِنْ طَلَبَةِ الْعِلْمِ. وَقَسَّ بِهِمَا بَقِيَّةَ الْأَلْفَاظِ الثَّلَاثَةِ، وَهِيَ التَّوْحِيدُ، وَالتَّذْكِيرُ، وَالْحِكْمَةُ، وَاحْتَرَزَ عَنِ الْإِغْتِرَارِ بِتَلْبِيسَاتِ عُلَمَاءِ السُّوءِ، فَإِنَّ شَرَّهُمْ عَلَى الدِّينِ أَكْثَرُ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ، إِذِ الشَّيْطَانُ بِوَاسِطَتِهِمْ يَتَذَرَّعُ إِلَى اتِّزَاعِ الدِّينِ مِنْ قُلُوبِ الْخَلْقِ، وَلِهَذَا لَمَّا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ شَرِّ الْخَلْقِ أَبِي، وَقَالَ: اللَّهُمَّ غَفْرًا حَتَّى كَرَّرُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ: هُمْ عُلَمَاءُ السُّوءِ. وليكن در حقیقت احادیث و آیاتی که در مورد فضایل علم و علما وارد شده است، بیشتر و حتی تمامی آن در باره علما به خداوند و احکام و افعال و صفات خداوندی می باشد اما امروزه بر عده ای که هیچ احاطه ای بر علوم شرعی بجز رسم و رسوم جدلی در مسائل اختلافی ندارد اطلاق می گردد پس به سبب آن چیزها او را از علما زده به شمار می آورند با وجود جهالت او به تفسیر، اخبار و علم مذهب و غیره و این خود سبب مهلکی برای عده ی زیادی از طالبان علم گردیده است.

و به لفظ فقه و علم بقیه الفاظ سه گانه را یعنی توحید، تذکیر و حکمت را قیاس کن. و از فریب خوردن به دسیسه های علمای سوء بر حذر باش زیرا شرارت و ضرر ایشان بر دین بزرگتر از شر و بدی شیاطین است زیرا شیطان به وسیله ایشان دین را از دل های مخلوق بیرون می کند. به

همین سبب زمانی که از حضرت رسول p درباره بدترین مخلوق سؤال شد، ایشان از جواب دادن سرباززدند فرمودند: بارخدا یا از تو مغفرت می طلبیم. و چون بر سؤال خویش اصرار کردند پیامبر فرمود: آنها علماء سوء اند.

فَقَدْ عَرَفْتَ الْعِلْمَ الْمَحْمُودَ وَالْمَذْمُومَ وَمِثَالَ الْإِثْبَاسِ، وَإِلَيْكَ الْخَيْرَةُ فِي أَنْ تَنْظُرَ لِنَفْسِكَ فَتَقْتَدِيَ بِالسَّلَفِ، أَوْ تَتَدَلَّى بِحَبْلِ الْغُرُورِ وَتَتَشَبَّهَ بِالْخَلْفِ. فَكُلُّ مَا ارْتَضَاهُ السَّلَفُ مِنَ الْعُلُومِ قَدْ ائْتَدَرَ، وَ مَا أَكَبَّ النَّاسُ عَلَيْهِ فَكَثَرَهُ مُبْتَدَعٌ وَمُحَدَّثٌ. وَقَدْ صَحَّ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ p: (بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. فَقِيلَ: وَمَنْ الْغُرَبَاءُ؟ قَالَ: (الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَهُ النَّاسُ مِنْ سُنَّتِي وَالَّذِينَ يُحْيُونَ مَا أَمَاتُوهُ مِنْ سُنَّتِي. وَفِي خَيْرٍ آخَرٍ: هُمْ الْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا أَتَمَّ عَلَيْهِ الْيَوْمَ) اِنْتَهَى.

(بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى p - وَقَدْ صَحَّ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ لِلْغُرَبَاءِ). هَكَذَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ، وَابْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَايَةِ يَزِيدَ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ مِنْ رِوَايَةِ عَاصِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعُمَرِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ بَلَفَظَ (إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، وَهُوَ يَأْرُزُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرُزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا). - وَقَالَ فِيهِ الْبَزَّازُ: (فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ) وَرَوَى الطَّبْرَانِيُّ مِنْ رِوَايَةِ عَيْسَى بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ عَوْزِ بْنِ شَدَّادٍ، كَه p عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، مُخْتَصَرًا هَكَذَا إِلَى قَوْلِهِ كَمَا بَدَأَ. بَيَّ شَكَّ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ فرمودند: «اسلام در حالت تنهایی شروع شده به زودی به همان صورت تنهایی که شروع شده بود باز خواهد گشت. پس خوشا بحال غریبان.» تحقیق یافت. مسلم و ابن ماجه از روایت یزید بن کیسان و وی از حازم و وی از ابی هریره اینگونه روایت کرده اند. و مسلم این حدیث را از روایت عاصم بن محمد عمری و وی از پدرش و او از ابن عمر با این لفظ روایت کرده است: «بی گمان اسلام در حالت تنهایی شروع شد و به زودی به همان

## بعضی از متفقه بی عمل

صورت تنهایی که شروع شده بود باز خواهد گشت و مانند ماری که به سوراخ خود پناه می برد به دو مسجد (مسجد الحرام و مسجد النبی) پناه خواهد برد. «و بزاز در روایت خودش: «پس خوشا به حال غریبان» را نیز اضافه کرده است. «و طبرانی از روایت عیسی بن میمون از عون بن شداد و وی از ابی عثمان و او از سلیمان.

وَ رَوَى فِي الْوُسْطِ مِنْ رِوَايَةِ عَطِيَّةَ الْعُوفِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ مِثْلَهُ، إِلَى قَوْلِهِ (فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ). وَ رَوَى ابْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَايَةِ سَنَانِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَنَسٍ هَكَذَا مُخْتَصَرًا، وَقَالَ السَّخَاوِيُّ فِي الْمَقَاصِدِ، وَ أَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ فِي الشَّعْبِ مِنْ حَدِيثِ شَرِيحِ بْنِ عُبَيْدٍ مُرْسَلًا، وَ فِيهِ زِيَادَةٌ، وَ هِيَ (أَلَا إِنَّهُ لَا غُرَبَةَ عَلَى مُؤْمِنٍ مَاتَ فِي أَرْضٍ غُرَبَةٍ غَابَتْ عَنْهُ بَوَاكِيهِ إِلَّا بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) فَقِيلَ: وَ مِنَ الْغُرَبَاءِ؟ (قَالَ: الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ مِنْ سُتَيْيٍ، وَالَّذِينَ يُحْيُونَ مَا أَمَاتُوهُ مِنْ سُتَيْيٍ) رُوِيَ هَذِهِ الزِّيَادَةُ مِنْ طُرُقٍ، فَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ رِوَايَةِ كَثِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَوْفٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ رَفَعَهُ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَ فِيهِ (إِنَّ الدِّينَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَ يَرْجِعُ غَرِيبًا، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا أَفْسَدَ النَّاسُ بَعْدِي مِنْ سُتَيْيٍ). وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ. وَ رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ فِي زِيَادَاتِ الْمُسْتَدْرِ، وَ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ رِوَايَةِ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي فَرَوَةَ عَنْ يُونُسَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ جَدَّتِهِ مَيْمُونَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، ثُمَّ يَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَنَةَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ). قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنَ الْغُرَبَاءِ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُصْلِحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ. وَ أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي مَعَاجِمِهِ الثَّلَاثَةِ مِنْ رِوَايَةِ بَكْرِ بْنِ سَلِيمٍ الصَّوَّافِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَفَعَهُ، (إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا، وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ). قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنَ الْغُرَبَاءِ؟ قَالَ: (الَّذِينَ يُصْلِحُونَ عِنْدَ فَسَادِ النَّاسِ).

به صورت مختصر تا قول رسول خدا p (کما بدأ) همین گونه روایت کرده است. و در کتاب اوسط از روایت عطیه عوفی از ابی سعید خدری مثل همین روایت تا قول شریف فطوبی للغرباء آمده است. و ابن ماجه از روایت سنان بن سعد و وی از انس به صورت مختصر مانند روایت مذکور روایت کرده است و سخاوی نیز در مقاصد و بیهقی در شعب الایمان از حدیث شریح بن عبید به صورت مرسل روایت کرده است و در این روایت

زیادتی هست که آن این است: «آگاه باشید به تحقیق هیچ غربتی نیست بر مؤمنی که در سرزمین غربت مرده باشد و گریه کنندگانش از وی غایب شده باشند مگر اینکه آسمان و زمین بر وی گریه کنند. پس سوال شد غربا چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: کسانی که آنچه را که مردم از سنت من فاسد کرده اند اصلاح می کنند و آنچه را که مردم از سنت من از بین برده اند زنده می کنند. این زیاده به طرق مختلفی روایت شده است. ترمذی از روایت کثیر بن عبد الله بن عمر و بن عوف و وی از پدرش و او از جدش به صورت مرفوع این حدیث را روایت کرده و در روایت وی اینگونه است که: «به تحقیق دین به حالت تنهایی و غربت شروع شد و به حالت غربت باز می گردد پس خوشا به حال غریبانی که اصلاح می کنند آنچه را که مردم بعد از من از سنتم فاسد کرده اند» و ترمذی گفت این حدیث در مرتبه حسن است و این حدیث را عبد الله بن احمد در کتاب زیادات المسند و طبرانی در کتاب الکبیر از روایت اسحاق بن عبد الله بن ابی فروه از یوسف بن سلیمان و وی از مادر بزرگ خود میمونه از عبد الرحمن بن سنه روایت کرده است که وی از رسول خدا p شنید که می فرمود: «اسلام به حالت غربت و تنهایی شروع شد و به غنبت باز خواهد گشت همان گونه که شروع شد پس خوشا بحال غریبان.» گفته شد یا رسول الله غربا چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که اصلاح می کنند وقتی که مردمان فاسد شدند.» و طبرانی در معجم های سه گانه خود از روایت بکر بن سلیم صواف از ابی حازم و وی از سهل بن سعد ساعدی به صورت مرفوع روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: «به تحقیق اسلام در حالت غربت و تنهایی شروع شد و به زودی به غربت باز خواهد گشت پس خوشا بحال غریبان.» صحابه سؤال کردند: یا رسول الله غربا چه کسانی هستند؟ فرمودند: «کسانی که هنگام فساد مردم اصلاح می کنند.»

وَأَخْرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَجَرِيُّ فِي كِتَابِ صِفَةِ الْغُرَبَاءِ، وَ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ أَدَمَ الدَّمَشَقِيِّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ، وَأَبِي أُمَامَةَ، وَ وَائِلَةَ، وَأَنَسٍ رَفَعَهُ وَفِيهِ فَقَالُوا: وَمَنْ الْغُرَبَاءُ (قَالَ الَّذِينَ يُصَلِّحُونَ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ). وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ وَ أَبُو يَعْلَى وَ الْبِرَّازُ فِي مَسَانِيدِهِمْ مِنْ رِوَايَةِ أَبِي صَخْرٍ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ ابْنِ سَعْدٍ، قَالَ: وَ أَحْسَبُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْإِيمَانَ p غَامِرَ بْنِ سَعْدٍ. وَقَالَ أَحْمَدُ وَ أَبُو يَعْلَى: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

## بعضی از متفقه بی عمل

بَدَأَ غَرِيبًا، وَ سَيَعُودُ ) قَالَ أَحْمَدُ: (غَرِيبًا) ثُمَّ اتَّفَقُوا (كَمَا بَدَأَ فَطَوْبَى لِلْغُرَبَاءِ يَوْمَئِذٍ إِذَا فَسَدَ النَّاسُ) وَلَمْ يَقُلِ الْبِرَّازُ (يَوْمَئِذٍ الْخ).

ابوبکر محمد بن حسین آجری در کتاب صفة الغریاء و طبرانی در کتاب الکبیر از روایت عبد الله بن یزید بن آدم دمشقی و وی از ابی الدرداء و ابی امامه و واثله و انس به صورت مرفوع روایت کرده است که در آن حدیث آمده است. پس صحابه پرسیدند: غریبا چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که اصلاح می کنند وقتی که مردم فاسد شوند.»

و احمد و ابویعلی و بزاز در مسانید شان از روایت ابی صخر و وی از ابی حازم و او از ابن سعد روایت کرده اند گفت: فکر می کنم که ابن سعد همان عامر بن سعد باشد. و احمد و ابو یعلی و ابی صخر گفتند: که عامر بن سعد گفت که از پدرم شنیدم که می گوید شنیدم که می فرمودند: «بی گمان ایمان در حالت غربت و تنهایی شروع p از رسول خدا شد و به زودی باز خواهد گشت.» و احمد (غریبا) را نیز اضافه نمود سپس هر سه راوی متفق شدند و گفتند: همان گونه که شروع شد پس خوشا بحال غریبان در آن روز که مردمان فاسد شدند و بزاز در روایت خود لفظ «یومئذ» را نیارود.

وَ قَدْ عُرِفَ بِمَجْمُوعِ مَا سُئِلَ أَنْ يَقُولَ الْمُصَنِّفُ: (وَالَّذِينَ يُحْيُونَ) الْخ لَيْسَ فِي سِيَاقِهِمْ لِلْحَدِيثِ الْمَذْكُورِ وَ نَظَرَ الْمُصَنِّفُ أَوْسَعُ. وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ مِنْ رِوَايَةِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْأَخْوَصِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ (رَفَعَهُ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا) زَادَ التِّرْمِذِيُّ (كَمَا بَدَأَ) ثُمَّ اتَّفَقَا (فَطَوْبَى لِلْغُرَبَاءِ) زَادَ ابْنُ مَاجَةَ قَالَ: قِيلَ وَمَنْ الْغُرَبَاءُ؟ قَالَ: التَّرَاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ.

و به تحقیق از تمام آنچه که ما بیان نمودیم دانسته شد که قول مصنف والذین (مفهوم نشد به اتحاف مراجعه شود) بدلیل حدیث مذکور و نظر و رأی مصنف بازتر است و ترمذی و ابن ماجه از روایت ابی اسحاق از ابی الاحوص و وی از ابن مسعود که به فرمودند: «به تحقیق اسلام غریب p نسبت داده روایت کرده که رسول خدا p رسول خدا شروع شد و زود به غربت باز خواهد گشت و ترمذی اضافه کرد: «همان گونه که شروع شد سپس هر دو راوی متفق شده گفتند: پس خوشا بحال غریبان» و در روایت ابن ماجه بعد از (فَطَوْبَى لِلْغُرَبَاءِ) اضافه شده است (قَالَ قِيلَ: وَمَنْ الْغُرَبَاءُ؟ قَالَ: التَّرَاعُ مِنَ الْقَبَائِلِ ..) یعنی کسانی که جدا شدند از اهل و اولاد و قبیله خود.

به تحقیق که تو ای سالک علم پسندیده و ناپسند و مثال ملتبس شدن آن دو با هم را دانستی پس تو صاحب اختیاری این که به خود بنگری و اقتدا به سلف صالحین نمایی یا این که به طناب حیل و غرور چنگ اندازی و خود را به خلف (مدعیان علم که بعد از سلف ظهور کردند) تشبیه نمایی. پس هر چیزی که علمای سلف از آن خشنود بودند کهنه و مندرس گشته است و آن چیزی که مردم به آن روی آوردند اکثراً بدعت و امور نو پیداست. اینجاست که این فرموده رسول خدا ﷺ به حقیقت می پیوندد (بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا الْخ) یعنی اسلام در حالت غربت و تنهایی شروع شد و به زودی به همان حالتی که شروع شده بود باز خواهد گشت پس خوشا به حال غریبان. صحابه سؤال کردند: «غریبان چه کسانی هستند؟» فرمودند: «ایشان کسانی هستند که اصلاح می کنند آنچه را که مردم از سنت من فاسد کرده اند کسانی که زنده می کنند آنچه را که مردم از سنت من از بین بردند و در خبری دیگر آمده است: «ایشان چنگ زندگان هستند بر آنچه شما امروز بر آن هستید.» خلاصه چون از بیان این کتب معتبره معلوم گردید که علم فقه عبارت از علم آخرت است و مراد از فقها کسانی هستند

قَالَ التِّرْمِذِيُّ: حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ أَيْ الَّذِينَ نَزَعُوا عَنْ أَهْلِهِمْ وَ عَشَرَتِهِمْ. قِيلَ: وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَإِنَّ هَذَا الْمَعْنَى صَادِقٌ عَلَيْهِمْ. قَالَ الْمَنَاوِيُّ: هُوَ تَخْصِصٌ بَعْدَ مُخَصَّصٍ، وَ فِي الْبَابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ: الْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا أَتَتْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ.

امام ترمذی (رح) گفت: حدیث حسن صحیح غریب است. معنای حدیث اینگونه است: «یعنی کسانی که بیرون (جدا) شدند از اهل و خویشان و اندیشان.» گفته شده که منظور از غریبان اهل حدیثند چون این معنی بر آنها صادق است. مناوی گفت این قول تخصیص کردن است بدون مخصص و درین بحث از عبد الله بن عمرو و ابی موسی الاشعری روایت شده است و در خبری دیگر آمده که: «غریبا چنگ زندگانند به آنچه که شما امروز بر آنید.» إِيْحَافُ السَّادَةِ الْمُتَمَيِّنَةِ (ص ۲۶۴ - الی ص ۲۶۵ - ج ۱ بیان مابذل من الفاظ العلوم)



بعضی از متفقه بی عمل  
که زاهد دنیا و راغب آخرت باشند، پس زاهد دنیا و راغب آخرت نیستند  
مگر اولیا الله. چرا که علما می فرمایند که زهد، فراغ قلب است از دنیا،  
نه فراغ ید. و این خاصه اولیاء است.

كَمَا قَالَ فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ: قَالَ الْمَنَائِيُّ : فَلَيْسَ الزُّهْدُ تَجَنُّبَ الْمَالِ  
بِالْكُلِّيَّةِ بَلْ تَسَاوَى وَجُودِهِ وَعَدَمِهِ عِنْدَهُ ، وَعَدَمَ تَعَلُّقِهِ بِالْقَلْبِ إِلَيْهِ ، وَ مِنْ ثَمَّةَ قَالَ  
الْغَزَالِيُّ (رح) : الزُّهْدُ تَرْكُ طَلَبِ الْمَقْشُودِ مِنَ الدُّنْيَا ، وَتَفْرِيقُ الْمَجْمُوعِ مِنْهَا ، وَتَرْكُ  
إِرَادَتِهَا وَ إِخْتِيَارِهَا. قَالُوا : وَ أَصْعَبُ الْكُلِّ تَرْكُ الْإِرَادَةِ بِالْقَلْبِ ، إِذْ كَمْ تَارِكٌ لَهَا  
بِظَاهِرِهِ مُحِبٌّ لَهَا بِبَاطِنِهِ . سُئِلَ أَحْمَدُ عَمَّنْ مَعَهُ ، أَلَفُ دِينَارٍ يَكُونُ زَاهِدًا ؟ قَالَ نَعَمْ  
بِشَرْطٍ أَنْ لَا يَفْرَحَ إِذَا زَادَتْ ، وَ لَا يَحْزَنُ إِذَا تَقَصَّتْ . فَالزُّهْدُ فِرَاقُ الْقَلْبِ مِنَ الدُّنْيَا  
لَا فِرَاقُ الْيَدِ مِنْهَا ، وَقَدْ جَهَلَ قَوْمٌ فَظَنُّوا أَنَّ الزُّهْدَ تَجَنُّبُ الْحَلَالِ ، فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ  
فَضَيَّعُوا الْحُقُوقَ ، وَقَطَعُوا الْأَرْحَامَ ، وَجَفَوْا الْأَنْفَامَ ، وَكَفَهَرُوا فِي وَجْهِ الْأَغْنِيَاءِ ، وَ  
فِي قُلُوبِهِمْ شَهْوَةَ الْغِنَى أَمْثَالُ الْجِبَالِ ، وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الزُّهْدَ إِثْمًا هُوَ بِالْقَلْبِ وَ أَنَّ  
أَصْلَهُ ، مَوْتُ الشَّهْوَةِ الْقَلْبِيَّةِ فَلَمَّا اعْتَزَلُوهَا بِالْجَوَارِحِ ظَنُّوا أَنَّهُمْ اسْتَكْمَلُوا الزُّهْدَ  
فَادَّاهُمْ ذَلِكَ إِلَى الطَّغْنِ فِي كَثِيرٍ مِنْ ( أَيْمَةِ الدِّينِ وَ أَوْلِيَاءِ الْعَارِفِينَ ) وَ سُئِلَ بَعْضُ  
الصُّوفِيَّةِ إِذَا كَانَ حَقِيقَةُ الزُّهْدِ تَرْكُ شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ ( كَمَا مَرَّ آنفًا فِي عِبَارَةِ  
الْغَزَالِيِّ (رح) ) فَالزَّاهِدُ جَاهِلٌ ، لِأَنَّهُ ، مَا زَهَدَ إِلَّا فِي عَدَمٍ ، وَ لَا وَجُودَ لَهُ ؟ فَقَالَ :  
صَحِيحٌ لَكِنْ شَرَعَ الزُّهْدُ لِيُخْرِجَ مِنْ حِجَابِ الْمُرَاحَمَةِ عَلَى الدُّنْيَا ، فَالْمَحْجُوبُ كُلَّمَا  
لَاحَ لَهُ شَيْءٌ قَالَ هَذَا لِي ، فَيَقْبِضُ عَلَيْهِ فَلَا يَتْرُكُهُ ، إِلَّا عَجْزًا .

چنانچه صاحب حدیقه الندیة می فرماید: که مناوی گفت: « زهد  
دوری کامل از مال و منال دنیا نیست بلکه برابری، بودن و نبودن مال دنیا  
نزد شخص زاهد و عدم دلبستگی قلبی وی به آن می باشد». به همین خاطر

امام غزالی (رح) می فرماید: « زهد ترک خواستن چیزی که او نداشته و یا گم کرده است از دنیا و جدا نمودن جمع شده آن ( یعنی بخشیدن و صدقه کردن دارایی خود) و ترک خواستن و تصاحب آن می باشد.» گفته اند که مشکل ترین همه آنها رها کردن اراده به قلبی است. زیرا بسیارند کسانی که در ظاهر آنها را ترک نموده اند ولی در باطن خواهان و دوستدار آن هستند. از احمد سوال شد : آیا کسی که هزار دینار به همراه دارد می تواند زاهد باشد؟ فرمود: بلی به شرطی که بر زیادت آن خوشحال نشود و با کم شدن آن غمگین نگردد .

پس زهد، جدا شدن قلب از دنیا ست نه جدایی دست از آن و به تحقیق عده ای جاهل و نادان گمان کردند که زهد دوری جستن از حلال است پس همسران خویش را رها کرده و حقوق را پایمال نموده و صله رحم راقطع و بر مردم جفا کردند و در چهره ثروتمندان روی ترش نموده و در دلهای خود خوشی و هوس ثروت را همانند کوهها داشتند و ندانستند که زهد جز به قلب نیست و بنیاد و اصل آن، از بین رفتن شهوات و خواسته های قلبی می باشد و به گمان این که چون اعضای بدنشان از آن دور مانده زهدشان کامل شده است . و همین وهم و گمان بی اساس آنها را بر زبان گشایی و طعن بر عده زیادی از ائمه دین و اولیاء و عرفا وادار کرد . از یکی از صوفیان سؤال شد : اگر که حقیقت زهد ترک آن چیزی باشد که حقیقتاً متعلق به انسان نیست (همان گونه که در عبارت غزالی قبلاً گذشت) پس زاهد جاهل است. زیرا زاهد بجز از چیزی که وجودی برای آن نمی باشد پرهیز ننموده است. در جواب گفت : قول تو درست است لکن زهد برای این وضع شده است تا از حجاب به زحمت افتادن بردنیا خارج کند. پس انسان محجوب و محروم هرگاه چیزی برایش آشکار گردد گوید این مال من است آن را گرفته و رها نمی کند مگر زمانی که از قدرت و توان او خارج باشد.

بعضی از متفقه بی عمل  
 وَ أَمَّا الْعَارِفُ فَلَا قِيَمَةَ لِلزُّهْدِ عِنْدَهُ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّ مَا قَسِمَ لَهُ لَا يُتَصَوَّرُ تَخْلُفُهُ،  
 وَمَا لَا فَلَا يُمْكِنُهُ، أَخْذُهُ، فَاسْتَرَحَ، وَالدُّنْيَا كُلُّهَا لَاتَزِنُ عِنْدَ الْأَوْلِيَاءِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ،  
 لِأَنَّهُمْ فُقَرَاءُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ حُبُّ اللَّهِ فِي قُلُوبِهِمْ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْمِيلِ إِلَى غَيْرِهِ،  
 وَإِنْ كَانُوا أَهْلَ الْأَمْوَالِ الْكَثِيرَةِ حَيْثُ لَمْ يَكُونُوا مُفْتَقِرِينَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَوَجَدُوهَا  
 عِنْدَهُمْ وَ عَدَمَهَا سَوَاءً، فَلَا يَفْرَحُونَ بِزِيَادَتِهَا وَلَا يَحْزَنُونَ عَلَى نُقْصَانِهَا إِنْتَهَى.

و اما عارف ، زهد و پرهیز از دنیا برایش قیمتی ندارد زیرا می داند  
 آن چیزی که برایش مقدر شده است، خلاف آن تصور نمی شود و آن چیزی  
 که مقدر نباشد، امکان دسترسی به آن نیست پس راحت می گیرد و غم  
 دنیا نمی خورد. پس تمامی زرق و برق دنیا نزد اولیای خداوند  $\Psi$  به اندازه  
 پر پشه ای ارزش ندارد. زیرا ایشان مستمندان درگاه الهی هستند کسانی  
 که محبت خداوند در دلهایشان ایشان را از تمایل به غیر خدا منع می کند،  
 اگر چه دارای ثروت و سرمایه زیادی باشند به طوری که به چیزی از دنیا  
 محتاج نباشند پس بودن و نبودن مال دنیا برای آنها برابراست در نتیجه بر  
 ازدیاد آن خوشحال نمی شوند و بر کم شدن آن اندوهگین نمی گردند .  
 چون از عبارات سابق معلوم گردید که فقها، کسانی هستند که زاهد دنیا  
 و راغب آخرت باشند. و از این عبارات معلوم گردید که غیر از اولیاء الله هیچ  
 کس زاهد دنیا و راغب آخرت نیستند.

پس در حقیقت امر، اولیاء الله که جامع علم ظاهر و باطن باشند،  
 فقها اند نه غیر ایشان. و آیات و احادیثی که در شأن فقها وارد گردید،  
 همه در شأن اولیاء الله صادق است. سؤال : هرگاه زهد، فراغ قلب شد از دنیا  
 نه فراغ ید و این را خاصه اولیاء الله دانستی و فرمودی که وجود دنیا  
 وعدم آن بر اولیاء برابر است، پس تعلق و کوشش و نسبت اولیاء الله به دنیا

چرا باشد؟ جواب گوئیم که حضرت مجدد الف ثانی - قدس سره - می فرماید: «که قباء اولیاء الله صفت بشریت ایشان است»<sup>۱</sup>

كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قَبَائِي ، لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.<sup>۱</sup>

الْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْقَبَاءِ الْقَبَاءُ الْبَشَرِيَّةُ . وَ أَيْضًا فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: كُنْ فِي النَّاسِ كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.<sup>۲</sup> چنانچه در حدیث قدسی می فرماید: «اولیای من زیر قباى من هستند کسی غیر از من آنان را نمی شناسد. و مراد از این قبا، قباى بشریت است.» و همچنین در حدیث قدسی می فرمایند: « در میان مردم مثل یکی از آنان باش ». در شأن آن حضرت ρ وارد گردیده پس اولیا را چه رسد. یعنی به هر چه سا یر مردم محتاجند، این بزرگواران نیز محتاج اند. ولایت، ایشان را از احتیاج بر نمی آرد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و مباشرت با اهل و عیال و مؤانست با ایشان با سائر الناس شریک اند. تعلقات شیئی که از لوازم بشریت است از خواص و عوام زائل نمی گردد.

پس هر که نظر او به ظاهر اولیاء الله افتاد، محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد هر کس که به باطن ایشان نگریست، حیات ابدی یافت. حق Ψ راقم - عفی عنه - را و جمیع مسلمانان را از انکار اهل الله نگهدارد و به محبت و متابعت ایشان بمیراند آمین!

[رَبَّنَا لَأُزِغَ قُلُوبُنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ].<sup>۳</sup> «ای پروردگار ما کج مکن دلهای ما را بعد از آن که راه

۱ - مَرَبَّيَانَهُ ، مِنْ قَبْلُ

۲ - مُبَيَّنَاتِ ابْنِ حَجَرٍ الْعَسْقَلَانِي ص ۱۵ - باب الثانی

۳ - سوره آل عمران آیه ۸

بعضی از متفقه بی عمل  
نمودی ما را و عطا کن برای ما از نزد خود ، رحمت هر آینه تویی بسیار  
عطا کننده هستی»



## فصل چهاردهم

در بیان آنکه بعضی از علما قایل به این

قول می باشند که حضرت شاه نقشبند و

مجدد الف ثانی - قدس سرهما - می فرمایند:

بعضی از علما در رساله های خود آورده اند آنهاکه قایل به این قول می باشند که حضرت شاه نقشبند و مجدد الف ثانی - قدس سرهما - می فرمایند که هر که در طریقه ما در آید حاجت به چله خانه و مشقت شاقه ندارد. و قول ایشان را ما جواب می دهیم و آن این است که این قوم از ایشان که بزرگان و رهبران اهل دینند، چگونه مردم را از طاعت منع کنند و اگر احیاناً این سخن از ایشان صادر شده باشد این را اعتبار نمی باشد زیرا که این در حالت غلبه عشق از ایشان صادر شده است.

فَكَلَامُ الْعُشَّاقِ فِي حَالَةِ الْغَلْبَةِ هُوَ يَطُوعٌ وَ لَا يُرْوَى اِثْتَهَى. سخن عاشقان در حالت غلبه پیچیده است و روایت نمی شود. جواب عبارت ایشان آنکه این کلام از حضرت شاه نقشبند و مجدد الف ثانی - قدس سرهما - صادر شده است، نه آنکه در حالت غلبه از ایشان صادر شده، بلکه در حالت صحو و هوشیاری سخن فرموده اند و مقصد ایشان این نیست که مردم را از طاعت و عبادت حق  $\Psi$  منع کنند. بلکه مقصد ایشان اقتصاد و توسط و میانه روی و رفع مشقت است از عبادالله تعالی. چنانچه حق  $\Psi$  در قرآن مجید و فرقان حمید خود می فرماید:





[يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ]<sup>۱</sup>

«خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد.»

[وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ]<sup>۲</sup>

#### ۱- سوره بقره آیه ۱۸۵

#### ۲- سوره حج آیه ۷۸ «و نساخت بر شما در دین هیچ تنگی.»

لِغَايَةِ رَافَتِهِ وَسَعَةِ رَحْمَتِهِ ، وَ اسْتَدْلُّ الْمُعْتَزَلَةُ بِالْآيَةِ عَلَى أَنَّهُ قَدْ يَقَعُ مِنَ الْعَبْدِ مَا لَا يُرِيدُهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَرِيضَ وَالْمُسَافِرَ إِذَا صَامَا حَتَّى أَجْهَدَهُمَا الصَّوْمُ فَقَدْ فَعَلَا خِلَافَ مَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى لِأَنَّهُ أَرَادَ التَّيْسِيرَ وَ لَمْ يَقَعْ مُرَادُهُ ، وَ رَدُّ بَانَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ التَّيْسِيرَ وَ عَدَمَ التَّعْسِيرِ فِي حَقِّهِمَا بِإِبَاحَةِ الْفِطْرِ ، وَ قَدْ حَصَلَ بِمَجَرَّدِ الْأَمْرِ بِقَوْلِهِ عَزَّ شَأْنُهُ : «فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (ای یه) مِنْ غَيْرِ تَخْلُفٍ ، وَ فِي الْبَحْرِ تَفْسِيرُ الْإِرَادَةِ هُنَا بِالطَّلَبِ ، وَ فِيهِ أَنَّهُ التَّزَامُ لِمَذْهَبِ الْأَعْتَزَالِ مِنْ أَنَّ إِرَادَتَهُ تَعَالَى لِأَفْعَالِ الْعِبَادِ عِبَارَةٌ عَنِ الْأَمْرِ ، وَأَنَّهُ تَعَالَى مَا طَلَبَ مِنْهُ الْيُسْرَ بَلْ شَرَعَهُ ، لَنَا ، وَ تَفْسِيرُ الْيُسْرِ بِمَا يَسُرُّ بَعِيدٌ ، وَقَرَأَ أَبُو جَعْفَرٍ الْيُسْرَ وَ الْعُسْرَ بِضَمَّتَيْنِ .

به جهت نهایت مهربانی و وسعت و فراخی رحمت خداوند. معتزله از آیه فوق آن را اراده  $\Psi$  چنین استدلال نمودند که گاهی از بنده چیزی سر می زند که خداوند ننموده است و این ثابت است زیرا زمانی که مریض و مسافر روزه بگیرند و به مشقت بیفتند پس در این صورت ایشان چیزی که خلاف اراده و مشیت خداوندی است را انجام داده اند زیرا خداوند متعال آسانی را در این آیه اراده نمود پس اراده خداوندی حاصل نشد و این استدلال معتزله را اینگونه در نمودند که خداوند متعال آسانی و نبودن سختی را در حق ایشان با مباح ساختن افطار اراده نموده است و این اراده خداوند با مجرد امر که فرمود : (بر وی لازم است تعداد آنچه فوت شده از روزهای دیگر) بدون  $\Psi$  پروردگار هیچ تخلفی حاصل گشت. و صاحب البحر در این آیه اراده را به طلب تفسیر نموده است . که التزام است بر مذهب معتزله به نحوی که اراده خداوندی بر افعال بندگان عبارت از امر خداوندی است که خدای تبارک و تعالی طلب نکرده است از ما آسانی را بلکه آن را مشروع نموده است و تفسیر کرده. پس به آسانی یسر به معنی آسانی امر بعیدی به نظر

قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ<sup>١</sup> السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ، وَلَمْ أُبْعَثْ بِالرُّهْبَانِيَّةِ الصَّعْبَةِ يَعْنِي بَعَثَنِي اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْمِلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ، وَهِيَ الْمَائِلَةُ عَنِ الْبَاطِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى الْمُسَامَحَةِ، وَالتَّيْسُرِ، وَعَدَمِ الْعُسْرِ الَّتِي لَا تَشْدِيدَ

می رسد. و ابو جعفر «اليسر والعسر» را با ضمه می خواند. (التفسير روح المعاني ص ۵۴ جلد ۱ جزء ۲ سطر ۱)

۱- قَوْلُهُ: (بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ) عَنْ أَبِي أَمَامَةَ<sup>٢</sup> قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ<sup>٣</sup> فِي سَرِيَّةٍ، فَمَرَّ رَجُلٌ بِغَارٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ وَ بَقْلٍ، فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِأَنْ يَقِيمَ فِيهِ وَيَخْلِيَ مِنَ الدُّنْيَا، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ<sup>٣</sup> فِي ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنْ لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ، وَ لَا بِالنَّصْرَانِيَّةِ، وَ لَكِنِّي بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَعْدُوَّةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا، وَ لِمَقَامٍ أَحَدِكُمْ فِي الصَّفِّ (أَيِ الصَّفِّ الْقِتَالِ أَوْ صَفِّ الْجَمَاعَةِ) خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهِ سَبْعِينَ سَنَةً (رَوَاهُ أَحْمَدُ خَيْرُ الْمَوَاعِظِ - ص ۵۸۹ - ج ۱ - كِتَابُ الْجِهَادِ مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ - ص ۳۵۶ - ج ۲ كِتَابُ الْجِهَادِ فِي فَضَائِلِهِ).

روایت می کند که به **ت** (بعثت بالحنيفية) حضرت ابی امامه **پ** کلام رسول خدا سربیه ای بیرون شدید پس مردی بر غاری که در آن مقداری آب و **پ** همراه رسول خدا گیاه سبز بود گذر کرد، با خود گفت: که در آن غار ساکن شده و از دنیا دوری گزیند پس فرمودند: من به دین سخت و پر **پ** اجازه خواست. رسول خدا **پ** در این مورد از رسول خدا مشقت یهودیت و نصرانیت فرستاده نشدم بلکه به دین صحیح و آسان مبعوث گشتم، و به دست اوست بیرون شدن یک صبحگاه و یا یک **پ** قسم به آن ذاتی که جان محمد شامگاه در راه خدای متعال بهتر است از تمام دنیا و آنچه در آن است و ایستادن یکی از شما در صف (یعنی صف جهاد و یا صف نماز جماعت) از نماز هفتاد سال اوبهتر است. (مشکوٰۃ المصابیح - ص ۲۵۶ - جلد ۲)

فِيهَا، وَلَمْ يَبْعَثْنِي اللَّهُ (عَلَى) الْإِنْقِطَاعِ لِلْعِبَادَةِ، وَالتَّفَرُّغِ لَهَا بِالْكُلِّيَّةِ، لِأَنَّ فِيهَا حَرَجًا عَلَى النَّفُوسِ الْبُشْرِيَّةِ. وَاللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ. كَذَا فِي الْحَدِيثِ النَّدِيَّةِ ثَقَلًا عَنِ الْإِمَامِ الْحَبَّازِيِّ (رح).

پیغمبر خدا **پ** فرمودند که من بر دین صحیح و سهل و آسان فرستاده شدم نه بر رهبانیت مشکل. یعنی خداوند **پ** مرا بر ملت حنیف فرستاد و حنیف یعنی روی گردان از باطل به سوی حق و شامل بر آسانی و سهولت و نبود سختی و مشقت که هیچ افراطی در آن نیست می باشد. و خداوند تبارک و تعالی مرا فقط برای عبادت محض نفرستاده است، زیرا در این عمل مشقت و حرج فراوانی بر نفوس بشریت می باشد در حالی که خداوند متعال در دین هیچ تنگی و حرجی قرار نداده است و در حدیقه الندیة نیز با نقل از امام خبازی اینگونه آمده است.

وَقَالَ فِي كِتَابِ حُسْنِ التَّنْبِيهِ لِلتَّجَمِ الْعَزِيِّ (رح): ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الرُّهْبَانِيَّةَ الَّتِي ابْتَدَعَتْهَا النَّصَارَى لَا تَحْتَصُّ بِتَرْكِ النِّكَاحِ، بَلْ هِيَ تَرْكُ الشَّهَوَاتِ الْمُبَاحَةِ كُلِّهَا، وَالتَّقْلِيلُ فِي الْمَاكِلِ، وَالْمَشَارِبِ، وَكُلِّ شَيْءٍ، وَالتَّشْدِيدُ فِي الدِّينِ كَمُلَازِمَةِ الصِّيَامِ، وَالْقِيَامِ، وَلِبَاسِ السَّوَادِ، وَإِثَارِ الشُّعُوَّةِ وَالْعُبُورَةِ، وَمُلَازِمَةِ الْغَيْرَانِ وَالْكُهُوفِ، ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ: وَاعْلَمْ أَنَّ الرُّهْبَانِيَّةَ لَيْسَتْ هِيَ الْعُرْلَةُ الْمَجْرَدَةُ، بَلْ هِيَ إِثَارُ الْأُمُورِ الَّتِي يَبْتَاعُهَا عَلَى سَبِيلِ التَّشْدِيدِ فِي الدِّينِ، فَهُوَ الَّذِي يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ النَّهْيُ الْوَارِدُ.

/

و در کتاب حسن التنبیه تألیف نجم غزی آمده است: «بدان رهبانیتی که نصاری آن را رایج کردند فقط مختص به ترک نکاح نیست، بلکه ترک تمامی خواسته های مباح و کم خوردن و کم آشامیدن و سختگیری در دین همانند بسیار روزه گرفتن، و شب زنده داری کردن و پوشیدن لباس سیاه و رها کردن موهای به هم ریخته و گرد آلود مداومت بر پایبندی به غارنشینی است». بعد از آن می فرماید: «بدان که رهبانیت تنها عزلت نیست، بلکه ترجیح و ایثار اموری است که آن را بیان کردیم بر طریق تشدید در دین، پس این آن چیزی است که آن را نهی وارده در بر می گیرد.

کَمَافِي حَدِيثٍ رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ: لَأَرْهَبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ. وَ رَوَى الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ أَبِي كَرِيمَةَ،<sup>۱</sup> قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ٢ وَهُوَ

۱ - عَنْ أَبِي كَرِيمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى مِئْبَرِ الْكُوفَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ٣ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَلِبَاسَ الرُّهْبَانِ، فَإِنَّهُ مَنْ تَرَهَّبَ أَوْ تَشَبَّهَ فَلَيْسَ مِنِّي. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ شَيْخِهِ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ الرَّازِيِّ وَهُوَ ضَعِيفٌ (مَجْمَعُ الرِّوَايَةِ وَمَتَّبِعُ الْفَوَائِدِ لِلْحَافِظِ نُورِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الْهَيْثَمِيِّ ص ۱۳۴ - ج ۵ - بَابُ مُخَالَفَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ فِي اللَّبَاسِ وَغَيْرِهِ)

شنیدم که بر منبر کوفه خطبه می ٢ از ابی کریمه روایت است که گفت از علی شنیدم که فرمودند: خودتان را ٣ خواند و می گفت: ای مردم به تحقیق من از رسول خدا از لباس رهبانیت دور کنید چون کسی که رهبانیت پیشه کند یا خود را به راهبان شبیه سازد از من نیست. إِيَّاكُمْ وَلِبَاسَ الرُّهْبَانِ، فَإِنَّهُ مَنْ تَرَهَّبَ أَوْ تَشَبَّهَ بِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي، وَمَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ وَحَرَمَهُ عَلَى نَفْسِهِ فَلَيْسَ مِنِّي، وَمَنْ تَرَكَ النِّسَاءَ كَرَاهِيَةً فَلَيْسَ مِنِّي.

فرمودند: «خودتان را ٣ خواند و می گفت: ای مردم به تحقیق من از رسول خدا ٢ از حضرت علی از لباس رهبانیت بر حذر دارید زیرا کسی که رهبانیت پیشه کند و یا خود را به آنان

يَخْطُبُ عَلَى مَنِيرِ الْكُوفَةِ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَلِبَاسِ الرُّهْبَانِ، فَإِنَّ مَنْ تَرَهَّبَ، أَوْ تَشَبَّهَ، فَلَيْسَ مِنِّي. وَفِي حَدِيثٍ ذَكَرَهُ الْقُرْطُبِيُّ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ <sup>١</sup> أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَتَدْرِي مَا رُهْبَانِيَّةٌ

تشبیه نماید از من نیست. و کسی که خوردن گوشت را ترک نموده و آن را بر خودش حرام گرداند از من نیست و کسی که ازدواج را ترک کند در حالیکه آن را ناپسند بداند از من نیست.

١٥٣٤- (مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ ٥/ ١٣١) قَالَ الْهَيْثَمِيُّ: رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ عَنْ شَيْخِهِ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ الرَّازِيِّ وَهُوَ ضَعِيفٌ، وَذَكَرَهُ بَلْفَظٍ إِيَّاكُمْ وَلِبَاسِ الرُّهْبَانِ فَإِنَّهُ مَنْ تَرَهَّبَ أَوْ تَشَبَّهَ فَلَيْسَ مِنِّي - الْفَرْدَوْسُ بِمَثُورِ الْخِطَابِ ص ٣٨١ - ج ١ بَابُ الْأَلْفِ

هیثمی گفت که این حدیث را طبرانی در اوسط از استاد خود علی بن سعید رازی روایت کرده که وی ضعیف است و با لفظ «ایاکم و لباس الرهبان الخ» ذکر کرده یعنی از پوشیدن لباس راهبان بپرهیزید چون کسی که رهبانیت پیشه کند یا خود را به آنها مشابه سازد، از ما نیست.

١ - قَوْلُهُ: (عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ <sup>٢</sup> عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنْتُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدِ هَلْ تَدْرِي مِنْ أَيْنَ أَخَذْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ الرُّهْبَانِيَّةَ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبَابَرَةُ بَعْدَ عِيسَى <sup>٣</sup> يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي فَعَضِبَ أَهْلُ الْإِيمَانِ، فَقَاتَلُوهُمْ، فَهَزَمَ أَهْلُ الْإِيمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَالُوا: إِنَّ ظَهْرَنَا لَهُوْلَاءِ أَفْتَوْنَا، وَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ لِلَّذِي نَدْعُو إِلَيْهِ، فَتَعَالَوْا نَتَفَرَّقْ فِي الْأَرْضِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي وَعَدَنَا بِهِ عِيسَى، يَعْنِي مُحَمَّدًا <sup>٤</sup> فَتَفَرَّقُوا فِي غَيْرِ أَرْضِ الْجِبَالِ، وَأَخَذُوا الرُّهْبَانِيَّةَ، فَمِنْهُمْ مَنْ تَمَسَكَ بِدِينِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا» «فَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ» يَعْنِي مَنْ تَبَتُّوا عَلَيْهَا «أَجْرُهُمْ» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ <sup>٥</sup> يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدِ أَتَدْرِي مَا رُهْبَانِيَّةٌ أُمِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: الْهَجْرَةُ وَالْجِهَادُ، وَالصَّلَاةُ، وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ، وَالْعُمْرَةُ، وَالتَّكْبِيرُ عَلَى الْقَلَاعِ. (الحديقة النديه - ص ٢٠١ - ج ١)

أُمِّي، أَلْهَجْرَةُ، وَالْجِهَادُ، وَالصَّوْمُ، وَالصَّلَاةُ، وَالْحَجُّ، وَالْعُمْرَةُ، وَالتَّكْبِيرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ، وَالْمَعْنَى فِي ذَلِكَ أَنَّ فِي هَذِهِ الْعِبَادَاتِ الْمَشْرُوعَةِ لِمَنْ حَافِظَ عَلَيْهَا، وَعَلَى آدَابِهَا، وَخَرَجَ مِنْ حُقُوقِهَا غُنْيَةً عَنِ الرُّهْبَانِيَّةِ الَّتِي ابْتَدَعَتْهَا النَّصَارَى مِنْ تَرْكِ عَامَّةِ الشَّهَوَاتِ الْمُبَاحَةِ. وَمَنْ أَرَادَ مُخَالَفَةَ الرُّهْبَانِ فِي ذَلِكَ فَسَبِيلُهُ الْإِقْتِصَادُ وَالتَّوَسُّطُ فِي كُلِّ مَا ذُكِرَ.

قول مصنف (عن ابن مسعود) از عبد الله بن مسعود روایت شده است که گفت:

همراه ( پشت سر ) رسول الله **p** بر روی الاغی بودم پس رسول خدا **p** فرمود: «که ای پسر ام عبد آیا می دانی بنی اسرائیل رهبانیت را از کجا اختیار نمود ؟ من گفتم : خدا و رسول او بهتر دانند فرمود : ستم کاران بعد از عیسی **v** برایشان چیره گشتند در حالیکه گناهان بسیاری انجام می دانند پس اهل ایمان خشمگین شده و با آنان به کارزار پرداختند و اهل ایمان سه مرتبه مغلوب گشتند و از ایشان بجز عده اندکی باقی نماند ؛ پس گفتند : که اگر در مقابل آنان ظاهر گردیم ما را از بین خواهند برد و از ما پس بیاید بر روی زمین متفرق شویم تا زمانی که خداوند متعال پیغمبری که عیسی **v** به ما وعده داده است (یعنی محمد **p** را بفرستد و بعد از آن داخل غارهای کوهها پراکنده شدند و رهبانیت را به وجود آورند پس بعضی از آنها دین خود را محکم گرفتند و بعضی از ایشان کافر شدند بعد از آن پیامبر خدا **p** این آیه را تلاوت نمودند (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا الْخ) «و گوشه نشینی که خود پیدا کرده بودند آن را «پس آنان را که ایمان آوردند .

**p** یعنی کسانی که بر آن، ثابت شدند (اجر ایشان را دادیم). سپس رسول خدا فرمودند: ای ابن ام عبد آیا می دانی رهبانیت امت من بر چیست؟ گفتم : خدا و رسول او فرمودند رهبانیت امت من هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج، عمره **p** بهتر می دانند پیامبر خدا و تکبیر گفتن بر روی (قلعه ها در هنگام فتح) می باشد .

چنانچه در حدیثی که عبد بن حمید روایت نموده آمده است . (لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ) (هیچ گوشه نشینی در اسلام وجود ندارد) و همچنین طبرانی در اوسط از ابی کریمه روایت می کند گفت : که از علی بن ابی طالب **ع** در حالی که بر منبر کوفه خطبه ایراد می نمود شنیدم که می گفت: «ای مردم همانا من از رسول الله **ص** شنیدم که فرمود خود را از لباس رهبانیت دور سازید . زیرا کسی که رهبانیت اختیار نمود یا خود را به ایشان تشبیه کرد از من نیست». و نیز در حدیثی که قرطبی آن را از ابن مسعود **ع** روایت نموده آمده است که رسول خدا **ص** فرمودند: «آیا می دانی که رهبانیت امت من چیست؟ رهبانیت امت من هجرت، جهاد، روزه، نماز، عمره، حج و تکبیر گفتن بر هر بلندی، است . معنی حدیث این است که: همانا برای کسی که بر این عبادات مشروع و بر آداب آن مداومت نموده و حقوق آنها را ادا نماید.

بی نیازی است از رهبانیتی که آن را نصاری از ترک تمامی خواسته های جایز بوجود آوردند . و کسی که قصد مخالفت رهبان را در این موارد دارد پس باید در همه اموری که بیان شد میانه روی نماید .

لَقَوْلِهِ تَعَالَى: [وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا]<sup>۱</sup>  
وَأَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا]<sup>۲</sup>.

- 
- ۱- سوره بنی اسرائیل آیه ۱۱۰ «و بلند مخوان نماز خود را و پست مخوان آنرا و بجوی میان این و آن راهی یعنی متوسط بخوان.»
- ۲- سوره بنی اسرائیل آیه ۲۹ «و مکن دست خود را بسته با گردن خود و مگشای آن را تمام گشادن که آن گاه بنشیننی ملامت کرده شده درمانده گشته» یعنی در صورت اسراف [وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا] يَقُولُ

اللهُ تَعَالَى آمِرًا بِالْإِقْتِسَادِ فِي الْعَيْشِ ، دَامًا لِلْبُخْلِ ، نَاهِيًا عَنِ السَّرْفِ : [وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ] أَيْ لَا تُكُنْ بَخِيلًا مَنُوعًا لَا تُعْطِي أَحَدًا شَيْئًا كَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ - عَلَيْهِمُ لَعْنُ اللَّهِ - [غُلُولَةً] أَيْ نَسْبُوهُ إِلَى الْبُخْلِ - تَعَالَى وَتَقَدَّسَ - الْكَرِيمُ الْوَهَّابُ ، وَ قَوْلُهُ [وَلَا تُبْسِطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ] أَيْ وَلَا تُسْرِفْ فِي الْإِنْفَاقِ فَتُعْطِيَ فَوْقَ طَاقَتِكَ ، وَ تُخْرِجَ أَكْثَرَ مِنْ دَخْلِكَ، [فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا] وَ هَذَا مِنْ بَابِ اللَّفِّ وَ التَّنْشِيرِ أَيْ فَتَقْعُدَ ، إِنْ بَخِلْتَ ، مَلُومًا يُلُومُكَ النَّاسُ ، وَ يَذْمُوكَ ، وَ يَسْتَعْتُونَ عَنْكَ ، كَمَا قَالَ زُهَيْرُ بْنُ أَبِي سَلَمَى فِي الْمَعْلُوقَةِ:

وَمَنْ كَانَ ذَا مَالٍ فَيَبْخُلْ بِمَالِهِ

عَلَى قَوْمِهِ يُسْتَعْنَ عَنْهُ وَيَذَمُّ

وَمَتَى بَسَطْتَ يَدَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ قَعَدْتَ بِلَاشَيْءٍ تُثَقِّقُهُ ، فَتَكُونُ كَالْحَسِيرِ ، وَ هُوَ الدَّائِيَّةُ الَّتِي قَدْ عَجَزَتْ عَنِ السَّيْرِ ، فَوَقَفَتْ ضَعْفًا وَ عَجْزًا فَإِنَّهَا تُسَمَّى الْحَسِيرَ وَ هُوَ مَاخُذٌ مِنَ الْكَلَالِ ، كَمَا قَالَ : [فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ] أَيْ كَلِيلٌ عَنْ أَنْ يَرَى عَيْبًا . هَكَذَا فُسِّرَ هَذِهِ الْآيَةُ بِأَنَّ الْمُرَادَ هُنَا الْبُخْلُ وَ السَّرْفُ . ( تَفْسِيرُ ابْنِ كَثِيرٍ ص ٤٢-٤٣ ج ٣ الْجُزْءُ الْخَامِسَ عَشَرَ سُورَةُ الْأَسْرَاءِ ١٧ )

و آیه [وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً...] خداوند متعال در حالیکه به میانه روی در زندگی امر نموده و بخل را نکوهش کرده و از اسراف باز داشته می فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ» یعنی بخیلی که به کسی چیزی نمی دهد ، مباش . چنانچه یهود- لعنتهای خداوند بر آنها باد - گفتند «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» «دست خدا بسته است» و بخل را به خدای متعال و پاک و بسیار عطا کننده نسبت دادند و کلام خداوند بلند مرتبه . [وَلَا تُبْسِطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ] یعنی و در بخشش زیاده روی نکن که به سبب آن بالا تر از طاقت و در آمد خود خرج کنی. که در نتیجه آن ( ملامت شده و حسرت خورده بنشیننی) یعنی اگر بخل بورزی مردم تو را ملامت و مذمت می کنند، و از تو بی نیازی می جویند. چنانچه زهیر بن ابی سلمی در معلقه می نویسد : ( هر کسی که دارای مال باشد و بخل ورزد قوم او از او بیزاری



یعنی دست خود را بر بسته به گردن خود مسازتا بر بسط آن توانا باشی. بر بستن دست کنایت است از امساک. و مگشای دست خود را همه گشادن. بسط عبارت از عطا در حد اعتدال و کل البسط اشارت بر اسراف، یعنی اسراف مکن که بنشیننی ملامت کرده شده دور مانده و محتاج. حق تعالی در این آیه به اعتدال می فرماید در صفت سخا و از طرفین او که تقصیر و تبذیر است، منع می کند.

حضرت امام ربانی، مجدد الف ثانی - قدس سره - در مکتوب سیصد و سیزدهم از جلد اول مکتوبات خود که به خواجه محمد هاشم صدور یافته، در حل بعضی اسوله (سؤالها) نوشته بود، می فرماید: «حاصل سؤال دوم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت، سنت است و حال آنکه آن سرور **p** ریاضات عجیبه و گرسنگی های شدید کشیده اند و در این طریقه از ریاضات منع می نمایند. بلکه ریاضات را به واسطه ظهور کشوف صوریه مضر می دانند. عجب می نمایند که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود.»

---

می جویند و او را مذمت می کنند) و هر گاه بالا تر از توان خود ببخشی، به گونه ای خواهی نشست که چیزی نداری اتفاق کنی در نتیجه مانند حصیر یعنی چهار پایی که از راه رفتن عاجز شده و به سبب ضعف و ناتوانی توقف نموده خواهی شد. بدرستیکه آن حسیر نام نهاده شد، که مأخوذ از (الکلال) یعنی خستگی است. همانطور که خداوند بلند مرتبه فرمود: «فارجع البصر الخ» «پس باز گردان چشم را آیا می بینی هیچ شکستگی سپس بازگردان چشم را دوباره تا باز آید به جانب تو چشم خار شده، مانده گشته» یعنی از دیدن عیب ناتوان است. این آیه چنین تفسیر شده که مراد از آن بخل و اسراف است.

/

جواب آنکه محبت اطوارا ! که گفته است که ریاضات در این طریقه ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را مضر می دانند؟ بلکه در این طریق دوام محافظت به سنت و التزام متابعت سنت (عَلَى صَاحِبِهَا أَلْفُ صَلَوةٍ وَ تَحِيَّةٍ) و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدید است.

مُخْتَصِرًا وَإِذَا أَرَدْتَ الْوَضَاحَةَ فِي هَذَا الْبَابِ فَلْيُطَلَبْ هُنَاكَ . جواب ثانی از عبارت ایشان آنکه آن علماء بدین تأویل خود که کلام حضرت شاه نقشبند و مجدد الف ثانی - قدس الله سرهما الاقدس - را نمودند که در حالت غلبه از ایشان صادر شده و این را اعتباری نیست. مقصد ایشان بدین تأویل نیست مگر نقض کلام آن بزرگان دین و امامان اهل صدق و یقین با آنکه ایشان از اهل تأویل نیستند و نقض ایشان نیز در نزد علما بالله و علما عاملین اعتباری ندارد، زیرا که اهل تأویل و اهل نقض آن کسانی که جامع علم ظاهر و علم باطن باشند و از اصطلاحات صوفیه - قدس الله تعالی سرهم - و خطابات ایشان باخبر باشند.

كَمَا قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْعَزِزِ النَّابُلْسِيُّ فِي كِتَابِهِ الْحَدِيقَةِ النَّدِيَّةِ : وَالَّذِي يَتَأَتَّى مِنْهُ نَفْضُهُ ، هُوَ صَاحِبُ التَّحْقِيقِ فِي الْعِلْمِ الظَّاهِرِ وَالْعِلْمِ الْبَاطِنِ لَأَكُلُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ ، فَإِنَّ نَقْضَ الْقَاصِرِ فِي دَرَجَةِ الْكَمَالِ لَا يُعْتَبَرُ لِعَدَمِ مَعْرِفَتِهِ بِالتَّطْبِيقِ بَيْنَ بَوَاطِنِ الْحَقَائِقِ وَ ظَوَاهِرِ الشَّرَائِعِ ، خُصُوصًا إِذَا كَانَ لَا يَعْرِفُ اصْطِلَاحَاتِ الصُّوفِيَّةِ فِي خِطَابَاتِهِمْ وَ مَوَاقِعِ كَلَامِهِمْ ، فَإِنَّ قَوْلَ أَبِي يَزِيدَ الْبُسْطَامِيِّ (رح) : سُبْحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي ، وَ قَوْلَ ابْنِ مَنصُورٍ الْحَلَّاجِ : أَنَا الْحَقُّ مَثَلًا ، عِنْدَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اصْطِلَاحَ الْقَوْمِ ، وَ لَمْ يَكُنْ صَاحِبَ تَحْقِيقٍ فِي عِلْمِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ مَتَّقُوضٌ بِظَاهِرِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَعْوَى رُبُوبِيَّةٍ مِنْهُ عِنْدَ الْقَاصِرِ مَعَ أَنَّ أَبَا يَزِيدَ وَ الْحَلَّاجَ (رح)

عُرَفَاءُ رَبَّانِيٌّ وَكُمَلَاءُ صَمَدَانِيٌّ، فَلَا بُدَّ مِنْ عَالِمٍ مُحَقِّقٍ فِي الْعِلْمَيْنِ يَعْرِفُ اصْطِلَاحَ الْفَرِيقَيْنِ، يَشْرَحُ مَعْنَى ذَلِكَ عَلَى وَجْهِ لَائِيخَالِفُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ.

همانطور که شیخ عبد الغنی نابلسی در کتاب حدیقه الندیه می نویسد: کسی شایستگی نقض کردن دارد که بی شک صاحب تحقیق در علم ظاهر و باطن باشد نه همه مردم. زیرا نقض قاصر در درجه کمال به دلیل عدم آگاهی و شناخت او به تطبیق دادن بین باطن حقایق و ظاهر شرایع اعتباری ندارد بخصوص زمانی که از اصطلاحات صوفیه در گفتارشان و از موقعیت سخن های ایشان شناختی نداشته باشد چون به عنوان مثال سخن بایزید بسطامی( سُبْحَانِيْ مَا اَعْظَمَ شَأْنِيْ ) (پاک و منزّه هستم چه بزرگ است عزت و مقام من) و سخن منصور حلاج (اَنَا الْحَقُّ) (من حق «خدا» هستم) کسی که هیچ شناختی نسبت به اصطلاحات این قوم نداشته و اهل تحقیق در علوم ظاهری و باطنی باشد بنا به ظاهر آیات قرآن مجید، رد می باشد زیرا این خود نزد جاهل از حقیقت آن، ادعای خدایی به نظر می رسد در حالی که ایشان (بایزید و منصور) هر دو از عرفای ربانی و کاملان یزدانی می باشند.

پس به ناچار به وجود عالم محقق که دارای هر دو علم بوده و به اصطلاحات هر دو گروه آگاهی داشته و معانی این سخنان را به گونه ای تشریح نماید که با ظاهر قرآن مجید مخالفتی نداشته باشد لازم است.

مثل مجدد الف ثانی - قدس سره - که در مکتوب چهل وسوم از جلد اول می فرماید: که معنی «اَنَا الْحَقُّ» آن است که حق است، نه من. چون، خود را نمی بیند اثبات نمی کند، نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق می گوید، این خود کفر است. و در (سُبْحَانِيْ) نیز تنزیه حق است نه تنزیه خود که او به تمام از نظر او مرتفع شده است. حکمی به او تعلق نمی گیرد.» پس برسر سخن رویم.

/

فَإِذَا تَكَلَّمَ أَحَدٌ مِنَ الْعَارِفِينَ فِي هَذِهِ الزَّمَانِ بِكَلَامٍ تَظِيرُ هَذَا الْكَلَامَ  
يَنْبَغِي أَنْ يُعْرَضَ كَلَامُهُ عَلَى أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ الْجَامِعِينَ بَيْنَ عِلْمِ الظَّاهِرِ  
وَالْبَاطِنِ ، فَإِنَّهُمْ يَعْرِفُونَ مَعْنَاهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُضَهُ ظَاهِرُ الْكِتَابِ وَأَمَّا الْقَاصِرُونَ مِنْ  
عُلَمَاءِ الرُّسُومِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا ظَوَاهِرَ الْعُلُومِ فَلَا عِبْرَةَ بِكُونِهِ مُنَاقِضًا عِنْدَهُمْ  
إِظَاهِرِ الْقُرْآنِ ، لِأَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ إِشَارَاتِ الصُّوفِيَّةِ وَلَا مَوَاجِدِ أَهْلِ  
الْكَمَالَاتِ الْعَرَفَانِيَّةِ ، فَغَايَتُهُمْ أَنَّهُمْ يَسْتَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ بِحَسَبِ إِغْرَابِهَا وَ مَعَانِيهَا  
اللُّغَوِيَّةِ وَ يَفُوتُهُمُ الْوَضْعُ الْخَاصُّ الْمُسَمَّى بِالْإِصْطِلَاحِ ، فَيَقَعُوا فِي سَبِّ أَهْلِ  
الْكَمَالِ وَ هُمْ قَاصِرُونَ ، وَ يَحْكُمُوا بِتَخْطِئَةِ الْمُصِيبِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ، فَإِنَّ لِكُلِّ  
مِيزَانٍ مَجَالَ ، وَ لِكُلِّ مَجَالٍ رَجَالًا ، وَ تَظِيرُ هَذَا مَا وَقَعَ لِلشَّيْخِ أَبِي اللَّعْثِ بْنِ  
جَمِيلٍ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ ، فَقَالَ لَهُمْ : مَرْحَبًا  
بِعَبِيدِ عَبْدِي ! فَاشْتَدَّ انْكَارُهُمْ عَلَيْهِ ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِلشَّيْخِ إِسْمَاعِيلَ الْحَضْرَمِيِّ (رح)  
وَ كَانَ مِنْ أَهْلِ عِلْمِ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ ، فَقَالَ : صَدَقَ ، أَنْتُمْ عَبِيدُ الْهَوَى وَ الْهَوَى عَبْدُهُ .  
إِنْتَهَى كَلَامُهُ الشَّرِيفُ .

پس چون یکی از عارفین در این زمان همانند این سخنان را بگوید سزاوار  
است که سخن او بر اهل معرفت که بین علم ظاهر و باطن را جمع کرده اند عرضه  
شود. زیرا فقط ایشان معنی آن را بدون اینکه ظاهر کتاب خدا آن را نقض کند  
می دانند. و اما کوتاه نظران از علمای ظاهر که

هیچ آگاهی جز به ظاهر علوم ندارند ، پس هیچ اعتباری مبنی بر اینکه آن کلام عارف در نزد ایشان متناقض با ظاهر قرآن باشد نیست زیرا ایشان هیچ آگاهی و دانشی به اشارات صوفیان و وجدهای صاحبان کمالات عرفانی ندارند و نهایت درک ایشان این است که کلمات را بر طبق اعراب و معانی لغوی آن جويا می شوند و از وضع مخصوص که اصطلاح نام دارد دورند پس نهایتا زبان به دشنام اهل کمال می گشایند در حالی که خود کوتاه نظرند و حکم به خطارفتن اهل صواب و هدایت می کنند در حالی که نفهمیده اند .

چون برای هر میدانی فرصتی و برای هر فرصتی مردانی می باشد و مانند این قضیه ، واقعه ای است که برای شیخ ابی اللغیث بن جمیل - قدس الله سره - اتفاق افتاد که به نزد ایشان جماعتی از فقها آمدند پس شیخ به ایشان گفت : ای بندگان بنده من خوش آمدید . پس انکار ایشان بر او شدت یافت . پس این سخن را برای شیخ اسماعیل حضرمی (رح) که وی از عرفا و عالمان به علم ظاهر و باطن بود، بیان کردند. در جواب فرمود: «راست گفته است شما بنده هوی و هوس هستید و هوا و هوس بنده او است».



## فصل پانزدهم

### در بیان آنکه بعضی از علماء در رساله خود

#### آورده بودند که... □

بعضی از علما که در رساله های خود آورده بودند که در این زمانه « یکی از جمله افعال ایشان آن است که یکی را به خود، شیخ ساخته و آب غسله دست او را می گیرند و آن را می آشامند از برای تبرک و همین آب غسله، به مذهب امام اعظم ابی حنیفه (رح) نجس است». کلام ایشان. جواب عبارت ایشان آنکه آن شخص که غسل ایدی خود را می نماید از دو حال خالی نخواهد بود، یا متوضی و یا محدث است. اگر متوضی بود نیز از دو حال خالی نخواهد بود یا به نیت قربت. یا نیت تنظیف. هر گاه به نیت قربت باشد، حکم او حکم محدث است. اگر به نیت تنظیف باشد، بدون قربت پس حکم او آن است که آن آب غسله دست او مستعمل نمی شود به اتفاق جمیع علما. و آن آب حکم ماء مطلق را دارد در طاهریت و طهوریت خود.

✓ نظم:

آب مطلق آب رود است و بحار

آب جوی و آب چاه و چشمه سار

#### دلیل بر عدم استعمال آن آب، این عبارات است :

قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ : وَمَعَهُ بَعْضُ عِبَارَاتِ رَدِّ الْمُخْتَارِ ، فَلَوْ تَوَضَّأَ مُتَوَضِّئٌ لِتَبَرُّدٍ أَوْ تَعْلِيمٍ أَوْ لِطِينٍ بِيَدِهِ أَوْ نَحْوِهِ كَوَسَخٍ لَمْ يَصِرْ مُسْتَعْمَلًا اتِّفَاقًا لِعَدَمِ إِزَالَةِ الْحَدَثِ وَإِقَامَةِ الْقُرْبَةِ كَزِيَادَةِ عَلَى الثَّلَاثِ بِلَا نِيَّةٍ قُرْبَةٍ وَكَغَسْلِ نَحْوٍ فَحُذِّ أَوْ ثَوْبٍ طَاهِرٍ وَنَحْوِهِ مِنَ الْجَامِدَاتِ كَالْقُدُورِ وَالْقِصَاعِ وَالشَّمَارِ ائْتَهَى.

/

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: حَتَّى لَوْ لَمْ يَكُنْ جُنُبًا وَقَصَدَ بَعْثَلِ الْفَمِ وَالْأَنْفِ وَنَحْوَهُمَا مُجَرَّدَ التَّنْظِيفِ لَا إِقَامَةَ الْقُرْبَةِ لَا يَصِيرُ مُسْتَعْمَلًا . قَالَ فِي النَّهَايَةِ : بِخِلَافِ مَا إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمُسْتَعْمَلُ مُحْدِثًا لِأَنَّهُ لَمْ يَتَحَوَّلِ الْمَاءُ لَا مِنْ حَيْثُ الْحَقِيقَةِ وَلَكِنْ مِنْ حَيْثُ الْحُكْمِ ، وَ أَيْضًا قَالَ فِي النَّهَايَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ : لَوْ غَسَلَ أَعْضَاءَ الْوُضُوءِ مُتَبَرِّدًا لَا بَنِيَّةَ الْقُرْبَةِ فَإِنَّ الْمَاءَ يَبْقَى حِينَئِذٍ طَهُورًا عِنْدِي إِنْ تَنَهَى .

در رد المختار و به همراه آن بعضی عبارات رد المختار چنین آمده است اگر شخص وضودار به جهت سرد شدن و یا تعلیم دادن و یا به جهت گلی که به دستش است و مانند آن مثل چرک وضو بگیرد ، پس آب وضوی او به اتفاق جمیع علما مستعمل نمی گردد زیرا به وسیله آن آب، نه حدیثی از بین رفته و نه اقامه تقرب شده است مانند بیش از سه مرتبه شستن بدون نیت قربت و همچنین مانند آبی که به وسیله آن ران یا لباس پاک و یا سایر جمادات مانند دیگ و کاسه میوه و غیره شسته شود .

در رد المختار آمده است اگر کسی جنب نباشد و دهان و بینی و غیره را به نیت نظافت نه به نیت قربت، بشوید آن آب مستعمل نمی شود در نهاییه می نویسد : بر خلاف این وقتی کسی که آب را استفاده می کند، بی وضو نباشد پس در این صورت آب مستعمل نمی گردد زیرا آب حقیقتاً تغییر نیافته است . حکما و همچنین در نهاییه در جای دیگر می نویسد اگر اعضای وضو را به جهت سرد شدن شست نه به نیت قربت پس در این صورت نزد من آب بر پاکی خود باقی می ماند .

و اگر مستعمل محدث بود و یا متوضی که نیت قربت داشت، پس حکم او آن است که آن آب به اتفاق جمیع علما مستعمل می گردد. چون که ذکر کردن عبارات جمیع کتب به طوالت می انجامید بنابراین اکتفا بر عبارات دو کتاب معتمد اکتفا نمودیم.



قَالَ فِي الْهِدَايَةِ : وَالْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ هُوَ مَاءٌ أُزِيلَ بِهِ حَدَثٌ أَوْ اسْتُعْمِلَ فِي  
الْبَدَنِ عَلَى وَجْهِ الْقُرْبَةِ انْتَهَى.

صاحب هدایه می فرماید آب مستعمل آبی است که به وسیله آن بی  
وضویی برطرف شده باشد یا در بدن به جهت قربت مورد استفاده قرار گیرد.

قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ : وَلَا يَجُوزُ التَّوَضُّؤُ بِمَاءٍ اسْتُعْمِلَ لِالْجَلِّ قُرْبَةٍ أَوْ  
ثَوَابٍ ، وَلَوْ مَعَ رَفْعِ حَدَثٍ أَوْ غَسْلِ مَيِّتٍ أَوْ يَدٍ لِأَكْلِ أَوْ مِنْهُ بَنِيَّةِ السُّنَّةِ أَوْ لِالْجَلِّ رَفْعِ  
حَدَثٍ ، وَلَوْ مَعَ قُرْبَةٍ انْتَهَى.

در کتاب درالمختار می نویسد: وضو با آبی که به جهت قربت یعنی ثواب  
استعمال شده باشد اگر چه همراه رفع حدث یا غسل میّت و یا شستن دست برای  
خوردن غذا یا بعد از غذا به نیت سنت یا به جهت برطرف کردن بی وضویی اگر چه  
به همراه قربت هم باشد جایز نیست .

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ قَوْلُهُ : ( بَنِيَّةِ سُنَّةِ الْحِ ) قَيْدَ بِهِ فِي الْبَحْرِ أَخْذًا مِنْ قَوْلِ  
الْمُحِيطِ ، لِأَنَّهُ أَقَامَ بِهِ قُرْبَةً لِأَنَّهُ سُنَّةٌ وَالسُّنَّةُ لِاتِّقَامِ إِلَّا بَنِيَّتَهَا . قَالَ فِي النَّهْرِ : وَعَلَيْهِ  
فَيَنْبَغِي اشْتِرَاطُهُ فِي كُلِّ سُنَّةٍ كَعَسَلِ الْفَمِ وَالْأَنْفِ وَنَحْوِهِمَا ، وَفِي ذَلِكَ تَرَدُّدٌ . قَالَ  
الرَّمْلِيُّ : وَلَا تَرَدُّدٌ فِيهِ ، حَتَّى لَوْ لَمْ يَكُنْ جُنْبًا ، وَقَصْدَ بَعْضِ الْأَنْفِ وَالْفَمِ وَنَحْوِهِمَا  
مُجَرَّدَ التَّنْظِيفِ لَا إِقَامَةَ الْقُرْبَةِ لَا يَصِيرُ مُسْتَعْمَلًا انْتَهَى.

در کتاب رد المحتار درباره کلام در المختار (بَنِيَّةِ سُنَّةِ الْحِ) آمده است :

صاحب کتاب البحر در کتابش برگرفته از کلام صاحب محیط (بنیة سنة) را قید نموده  
است . به جهت این که با آن تقریبی را انجام داده است چون آن سنت است و سنت  
جز با نیت به جا نمی آید . صاحب کتاب النهر می نویسد که اگر این چنین باشد  
پس شرط کردن نیت برای هر سنتی مناسب است . مانند شستن دهان و بینی و

/

غیره در این قول صاحب نهر شک و تردید می باشد. رملی می گوید: در آن شک و تردیدی نیست چون حتی اگر شخص جنب نباشد و قصدش از شستن دهان و بینی و غیره فقط نظافت باشد نه اقامه قربت، آن آب مستعمل نمی گردد.

چون حکم متوضی ومحدث وسبب ثبوت صفت استعمال، بیان شد حالا از حکم ماء مستعمل استماع فرمایند و به روایتی که از ظاهر روایات باشد و مفتی به وراجح باشد به آن عمل نمایند و به روایت مرجوح و شاذ، عمل ننمایند. ودلائل عبارات آتی را بیان نمودیم.

خَوْفًا مِنَ الطَّوَالَةِ، فَرَأَى مِنَ الثَّقَالَةِ. قَالَ فِي الْهِدَايَةِ: الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ لَا يُطَهَّرُ الْأَحْدَاثَ، خِلَافًا لِمَالِكٍ وَالشَّافِعِيِّ (رح)، وَقَالَ مُحَمَّدٌ (رح) - وَهُوَ رَوَايَةٌ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ (رح) - : هُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُورٍ اِنْتَهَى.

قَالَ فِي الْعِنَايَةِ: وَهُوَ الْمُخْتَارُ لِلْفَتْوَى لِعُمُومِ الْبَلَوَى. قَالَ فِي النَّهَائَةِ: قَوْلُهُ 'طَاهِرٌ لِمَا رَوَى مِنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّهُ مَرَضَ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَبَّ الْغُسْلَةَ عَلَيْهِ، فَأَفَاقَ. وَكَذَا فِي حَقِّ جَابِرٍ ؓ، وَلَوْ كَانَ نَجَسًا لَمَا صَبَّهُ' رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اِنْتَهَى.

دلایل وعبارات دیگررا به جهت ترس از طولانی شدن کلام و به جهت فرار از سنگین شدن آن بیان نموده ایم و صاحب هدایه می فرماید آب مستعمل بی وضویی ها و نا پاکی ها را پاک نمی کند. و نزد امام مالک (رح) و امام شافعی (رح) برخلاف این می باشد و امام محمد (رح) گفت: چنین آبی پاک است و پاک کننده نیست و این روایتی از امام ابوحنیفه (رح) می باشد. صاحب عنایه می فرماید: همان سخن، به جهت مبتلا بودن عموم مردم به آن، قول مختار و مورد قبول می باشد. و صاحب نهاییه می فرماید: کلام محمد (رح) (پاک است) دلیل پاکی آن روایت سعد بن ابی وقاص ؓ است که ایشان مریض شدند و رسول خدا وضوء گرفته و آب آن را

بر روی وی ریختند پس سعد بهبود یافت . درباره حضرت جابر<sup>ؓ</sup> نیز اینگونه روایت شده است پس اگر چنین آبی نجس می بود هرگز رسول الله<sup>ﷺ</sup> آن آب را بر سرشان نمی ریختند . وحديث که در شأن جابر وارد گردیده این است.

قَالَ الْبُخَارِيُّ فِي كِتَابِ الْوُضُوءِ : حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدَرِ ، قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ : جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُوذُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لَا أَقِيلُ ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ ، فَعَقَلْتُ فَقُلْتُ : لِمَنِ الْمِيرَاثُ ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كِلَالَةٌ ، فَتَزَلَّتْ آيَةُ الْفَرَاغِ انْتَهَى.<sup>۱</sup>

وَأَيْضًا قَالَ فِي الْهِدَايَةِ ثُمَّ فِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ (رح) عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ (رح) نَجَاسَةُ غَلِيظَةٍ ، وَفِي رِوَايَةِ أَبِي يُوسُفَ (رح) وَهُوَ قَوْلُهُ ' نَجَاسَةُ حَفِيفَةٍ انْتَهَى. قَالَ فِي مَجْمَعِ الْأَنْهَارِ : رِوَايَةُ الْحَسَنِ رِوَايَةٌ شَاذَّةٌ غَيْرُ مَأْخُودَةٍ بِهَا انْتَهَى.

۱ - عَنْ جَابِرٍ ، قَالَ : عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُوبَكْرٌ<sup>ؓ</sup> فِي بَنِي سَلَمَةَ مَاشِيَيْنَ ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ ﷺ لَا أَقِيلُ ، فَدَعَا بِمَاءٍ ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ ، فَافَقْتُ ، فَقُلْتُ : مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَتَزَلَّتْ (يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ) . ( بخاری ص ۶۵۸ - ج ۲ - جزء ۱۸ )  
(كتاب التفسير باب قوله يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ)

به همراه ابو بکر<sup>ؓ</sup> روایت شده است که گفت : رسول خدا<sup>ﷺ</sup> از حضرت جابر در بنی سلمه پیاده به عبادت من آمدند . پس مرا بیهوش یافتند . رسول<sup>ﷺ</sup> صدیق آبی طلب نمودند پس وضو گرفته سپس آن آب وضوء خود را بر من ریختند پس من<sup>ﷺ</sup> خدا به هوش آمده و سؤال کردم یا رسول الله در باره اموال چه حکم می فرمایید که من آن را یعنی « خداوند شمارا در حق اولادتان [يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ] انجام دهم پس آیه سفارش می کند » نازل شد.

/

قَالَ فِي شَرْحِ الْوَقَايَةِ : وَالْاِخْتِلَافُ الثَّلَاثُ فِي حُكْمِهِ ، فَعِنْدَ أَبِي حَنِيفَةَ (رَح) هُوَ نَجَاسَةٌ غَلِيظَةٌ ، وَعِنْدَ أَبِي يُوسُفَ (رَح) نَجَاسَةٌ خَفِيفَةٌ ، وَعِنْدَ مُحَمَّدٍ هُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُّورٍ اِنْتَهَى.

بخاری در کتاب وضو گفت : برای ما ابو ولید روایت کرد که گفت شعبه از محمد بن منکدر نقل نمود که گفت از حضرت جابر شنیدم که گفت : رسول خدا **p** به عیادت من آمدند در حالی که من مریض و بی هوش افتاده بودم و چیزی نمی فهمیدم. رسول خدا وضو گرفتند و آب وضو خود را بر من ریختند پس من به هوش آمدم و گفتم میراث برای چه کسی است؟ فقط از من کلاله میراث می برد (یعنی پدر و فرزندی ندارم). بعد از آن واقعه آیه فرائض (میراث) نازل گردید. و همچنین در هدایه آمده است سپس در روایت حسن (رح) از ابو حنیفه ابی مستعمل نجاست غلیظه است و در روایت ابو یوسف از ابو حنیفه چنین آمده است که آب مستعمل نجاست خفیفه است و این قول ابو یوسف نیز می باشد.

در مجمع الانهر می گوید: روایت حضرت حسن نادر است و بر طبق آن عمل نمی گردد صاحب شرح الوقایه می نویسد: و اختلاف سوم درباره حکم آن آب است پس در نزد امام ابو حنیفه نجاست غلیظه و در نزد امام ابو یوسف نجاست خفیفه و در نزد امام محمد پاک است اما پاک کننده نیست.

قَالَ فِي الْبَرْجَنْدِيِّ : قَوْلُ مُحَمَّدٍ طَاهِرُ الرَّوَايَةِ ، وَ عَلَيْهِ الْفَتْوَى ، ذَكَرَهُ فِي الْمَنْصُورِيَّةِ : أَنَّ الْفَتْوَى عَلَى أَنَّ الْمَاءَ الْمُسْتَعْمَلَ طَاهِرٌ إِلَّا فِي الْجُنُبِ ، فَإِنَّهُ غَيْرُ طَاهِرٍ ، وَبِهِ أَخَذَ أَبُو الْلَيْثِ السَّمَرَقَنْدِيُّ اِنْتَهَى.

در کتاب برجندی گفت: قول امام محمد ظاهر روایت است و فتوی بر همان می باشد در کتاب منصوریه آمده است : به تحقیق فتوی بر این است که آب مستعمل پاک است مگر در حق شخص جنب زیرا آب غسل جنابت پاک نیست. فقیه ابو الیث سمرقندی نیز همین قول را ترجیح داده است.

قَالَ فِي شَرْحِ اللَّيَاسِ : الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُورٍ ، وَهُوَ رَوَايَةٌ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ أَيْضًا ، وَعَلَيْهِ الْفَتْوَى ، وَقَالَ مَالِكٌ : وَهُوَ أَحَدُ قَوْلِي الشَّافِعِيِّ (رح) طَاهِرٌ وَ مُطَهَّرٌ . وَقَالَ زُفَرٌ : وَهُوَ أَحَدُ قَوْلِي الشَّافِعِيِّ (رح) : إِنْ كَانَ الْمُسْتَعْمَلُ مُتَوَضَّأً فَطَاهِرٌ وَ مُطَهَّرٌ ، وَإِلَّا فَطَاهِرٌ غَيْرُ مُطَهَّرٍ اِنْتَهَى .

در شرح الیاس می فرماید: آب مستعمل در نزد امام محمد پاک است و پاک کننده نیست و از امام ابو حنیفه نیز چنین روایت شده است و فتوی هم بر همین است. امام مالک (رح) فرمود: آب مستعمل پاک و پاک کننده است و این یکی از دو قول امام شافعی (رح) می باشد. امام زفر (رح) فرمود: اگر استفاده کننده از آب با وضو باشد در این صورت آب پاک و پاک کننده است و گر نه آب فقط پاک است و پاک کننده نیست و این یکی از دو قول امام شافعی (رح) می باشد.

قَالَ فِي الزَّيْلَعِيِّ : وَالْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ لِقُرْبَةٍ أَوْ رَفْعِ حَدَثٍ إِذَا اسْتَقَرَّ فِي مَكَانٍ سَوَاءٍ كَانَ إِنَاءً أَوْ أَرْضًا طَاهِرٌ لَا مُطَهَّرٌ عِنْدَنَا. كَذَا قَالَ فَخْرُ الْإِسْلَامِ فِي الْمَبْسُوطِ، وَقَالَ عَبْدُ الْحَيِّ فِي فِتَاوَاهُ : رَوَى مُحَمَّدٌ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ أَنَّ الْفَتْوَى عَلَى أَنَّهُ طَاهِرٌ لِعُمُومِ الْبَلْوَى، وَ مَا رَوَى عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ مُعَلَّظٌ ، وَ عَنْ أَبِي يُوسُفَ أَنَّهُ مُحَقَّفٌ فَهُوَ خِلَافُ ظَاهِرِ الرِّوَايَةِ اِنْتَهَى .

زیلعی می فرماید: «آبی که برای قربت (ثواب) یا رفع بی وضویی استفاده شده باشد، زمانی که در محل قرار گیرد چه ظرف باشد و چه زمین نزد ما، پاک است ولی پاک کننده نیست». فخر الاسلام نیز در مبسوط اینگونه گفته است. و عبد الحی در فتاوی خود می فرماید: امام محمد (رح) از امام ابوحنیفه (رح) روایت می کند: فتوی بر این است که آب مستعمل، به جهت مبتلا بودن عموم مردم پاک است. و آن چه از امام ابو حنیفه (رح) روایت شده مبنی بر این که آب مستعمل

/

نجاست غليظه است و آنچه از ابو يوسف روايت شده بر اينكه آب مستعمل نجاست خيفه است هر دو خلاف ظاهر روايت مى باشد .

قَالَ فِي دُرِّ الْمُحْتَارِ: وَهُوَ طَاهِرٌ وَلَوْ مِنْ جُئِبَ، وَهُوَ الظَّاهِرُ، لَكِنْ يُكْرَهُ شُرْبُهُ، وَالْعَجْنُ بِهِ تَنْزِيهَاً وَعَلَى رَوَايَةٍ نَجَاسَتُهُ تَحْرِيمًا وَحُكْمُهُ، أَنَّهُ، لَيْسَ بِطَهُورٍ انْتَهَى.

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: قَوْلُهُ، (وَهُوَ طَاهِرٌ الخ) رَوَاهُ مُحَمَّدٌ عَنِ الْإِمَامِ، وَهَذِهِ الرُّوَايَةُ هِيَ الْمَشْهُورَةُ عَنْهُ، وَاخْتَارَهَا الْمُحَقِّقُونَ، قَالُوا: عَلَيْهَا الْفَتْوَى، لَا فَرْقَ فِي ذَلِكَ بَيْنَ الْجُئِبِ وَالْمُحْدَثِ. وَاسْتَشْنَى الْجُئِبَ فِي التَّجْنِيسِ إِلَّا أَنَّ الْإِطْلَاقَ أَوْلَى، وَعَنْهُ التَّخْفِيفُ وَالتَّغْلِيطُ، وَمَشَائِخُ الْعِرَاقِ نَفَوْا الْخِلَافَ، وَقَالُوا: إِنَّهُ طَاهِرٌ عِنْدَ الْكُلِّ. وَقَدْ قَالَ فِي الْمُجْتَبَى: صَحَّتِ الرُّوَايَةُ عَنِ الْكُلِّ أَنَّهُ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُورٍ، فَالْإِشْتِعَالُ بِتَوَجُّهِهِ التَّغْلِيطُ وَالتَّخْفِيفُ مِمَّا لَا جَدْوَى لَهُ. قَوْلُهُ: (وَهُوَ الظَّاهِرُ الخ) كَذًا فِي الذَّخِيرَةِ أَيْ ظَاهِرُ الرُّوَايَةِ، وَمِمَّنْ صَرَّحَ بَأَنَّ رَوَايَةَ الطَّهَّارَةِ ظَاهِرُ الرُّوَايَةِ وَعَلَيْهَا الْفَتْوَى فِي الْكَافِي وَالْمُصَنَّفِي، كَمَا فِي شَرْحِ الشَّيْخِ إِسْمَاعِيلَ وَالِدِ سَيِّدِي عَبْدِ الْغَنِيِّ انْتَهَى.

قَالَ فِي دُرِّ الْمُحْتَارِ: فَلَا يُؤَخَّرُ قَدَمِيهِ (فِي حَالَةِ الْغُسْلِ) وَلَوْ فِي مَجْمَعِ الْمَاءِ لِمَا أَنَّ الْمُعْتَمَدَ طَهَّارَةَ الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ، قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ: قَوْلُهُ: (لِمَا أَنَّ الْمُعْتَمَدَ الخ) حَاصِلُ الْجَوَابِ أَنَّهُ لَا حَاجَةَ إِلَى غَسْلِهِمَا ثَانِيًا لِأَنَّ الْمُفْتَى بِهِ طَهَّارَةُ الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ انْتَهَى.

قَالَ فِي النَّهَايَةِ: وَلِلشَّافِعِيِّ (رح) فِي الْمَاءِ الْمُسْتَعْمَلِ ثَلَاثَةُ أَقْوَالٍ أَظْهَرُهَا كَمَا قَالَ مُحَمَّدٌ (رح): أَنَّهُ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُورٍ، وَقَالَ فِي قَوْلِهِ: طَاهِرٌ وَمُطَهَّرٌ، وَقَالَ

فِي قَوْلٍ: إِنْ كَانَ الْمُسْتَعْمِلُ مُتَوَضَّأً فَهُوَ طَاهِرٌ وَطَهُورٌ، وَإِنْ كَانَ مُحْدِثًا فَهُوَ طَاهِرٌ غَيْرُ طَهُورٍ. وَبِهَذَا الْقَوْلِ أَخَذَ زُفَرٌ (رح)، وَقَالَ مَالِكٌ (رح): طَاهِرٌ وَطَهُورٌ اِنْتَهَى.

در در المختار آمده است که آب مستعمل پاک است اگر چه از جنب باشد و این ظاهر روایت است لیکن نوشیدن و خمیر کردن با آن، مکروه تنزیهی می باشد و در یک روایت نجاست آن مکروه تحریمی می باشد. و حکم آن این است که پاک کننده نیست!

صاحب رد المحتار در مورد قول او (هو طاهر الخ) می نویسد: این قول را امام محمد از امام ابوحنیفه (رح) روایت کرده است و این همان روایت مشهور از ایشان می باشد و علمای محققون این قول را اختیار نموده و گفتند که فتوی نیز بر همین است که هیچ فرقی در آب مستعمل میان جنب و بی وضو نیست. و مصنف در المختار در کتاب تجنیس جنب را استثنانموده است لیکن مطلق گذاشتن (هیچ فرقی بین محدث و جنب قایل نشدن) بهتر است. و امام محمد (رح) از امام ابو حنیفه نجاست غلیظه بودن و خفیفه بودن آب مستعمل را نیز روایت کرده است و مشایخ عراق وجود اختلاف را نفی نموده و فرمودند: که این آب نزد تمامی ائمه پاک است.

و به تحقیق صاحب کتاب مجتبی چنین آورده است: روایتی که از تمامی ائمه به صحت رسیده این است که «آن آب، پاک است و پاک کننده نیست.» پس مشغول شدن به توجیه کردن نجاست غلیظه یا خفیفه بودن آن مستعمل کار بیهوده ای است و در مورد قول صاحب در المختار: (هو الظاهر) می نویسد: و در ذخیره نیز چنین آمده است یعنی این حکم ظاهر روایت است و از جمله کسانی که تصریح نموده اند که (روایت آب مستعمل پاک است) ظاهر روایت بوده و فتوی نیز بر آن است مؤلفان کافی و مصفی هستند.

و در شرح شیخ اسماعیل والد سید عبدالغنی نیز چنین آمده است. در المختار می نویسد که شخص غسل کننده در حالت غسل اگر چه در محلی باشد

/

که آب جمع می گردد شستن پاهای خود را برای آخر نگذارد به جهت اینکه قول مورد اعتماد پاک بودن آب مستعمل است .

و نیز در مورد این قول در المختار (لما ان المعتمد الخ) در رد المحتار می افزاید : حاصل جواب این است که حاجتی بر شستن پاها برای بار دوم نیست اگر چه در آب مستعمل فرو رفته باشد زیرا قول فتوی داده شده پاکی آن آب است.

در نهایی آورده است : امام شافعی (رح) در این باره سه قول دارد که صریح ترین آنها همانند قول امام محمد (رح) است که می فرماید : آب مستعمل پاک است نه پاک کننده. و در یکی از اقوال خویش می فرماید هم پاک است و هم پاک کننده و در جایی دیگر می فرماید : اگر استفاده کننده وضو داشته باشد آن آب پاک است و پاک کننده اما اگر بی وضو باشد، پاک است نه پاک کننده. و امام زفر (رح) این قول را گرفته است. و امام مالک (رح) فرماید : پاک و پاک کننده است .

بدان ای طالب صادق و بر تو مخفی نباد چون که از جمیع عبارات کتب فقهیه معلوم شد که در مسأله آب مستعمل، فتوی بر قول امام محمد است که طاهر است. و قول امام محمد ظاهر روایت است و راجح است. و امام شافعی و امام مالک به طهاریت و طهوریت آب مستعمل، حکم نمودند. پس عمل به روایت ( مفتی به) و راجح و ظاهر روایت باید نمود از جهتی که در کتاب رد المحتار آورده است.

قَالَ فِي الْبَحْرِ: إِنَّ الْفَتْوَى إِذَا اختلفَ كَانَ التَّرْجِيحُ لِظَاهِرِ الرَّوَايَةِ، وَفِيهِ مِنْ بَابِ الْمَصْرِفِ إِذَا اختلفَ التَّصْحِيحُ وَجَبَ الْفَحْصُ عَنْ ظَاهِرِ الرَّوَايَةِ وَالرُّجُوعُ إِلَيْهَا انْتَهَى.

صاحب بحر می فرماید: « زمانی که در فتوی اختلاف باشد ، ظاهر روایت ترجیح داده می شود و همچنین در بحر در باب مصرف آمده است زمانی که درباره صحیح بودن کلام اختلاف باشد باید از ظاهر روایت جستجو شود و به آن رجوع گردد.



هرگاه که در فتوی و تصحیح اختلاف نباشد بلکه اتفاق جمیع علما بر آن باشد که (مفتی به) و صحیح ، قول محمد است. پس ترجیح مر ظاهر روایت را از کدام جهت داده نشود به آن عمل ننمایید، بلکه به طریق اولی عمل به ظاهر روایت نمایند و ترجیح طرف وی را دهند. و دیگر اتفاق جمیع مذاهب بر طاهریت آب مستعمل است. غیر از امام احمد حنبل از جهتی که قول او در کتب دیده نشد که حکم او در آب مستعمل چیست. باید و لازم است که به قول ایشان و قول مرجوح عمل ننمایید. در هیچ کدام جایی که عمل به قول مرجوح و فتوی بدان جهل است، و خرق است مر اجماع جمیع علما را.

كَمَا قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ: وَإِنَّ الْحُكْمَ وَالْفَتْوَى (وَكَذَا الْعَمَلُ لِنَفْسِهِ) بِالْقَوْلِ الْمَرْجُوحِ جَهْلٌ وَ خَرَقٌ لِلْإِجْمَاعِ انْتَهَى.

قَالَ فِي رَدِّ الْمُخْتَارِ: وَمَذْهَبُ الْحَنْفِيَّةِ الْمَنْعُ عَنِ الْمَرْجُوحِ حَتَّى لِنَفْسِهِ، لِكُونَ الْمَرْجُوحِ صَارَ مَنْسُوحًا إِلَّا لِلضَّرُورَةِ، كَقَوْلِ أَبِي يُوسُفَ فِي الْمَنِيِّ: «إِذَا خَرَجَ بَعْدَ فُتُورِ الشَّهْوَةِ لَا يَجِبُ بِهِ الْغُسْلُ» ضَعِيفٌ، وَأَجَازُوا الْعَمَلَ بِهِ لِلْمَسَافِرِ أَوِ الضَّيِّفِ الَّذِي خَافَ الرَّيْبَةَ انْتَهَى.

چنانچه در درالمختار می نویسد: «حکم و فتوی و همچنین عمل نمودن خود بر طبق قول مرجوح جهالت و خلاف اجماع می باشد. و در ردالمحتار آمده است که اساس مذهب حنفی بر منع از عمل نمودن طبق قول مرجوح نهاده شده است ، حتی اگر چه برای شخص خودش هم باشد. زیرا قول مرجوح، جز در مواقع ضروری منسوخ می باشد .

چنانچه امام ابو یوسف درباره منی می فرماید: زمانی که منی بعد از سست و فرو نشستن شهوت خارج شود غسل واجب نمی گردد. این قول ضعیف می باشد ولی علما عمل نمودن برطبق این قول را برای مسافر و یا مهمانی که از شک و تهمت صاحب خانه بترسد جایز شمرده اند. و در مسأله

/

(مَا نُحْنُ فِيهِ) کدام ضرورت بود که آن بی انصافان بر قول مرجوح عمل می نمودند و قول (مفتی به) را ترک می کردند.

راقم - عفی عنه - چون از اثبات طاهریت آب مستعمل و عمل به قول (مفتی به) ظاهر روایت و راجح و ترک عمل به قول ضعیف و مرجوح فارغ گشت، الحال از شرب و عجن آب مستعمل استماع فرمایند. بدان که شرب و عجن (خمیر کردن) آب مستعمل درنزد جمیع علما، مکروه تنزیهی است و مکروه تنزیهی، به اتفاق جمیع علما به حل نزدیک است.

كَمَا قَالَ فِي دُرِّ الْمُخْتَارِ : وَأَمَّا الْمَكْرُوهُ كَرَاهَةً تَنْزِيهِيَّةً فَالْيَ الْحِلُّ أَقْرَبُ  
اتِّفَاقًا. قَالَ فِي شَرْحِ الْوَقَايَةِ : وَأَمَّا الْمَكْرُوهُ كَرَاهَةً تَنْزِيهِيَّةً فَالْيَ الْحِلُّ أَقْرَبُ.

همانگونه که در درالمختار آورده است: اما مکروه تنزیهی به اتفاق جمیع علمابه حلال نزدیکتر است و در شرح الوقایه می نویسد: که اما کراهت تنزیهی پس به حلال نزدیکتر است.

و درباقی کتب نیز چنین وارد است از جهت طوالت ذکر ننمودیم. هرگاه مکروه تنزیهی به حل نزدیک و قریب شد پس به اتفاق جمیع علماء، قریب شیء، حکم شیء را دارد.

كَمَا قَالَ فِي الْهِدَايَةِ : وَمَنْ سَهَى عَنِ الْقَعْدَةِ الْأُولَى، ثُمَّ تَذَكَّرَ وَهُوَ إِلَى حَالَةِ الْقُعُودِ أَقْرَبُ عَادَ، وَقَعَدَ، وَتَشَهَّدَ، لِأَنَّ مَا يَقْرُبُ مِنَ الشَّيْءِ يَأْخُذُ حُكْمَهُ انْتَهَى.

قَالَ فِي الْكِفَايَةِ: قَوْلُهُ (يَأْخُذُ حُكْمَهُ الْخ) كَفَنَاءِ الْمِصْرِ، لَهُ حُكْمُ الْمِصْرِ وَكَحَرَمِ الْبَيْرِ لَهُ حُكْمُ الْبَيْرِ، وَمَا قَرَّبَ مِنَ الْعَامِرِ لَهُ حُكْمُ الْعَامِرِ فِي الْمَنْعِ عَنِ الْأَحْيَاءِ، كَذَا فِي الْمُحِيطِ. وَعَلَيْهِ قَوْلُ النَّبِيِّ **p**: لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ<sup>۱</sup>. اِنْتَهَى.

چنانچه در هدایه ذکر شده است اگر کسی تشهد اول را فراموش نمود سپس در حالی که به نشستن نزدیکتر است به خاطر آورد برگشته، و بنشیند و تشهد بخواند زیرا آنچه که به چیزی نزدیک شود حکم آن را می گیرد. و در کفایه در شرح قول مصنف (يَأْخُذُ حُكْمَهُ الْخ) می گوید: همانند اطراف شهر که در حکم شهر می باشد و همانند حریم چاه که حکم چاه را دارد و مانند اطراف زمین آباد شده که در منع احیای آن در حکم زمین آباد شده می باشد و همچنین بر این قول نبی اکرم **p** تأییدی بر آن می باشد که فرمودند: «به مردگان خود کلمه تشهد را تلقین کنید.» - بیمار نزدیک به مردن رامیت فرموده اند-.

**سؤال :** چون به اتفاق جمیع علما، قریب شیء، حکم شیء را گرفت. چون حکم شیء را گرفت، گویا عین شیء گشت. باید در جمیع امور شرعیه، ذکر قسمتین باشد که حل و حرمت است. پس از کدام جهت علما، دو تسمیه دیگر را مقرر نمودند که کراهت تنزیهی و کراهت تحریمی می باشد؟

۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **p** لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (سنن النسائي

کتاب الجنائز باب تلقین المیت ص ۲۵۹- ج ۲) چنانچه از ابو سعید خدری مروی است که رسول خدا **p** فرمودند: «مردگان خود را لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تلقین کنید».

/

**جواب:** چون که ثبوت حل و حرمت اصلی به نص قطعی شده بود بعد از آن مجتهدین به دلیل ظنی خود هر چند حلیت و حرمت که از آیات و احادیث استنباط نموده بودند و حرمتی که به دلیلی قطعی، ثابت شده بود، ملصق نمودند. چون نص قاطع در باره حل و حرمتی که مجتهدان استنباط نموده بودند، وارد نشده بود. لهذا حلال و حرام ننمیدند، بلکه به کراهیت تنزیهی و کراهت تحریمی مسمی گردانیدند. از جهت آن که قریب شیء حکم شیء را دارد.

وَلِهَذَا قَالَ الْفُقَهَاءُ: مَا كُرِهَ حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ وَلَمْ يُلْفَظْ بِأَنَّهُ حَرَامٌ لِعَدَمِ نَصِّ الْقَاطِعِ. قَالَ الْعَلَّامَةُ التَّفْتَازَانِيُّ فِي التَّلْوِيحِ: مَا يَأْتِي بِهِ الْمُكَلَّفُ إِنْ كَانَ تَرَكُهُ أَوْلَى فَمَعَ الْمَنْعِ عَنِ الْفِعْلِ بِدَلِيلٍ قَطْعِيٍّ حَرَامٌ، وَبِدَلِيلٍ ظَنِّيٍّ مَكْرُوهٌ كَرَاهَةُ التَّحْرِيمِ وَبِدُونِ الْمَنْعِ عَنِ الْفِعْلِ مَكْرُوهٌ كَرَاهَةُ التَّنْزِيهِ انْتَهَى.

و به همین منظور فقها می فرمایند آن چه مکروه است، در نزد امام محمد حرام است و لیکن امام محمد تلفظ به حرام نکرده زیرا دلیل قاطعی از نص بر آن نمی باشد. علامه تفتازانی در تلویح می نویسد: آنچه که مکلف

۱ - فَإِنْ قِيلَ: كَيْفَ يَصِحُّ عِبَارَةُ قَوْلِهِ: (مَا كُرِهَ حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ (رح)) وَ الْحَالُ أَنَّ الْحَرَامَ عِنْدَهُ مَا مَنَعَ بِدَلِيلٍ قَطْعِيٍّ، وَمَا مَنَعَ بِدَلِيلٍ ظَنِّيٍّ فَمَكْرُوهٌ؟ وَالْجَوَابُ: أَنَّ مَعْنَاهُ مَا كُرِهَ حَرَامٌ عَمَلًا عِنْدَهُ لَا اعْتِقَادًا، حَتَّى لَا يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّهُ، فَيَعَاقِبُ كَالْحَرَامِ. غَايَةُ الْحَوَاشِي: أَكْرَهَ كَرَاهَةً شَدِيدَةً عَنِ الْفِعْلِ بِدَلِيلٍ قَطْعِيٍّ حَرَامٌ عِنْدَ مُحَمَّدٍ (رح)) چگونه صحت دارد در حالی که حرام نزد او آن چیزی است که با دلیلی قطعی منع شده باشد و آن چیزی که با دلیل ظنی منع شده باشد، مکروه است. جواب این است: آن چه که مکروه دانسته می شود، نزد امام محمد از نظر عمل مثل حرام و از نظر اعتقاد به مانند آن نمی باشد، در نتیجه کسی که آن را حلال بشمارد کافر نمی گردد تا که به سبب آن مانند مستحل حرام عذاب داده شود.

آن را انجام می دهد، اگر ترک کردن آن اولی بوده و با دلیل قطعی از انجام آن منع شده باشد، حرام است و اگر با دلیل ظنی از آن منع شده باشد مکروه تحریمی و اگر ترک آن اولی بوده ولی از انجام آن عمل منع نشده باشد مکروه تنزیهی است. چون از عبارات سابق معلوم شد که کراهت تنزیهی، حکم حلال را دارد و شرب و عجن آب مستعمل، کراهت تنزیهی است، پس اگر کسی فرضاً شرب و عجن آن آب را نمود بر وی عتاب نیست. پس چگونه که عقاب باشد و یا بر وی حرام گردد به اتفاق جمیع علما. و دیگر چون آب مستعمل کراهت تنزیهی شد، پس مرجع آن خلاف اولی است.

كَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ فِي مَوَاضِعَ مُتَعَدِّدَةٍ وَاحِدٌ مِنْهَا قَالَ فِي النَّهْرِ نَقْلًا عَنْ الْفُتُوحِ مِنَ الْجَنَائِزِ وَالشَّهَادَاتِ: أَنَّ مَرْجِعَ كَرَاهَةِ التَّنْزِيهِ خِلَافُ الْأَوَّلَى ائْتَهَى.

چنانچه در مواضع متعدد رد المحتار می گوید که یکی از آنها این است که در کتاب النهر به نقل از فتح القدير در باب جنائز و شهادات نقل کرده و می گوید: منشأ مکروه تنزیهی عمل نمودن بر خلاف اولی می باشد.

قَالَ فِي الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ مِنَ الْجِلْدِ الثَّانِي: وَ الْكَرَاهَةُ التَّنْزِيهِيَّةُ خِلَافُ الْأَوَّلَى ائْتَهَى. در حدیقه الندیه از جلد دوم گفته: و مکروه تنزیهی عمل نمودن بر خلاف اولی است.

و این سخن مقرر جمیع علما است که بترك الاولی لا یوجب القبح والعقاب والعتاب. با ترک کردن اولی (بهتر) قبح و عذاب و سرزنش لازم نمی آید. هر گاه به ترک اولی قبح و عتاب و سرزنش از جانب شرع نباشد، پس آن متفقه بر شارب ماء مستعمل که اگر فرضاً از جهت تبرک بیاشامند چرا عتاب و سرزنش می کند و به حرمت آن آب حکم می نمایند.

/

هَذَا هُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنَّا بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ عَلَيْهِ أَلْفُ صَلَوةٍ وَتَحِيَّةٍ

خداوند به حرمت سید الکونین که هزار سلام و درود بر او باد ما و ایشان را هدایت فرماید. با آنکه مشایخ عظام، در هر وقت از اوقات که غسل ایدی خود را می نمایند به جهت اکل هر گاه متوضی باشند، غسل ایدی خود را برای تنظیف می نمایند، نیت قربت را در آن نمی کنند از جهت آنکه مبدا بعضی از سالکان مجذوب به سبب غلبه محبت، آن آب را بیاشامند.

چنانچه حضرت جابر  $\tau$  خون فصد آن حضرت  $\rho$  را بیاشامید و اگر محدث باشند و قبل از آن، دست خود نشسته باشند، آن آب غساله دست خود را نمی دهند که کس بیاشامد، بلکه زجر بلیغ می نمایند (کَمَا شَاهَدْتُ مِرَارًا) و در صورتیکه متوضی باشند و به نیت تنظیف، غسل ایدی خود را بنمایند نیز سالکان را از شرب آن آب منع می فرمایند. اگر احياناً آن آب را که حکم آب مطلق را دارد چنانچه در سابق گذشت بعضی از سالکان به جهت تبرک بیاشامند. فوراً بعضی از متفقه به سبب ترفع و تفرح حکم، حکم براستعمال آن آب می نمایند بلکه آن آب را نجاست مغلظه می دانند.

مَعَهُ أَنْ أَكْثَرَ مَنْ تَقَوَّاهُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْهَدْيَاتِ لَا يُمَيِّزُونَ الْعُثَّ مِنَ السَّمِينِ ، وَلَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الشَّمَالِ وَالْيَمِينِ. به همراه آن اکثر کسانی که این چنین سخنان بیهوده ای را به زبان می آورند لاغر را از چاق تشخیص نداده، و میان دست چپ و راست فرق نمی گذارند. باید که به اقوال لا طائل منکران نظر نکنید و متابعت قول حق را نمایند که باطل پایان ندارد. مثال کف روی آب است چون سیل حق آشکارا شود زبد باطل را نیست. و مضمحل و مغلوب می گرداند.

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا]<sup>۱</sup>

هر وادی به مقدار خود به خردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشتند حظ خود را، مراد از وادی، اودیه استعداد طالبان حق است. یعنی هر کس به قدر استعداد خود قول حق را از اهل حق که انبیاء و اولیاء الله و علمای عاملین می باشند، می شنوند و بدان منتفع می گردند. پس برداشت این آب روان، کف بلند را به زیر آورد. همچنین که ذکر کرده شده مثل می زند خدای تعالی حق را و باطل را مانند کفی روی آب و خبث بالای دریا. پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد و نیست و لاشیء گردد. و اما آنچه سود و نفع رساند مردمان را چون آب صافی که اولیا الله و علمای عاملین و قول .... حق است پس بمانند در زمین ثابت و راسخ که خلق بدان منتفع شوند. تشبیه می کند اهل حق و سخن حق را در افاده و ثبات به آبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و تشبیه می کند اهل باطل و باطل را در قلت نفع بل عدم نفع و سرعت زوال به کفی که بر روی آب است.

بدان ای طالب صادق که مطلب و مقصد این کم بضاعت و سرا پا تقصیر و کدورت از وضاحت که در این مقام درباره آب مستعمل نمودیم، از

۱- سوره رعد آیه ۱۷ «فرو فرستاد از آسمان آب را. پس جاری شد رودها به اندازه خویش. پس برداشت آب روان کفی بر روی آب آینده» (أَنْزَلَ) فرو فرستاد (مِنْ السَّمَاءِ) از سحاب یا از جانب آسمان (مَاءً) آبی را (فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ) پس برفت رودخانه ها از آب (بِقَدَرِهَا) به اندازه خود یعنی بر وادی بمقدار خود و بزرگی و تنگی و خرابی برداشت یا باندازه ای که خداوند مقرر نموده که سود رساند و زیان نکند (فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ) پس برداشت این آب روان (زَبَدًا رَابِيًا) کف بلند را بر زبر آورد. تفسیر حسینی ص ۵۳۹

/

حلیت و طهارت تقویت قول حق و قوی است بر قول باطل و ضعیف. از جهت آنکه اگر احیاناً مسترشدان از جهت تبرک آب غسل دست مرشدان خود را آشامیدند، باید که عیب گوئی و طعن بر ایشان نکنید و ایشان را مبتدع و ضال ننامید. و دیگر حکم بر حرمت و نجاست آب مستعمل و نا روای شرب آن نکنید که نقض قول مفتی به و ظاهر روایت و تکذیب چنین علمای تحریر که فتوی بر طهارت و حلیت آن نموده اند، می شود باید و لازم است که قبل از خوردن ماء که مستعمل باشد هیچ کس را به شرب و عجن آن امر نکنید. حتی الوسع منع نمائید از شرب و عجن آن به طریق نصیحت تا بیرون شوند از اختلاف روایتین مرجوحین که از امام اعظم (رح) روایت شده است و تعصب و تعنت را از میان رفع نموده تا نصیحت بر ایشان اثر نماید.

«اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ وَارِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى P» خداوندا بحرمت محمد مصطفی P حق را به ما حق نشان ده و متابعت آن را روزیمان فرما و باطل را باطل نشان ده و دوری از آن را نصیبمان کن.



## فصل شانزدهم

### در بیان شستن دست

در بیان بعضی علماء که یکی از فعلهای بدعت و نامشروع که مردم عوام می کنند آن است که دست شیخ خود را تنها می شویند و این مخالف شرع است. **۵** : اَجْمَعُوا وَضُوءَكُمْ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَكُمْ اِنْتَهَى. آب دست خود را جمع کنید تا خداوند پراکندگی شما را جمع کند.

---

۱ - فَوَرَدَ الْحَدِيثُ: اَجْمَعُوا وَضُوءَكُمْ جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَكُمْ: الْحَدِيثُ اَي تَفَرُّقَكُمْ. وَالْحَدِيثُ رَوَاهُ الْقُضَاعِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ بِإِسْنَادٍ لَا بَأْسَ بِهِ. وَكَانَ حَقُّ الْمُصَنِّفِ (رح) أَنْ يَأْتِيَ بِهَذِهِ الْجُمْلَةِ قَرِيبًا مِمَّا سَبَقَ لِيَكُونَ مُتَعَلِّقٌ غَسْلَ الْيَدِ عَلَى طَبَقِ التَّسْقِ، وَالْحَاصِلُ أَنَّ الْجَمْعَ عَلَى غَسْلِ الْأَيْدِي فِي الطَّسْتِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا كَانَ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ، بَلْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَى التَّوَاضُعِ وَالْإِنْكَسَارِ، وَابْعَدُ عَنْ طَوْلِ الْإِنْتَظَارِ. فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يُصِيبَ مَاءُ كُلِّ وَاحِدٍ كَمَا يَفْعَلُ بَعْضُ الْمُتَكَبِّرِينَ مِنَ الْأَعْجَامِ لِمَا تَقَدَّمَ.

پس در حدیث وارد شده است که جمع کنید آب دست خود را تا خداوند تفرقه شما را جمع کند. و این حدیث را قضاعی از ابی هریره با اسنادی که هیچ باکی در آن نیست روایت نموده است: و این حق مصنف بود تا این جمله را متصل به بحث گذشته بیاورد. تا آنچه که متعلق به شستن دست می باشد بر طبق قاعده وقانون باشد. و حاصل این بحث این است که اگر گروهی دستان خود را داخل تشتی بزرگ بشویند، هیچ اشکالی ندارد زمانی که در یک حال باشند بلکه به تواضع و عجز نزدیکتر می باشد و از انتظار طولانی به دور است. در غیر این صورت پس شایسته نیست آب هر شخص جداگانه

/

جواب اول از عبارت ایشان آنکه این حدیثی که ایشان بدان استدلال می نمایند ضعیف است عمل بدان نشاید دلیل برضعیف آن قول ملا علی القاری (رح) است قَالَ: هَذَا الْحَدِيثُ رَوَاهُ الْقُضَاعِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ بِإِسْنَادٍ لَا بَأْسَ بِهِ. هر گاه به اسناد او باک نباشد، پس عمل بدان از کدام جهت جایز باشد. اگر کسی گوید هر گاه عمل به این حدیث جایز نباشد، پس صاحب عین العلم چگونه بر مدعی خود دلیل می ساخت؟ جواب گوییم که مقصد آن عالم بالله به آوردن این چنین احادیث که در کتاب خود آورده است آن است که بندگان خدا به اخلاق حسنه راهنمایی شوند اگر چه به اقوال بزرگان باشد. فکیف که به احادیث ضعیف باشد و عمل به مندوبات نمایند که اتیان بدان موجب ثواب است و عدم اتیان بدان، موجب عتاب نیست. پس عقاب کجا باشد چنانچه از تسمیه مندوب معلوم می شود.

قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ : وَيُسَمَّى مَنُذُوبًا مِنْ حَيْثُ إِنَّ الشَّارِعَ بَيَّنَّ ثَوَابَهُ وَفَضِيلَتَهُ ؛ مِنْ نَدْبِ الْمَيِّتِ : وَهُوَ تَعْدِيدُ مَحَاسِنِهِ ، وَحُكْمُهُ الثَّوَابُ عَلَى الْفِعْلِ وَ عَدَمُ اللَّوْمِ عَلَى التَّرْكِ اِنْتَهَى.

---

ریخته شود همچنان که بعضی از متکبران عجمی آن را انجام می دادند چنانچه در قبل گذشت. (ملاعلی قاری مختصرا الحاشیه علی کتاب عین العلم باب فی الاتباع فی المعشیه ص ۲۲۸)

### □ شانزدهم در بیان بعضی علماء

در رد المحتار آمده است که مستحب را، مندوب نامیده اند . زیرا شارع (صاحب شریعت) ثواب و فضیلت آن را بیان نموده است و مندوب از (ندب المیت) گرفته شده که عبارت از شمردن نیکی های میت است. و حکم مستحب این است که انجام آن ثواب و ترک آن ملامت و سرزنش ندارد .

نه آنکه مقصد صاحب عین العلم و باقی علمای اخلاق که احادیث p و آثار صحابه کرام و اقوال تابعین و مجتهدین و اقوال اولیاء الله و علماء عاملین را که در کتب خود ذکر نمودند، اعتراضات بر بندگان خدا است و تشدید در دین. که هر کس این عمل را نمود فیها و نعمت و گرنه اخلاف شرع نموده مبتدع و ضال است مثل که آن علمای بی عمل اقوال آن علما حق و ناصحان دین را دلیل خود می سازند مقصد ایشان به جز اعتراض بر بندگان خدا و تشدید در دین از جهت ترفع و تفخر و جمع حطام مموء (نجاست زر اندود) دیگر چیز نیست با آنکه خود ایشان به گرد مندوبات نمی گردند و عوام الناس که ترک مندوب و یا ترک اموری که لایأس به است مثل مسأله ای که ما در آن قرار داریم. از ایشان صادر شود. فوراً به جهت تفخر و ترفع نه به جهت نصیحت و اظهار حق، ایشان را زجر می نمایند و حکم مبتدع و ضال بر آن ساده دلان می کنند هر گاه به ترک مندوب آن شخص مبتدع و ضال گردد و از جاده شرع بیرون شود باید و لازم است که اکثر اهل اسلام مبتدع و ضال باشند از جهت آنکه سنن زوائد را که دو رکعت قبل از نماز ظهر است و چهار رکعت قبل از نماز عصر است و شش رکعت بعد از نماز مغرب است و چهار رکعت قبل از

/

عشاء و چهار رکعت بعد از عشاء می باشد و یا نماز تهجد که آن حضرت  
 پمانند فرائض او را ترک نمی کردند

الحال بر ما مندوب است هیچ کس را ندیدم و نشنیدم که آنها را بجا آرند مگر بعضی از زهاد و عباد. پس کجا مندوب دیگر راجا آرند. جواب ثانی آن است که اگر فرضاً این حدیث به صحت پیوندد و لفظ امر در اینجا برای استحباب و ندب است از جهت آنکه خبر واحد و غریب است بغیر از استحباب و ندب که واجب و سنت باشد از آن مفهوم نمی گردد.

كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ لَهُ أَدْنَى مُمَارَسَةٍ فِي هَذَا الْفَنِّ. چنانچه پوشیده نیست بر کسی که کم ترین مهارتی در این موضوع داشته باشد. بدان ای طالب صادق که مقصد این ذره نابکار و مذنب خاکسار از این تفصیل که در این مقام نمودم آن است که اگر بعضی از سالکان به جهت عزت و حرمت دست شیخ خود را در اناء علاحدہ (ظرف جداگانه) مغسول ساختند باید که به آن شخص عیب نگیرید و نسبت مبتدع و ضال بر او نکنید زیرا که تبرک (مالا بأس به) حتی که تبرک مندوب و سنن زوائد از جانب شارع بر تارک آن عتاب نیست چنانکه در سابق گذشت. پس چه قدرت است غیر را که در ترک این امور کسی را عتاب کند یا نسبت نالایق و ذم نامستحق بر او نماید.

**فصل هفدهم**  
**در بیان نصیحتی که مفید است**  
**هر شخصی را**

بدان ای عزیز حتی الوسع که دارید باید فعلی که اتیان بدان موجب ثواب است از دست ندهید که دنیا، دار عمل است و جای جمع نمودن توشه اخروی است و آخرت، دار قرب جزا است و قرب و جزا به مقدار عمل می باشد هر چند که در دنیا عمل بیشتر نمایی در آخرت جزا بیشتر یابی. کوشش کن که ترک مندوبی از مندوبات و سنتی از سنن زوائد از تو به وجود نیاید اگر چه در ترک ایشان مؤاخذه نیست اما اتیان بدیشان موجب ثواب است باید که در هیچ عبادت از فرائض و واجبات سنن مؤکده و غیره عبادات تکاسلی و بی پروایی نورزید از جهتی که من سیدم و یا از نسل شریفم و یا سید زاده شیخ زاده و ملا زاده ام و به نسب خود و پدران خود مغرور نشوید. اعتماد بر آنها ننمایید که اعتماد را نشاید زیرا که اعتماد بر نسب و پدر عزت جستن است به چیزی که در غیر تو است و آن نیز به قدرت تو نیست. پس اعتماد بر مجرد نسب بدون حسب و بر عمل غیر، حماقت صرف و جهل محض است. چنانچه شاعری فرماید:

✓ شعر:

لَئِنْ فَخَرْتَ بِآبَاءِ ذَوِي شَرَفٍ

لَقَدْ صَدَقْتَ وَلَكِنْ بُسْ مَا وَلَدُوا

ترجمه: اگر به پدران صاحب شرافت افتخار کنی راست گفتی  
لیکن آنان چه فرزند بد و ناخلفی زاییده اند.

/

اعتماد بر آن چیز باید کرد که در نفس تو موجود باشد و عملی که از نفس تو صادر شده باشد چرا که مجرد نسب بدون حسب و فخر نمودن به پدران تا وقتی که روح در بدن تو باشد، بدان نواهد نازید، چون ملک الموت با اعوان در رسد و روح تو را از بدن تو جدا سازد آن وقت بغیر از عمل تو دیگر به کارت نیاید و آن نسب و پدران که بدان فخر می نمودی در عقبیت می ماند .

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَسَاءَ لُونُ] یعنی نسبی که هر روز بدان مفاخرت می کنند فردا ایشان را منفعت نبخشد از آن جهت است که فخر به پدران بر روز قیامت به کس دستگیری نمی کند بدون عمل آن کس پس فرمود آن حضرت p: يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ يَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اَعْمَلَا لِأَنْفُسِكُمَا فَإِنِّي لَا أُغْنِي عَنْكُمَا شَيْئًا<sup>۲</sup>.

۱- سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ «پس چون دمیده شود در صور پس قرابتها نباشد

میان ایشان آن روز و نه با یکدیگر سؤال و جواب کنند. »

۲ - يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ اَعْمَلَا عَيْنُ الْعِلْمِ ص ۴۶۷ باب ۱۲ و ایضا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ

اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ: قَالَ لَنَا وَكِيعٌ وَيُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ: قَالَ لَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا نَزَلَتْ (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ) قَامَ رَسُولُ اللَّهِ p عَلَى الصَّفَا يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ يَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَا بِنْتَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا، سَلُونِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتُمْ. (صحيح المسلم ص ۱۱۴- ج ۱ كِتَابُ الْإِيمَانِ، بَابُ بَيَانِ مَنْ مَاتَ عَلَى الْكُفْرِ فَهُوَ فِي النَّارِ وَلَا تَنَالُهُ شَفَاعَةٌ)

از حضرت عایشه روایت شده است: زمانی که آیه (بیم ده ای پیامبرخویشان

نزدیک خود را) نازل شد رسول خدا p روی کوه صفا ایستاده و فرمودند: « ای فاطمه دختر محمد و ای صفیه دختر عبد المطلب و ای فرزندان عبدالمطلب برای شما از جانب

مفید است هر شخصی را

چنانچه آن حضرت ρ فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد و ای صفیه دختر عبدالمطلب عمل کنید برای خود زیرا من شما را از چیزی بی نیاز نخواهم کرد». هر گاه پیغمبر اولین و آخرین که خلاصه موجودات است، دنیا و ما فیها را همه به سبب وجود ذی وجود آن حضرت ρ آفریده اند این چنین سخن را به عمه و دختر خود فرمود و ایشان را تنذیر و تخویف می نمود و به عمل نفسهای ایشان باعث می گردانید پس دیگران را از امت او ρ چه رسد دفع عذاب از اولاد و اقرباء خود نماید.

✓ بیت:

کار نیکو کن اگر مزدنکو می طلبی

که جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند

کارا اگر نیست تورادر طمع اجر مباح

مزد مزدور به اندازه کردار دهند

باید و لازم است که این آیه را همیشه اوقات نصب العین خود

سازید که [يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ]<sup>۱</sup>

---

خداوند هیچ چیزی را مالک نمی باشم از مال من آنچه می خواهید طلب نمائید. « این حدیث را صحیح مسلم در کتاب الایمان آورده است.

۱ - سوره روم آیه ۱۹ «بر می آرد زنده را از مرده و بر می آرد مرده را از زنده

و زنده می سازد زمین را بعد مردن آن و همچنین بر آورده خواهید شد یعنی از قبور پس چون دمیده شود در صور پس قرابتها نباشد میان ایشان. «

/

زیرا که از بعضی احیایان انبیاء و اولیاء و علما اند فرزندان مرده در وجود آمده اند مثل کنعان پسر نوح  $\cup$  که همه عالم را ازو ننگ و عار است چنانچه حق  $I$  در حق او فرموده که [قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ]<sup>۱</sup> و یا مانند این لاشی بی عمل که تمامی مردم از آن متنفرند بغیر از گمراهی و خلاف امر  $\Psi$  دیگر چیز از آن سر نمی زند از چنان شخصی به وجود آمده که تمام خراسان به نور آن کامل مکمل منوراند. و از بعض مردگان فرزندان زنده در وجود آمده مثل ابراهیم  $\cup$  که از آزر به وجود آمد و مثل محمد مصطفی  $\rho$  که از وجود شریف او همه عالم زنده است از عبد الله به وجود آمد اگرچه مذهب متأخرین علما بر آنست که آبای آن حضرت  $\rho$  را به شب معراج حق  $\Psi$  زنده گردانید و همه ایشان به آن حضرت  $\rho$  گرویدند و بر اسلام مردند و آنچه که متقدمین علما فرموده که «أَبَوَاهُ  $\rho$  مَاتَا عَلَى الْكُفْرِ» پدر و مادر او بر کفر مردند «آن موت اول است که قبل از معراج بوده باید که گمان بد به کسی از مؤمنان نکنید خصوصا در حق بزرگان دین و اولیای عارفین، چرا که مجدد الف ثانی - قدس سره - فرموده که بی سعادت ترین مردمان که خسران ابدی نقد وقت او باشد عیب گویی و عیب بین این طایفه علیه است از جهت آنکه بدگمانی بر مسلمان جایز نیست.

۱ - سوره هود آیه ۴۶ «گفت ای نوح هر آینه وی نیست از کسان تو هر آینه وی خداوند کار ناشایست است.»



مفید است هر شخصی را

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ]<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمانها پرهیزید چون به تحقیق بعضی از گمانها گناه کاری است.»

#### بدانید که ظن بر چهار قسم است

اول مأمور به و آن حسن ظن است به خدا و به مومنان در خبر آمده است که «إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْإِيمَانِ»<sup>۲</sup> «گمان و ظن نیک از ایمان است». دوم حرام و آن گمان بد به خدا و مؤمنان است که موجب اثم است. سوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه. چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی، در اینجا مراد قسم دوم است.

وَأَيْضًا قَالَ ۛ: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ<sup>۳</sup>. بر شماست که از گمان بد پرهیزید، زیرا گمان، دروغ ترین سخنها می باشد.

۱ - سوره حجرات آیه ۱۲ «ای مسلمانان احتراز کنید از بسیار گمان بد هر آئینه

بعضی از بد گمانی ها گناه است»

: حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ. و ۲p - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

فرمودند: «گمان نیک از p همچنین روایت است از حضرت ابو هریره که پیامبر خدا

نیکویی عبادت است». (رواه احمد و ابوداود - مشکوة المصابیح ص ۴۲۹ - ج ۲)

۳ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۛ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلَا تَحَسَّسُوا، وَلَا تَجَسَّسُوا، وَلَا تَنَافَسُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. (صحیح المسلم - ص ۳۱۶ - جلد ۲ - كِتَابُ الْبِرِّ وَالصَّلَةِ وَالْأَدَابِ بَابُ تَحْرِيمِ الظَّنِّ وَالتَّجَسُّسِ وَالتَّنَافُسِ وَالتَّحَاسُدِ وَالتَّبَاغُضِ وَالتَّدَابُرِ) صحیح البخاری - ص ۸۹۶ - ج ۲ - جزء ۲۵ - كِتَابُ الْأَدَبِ بَابُ

/

ودیگر بد گمانی بر مؤمنان تو را بر تجسس احوال و افعال ایشان مبتلا می سازد و تجسس، تو را در غیبت ایشان باعث می گرداند. این هردو نارواست.

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : [ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ]<sup>۱</sup>

یعنی آیا دوست می دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید. پس مکروه دارید آن را که بخورید پس همچنان که اکل گوشت مرده را کارهید (مکروه می دانید) باید که غیبت را کاره باشید.

✓ رباعی:

آن کس که لوای غیبت افراخته است

او از تن مردگان غذا ساخته است

و آن کس که به عیب خلق پرداخته است

مَا يُنْهَى عَنِ التَّحَاسُّدِ وَالتَّنَادِبِ (صحیح المسلم - ج ۲ - ص ۳۱۶) (صحیح البخاری - ج ۲ - ص ۸۹۶ - کتاب الادب) از حضرت ابو هریره مروی است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از گمان پرهیز کنید زیرا گمان، دروغ ترین سخن هاست و به دنبال سخن های مردم نگردید و تجسس نکنید و با هم رقابت نکنید (رقابت ناسالم) و حسادت نکنید و نسبت به یکدیگر کینه و دشمنی نداشته باشید و از همدیگر روی نگردانید و بندگان خدا باشید در حالی که با همدیگر برادرید.»

۱ - سوره حجرات آیه ۱۲ «عیب دیگران راجستجو مکنید و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را آیا دوست می دارد کسی از شما که بخورد گوشت برادر خود را که مرده باشد. پس متنفر می شوید از آن و بترسید از خدا هر آینه خدای توبه پذیرنده مهربان است.»

مفید است هر شخصی را

ز آن است که عیب خویش شناخته است

وَأَيْضًا قَالَ **U** : وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا تَحَسَّسُوا ، وَلَا تَقَاطَعُوا ، وَلَا تَدَابَرُوا ، وَ  
كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا.<sup>۱</sup>

و همچنین پیامبر خدا **P** فرمودند: « تجسس نکنید و به دنبال  
سخنان مردم نگردید، با هم قطع رابطه نکنید، به هم دیگر پشت نکنید، و  
بندگان خدا باشید در حالی که با هم برادرید.»

یعنی جستجوی اقوال و احوال و افعال ایشان را در پس و پشت  
نکنید تا بر اخبار و افعال ایشان مطلع شوید و به چشم و سمع، مراقب  
و منتظر اخبار و افعال ایشان نباشید و قطع صله رحم نورزید و روشی که  
باهم دیگر داشته باشید قطع ننمایید که سبب پشت گردانی یکدیگر  
می شوید که این جمله همه مذموم می باشد و باشید برادران دینی و به

---

۱ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ **P** قَالَ : إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ ، أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ،  
وَلَا تَحَسَّسُوا ، وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا تَنَافَسُوا ، وَلَا تَحَاسَدُوا ، وَلَا تَبَاغَضُوا ، وَلَا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ  
إِخْوَانًا. (صحيح المسلم - ص ۳۱۶ - ج ۲ - كِتَابُ الْبِرِّ وَالصَّلَةِ وَالْأَدَبِ بَابُ تَحْرِيمِ الظَّنِّ وَ  
التَّجَسُّسِ وَالتَّنَافُسِ وَتَحَوُّهَا)

فرمود : از ظن و گمان بر حذر باشید **P** روایت است رسول خدا **P** و از ابی هریره  
پس همانا ظن و گمان دروغ ترین سخن است . و دنبال سخن یکدیگر نروید و تجسس  
مکنید و با یکدیگر رقابت نکنید (رقابت ناسالم ) و حسد نورزید و بر یکدیگر بغض و کینه  
نداشته باشید و بر یکدیگر پشت نگردانید و بندگان خداوند باشید در حالی که با یکدیگر  
برادر هستید.

/

نقص یکدیگر راضی نباشید که دراصل وضع همه شما اولاد یک ذکر و انثی می باشید که آدم U و حواء است چنانچه حق I می فرماید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ<sup>۱</sup>]

چون همه از یک پدر و مادر باشید پس به نسبت فخر کردن و درنسیبی طعن زدن و گمان بد کردن و غیبت نمودن هیچ وجهی ندارد.

✓ شعر:

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ  
أَبُوهُمْ الْآدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ

انسان ها از نظر شکل ظاهری با هم برابر هستند چون پدر همه آنها آدم و مادرشان حوا می باشد.

✓ بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان  
گرما نرسیدیم تو شاید برسی

---

۱ - سوره حجرات آیه ۱۳ «ای مردمان هرآینه آفریدیم شما را از یک مرد و از یک زن و ساختیم شما را جماعتها و قبیله ها تا یکدیگر را شناسد هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما ست هرآینه خدا دانا و خبردارست.»

مفید است هر شخصی را

اَللّٰهُمَّ وَفَّقْنِيْ بِاِثْبَانِ الْاَعْمَالِ الْحَسَنَةِ ، وَصَانَتِيْ مِنْ الْاَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ بِحُرْمَةِ  
 مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ الْبَرِيَّةِ اَمِيْن. خدايا به حرمت بهترين مخلوقات حضرت محمد  $\rho$   
 مرا به انجام اعمال نيك توفيق ده و از اخلاق بد محفوظ گردان .



### فصل هیجدهم :

در بیان آنکه بعضی از علما گفته اند در این زمان  
بدعت جدیده موجود شده که یکی خود را شیخ زاده و  
سید زاده نام کند و دیگران پیش او ایستند و او اتکاء کرده  
این چنین فعل نامشروع می باشد.

بعضی از علما در رساله مفتریات و مخترعات خود آورده است که در این  
زمان بدعت جدیده موجود شده که یکی خود را شیخ زاده و سید زاده نام کند  
و دیگران پیش او ایستند و او اتکاء کرده این چنین فعل نامشروع می باشد.  
كَمَا قَالَ صَاحِبُ عَيْنِ الْعِلْمِ فِي الْبَابِ الثَّانِي عَشَرَ : عَلَامَةُ الْكِبَرِ الْإِتِّكَاءُ وَقِيَامُ  
النَّاسِ . فَجَاءَ حَدِيثٌ : إِنَّ مَنْ قَعَدَ وَالنَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامٌ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ .

چنانچه صاحب عین العلم می نویسد : از علامتهای تکبر تکیه  
دادن است در حالی که مردم ایستاده باشند . و در حدیث آمده است هر کس  
بنشیند در حالی که مردم جلوی روی او ایستاده باشند، او اهل جهنم است.

جواب عبارت ایشان آنکه این وعید که در حدیث واقع شده است،  
در شأن آن شخص است که به قیام مردم راضی باشد که در نزد او بایستند  
و یا مردم رابه قیام در نزد خود امر کرده باشد مثل حکام و ظلام و متکبرین  
که از جهت کبر و ترفع، خادمان خود رابه قیام در نزد خود امر می کنند .

قَالَ فِي يَنْبُوعِ الْحِكَمِ : قَوْلُهُ ' (وَقِيَامُ النَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ الْخ) أَيْ حُبُّهُ ' قِيَامُ  
النَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ غَيْرِ غَرَضٍ صَحِيحٌ ائْتَهَى . و صاحب ینبوع حدیث بالا را این  
طور تفسیر می کند یعنی او دوست داشته باشد مردم بدون هیچ قصد نیکی  
در مقابلش بایستند.

/

قَالَ الْمُفْتَى مُحَمَّدٌ حَسَنٌ : قَوْلُهُ (وَقِيَامُ النَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ الْخ) أَيْ بِرِضَاهُ  
وَرَغْبَتِهِ انْتَهَى.

مفتی محمد حسن این حدیث را این طور تفسیر می کند یعنی  
مردم به رضا و رغبت او ، در جلوی او بایستند.

قَالَ مُلَّا عَلِيُّ الْقَارِي: وَالْحَدِيثُ الْمَعْرُوفُ بِلَفْظِ (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتِمَّ لَهُ  
الرِّجَالُ قِيَامًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ). رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْ  
مُعَاوِيَةَ<sup>١</sup> انْتَهَى.

ملا علی القاری می فرماید حدیث معروف در این مورد با این لفظ  
آمده است : «هر کس دوست بدارد که مردم جلوی او بایستند پس جایگاه  
خود را در جهنم آماده کند».

چون از عبارت ینبوع الحکم ومفتی محمد حسن وملا علی قاری  
معلوم شد که در قیام منهی عنه حب ورضای قاعد، شرط است معلوم شد  
که بدون حب ورضا منهی عنه نیست و دیگر متکی ازدو حال خالی نخواهد  
بود یا از جهت تکبر و ترفع تکیه کرده باشد و یا از جهت ضعف واسترواح  
و خستگی و مطلب دیگر که حاجت بدان موقوف باشد اتکاء نموده باشد هر

١ - وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتِمَّ لَهُ الرِّجَالُ بَيْنَ يَدَيْهِ قِيَامًا فَلْيَتَّبِعُوا  
مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ طَمَكْس عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْة الْجُهَنِيِّ ٢ جَامِعُ الْأَحَادِيثِ، لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ  
وَالْجَامِعِ الْكَبِيرِ ( المیم مع نون ازهر ص ۲۷۸- سطر ۵ ج ۹- قسم الاقوال )



گاه به نیت کبر تکیه کرده باشد و مردم در نزد او ایستاده باشند به اتفاق  
جميع علماء جایز نیست.

/

لَقَوْلِهِ تَعَالَى [ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ]<sup>۱</sup>.

وَفِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ : الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظَمَةُ إِزَارِي ، فَمَنْ تَارَعَني فِيهِمَا قَصَمْتُهُ ، أَيْ أَهْلَكْتُهُ ، وَالْقِيَّتُهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ<sup>۲</sup>.

۱ - سوره نحل آیه ۲۳ «هر آیینی او دوست ندارد سرکشان را.»

۲ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ  $\text{ع}$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\text{ﷺ}$  : يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظَمَةُ إِزَارِي ، فَمَنْ تَارَعَني وَاحِدًا مِنْهُمَا أَذْخَلْتُهُ النَّارَ . وَفِي رِوَايَةٍ قَدْفَتْهُ فِي النَّارِ . حَدِيثُ حُضْرَتِ أَبُو هُرَيْرَةَ  $\text{ع}$  كَه قَبْلًا تَرْجَمَهُ شَدِيدَةً . (رواه مسلم مشكوة المصابيح ص ۴۳۳ - جلد ۲ بَابُ الْغَضَبِ وَالْكِبْرِ ) ( ابو داود ص ۲۱۱ ج ۲ كِتَابُ اللَّبَاسِ بَابُ مَا جَاءَ فِي الْكِبْرِ )  
قَوْلُهُ: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي أَيْ بِمَنْزِلَتِهِ فِي إِظْهَارِ مُلْكِيٍّ وَ مَلَكُوتِيٍّ ، وَالْعِظَمَةُ إِزَارِي أَيْ بِمَنْزِلَتِهِ فِي أَسْرَارِ جَبْرُوتِيٍّ وَ نَا سُوتِيٍّ . وَالْمَعْنَى أَنَّهُمَا صِفَتَانِ بِيٍّ ، لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ غَيْرِيٍّ ، كَمَا أَنَّ رِذَاءَ الْإِنْسَانِ وَإِزَارَهُ مُحْتَصَانٌ بِهِ ، وَلَا يُشَارِكُهُ أَحَدٌ فِي لَبْسِهِ . (ملا علی القاری)

مفهوم حدیث این است که: کبریاوردای من است یعنی کبریا در اظهار نمودن ملک و ملکوت منبه منزله ردا است و عظمت ازار من است یعنی عظمت به منزله ازار در اسرار عالم جبروت و عالم ناسوت من می باشد. و معنی اینگونه می شود که اینها دو صفت برای من می باشند که مناسب هیچ شخصی غیر از من نیست همان گونه که لباس انسان مختص به خودش می باشد و کسی با وی در پوشیدن آن شریک نیست. (ملا علی قاری)

و در حدیث قدسی آمده است: «کبر یاردای من است و عظمت ازار من است هر کس با من در آنها مجادله نماید او را هلاک می کنم و در جهنم می اندازم». هرگاه به نیت کبر و ترفع نباشد به اتفاق جمیع علماء جایز است از جهت آنکه هیچ کس از علماء منع نفرموده اند چون حب قیام و رضای بدان و نیت کبر در حالت انکار از امور باطنی می باشد و اطلاع بر آنها متعسر است به غیر از خود آن شخص. باید و لازم است که گمان بد بر مؤمنان ننمایید که نارواست چنانچه بحث آن در سابق گذشت خصوصاً در حق فقراء صوفیه که انکار بر مقلد ایشان برای جمیع اولیاء الله انکار است.

كَمَا قَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: مَنْ صَاحَ صَيِّحَةً بِالْكَذِبِ ،  
وَأَنكَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ فَلَا يَجِدُ الصَّدَقَ فِي تَكْذِيبِهِ ، لَانَ انْكَارُهُ رَاجِعٌ إِلَى الْأَصْلِ  
لِأَنَّ الْإِنكَارَ شَوْمٌ وَالْمُنْكَرُ مَحْرُومٌ . وَ مَنْ أَكْكَرَ عَلَى وَاحِدٍ مِنَ الصُّوفِيَّةِ فَقَدْ أَكْكَرَ  
عَلَى الْكُلِّ لِأَنَّ طَرِيقَتَهُمْ وَاحِدٌ فِي الْحَقِيقَةِ ، وَ مَقْصُودُ هُمْ وَاحِدٌ وَ هُوَ اللَّهُ Y اِنْتَهَى

چنانچه ذوالنون مصری (رح) می فرماید: «اگر کسی به دروغ فریاد بزند و دیگری آن را انکار کند، در انکار خود، صداقتی نمی یابد چون انکار او به اصل بر می گردد زیرا که انکار شوم بوده و منکر محروم است پس هر کس که بر یکی از صوفیان کرام انکار کند به تحقیق بر همه ایشان انکار کرده است زیرا در حقیقت راه و روش همه ایشان یکی بوده و هدفشان یک چیز است که آن الله Y می باشد» و بر جمیع مؤمنان گمان نیک باید داشت که موجب سلامتی ایمان است.

/

قَالَ **u** : إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْإِيمَانِ<sup>١</sup> . وَأَيْضًا قَالَ **u** : ظَنُّ الْمُؤْمِنِ عَلَى مُؤْمِنٍ خَيْرٌ مَّا لَا يُرَى . رسول خدا **p** فرمودند: «که گمان نیکو از ایمان است». و همچنین فرمود: «باید گمان مؤمن بر مؤمن خیر باشد مادامیکه از وی بدی دیده نشود.»

حب و رضا و نیت کبر از امور ظاهری نیست که دیده شود بر امور باطنی بر صاحب آن گمان بد نسازید که رؤیت موقوف بر امور ظاهری است آن هم به یقین باشد نه به شک .

باید و لازم که به فرموده: حدیث شریف که لِكُلِّ امْرَأٍ مَاتَوَى<sup>٢</sup> بر هیچ کس از مؤمنان گمان بد نکنید که نیت آن شخص در امور ظاهری و باطنی معتبر است

---

: حُسْنُ الظَّنِّ مِنَ الْعِبَادَةِ . رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ **p** ١ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

أَبُو دَاوُدَ. (مشکوٰۃ المصابیح ص ٤٢٩)

٢ - عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ **r** عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ **p** يَقُولُ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَإِنَّمَا لِامْرَأٍ مَاتَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِيَ هِجْرَتُهُ ، إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ. (صحيح البخاری - ص ٢ ج ١ - بَابُ كَيْفَ كَانَ بَدْءُ الْوَحْيِ إِلَى الرَّسُولِ **p** مشکوٰۃ)

[رَبَّنَا فَاعْفُ رَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ] <sup>۱</sup>

«پروردگار ما پس بیا مرز گناهان ما را و دور کن از ما بدیهای ما را و  
بمیران ما را با نیکوکاران»

---

/

در حالیکه بر منبر نشسته بودند روایت شده است از حضرت عمر بن خطاب شنیدم که فرمود: «اصل و بنیاد اعمال، بر نیتهاست و برای آنکه فرمودند: از رسول خدا هر شخصی آنچه را که نیت می کند است. پس کسی که هجرت او به سوی دنیا باشد تا اینکه به آن برسد تا برسد به آن و یا این که به سوی زنی تا با او ازدواج نماید، پس هجرت او به سوی آنچه که هجرت کرده است می باشد. و اجر هجرت برای رضای خدا را بدست نمی آورد.»

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۹۳

## فصل نوزدهم

### در بیان فضیلت علمای عاملین

بعضی از علمای بی عمل که در رساله خود آورده اند که

فَضِيلَةُ الْعُلَمَاءِ أَبْلَغُ مِنَ الْفُقَرَاءِ لِأَنَّهُ وَرَدَ فِي مَدْحِ الْعُلَمَاءِ خُمْسُ أَلْفٍ وَ  
ثَمَانِيَةِ حَدِيثٍ اِنْتَهَى.

فضیلت علما، بلیغ تر و بیشتر از فقیران است زیرا در باره تعریف و  
فضیلت علماء بیش از پنج هزار و هشت حدیث وارد شده است.

**جواب اول:** عبارت ایشان بنابر تسلیم آنکه اگر مراد از علما که در  
آیات واحادیث واقع شده است علماء بالله که جامع علم ظاهر و باطن است  
و علمای عاملین که به علم ظاهر خود عمل می نمایند باشد شک نیست که  
از فقرای مبتدی و متوسط که به مقام ارشاد نرسیده باشند و از علم ظاهر به  
قدر مفروض، حظ فرا نگرفته باشند، افضل است.

به فرموده حدیث شریف که « خَيْرُ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ »<sup>۱</sup> زیرا که  
علم علماء عاملین متعدی است خلق بدان منتفع می گردند و علم باطنی

---

۱ - جَاءَ فِي مَسْنَدِ الشَّهَابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ  
قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. در مسند شهاب از حضرت عبدالله ابن عباس روایت شده  
است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین مردم سودمندترین آنها برای مردم است.»  
شرف الامه المحمدیه تصنیف محمد ابن علوی المالکی الحسینی. القضاء عن  
جابر حدیث جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر (تألیف الامام جلال الدین عبد  
الرحمن بن ابی بکر السیوطی ص ۶۲۳ - ج ۱) (این حدیث از حضرت جابر در جامع الصغیر  
تألیف سیوطی آمده است).

فقرای مبتدی و متوسط، لازمی است غیر از ایشان به دیگر کس تعدی نمی کند و فقرای منتهی که بی تحصیل علوم ظاهری به کمال ولایت رسیده اند . و خلعت ارشاد در بر کرده اند و به علم لدنی مفتخر گردیده اند مثل حضرت ابو سعود سندی - قدس سره - و شیخ نامقی - قدس سره - و شیخ برکه - قدس سره - حضرت خواجه عبید الله احرار - قدس سره - و باقی مشایخ که از علم ظاهری حظ فرا نگرفته باشند از زمره علما بالله و علمای عاملین می باشند.

به جهت آنکه از این بزرگان دین نیز مردم منتفع می گردند بلکه علمای متبحر محتاج به استفاده علوم باطنی به ایشان می باشند مثل مولوی عبد الرحمن جامی - قدس سره - وفخر الدین علی بن الحسین الواعظ الکاشفی - قدس سره - و مولوی محمد ظاهر - قدس سره - و باقی علمای ق مقام که ذکر ایشان به طوالت می انجامد؛ طریقت را از خواجه احرار - قدس سره - کسب نمودند به مقامات عالیہ فایض گشتند و جامع علم ظاهر و باطن گردیدند. از این مبحث معلوم گردید که علم ظاهری شرط اعمال است نه شرط ولایت و فیوضات ربانی.

**جواب ثانی:** به طریق عدم تسلیم آنکه اگر از علما که در آیات واحادیث وارد شده است آن علمای بی عمل و علمای غیر عاملین و علمای سوء را مراد می کنند و بر نفسهای خود آیات واحادیث را فرود می آرند، این جهل محض است و آن علمای بی عمل بدان مغرورند که اسم علما نیز بر ایشان صادق است و به حقیقت خبر ندارند که ایشان به علمای سوء مسمی اند از جهت آنکه به علم خود عمل نمی نمایند پس از زمره عوام و جاهلانند.



كَمَا قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ قُدَّسَ سِرُّهُ ؛ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَامِلًا بِعِلْمِهِ فَهُوَ جَاهِلٌ  
لَا عَالِمٌ ، لِغَلَبَةِ أَحْكَامِ الْهَوَى وَالنَّفْسِ عَلَيْهِ . وَلِهَذَا اسْمُ الْعَالِمِ الْوَارِدُ فِي الْآيَاتِ  
وَالْحَادِيثِ الْمُقْتَضِي لِلْمَدْحِ وَالثَّنَاءِ لَا يَشْمَلُ إِبْلِيسَ اللَّعِينَ مَعَ أَنَّهُ كَثِيرُ الْعِلْمِ بِجَمِيعِ  
الشَّرَائِعِ وَالْأَدْيَانِ ، بَلْ بِالْمَذَاهِبِ وَالْخِلَافَاتِ ، كَمَا صَرَّحَ بِذَلِكَ الشُّعْرَاوِيُّ فِي بَعْضِ  
كُتُبِهِ ، لِعَدَمِ عَمَلِهِ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَصْلًا ، لِكُفْرِهِ بِاللَّهِ تَعَالَى . فَكَذَلِكَ لَا يَشْمَلُ كُلُّ عَالِمٍ  
غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ انْتَهَى .

چنانچه شیخ عبد الغنی - قدس سره - می فرماید: « کسی که به علم خود عمل نکند او جاهل است نه عالم زیرا نفس و هوا بر او حاکم است و به همین جهت اسم عالمی که در آیات و در احادیث از آن تعریف شده است، شامل ابلیس نمی گردد با وجود این که علم بسیار ی نسبت به تمامی ادیان و شریعتها بلکه به مذاهب و مسائل اختلافی دارد - چنانچه شعراوی در بعضی از کتب خود بر این امر تصریح نموده است - به خاطر عمل نمودن شیطان بر چیزی از آن علم به جهت کفر او نسبت به خداوند متعال پس همچنین شامل هر عالم بی عمل نیز نمی گردد.

✓ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ:

لَوْ كَانَ فِي الْعِلْمِ مِنْ دُونِ التَّقَى شَرَفٌ

لَكَانَ أَشْرَفَ خَلْقِ اللَّهِ

إِبْلِيسُ

اگر در علم بدون تقوی شرفی می بود پس اشرف ترین مخلوقات ابلیس بود.

ودیگر علم مثل باران چون بر زمین خوب و حاصل خیز بارد از آن زمین سبزیهای تر و تازه و گلهای رنگارنگ رویاند چون برشور زارو زمین

ریگی بارد خار وخاشاک از آن رویاند ویا علم به /مانند باران است که از آسمان آب حلو و شیرین بارد چون بر عروق اشجار حلو الطعم رسد شیرینی آن را بیفزاید و چون بر عروق اشجار مراره الطعم رسد تلخی آنرا بیفزاید یعنی:

آب همان آب است و به صفت آب بودن خود باقی است اما به اختلاط اشیاء گنده و مجانست ایشان مختلف گردد.

✓ بیت:

اگر بادنشینی عاقبت بد نام می گردی

اگر بانیک بنشینی توبی غش چون طلا باشی

علم نیز در اصل ، وضع صفت خالق است و لطفی است از جانب حق Y مر بندگان را که ایشان را به صفت خود مشرف گردانیده اما به اعتبار اشخاص بگردد اگر متکبر را حاصل شود کبر او را بیفزاید. همچنان که این لا شیء و علمای بی عمل را حاصل شده است و اگر متواضع را حاصل شود تواضع و انکسار او را بیفزاید مثل که علماء بالله و علماء عاملین را حاصل شده است.

كَمَا قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ فِي كِتَابِهِ الْحَدِيثَةِ النَّدِيَّةِ : الْعِلْمُ كَالْغَيْثِ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ حُلُوًّا صَافِيًّا، فَتَشْرَبُهُ الْأَشْجَارُ بِعُرْوَقِهَا، فَتَحْوُلُهُ عَلَى قَدَرِ طُعْمِهَا، فَتَزْدَادُ الْمُرَّةُ مَرَارَةً، وَتَزْدَادُ الْحُلُوَّةُ حَلَاوَةً، وَيُكْثِرُ مَائُهَا بِالْحَلَاوَةِ، وَيُكْثِرُ مَاءُ الْمُرَّةِ بِالْمَرَارَةِ، فَكَذَلِكَ الْعِلْمُ تَحْفَظُهُ الرِّجَالُ، فَتَحْوُلُهُ عَلَى قَدَرِ هِمَمِهَا وَاهْوَائِهَا، فَيَزِيدُ الْمُتَكَبِّرُ كِبَرًا، لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ الْكِبَرُ وَهُوَ جَاهِلٌ فَإِذَا حَفِظَ الْعِلْمَ وَجَدَ مَا يَتَكَبَّرُ بِهِ، فَازْدَادَ كِبَرًا. وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ جَاهِلًا وَهُوَ يَخَافُ مِنَ اللَّهِ Y، وَيَعْلَمُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى لَزِمَةٌ، وَإِنْ كَانَ جَاهِلًا فَإِذَا حَفِظَ الْعِلْمَ، وَفَهِمَهُ ازْدَادَ خَوْفًا وَوَجَعًا وَذِلًّا

وَتَوَاضَعًا وَإِشْفَاقًا . وَإِذَا كَانَتْ هِمَّتُهُ ، وَهَوَاهُ الدُّنْيَا وَالتَّعَظُّمَ كَعُلَمَاءِ السُّوءِ اِزْدَادَ بِالْعِلْمِ كِبَرًا ، وَأَثَقًا ، وَحَقَرِيَّةً لِمَنْ دُونَهُ ، فَازْدَادَ عَلَى مَنْ هُوَ مِثْلُهُ ، وَمَنْ فَوْقَهُ ، كِبَرًا ، وَ أَثَقًا وَحَبًّا لِلْعَلْبَةِ اِثْنَهَى .

شیخ عبد الغنی در کتاب حدیقة الندیه می فرماید: «علم مانند بارانی است که از آسمان صاف و گوارا فرود می آید ، درختان و گیاهان به وسیله ریشه های خود از آن سیراب می شوند ، پس آب باران را طبق طعم خود تغییر می دهند و پس به تدریج بر تلخی درخت تلخ و بر شیرینی درخت شیرین افزوده می شود و آب آن را با شیرینی زیاد می کند و آب درخت تلخ را با تلخی زیاد می کند.

پس علم نیز چنین است مردم آن را فرا می گیرند و بر حسب همت و نیتشان آن را دگر گون می سازند . پس به کبر و غرور متکبر می افزاید زیرا کسی که قصد او کبر بوده و خودش جاهل باشد زمانی که علم بیاموزد ، چیزی را که با آن تکبر کند می یابد در نتیجه بر کبرش افزوده می شود . اما انسان جاهلی که از خدای متعال می ترسد و می داند که حجت خداوند لازم است ، هر چند جاهل باشد . پس وقتی که علم بیاموزد و آن را درک کند بر خوف ، درد ، فروتنی ، تواضع و شفقت او افزوده می شود . و زمانی که همت و تلاش او دنیا و کبر و بزرگ نمایی باشد مثل علمای سوء پس با یاد گرفتن علم ، تکبر و خود پسندی ، و تحقیر او بر زیردستانش اضافه تر می شود . در نتیجه کبر ، غرور و دوستی جاه و غلبه او بر کسی که مثل خودش و یا بالاتر از خودش باشد زیاد می شود .

و دیگر آن علما بی عمل آیات و احادیثی که در ذم و قبح ایشان واقع شده است . می پوشانند و خود را در آیات و احادیث که در مدح علمای بالله و علمای عاملین واقع شده است شریک می سازند و خبر ندارند چیزی که خاصه کسی باشد به دیگری انتقال نمی کند زیرا که علماء فرموده اند که :

خَاصَّةُ الشَّيْءِ مَا يُوجَدُ فِيهِ وَلَا يُوجَدُ فِيهِ غَيْرُهُ. صفت ویژه هر چیز آن است که در او یافت شده و در غیر یافت نشود.

آیات و احادیث که در شأن علمای بی عمل وارد شده بود شمه ای از آن احادیث در اینجا ذکر می نمایم استماع فرمایید تا علمای بی عمل به هر کس از عام و خاص معلوم شود تا از ایشان اجتناب نمایند و ایشان را خوار و ذلیل دارند و به هر موضع که باشند مغلوب و بی اعتبار باشند.

رَوَى الْحَاكِمُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ عَلَى الْعِبَادِ مَا لَمْ يُخَالِطُوا السُّلْطَانَ، وَيَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، فَإِذَا دَخَلُوا فِي الدُّنْيَا وَخَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَقَدْ خَانُوا الرُّسُلَ، فَأَعْتَزَلُوهُمْ<sup>۱</sup> رَوَى الْبَزَّازُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قَالَ: تَعَرَّضْتُ أَوْ تَصَدَّيْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ شَرُّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ غَفِّرْ إِيَّاهُ عَنْ

۱- عَنْ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ عَلَى الْعِبَادِ مَا لَمْ يُخَالِطُوا السُّلْطَانَ، وَيَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، فَإِذَا دَخَلُوا فِي الدُّنْيَا، وَخَالَطُوا السُّلْطَانَ، فَقَدْ خَانُوا الرُّسُلَ، فَأَعْتَزَلُوهُمْ. (الْحَدِيثُ النَّدْبِيُّ شَرْحُ الطَّرِيقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ص ۵۶۱- ج ۱) (حدیث حضرت انس در همین بحث ترجمه شد.)

(۱) (عق) (ح) الْحَسَنُ بْنُ سَفْيَانَ الْعَقِيلِيُّ فِي الضُّعْفَاءِ عَنْ أَنَسٍ، حَدِيثٌ حَسَنٌ. (الْجَامِعُ الصَّغِيرُ فِي أَحَادِيثِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ص ۱۹۱- ج ۲- تأليف الامام جلال الدين عبد الرحمن ابی بكر السيوطي.)

جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ ۱۴۵۲۹۳- الحسن بن سفيان (عق) عَنْ أَنَسٍ وَزَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْكَبِيرُ لِلْإِمَامِ السُّيُوطِيِّ (رح) ( ص ۵۸۶ - ج ۴ - سطر ۱۶ - قِسْمُ الْأَقْوَالِ ) (این حدیث قبلا ترجمه شده است.)

الْخَيْرِ وَ لَا تَسْأَلُ ، عَنْ الشَّرِّ شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ. <sup>۲</sup> حاکم این حدیث را با اسنادش از حضرت انس <sup>۳</sup> روایت می کند که انس گفت رسول خدا <sup>۴</sup> فرمود: « علماء، امینان پیامبران بر بندگان خدا هستند تا زمانی که با سلاطین مخلوط نشده و در دنیا داخل نشوند. و زمانی که به دنیا آغشته شده و با سلاطین مخلوط شدند، به انبیا خیانت کردند، پس شما از آنها کناره گیری کنید.» همچنین بزار از حضرت معاذ بن جبل روایت می کند که می گوید: « من با پیامبر خدا <sup>۵</sup> در حالی که ایشان مشغول طواف خانه بودند ملاقات نمودم پس عرض کردم یا رسول الله بدترین مردم چه کسانی هستند؟» رسول خدا <sup>۶</sup> فرمود: « خدایا مغفرت کن و به من گفت: از خیر بپرس نه از شر، بدترین مردم، بدترین علما می باشند.»

۲ - رَوَى الْبَزَّازُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ أَنَّهُ قَالَ : تَعَرَّضْتُ أَوْ تَصَدَّيْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ <sup>۷</sup> وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيُّ النَّاسِ شَرٌّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ <sup>۸</sup>: اَللَّهُمَّ غَفِرًا سَلِّ عَنِ الْخَيْرِ وَ لَا تَسْأَلْ عَنِ الشَّرِّ ، شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ . (الحديقة الندية - ص ۵۶۲ - ج ۱) (ح) الْبَزَّازُ عَنْ مَعَاذِ حَدِيثُ حَسَنٍ. (الْجَامِعُ الصَّغِيرُ فِي أَحَادِيثِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ص ۷۵- ج ۲- تَأْلِيفُ الْإِمَامِ جَلَالِ الدِّينِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ السُّيُوطِيِّ).

حدیث حضرت معاذ بن جبل ترجمه شده است.

: سَلُّوا عَنِ الْخَيْرِ ، وَ لَا تَسْأَلُوا عَنِ الشَّرِّ! شِرَارُ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ فِي <sup>۹</sup> قَالَ النَّبِيُّ (جَامِعُ الْأَحَادِيثِ - قِسْمُ الْأَقْوَالِ. السِّينَ مَعَ اللَّامِ ص ۳۱۹- ج ۴) لِجَامِعِ النَّاسِ. (حَل) عَنْ مَعَاذِ الصَّغِيرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعِ الْكَبِيرِ لِلْإِمَامِ السُّيُوطِيِّ.

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\text{p}$ : مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ<sup>١</sup> يَعْنِي كَسَى عِلْمَ بِيَامُوزِدَ تَا هَمْرَاهِي كُنْدَ عِلْمَاءِ رَا دَر بَحْث وَگِفْتِگَوِي عِلْمِ وَخُودِ رَا بَرَابَرِ سَازَدَ بَا عِلْمَا وَ مِبَاهَاتِ وَ مِفَاخِرَتِ نَمَائِدَ بَدَانِ (أَوْ لِيُيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءُ) يَا اَز بَرَايِ آنَكِه تَا جِدَالِ وَ نَزَاعِ كُنْدَ جَاهِلَانِ وَ بِي خَبِرَانِ رَا وَ دَر شَكِ اِنْدَازِدِ ايشَانِ رَا أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَهُ النَّاسِ إِلَيْهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ يَا بَرَايِ اَيْنَكِه بِهَ وَسِيلَه اَن تَوَجِهَ مَرْدَمِ رَا بِهَ سَوِي خُودِ جَلِبَ كُنْدَ، خُداوَنْدِ اَو رَا دَر آتَشِ جَهَنَّمَ دَاخِلِ مِي كُنْدِ .

رَوَى التِّرْمِذِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ<sup>١</sup>، عَنْ النَّبِيِّ  $\text{p}$  أَنَّهُ قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ أَوْ أَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ<sup>٢</sup>.

١- وَعَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\text{p}$ : مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُجَارِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ لِيُيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجْهَهُ النَّاسِ إِلَيْهِ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ. (رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ) (مشکوٰۃ المصابیح ص ۳۵ ج ۱ کتاب العلم الفصل الثاني ۱- قَوْلُهُ) (عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ (رَح)) (رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ ص ۹۱ ابواب العلم

فرمودند: «هر کس علم را یاد بگیرد تا با  $\text{p}$  حضرت کعب بن مالک می گوید رسول خدا علماء مناظره کند یا با جاهلان مجادله نماید و یا اینکه توجه مردم را به توسط علم به خود جلب کند، خدای متعال او را در آتش جهنم داخل می کند». (رواه ترمذی و ابن ماجه). (وَقَدْ كَثُرَ طَرُقُهُ بِحَيْثُ كَادَ أَنْ يَكُونَ مُتَوَاتِرًا، أَلْمَلَّا عَلَى الْقَارِي، حَاشِيَةً عَيْنِ الْعِلْمِ، بَحْثُ الْمُقَدِّمَةِ فِي الْعِلْمِ، ص ۲۴ رَوَى الْحَاكِمُ بِإِسْنَادِهِ) واین حدیث شریف را روایت کرده ابن ماجه روایت کرده است.  $\text{p}$  به تفاوت الفاظ و ابو داوود از حضرت جابر  $\text{a}$  از ابن عمر ۱ - عَنْ ابْنِ عُمَرَ<sup>٢</sup>، عَنْ النَّبِيِّ  $\text{p}$ ، قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ أَوْ أَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. (الترمذی ص ۹۴- ج ۲- ابواب العلم سنن ابی داود ص ۱۵۹- ج ۲ کِتَابُ الْعِلْمِ بَابُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ مَكْتَبَهُ. ملتان پاکستان)

عبد الله بن عمر  $\tau$  روایت می کند که رسول خدا فرمودند: «هر کس علم را برای غیر از رضای خدا کسب کند یا اینکه غیر از خدا را با علمش اراده کند پس جای خود را در جهنم آماده کند.»

و ابن عمر از رسول خدا  $\rho$  روایت می کند که هر کس تعلیم بگیرد علم را برای غیر از رضای خداوند متعال پس مهیا سازد جایگاه خود را در جهنم (رواه ابو داود).

رَوَى أَبُو دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ ، إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ غَرَضًا <sup>۲</sup> فِي الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَعْنِي رِيحَهَا.

از حضرت ابو هريره  $\tau$  روایت شده است که رسول خدا  $\rho$  فرمودند: «هر کس تعلیم بگیرد علمی را که با آن رضای خداوند خواسته می شود، به گونه ای که آن را فقط برای رسیدن به غرضی در دنیا فرا گرفته باشد هرگز در روز قیامت بوی بهشت را نخواهد یافت.»

رَوَى الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يُلْقَى فِي النَّارِ ، تُنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ ، يَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ فِي الرَّحَى ، يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ ، فَيَقُولُونَ : يَا فُلَانُ

۲ - يَعْنِي : تَعَلَّمَهُ ، أَوَّلًا لَوَجْهِ اللَّهِ ثُمَّ أَرَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ. یعنی کسی که اول به خاطر خدا تعلیم بگیرد سپس با آن علم غیر خدا را اراده کند.

۱ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا (رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَةَ مِشْكُوَّةُ الْمَصَابِيحِ ص ۳۵ - ج ۱ - سطر ۱۶ - كِتَابُ الْعِلْمِ ، الْفَصْلُ الثَّانِي)  
۲ - أَيْ مُتَّصِدًا وَحَظًّا نَفْسًا بِنَاءً لِمُحَرَّرِهِ. قصد و حصه

مَالِكَ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ ، وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ، فَيَقُولُ : بَلَى ! كُنْتُ أَمِراً بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ.

از حضرت اسامه<sup>۲</sup> روایت شده است که گفت : « از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: در روز قیامت شخصی آورده می شود و در آتش جهنم انداخته می شود پس روده های او از داخل شکمش بیرون می شود و با آن می چرخد چنانچه الاغ به دور آسیاب می چرخد، پس اهل جهنم نزد او جمع می شوند و می گویند ای فلان تو را چه شده است آیا تو نبودی که امر به معروف و نهی از منکر می نمودی؟ می گوید: چرا بودم ! اما من امر به معروف می کردم و خود انجام نمی دادم و نهی از منکر می کردم و خود انجام می دادم.»

وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ<sup>۱</sup> قَالَ أَسَامَةُ: وَإِنِّي سَمِعْتُهُ<sup>۲</sup> P يَقُولُ : مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي بِأَقْوَامٍ تُقَرِّضُ شِفَاهَهُمْ بِمَقَارِئِضَ مِنْ نَارٍ . قُلْتُ : مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ ؟ قَالَ : خُطَبَاءُ<sup>۳</sup> أُمَّتِكَ الَّذِينَ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ .

مسلم در روایت دیگری می افزاید که اسامه گفت : از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می فرمود : « شب معراج بر گروهی که لبهایشان با قیچی های آتشین بریده می شد گذر نمودم . گفتم : ای جبرئیل اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها خطیبان امت شما هستند که می گفتند آن چه خودشان عمل نمی کردند.»

۱ - عَنْ أَنَسٍ T قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ P : مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِيَ الْخ . (رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ

هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ مَشْكُوكُهُ الْمَصَابِيحُ ص ۴۱۰ بَابُ الْبَيَانِ وَالشُّعْرِ)

۲ - قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ : الْمُرَادُ بِالْخُطَّابِ الْعُلَمَاءُ . حَدِيقَهُ . سرورم عبد الغنی

گفت : « مراد از خُطَّاب علماء می باشند.»



رَوَى ابْنُ مَاجَةَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : مَنْ تَعَلَّمَ  
لِلْمُبَاهَاتِ أَوْ الْمُمَارَاتِ أَوْ لِحِرَفٍ أَوْ لِحِرَفِ النَّاسِ فَهُوَ فِي النَّارِ . رَوَى الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ  
حَنْبَلٍ وَالْبَيْهَقِيُّ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ مَنْصُورِ بْنِ زَادَانَ أَنَّهُ قَالَ : بُنِيَ أَنْ بَعْضَ مَنْ يُلْقَى  
فِي النَّارِ يَتَذَكَّرُ أَهْلُ النَّارِ بِرِيحِهِ ، فَيَقَالُ لَهُ : وَيْلَكَ مَا كُنْتَ تَعْمَلُ ؟ أَمَا يَكْفِينَا مَا  
كُنْ فِيهِ احْتَى ابْتَلَيْنَا بِكَ وَبَنَيْنَا رِيحَكَ فَيَقُولُ : كُنْتُ عَالِمًا ، فَلَمْ أَتَفَعَّ  
بِعِلْمِي شَيْئًا<sup>۱</sup>.

از ابن عمر  $\tau$  روایت شده است که گفت : رسول خدا  $\rho$  فرمودند: «هر کس علم را به خاطر مباهات و یا مجادله کردن و یا برای جلب توجه مردم بیاموزد او در آتش می باشد.» امام احمد بن حنبل و بیهقی با اسناد خودشان از منصور بن زادان روایت کرده اند که وی گفت : به من خبر رسید که به تحقیق بعضی از کسانی که به آتش انداخته می شوند از بوی بد آنان

۱- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى  
فِي النَّارِ فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ فَيَطْحَنُ فِيهَا كَطْحَنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ  
فَيَقُولُونَ : أَيْ فُلَانٌ مَا شَأْنُكَ ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ ؟ قَالَ : كُنْتُ  
أَمُرُّكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ وَأَنْهَأُكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ . مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ . (مشکوٰۃ المصابیح ص ۴۳۶  
جلد ۲) بَابُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ : (خَيْرُ الْمَوَاعِظِ ص ۱۰۹- ج ۱- بَابُ مَا جَاءَ فِي عِلْمِ بِلَا عَمَلٍ وَشِرَارِ  
الْعُلَمَاءِ)

فرمودند: «شخص در روز قیامت  $\rho$  روایت می کند که رسول الله  $\tau$  اسامه بن زید آورده می شود و در آتش جهنم انداخته می شود، و روده هایش داخل آتش می ریزد و همانند گشتن الاغ به دور آسیاب به دور آن می گردد . پس اهل جهنم نزد او جمع می شوند و می گویند ای فلان تو را چه شده است آیا تو نبودی که ما را امر به معروف و نهی از منکر می کردی. او می گوید: من شما را به معروف امر می کردم ولی خودم انجام نمی دادم و شما را از منکر نهی می کردم و خودم انجام می دادم.»

اهل جهنم آزار می بینند. پس گفته می شود: وای بر تو در دنیا چه عمل زشتی انجام می دادی آیا همان عذابی که ما داشتیم برای ما کافی نبود تا اینکه به تو و بوی بد تو گرفتار شدیم پس در جواب می گوید: من عالمی بودم که از علم خود هیچ سودی نبردم.

رَوَى الطَّبْرَانِيُّ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَنْ قَالَ إِنِّي عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ (رَوَى الْبَزَّازُ وَالطَّبْرَانِيُّ فِي الْمُعْجَمِ الْأَوْسَطِ) طبرانی از مجاهد از ابن عمر روایت می کند که ایشان فرمودند: من این حدیث را جز از رسول خدا ﷺ نمی دانم که ایشان فرمودند: «هر کس بگوید من عالم هستم پس او در حقیقت جاهل است.»

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ؓ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَظْهَرُ الْإِسْلَامُ حَتَّى يَخْتَلِفَ التُّجَّارُ فِي الْبَحْرِ، وَحَتَّى يَخْوَضَ الْخَيْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَعْنِي: سَوْفَ يَظْهَرُ

۱- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَظْهَرُ الْإِسْلَامُ حَتَّى تَخْتَلِفَ التُّجَّارُ فِي الْبَحْرِ وَحَتَّى تَخْوَضَ الْخَيْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ يَظْهَرُ قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ يَقُولُونَ: مَنْ أقرأَ مِنَّا، مَنْ أَعْلَمَ مِنَّا، مَنْ أَفْقَهُ مِنَّا، هَلْ فِي أُولَئِكَ مِنْ خَيْرٍ؟ أُولَئِكَ مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ. «طس» عَنْ عُمَرَ ؓ ص ۱۱۱- كِتَابُ جَامِعِ الْأَحَادِيثِ، الْيَأْيَاءُ مَعَ الظَّأْيِ، لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعِ الْكَبِيرِ وَالْجَامِعِ الْأَزْهَرِ لِلْحَافِظَيْنِ السِّيُوطِيِّ وَالْمَنَاوِيِّ الْجُزْءُ الثَّامِنُ مِنْ قِسْمِ الْأَقْوَالِ

فرمودند: «اسلام آشکارا خواهد شد تا جایی که تجار در دریا رفت رسول خدا ﷺ مشغول می شوند و سپس قومی I او آمد می کنند و سوارکاران به جهاد در راه خدای ظهور می کنند که قرآن می خوانند در حالیکه می گویند چه کسی قاری تر از ما است؟ چه کسی عالم تر از ماست؟ چه کسی فقیه تر از ماست؟ آیا در این گروه خیری هست (استفهام انکاری است یعنی خیری در آنها نیست)؟ این ها از شما هستند، از میان همین امت و این ها هیز مه های جهنم هستند.»

وَيَسْتَهْرِ وَيَتَضَحُّ هَذَا الدِّينُ الْمُحَمَّدِيُّ حَتَّى يَتَرَدَّدَ التَّجَارُ، فَيَأْتُونَ وَيَذْهَبُونَ فِي الْبَحْرِ  
فَيَسَافِرُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيُؤَيِّرُونَ السَّفَرَ فِيهِ عَلَى السَّفَرِ فِي الْبَرِّ مِنْ كَثَرَةِ الْأَمْنِ بِظُهُورِ  
الْإِسْلَامِ، وَائْتِصَارِ أَهْلِهِ، وَاحْتِمَارِ الْكُفْرِ، حَتَّى يَصِيرُوا ذِمَّةً لِلْمُسْلِمِينَ، فَلَا يَقْدِرُونَ  
أَنْ يُخَيَّفُوا طَرِيقَ الْبَحْرِ، وَحَتَّى يَدْخُلَ الْخَيْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَعْنِي فِي مَرْضَاتِهِ  
وَالْمَعْنَى يَكْثُرُ تَرَدُّدُ الْخَيْلِ وَالْفُرْسَانِ فِي غِمَرَاتِ الْحُرُوبِ لِكَثَرَةِ الْجِهَادِ فِي أَعْدَاءِ  
اللَّهِ تَعَالَى. وَهُوَ سَبَبُ كَثَرَةِ الْأَمْنِ الْمَذْكُورِ، ثُمَّ يَظْهَرُ قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ يَقُولُونَ:  
مَنْ أَرَأَى مِتًّا، مَنْ أَعْلَمُ مِتًّا، مَنْ أَفْقَهُ مِتًّا أَوْلَيْكَ مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَوْلَيْكَ هُمْ وَقَوْمُ  
النَّارِ.

از حضرت عمر بن خطاب T روایت شده است که گفت: رسول خدا  
p فرمودند: «دین اسلام منتشر می شود تا جایی که تجار در دریاها رفت و  
آمد می کنند و سوارکاران به جهاد در راه خداوند مشغول می شوند. یعنی  
به زودی این دین محمدی آشکار و روشن و مشهور خواهد گشت تا جایی  
که تجار در دریاها به تردد و رفت و آمد می پردازند و با اموالشان مسافرت  
می کنند و سفر در دریا را بر سفر در خشکی ترجیح می دهند به جهت زیاد  
بودن امنیتی که ناشی از ظهور اسلام و نصرت یافتن اهل اسلام و مغلوب  
شدن کافران - تا جایی که ذمی مسلمانان گشته و قادر بر ناامن ساختن  
راه دریا نبوده - می باشد. و تا اینکه سوارکاران در راه خشنودی  
خداوند به جهاد می پردازند و رفت و آمد و تردد اسبان و سوارکاران در  
سختی های جنگ به جهت مبارزه زیاد با دشمنان زیاد می شود. و همین  
سبب ازدیاد امنیت مذکور خواهد شد بعد از آن قومی ظهور می کنند قرآن  
می خوانند و می گویند چه کسی قاری تر از ما است، چه کسی دانایتر از ما

است و چه کسی فقیه تر از ما است آنها از شما و از همین امت هستند و ایشان هیزم های جهنم هستند.»

حدیث را ذکر کردیم و باقی رابه خاطر ترس از طولانی شدن ذکر نمودیم این احادیث که ذکر کردیم ، بر این راقم بی عمل و بر علمای این زمانه صادق است بجز لفظ من وما بر زبان من وایشان دیگرچیز جاری نخواهد شد ومتعلمان، علم را به جهت ترویج شرع متین نمی آموزند بلکه از جهت مباحات ومهارات وجمع عشرو زکات می آموزند ومعلمان نیز از صرف وجوه الناس وجمع حطام ممّوه دنیای دنی درکون بین ایدی الظلمة وکبر وترفع بر همقران خوددرس می گویند وکتب را استعمال می کنند وعلمای عاملین المتقین همه به جوار رحمن مشرف شدند، مگرقلیلی از ایشان باقی باشد از جهتی که هیچ زمانه از علمای بالله وعلمای عاملین خالی نیست ودر این زمانه بجز اسم علم وتصوف بدون مسمی وقشر بدون لب دیگر چیز نمانده (پوستی بدون مغز).

وَيَا لَهْفَى عَلَى انْقِلَابِ الْعَمَلِ أَجُوبَةً وَمَسَائِلَ، وَيَا حَسْرَتًا عَلَى انْطِمَاسِ  
الْمَعْنَى عَنِ الِاسْمِ وَانْدِرَاسِ الْحَقِيقَةِ عَلَى الرَّسْمِ ، وَيَا سُوءَنَا عَلَى خُلُوءِ الْقَشْرِ عَنِ  
الْبَابِ وَاغْتِرَاءِ الْقَوْمِ بِلَامِعِ السَّرَابِ

وَأَمَّا الْخِيَامُ فَاتَّهَا كَخِيَامِهِمْ وَأَرَى نِسَاءَ الْحَيِّ غَيْرَ نِسَائِهَا

ای دریغا بر وارونه کردن عمل و تبدیل شدن آن برسؤال و جوابهایی و، واحسرتا به خاموش شدن و برجیده شدن معنی از اسم و کهنه شدن حقیقت بر رسم و رسوم و چه بد است دور ماندن پوست از مغز و فریفته شدن مردم بر درخشش سراب . واما خیمه ها همچون خیمه های ایشان است و زنهای قبیله را غیر زنهای آنها می بینم .

واکثر علمای بی عمل این زمانه به هوای نفسانی به علم خود، مغرور می گردند و همراهی علمای بالله وعلمای عاملین کینه وحسد می ورزند

خصوصاً با فقرای صوفیه که قدری مفروض از علم آموختند با درس یا سماعی لا تعمق در آن نورزیدند.

كَمَا قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ - قُدَّسَ سِرُّهُ - وَ أَحَقُّ النَّاسِ عِنْدَ عُلَمَاءِ السُّوءِ قُرَاءُ الصُّوفِيَّةِ الْمَشْغُولُونَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى حَسَبِ مَا أَقَامَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ مِنْ جَهْرٍ أَوْ مُخَافَتَةٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا قَصَدُهُمْ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى. وَالْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، فَتَرَاهُمْ يَدْمُومُهُمْ أَقْبَحَ الذَّمِّ لِكَوْنِهِمْ لَمْ يَتْرَكُوا ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى، وَيَسْتَعْلُوا بِتَعَلُّمِ مَسَائِلِ الْفِقْهِ، وَيَنْهَمِكُوا فِيهَا، وَيَصِيرُوا مِثْلَهُمْ يَحْفَظُونَ كَلَامًا يَقُولُونَهُ كُلَّمَا أَرَادُوا الْإِفْتِخَارَ بِهِ فِي مَا بَيْنَهُمْ وَعَلَى بَعْضِهِمْ بَعْضًا مِنْ غَيْرِ عَمَلٍ بِذَلِكَ.

وَيَعْلَمُونَ الشَّرَائِعَ وَالْأَحْكَامَ أَصُولًا وَفُرُوعًا لِيَتَوَصَّلُوا بِذَلِكَ إِلَى جَمْعِ الْأَمْوَالِ مِنَ النَّاسِ، وَآخِذِ الْوُظَائِفِ وَالْمَدَارِسِ، وَتَوَلِّيَةِ الْقَضَاءِ وَالْمَنَاصِبِ، وَقَصْدُهُمْ التَّرَفُّعُ عَلَى النَّاسِ، وَالتَّكَبُّرُ عَلَى الْجَاهِلِينَ. يُعَلِّمُونَ الْعِلْمَ النَّافِعَ وَلَا يَعْمَلُونَ بِهِ، فَيَنْقَلِبُ عَلَيْهِمْ مُضِرًّا، وَيَصِيرُ سَبَبًا لِهَلَاكِهِمْ، وَهُوَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى، فَكُلَّمَا ارْتَدَّوْا عِلْمًا ارْتَدَّوْا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى، وَغَضَبًا، وَسَخَطًا مِنْهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ. فَكُلَّمَا تَعَلَّمُوهَا وَعَلَّمُوهَا كَانُوا فِي مَعْصِيَةٍ يَتَقَلَّبُونَ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ لِقَصْدِهِمْ بِذَلِكَ غَيْرَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى. فَمِثَالُهُمْ مِثَالُ مَنْ يُصَلِّي صَلَاةً بَعِيرَ طَهَارَةٍ فَيَخْشَعُ فِي صَلَاتِهِمْ وَيُطِيلُ فِيهَا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ مَعَ غَايَةِ الْإِثْقَانِ، فَإِنَّ صَلَاتَهُ تِلْكَ كُلَّهَا مَعْصِيَةٌ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا، لِأَنَّهَا بَعِيرُ طَهَارَةٍ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالتَّقْصِيرِ عَنْهَا.

همان گونه که سرورم شیخ عبد الغنی (رح) گفت: «حقیر ترین

مردم نزد علمای سوء، فقرای صوفیه می باشند که به ذکر خداوند! بر طبق آنچه که خداوند برای آنها از ذکر بلند و آهسته میسر گردانیده و مانند

اعمالی که قصد ایشان از آن رضایت خداوند است<sup>۱</sup> مشغول هستند و مدار اعمال بر نیتهاست. پس تو علمای سوء را می بینی که فقرای صوفیه را به دلیل اینکه ذکر خداوندی را رها ننموده و به یادگیری مسایل فقهی مشغول نشده و در آن غوطه ور نمی گشتند و به مانند ایشان کلامی را که خود به هنگام افتخار نمودن در بینشان و یا افتخار بر یکدیگر بدون عمل نمودن به آن می گفتند را حفظ نمی کردند ذم و نکوهش می کنند .

و آنان شریعت و اصول و فروع احکام را تعلیم می دهند تا توسط آن به جمع آوری اعمال مردم بپردازند و وظایف و مدارس را گرفته و مقام و منصب را از آن خویش گردانند و در حقیقت قصد ایشان ، فخر فروختن بر مردم و تکبر بر جاهلان است. و آنان علم نافع را می آموزند ولی خویش به آن عمل نمی کنند. پس آن علم برای آنها مضر و سبب هلاکت و دلیل و حجتی بر علیه آنان نزد پروردگارشان می گردد و هر اندازه بر علمشان اضافه گردد، نزد خداوند بر مقهور و مغضوب بودنشان اضافه می شود پس هر وقت علمی را بیاموزند و یا یاد دهند در معصیت خداوند غوطه ورنند در حالیکه نمی دانند زیرا رضای خدا را در نظر ندارند پس مثل آنها همانند کسانی است که نماز می خوانند و در نماز خشوع می کنند و رکوع و سجود را طولانی می سازند و قرآن را با نهایت محکم کاری و صحت می خوانند ، اما وضو ندارند. پس چنین نمازی همه آن از اول تا آخر گناه است. زیرا باوجود قدرت بر طهارت آن را انجام نمی دهند.

وَكَذَلِكَ هُمْ جَمِيعٌ اشْتِغَالُهُم بِالْعُلُومِ النَّافِعَةِ وَغَيْرِهَا مِنْ تَعَلُّمٍ وَتَعْلِيمٍ مَعَاصٍ، وَذُنُوبٌ، وَخَطَايَا، وَأَنَامٌ يَقْتَرِفُونَهَا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، حَيْثُ لَمْ يَقْصُدُوا بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى ، بَلْ كَانَ قَصْدُهُمْ مَا ذَكَرْنَا وَهُمْ قَاطِعُونَ أَنَّ مَا هُمْ فِيهِ طَاعَةٌ مُتَابُونَ عَلَيْهِا، فَهُمْ يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمَعَاصِيهِمْ ، يَسْتَحِلُّونَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الرِّبَا وَ

الْعُجْبُ وَ التَّكْبَرُ ، فَعَلَيْهِمْ مِنَ اللَّهِ مَا يَسْتَحِقُّونَ لِأَنَّ أَعْمَالَهُمْ أَفْبَحُ مِنْ أَعْمَالِ الْجَاهِلِينَ وَهُمْ مِنْ أَعْلَمِ الْعَالَمِينَ ، فَكَأَنَّهُمْ غَيْرُ مُطَالِبِينَ إِلَّا بِالْعِلْمِ فَقَطْ ، وَكَأَنَّ الْعِلْمَ هُوَ دُخُولُ الْجَنَّةِ وَالتَّجَاةُ مِنَ النَّارِ لَا غَيْرُ . وَلَا تَرَاهُمْ يُطَالِبُونَ النَّاسَ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَحْدَهُ ، فَالْإِمَامُ يَحْفَظُ شُرُوطَ الْإِمَامَةِ ، وَشُرُوطَ الصَّلَاةِ وَارْكَائِهَا ، وَمَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْ ذَلِكَ ، لِاحْتِمَالِ أَنْ يَمْتَحِنَهُ أَحَدٌ فَيَجِدَ عِنْدَهُ الْعِلْمَ بِذَلِكَ .

وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ فَصَلَاتُهُ بَاطِلَةٌ سَوَاءٌ عَمِلَ بِذَلِكَ ، أَوْ لَمْ يَعْمَلْ ، وَكَأَنَّهُ مَتَى عِلْمَ ذَلِكَ فَقَدْ ثَبَتَ عِنْدَهُمْ عَمَلُهُ بِهَا قَطْعًا ، وَمَتَى لَمْ يَعْلَمْ ذَلِكَ فَقَدْ ثَبَتَ عِنْدَهُمْ عَدَمُ عَمَلِهِ بِهَا قَطْعًا . فَمَنْ غَرَضَ خَاطِرُهُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ هَذِهِ الْعُلَمَاءِ أَضْلُوهُ بِضَلَالِهِمْ ، وَكَذَلِكَ مَنْ أَطَاعَهُمْ فِيمَا يَقُولُونَ وَيَنْصَحُونَ بِهِ الْأُمَّةَ عَلَى زَعْمِهِمْ ، فَهُمْ الْعَافِلُونَ الْمُغْفِلُونَ لِغَيْرِهِمْ . و همچنین تمام مشغولیت شان بر جمع آوری علوم نافع و غیره از تعلیم و تعلم، گناه و معصیت و خطا و اشتباه است که آن را در شب و روز مرتکب می شوند به جهت آن که قصد رضای خداوند را ندارند بلکه قصد ایشان آنچه ذکر کردیم است در حالیکه ایشان قاطع اند که آنچه انجام می دهند، طاعتی است که با آن ثواب داده می شوند و در نتیجه آنان به زعم و گمانشان به وسیله معاصی خود به سوی خدا تقرب حاصل می کنند و ایشان آنچه که از ریا ، عجب و تکبر انجام می دهند را حلال می شمارند بنابر این بر آنها باد از جانب خدا آنچه مستحق آنند زیرا افعال ایشان زشت تر از افعال جاهلین است، در حالیکه آنان قاطع اند که از جمله دانایان هستند گویا که جز به علم طلب کرده نمی شوند و گویا که فقط علم دخول به بهشت و نجات از آتش است نه چیز دیگری و نمی بینی آنان را که با مردم مطالبه نمایند مگر به علم فقط.

پس امام شروط امامت و نماز و ارکان و آنچه برای امامت لازم است را حفظ می نماید ، مبادایکی او را مورد آزمایش قرار دهد، پس در نزد او علم آن را بیابد و کسی که چنین چیزها یی را حفظ نکند نماز او در نزدشان

باطل است خواه بدان عمل کند یا نکند، گویا وقتی که آن را بداند در زندایشان عمل کردن به آن قطعاً ثابت می‌گردد و زمانی که آن را نداند عدم عمل به آن ثابت می‌شود، پس کسی که خاطرش مشتاق بر یکی از این علما شود، او را با گمراهی خود گمراه می‌کنند همچنین کسی که از ایشان اطاعت نماید در آنچه می‌گویند و به گمان خویش مردم را نصیحت می‌کنند پس ایشان در غفلتند و دیگران را نیز به غفلت وا می‌دارند. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا]<sup>۱</sup>

بدان ای طالب صادق که به حقیر داشتن منکران و عیب گفتن ایشان شما ناراحت و غمگین نشوید و باک به ایشان واقوال لا طائل ایشان نکنید و به ذکر و فکر حق  $\Psi$  مشغول باشید که حق  $\Psi$  ناصر و مدد دهنده کسی است که بر حق ثابت و راسخ باشد. كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ]<sup>۲</sup>

۱-سوره کهف آیه ۲۸«وفرمان مبر آنرا که غافل ساخته ایم دل او را از یاد

خویش و پیروی کرده است خواهش خود را و هست کار او از حد گذشته» (وَلَا تُطِعْ) و فرمان مبر (مَنْ أَغْفَلْنَا) آن را که غافل گردانیدیم (قَلْبَهُ) دل او را (عَنْ ذِكْرِنَا) از یاد کردن ما و آن کس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشباه او که آن حضرت را به طرد فقرا می‌فرمودند حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل گردانیده ایم (وَ اتَّبَعَ) و او پیروی کرده است (هَوَاهُ) آرزوی نفس خود را (وَ كَانَ أَمْرُهُ) و هست کار او (فُرُطًا) تباه و ضایع و موجب حسرت و ندامت و هلاکت (تفسیر حسینی ص ۶۴۳)

۲ - سوره انفال آیه ۸ «و می‌خواست تا دین حق را ثابت کند و دین باطل را بر

طرف سازد اگرچه گنه کاران ناخشنود باشند.» (لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ) تا ظاهر گرداند دین اسلام را به قتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را (وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ) و زایل گرداند کفر را یا ضعیف



✓ **و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنا فرموده:**

حق تعالی از غم و خشم خصام

کی گذارد اولیاء را در غرام

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند

خس خسانه می رود بر روی آب

آب صافی می رود بی اضطراب

مصطفی مه می شکافد نیمه شب

ژاژ می خواهد ز کینه بولهب

آن مسیحا مرده زنده می کند

و آن جهود از خشم سلت می کند

دیگر آن منکران چون صفات ذمیمه خود را می بینند اولیاء الله را

بر خود قیاس می کنند باید که به ذم و غیب گویی ایشان التفات نکنید که

به حقیقت همان صفات ذمیمه خود را ذم می کنند.

كَأَنَّ الشَّيْخَ عَبْدَ الْعَفَّارِ الْقُوصِيَّ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ قَالَ: حَدَّثَنِي الشَّيْخُ

عَبْدُ الْعَزِيزِ الْمُتَوَفَّى عَنْ خَادِمِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ الدِّينِ بْنِ الْعَرَبِيِّ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ -

قَالَ: كَانَ الشَّيْخُ يَمْشِي وَإِنْسَانٌ يَسْبُهُ، وَهُوَ سَاكِنٌ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَا

تَنْظُرُ إِلَى هَذَا؟ قَالَ: وَلِمَنْ يَقُولُ؟ قُلْتُ: يَقُولُ لَكَ، فَقَالَ: مَا سَبَبِي إِيَّايَ. قُلْتُ:

كَيْفَ؟ قَالَ: هَذَا تُصَوِّرُ لَهُ صِفَاتِ ذَمِيمَةٍ وَهُوَ يَسْبُ تِلْكَ الصِّفَاتِ وَمَا أَنَا مَوْصُوفٌ

بِهَا ائْتَهَى. وَمَا أَكْمَلَ هَذِهِ الْقَضِيَّةَ مُشَابَهَتُهَا لِمَا وَقَعَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَاتَّهَى شَاهِدَةً

سازد امر مشرکان را (وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ) و اگر چه کافران آن را نخواهند و ناپسند بدارند.

(تفسیر حسینی ص ۳۷۶)

بِالْوَرَاثَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْحُمَيْدِيُّ فِي الْجَامِعِ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ، يَشْتُمُونَ مُذَمَّمًا وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا وَأَنَا مُحَمَّدٌ ﷺ. انْتَهَى.

همان گونه که شیخ عبد الغفار قوصی در کتاب التوحید می گوید: «شیخ عبد العزیز متوفی از خادم شیخ محی الدین ابن العربی - قدس سره - روایت می کند که گفت: شیخ می رفت و کسی او را دشنام می داد و ایشان ساکت بوده و چیزی نمی گفتند. من گفتم: «که سرورم آیا ندیدید که این شخص چه گفت؟» پرسید: «به چه کسی گفت؟» «گفتم: «به شما» گفت: «اومرا دشنام نداد بلکه متصور شد بر وی صفات نا پسند و او آن صفات را دشنام می دهد صفتهایی که در وجود من نیست پس مرا دشنام نداده است».

مشابهت این قضیه با آنچه که برای رسول خدا ﷺ پیش آمد، آن را کامل می کند! چون این قضیه شاهد وراثت محمدی است و قضیه ای که برای رسول خدا ﷺ رخ داد آن است که حمیدی در جامع بین الصحیحین از سفیان بن عیینة و وی از ابی الزناد و او از اعرج از ابو هریره<sup>۲</sup> روایت می کند رسول خدا ﷺ فرمودند: «که آیا تعجب نمی کنید چگونه خدای متعال دشنام و لعن قریش را از من برگرداند آنها مذمم را دشنام و لعنت می کنند در حالیکه من محمد ﷺ هستم.

چون از بحث سابق علمای بی عمل به هر کس از خاص و عام معلوم گردید لازم است که از صحبت ایشان و متصوفه ناقص و مقلد دور باشید. يُقَرُّ مِنْهُمْ كَمَا يُقَرُّ مِنَ الْأَسَدِ (گریزان می شود از ایشان چنانچه از پلنگ

می گریزد) بلکه به هر بلده و قریه که ایشان باشند در آنجا مسکن نگیرید که ضرر ایشان متعدی است مبدا به مرور ایام بر شما سرایت کند چنانچه در حدیث وارد شده است.

رَوَى الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أَبِي مُوسَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ جَلِيسِ السُّوءِ كَنَافِخِ الْكَبِيرِ، إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ بِشَرَرِ نَارِهِ الْمُتَطَايِرِ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا خَبِيثَةً»<sup>۱</sup> وَهَذَا مَثَلُ جَلِيسِ السُّوءِ فَإِمَّا أَنْ يَتْلِفَ عَلَيْكَ دِينَكَ، وَيُدْنِسَ مِنْكَ عِرْضَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رَائِحَةً مُنْتِنَةً مِنْ نَحْوِ غَيْبَةٍ، أَوْ نَمِيمَةٍ، أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ، أَوْ مِنْ سَخَطٍ يَنْزِلُ عَلَيْهِ وَأَنْتَ عِنْدَهُ، أَوْ عَذَابٍ يَأْخُذُهُ وَأَنْتَ مَعَهُ. فَمَنْ يُجَالِسِ الْعَبْدَ السُّوءَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِذَلِكَ كُلِّهِ. رَوَى الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي الزُّهْدِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةٍ قَالَ: قَالَ لَقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ! لَا تُجَالِسِ الْأَشْرَارَ، فَإِنَّكَ لَا تُصِيبُ مِنْهُمْ مُجَالَسَتِهِمْ خَيْرًا، وَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ فِي آخِرِ ذَلِكَ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ عُقُوبَةٌ فَتُصِيبَكَ مَعَهُمْ

۱- وَ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسُّوءِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكَبِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يَخْذِيكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً وَنَافِخُ الْكَبِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا خَبِيثَةً، مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ (مشكوة المصابيح ص ۴۲۶- ج ۱- سطر ۵- الْفَصْلُ الْأَوَّلُ بَابُ الْحُبِّ فِي اللَّهِ) رواه البخاری مشكوة المصابيح ص ۵۱۵- ج ۲- باب الاسماء النبی ﷺ وصفاته

فرمودند: «مثال همنشینین ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ حضرت ابو موسی نیک و بد، همانند حمل کننده مشک و کوره آهنگر است. پس حامل مشک به توازن می دهد یا این که توازن او می خری و یا بوی خوش از او به تو می رسد و اما کوره آهنگر یا لباس تو را می سوزاند و یا این که بوی بد او به تو می رسد». (متفق علیه)

وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي الشُّعَبِ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ : إِيَّاكَ وَرَفِيقَ السُّوءِ، فَإِنَّ الشَّرَّ لِلشَّرِّ خُلُقٍ.

بخاری و مسلم با اسنادشان از ابو موسی <sup>ؓ</sup> روایت کرده اند که رسول خدا <sup>ﷺ</sup> می فرماید: «مثال همنشین بد، مانند کوره آهنگر است یا اینکه لباس تو را با شراره آتشی که از آن زبانه می کشد ، می سوزاند و یا اینکه بوی بدی از آن می یابی.» و این مثل همنشین بد است یا اینکه دین تو را تلف می کند و آبروی تو را لکه دار می کند یا اینکه بوی بد او از قبیل غیبت، سخن چینی و غیره به تومی رسد یا خشم و عقوبتی که بر او نازل می شود و تو در نزد او هستی یا عذابی که او را بگیرد و تو به همراه او هستی به تو نیز برسد پس هر کس که در کنار چنین بنده بدی باشد خود را در معرض این بلاها قرار داده است و از اینها در امان نخواهد بود.

امام احمد در کتاب الزهد از معاویة بن قره روایت می کند که لقمان به فرزندش گفت: « ای پسر با اشرار منشین زیرا از همنشینی با ایشان خیری به تو نخواهد رسید و شاید در آخر بر ایشان عقوبتی بیاید پس همراه آنها به تو هم برسد.» و بیهقی در کتاب شعب خود از حضرت مکحول روایت می کند که گفت: « خود را از رفیق بد بر حذر بدار زیرا شر، برای شر خلق کرده شده است.»

✓ **قطعه:**

با بدان کمتر نشین و دور باش

گرچه تو پاکیزه ای سازد پلید

این چنین شمع جهان است آفتاب

اندکی از ابر گردد ناپدید

✓ **مثنوی:**

ای برادر دور باش از یار بد

یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد جانت ستاند ای سلیم

یار بد آرد تو را سوی جحیم

✓ رباعی :

باهر که نشستى و نشد جمع دلت

از تو نرهید زحمت آب و گلت

زنهار از آن قوم گریزان می باش

ورنه نکند روح عزیزان بحلت

تا توانی دوستی و همنشینی اولیاء الله و علمای عاملین را از

دست نده که خیر الدارین منوط بر محبت و صحبت ایشان است و صحبت

ایشان را فواید بسیار است.

كَأَنَّ قَالَ ۛ : «إِنَّمَا مَثَلُ جَلِيسِ الصَّالِحِ كَحَامِلِ الْمِسْكِ ، إِنَّمَا أَنْ يُحْذِيكَ» أَيْ يُعْطِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْكِ ، وَ «إِنَّمَا أَنْ تُبْتَاعَ مِنْهُ» أَيْ تُشْتَرَى مِنْهُ ، «وَأَمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً» وَهِيَ رَائِحَةُ الْمِسْكِ . هَذَا مَثَلُ جَلِيسِ الصَّالِحِ ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا أَنْ يُعْطِيكَ مِنْ فَوَائِدِهِ ، وَيَهْدِيكَ إِلَى مَقَاصِدِهِ ، وَإِنَّمَا أَنْ تَأْخُذَ أَنتَ مِنْ أَخْلَاقِهِ ، وَيَسْرَى إِلَيْكَ مِنْ طِبَاعِهِ .

وَلِذَلِكَ قَالَ أَبُو حَامِدٍ الْجَرِيرِيُّ (رح) كَمَالُ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي الْعُرْبَةِ ، وَالصُّحْبَةِ ، وَالْفِطْنَةِ؛ فَأَمَّا الْعُرْبَةُ ؛ فَلِتَذَلُّلِ النَّفْسِ ، وَأَمَّا الصُّحْبَةُ؛ فَلِلتَّخَلُّقِ بِأَخْلَاقِ الرِّجَالِ ، وَأَمَّا الْفِطْنَةُ ؛ فَلِلتَّمْيِيزِ ، (وَإِنَّمَا أَنْ تَجِدَ عِنْدَهُ رِيحًا طَيِّبَةً ) مِنْ حِكْمَةٍ تَجِدُهَا عِنْدَهُ ، أَوْ رَحْمَةٍ تُنْزِلُ عَلَيْهِ وَأَنْتَ مَعَهُ ، فَتَرْجِمُ بِسَبَبِ مُجَالَسَتِهِ. قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ ! جَالِسِ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَإِنَّكَ تُصِيبُ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ خَيْرًا ، وَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ فِي آخِرِ ذَلِكَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ فَتُصِيبَكَ مَعَهُمْ . رَوَى

أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ مَرْفُوعًا: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ<sup>۱</sup>.

ابو حامد جریری (رح) می فرماید: کمال شخص در سه چیز است : غربت، صحبت، زیرکی ، اما غربت؛ برای ذلیل کردن نفس و صحبت، برای متخلق شدن به اخلاق مردان و اما زیرکی ، برای متمایز ساختن همنشین صالح که در یابی در نزد او بوی خوشی از حکمت و یا رحمتی که از حق بر او نازل می شود و تو همراه او هستی پس به سبب همنشینی مورد رحم قرار می گیری.

حضرت لقمان فرمود: «ای فرزندم ! با بندگان صالح خداوند بنشین که تو از همنشینی ایشان به خیر خواهی رسید و شاید در آخرچنین شود که بر ایشان رحمت نازل گردد و تو نیز بهره مند شوی». ابو داود ترمذی از حضرت ابوهریره  $\tau$  به صورت مرفوع روایت کرده اند : پیامبر  $\rho$  فرمودند: « شخص بر دین خلیل و دوست خود می باشد پس نگاه کند یکی از شما چه کسی را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب می کند.»

✓ بیت :

یک چندروز صحبت نیکان کن اختیار

گلبانگ نیکیت زسمک تا سما رود

نشنیده ای که هرچه به کان نمک فتاد

یک چندروز بگذرد آن هم نمک شود

۱- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ  $\tau$  قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$ : الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ ، (رَوَاهُ أَحْمَدُ مَشْكُوعَ الْمَصَابِيحِ ص ۴۲۷- ج ۱- الفصل الثالث - بَابُ الْحُبِّ فِي اللَّهِ) (د - ت) (جَامِعُ الْأَحَادِيثِ قِسْمُ الْأَقْوَالِ الْمُحَلِّي ص ۲۴۵- ج ۴)

/

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ وَارْزُقْنَا مَحَبَّةَ الْاَوْلِيَاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْعَامِلِيْنَ وَانصُرْنَا  
عَلَى الْعُلَمَاءِ السُّوِّ وَالْمُتَصَوِّفَةِ الْجَاهِلِيْنَ. بارخدایا ما را از جمله صالحین بگردان و به  
ما محبت اولیاء و علمای راسخ را عطا کن و ما را بر علمای سوء و متصوفان جاهل  
پیروز بگردان.

✓ بیت:

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان

گرما نرسیدیم تو شاید بررسی

بدان ای طالب صادق وبر تو مخفی مباد اولیاء الله که جامع علم  
ظاهر وباطن می باشند مثل والد ماجدی، رئیس الاولیاء وسلطان الاصفیاء و  
برهان الاتقیاء، شمس فلک الشریعت وقمر سماء الطریقت، قبله عالم وکعبه  
امم، قبله جهان وکعبه مرادان، اعنی قبله گاهی وارشاد پناهی ام وباقی از  
اولیای دیگر نظر به علم ظاهری ایشان آیات واحادیث که درباره علمای  
عاملین وارد شده است در شأن ایشان صادق است. از جهتی که ایشان از  
علمای عاملین اند ونظر به علم باطنی ایشان آیات واحادیث که درباره  
ذاکرین وارد گردیده در شأن ایشان نیز صادق است به خاطر این که شب و  
روز به ذکر وفکر حق  $\Psi$  مشغولند پس ایشان از علمای عاملین و فقرای  
زاهدین، افضل می باشند به اعتبار آنکه هم از زمره ذاکرینند وهم از زمره  
علمای عاملین. واولیایکه از علم ظاهر حظ ندارند از زمره ذاکرانند و علمایی که  
به علم ظاهر عمل می نمایند حظّ فرا نگرفته اند از زمره علمای عاملین اند.  
پس این هر دو در فضل خود مساویند بدان جهت که در شان هر دو طایفه  
آیات واحادیث وارد گردیده واز هر دو طایفه خلق منتفع می گردند افسوس



صد افسوس بر این. نویسنده بد عمل از گناه بار و بر علمای بی عمل روزگار  
وبر متصوفه جاهل نابکار که از زمره هیچ طایفه از طوایف صلحا و علما

۱ - قَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ : الْعُلَمَاءُ ثَلَاثَةٌ ؛ عَالِمٌ بِاللَّهِ غَيْرُ عَالِمٍ بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَ عَالِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ غَيْرُ عَالِمٍ بِاللَّهِ ، وَ عَالِمٌ بِاللَّهِ وَ بِأَمْرِ اللَّهِ . أَمَّا الْأَوَّلُ ؛ فَهُوَ عَبْدٌ قَدِ اسْتَوَلَتْ الْمَعْرِفَةُ إِلَهِيَّةُ عَلَى قَلْبِهِ ، فَصَارَ مُسْتَعْرِقًا بِمُشَاهَدَةِ نُورِ الْجَلَالِ وَصَفَحَاتِ الْكِبَرِيَاءِ ، فَلَا يَتَفَرَّغُ لِتَعَلُّمِ عِلْمِ الْأَحْكَامِ إِلَّا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ . الثَّانِي ؛ هُوَ الَّذِي يَكُونُ عَالِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ غَيْرُ عَالِمٍ بِاللَّهِ ، وَهُوَ الَّذِي عَرَفَ الْحَلَالَ ، وَالْحَرَامَ ، وَحَقَائِقَ الْأَحْكَامِ لَكِنَّهُ لَا يَعْرِفُ أَسْرَارَ جَلَالِ اللَّهِ . أَمَّا الْعَالِمُ بِاللَّهِ وَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ ؛ فَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْحَدِّ الْمُشْتَرَكِ بَيْنَ عَالِمِ الْمُعْقُولَاتِ وَ عَالِمِ الْمَحْسُوسَاتِ ، فَهُوَ تَارَةً مَعَ اللَّهِ بِالْحُبِّ لَهُ ، وَ تَارَةً مَعَ الْخَلْقِ بِالشَّفَقَةِ وَ الرَّحْمَةِ . فَإِذَا رَجَعَ مِنْ رَبِّهِ إِلَى الْخَلْقِ صَارَ مَعَهُمْ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ ، وَإِذَا خَلَا بِرَبِّهِ مُسْتَعِلاً بِذِكْرِهِ وَخِدْمَتِهِ فَكَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ الْخَلْقَ . فَهَذَا سَبِيلُ الْمُرْسَلِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ هَذَا هُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « سَائِلِ الْعُلَمَاءَ ، وَخَالِطِ الْحُكَمَاءَ ، وَجَالِسِ الْكِبَرَاءَ » فَالْمُرَادُ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (سَائِلِ الْعُلَمَاءَ) أَيِ الْعُلَمَاءِ بِأَمْرِ اللَّهِ غَيْرِ الْعَالِمِينَ بِاللَّهِ ، فَأَمَرَ بِمُسَائَلَتِهِمْ عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى اللَّهِ اسْتِفْتَاءً مِنْهُمْ ، وَأَمَّا الْحُكَمَاءُ فَهُمْ الْعَالِمُونَ بِاللَّهِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ أَوْامِرَ اللَّهِ ، فَأَمَرَ بِمُخَالَطَتِهِمْ ، وَالْكَبَرَاءُ فَهُمْ الْعَالِمُونَ بِاللَّهِ وَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ ، فَأَمَرَ بِمُجَالَسَتِهِمْ ، لِأَنَّ فِي تِلْكَ الْمُجَالَسَةِ مَنَافِعَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، ثُمَّ قَالَ شَيْقُ الْبُلْخِي : لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : أَمَّا الْعَالِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ ؛ فَلَهُ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : أَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا بِاللِّسَانِ دُونَ الْقَلْبِ ، وَأَنْ يَكُونَ خَائِفًا مِنَ الْخَلْقِ دُونَ الرَّبِّ ، وَأَنْ يَسْتَحْيِيَ مِنَ النَّاسِ فِي الظَّاهِرِ وَ لَا يَسْتَحْيِيَ مِنَ اللَّهِ فِي السِّرِّ . وَأَمَّا الْعَالِمُ بِاللَّهِ ؛ فَأَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا خَائِفًا مُسْتَحْيِيًا . أَمَّا الذَّكْرُ ؛ فَذِكْرُ الْقَلْبِ لَا ذِكْرُ اللِّسَانِ ، وَأَمَّا الْخَوْفُ ؛ فَخَوْفُ الرَّبِّ لَا خَوْفُ الْمُعْصِيَةِ ، وَأَمَّا الْحَيَاءُ ؛ فَحَيَاءُ مَا يَخْطُرُ عَلَى الْقَلْبِ لَا حَيَاءُ الظَّاهِرِ . وَأَمَّا الْعَالِمُ بِاللَّهِ وَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَلَهُ سِتَّةُ أَشْيَاءَ : الثَّلَاثَةُ الَّتِي ذَكَرْتَاهَا لِلْعَالِمِ بِاللَّهِ فَقَطْ مَعَ ثَلَاثَةِ أُخْرَى : كَوْنُهُ جَالِسًا عَلَى الْحَدِّ الْمُشْتَرَكِ بَيْنَ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ، وَ كَوْنُهُ مُعَلِّمًا لِلْقَسَمِينَ الْأَوَّلِينَ ، وَ كَوْنُهُ بِحَيْثُ يَحْتَاجُ الْفَرِيقَانِ الْأَوَّلَانِ إِلَيْهِ وَهُوَ يَسْتَعْنِي عَنْهُمَا . ثُمَّ قَالَ : مَثَلُ الْعَالِمِ بِاللَّهِ وَ بِأَمْرِ اللَّهِ كَمَثَلِ الشَّمْسِ ، لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ . وَ مَثَلُ الْعَالِمِ بِاللَّهِ

فَقَطُّ كَمَثَلِ الْقَمَرِ ، يَكْمُلُ تَارَةً وَ يَنْقُصُ تَارَةً أُخْرَى . ، وَمَثَلُ الْعَالَمِ بِأَمْرِ اللَّهِ فَقَطُّ كَمَثَلِ السَّرَّاجِ يُحْرِقُ نَفْسَهُ وَيُضِيءُ لْغَيْرِهِ . (التفسير الكبير للإمام الفخر الرازي ص ۱۱۸ - ج ۲)

بعضی از محققین می فرمایند: که علما سه گروهند :

۱- عالم بالله غیر عالم به امر الله.

۲- عالم به امر الله غیر عالم بالله.

۳- عالم بالله و بامر الله

**اما گروه اول** بنده ای است که معرفت خدای متعال بر قلب او مستولی شده است پس او در مشاهدات نور جلال و صفات کبریایی غرق گردیده و به تعلیم احکام مشغول نمی گردد مگر آنچه را که ناچار است.

**اما گروه دوم** آن کسی است که حلال و حرام و حقیقت احکام را شناخته است لیکن از اسرار جلال خداوندی شناختی ندارد.

**اما گروه سوم** کسی است که در حد مشترک بین عالم معقولات و عالم محسوسات قرار دارد پس گاهی به همراه خداوند با عشق و محبت به او می باشد و گاهی به همراه خلق باشفقت و مهربانی می باشد. پس هر گاه از جانب خداوند به سوی خلق برگردد همانند یکی از آنها می شود. گویا که عارف نیست و هیچ ارتباطی با خداوند ندارد و هر گاه با خدای خود خلوت کند و به ذکر او مشغول شود به گونه ای است که گویا هیچ ارتباطی با خلق ندارد. و این راه و روش انبیاء و صدیقین، است و این همان چیزی است که اراده می شود آنجا که فرمودند: «از علماء سؤال کن و با حکما p از قول رسول خدا معاشرت و با بزرگان بنشین». مقصود پیامبر از (علما سؤال کن) یعنی از علمای به امر الله سؤال کن، نه از علمای بالله. پس به سؤال نمودن از ایشان در وقت حاجت به خدای متعال به طور فتوا خواستن از آنها امر فرمودند. و اما حکما: ایشان علمای بالله هستند کسانی به معاشرت با p که او امر خداوندی (یعنی احکام فقه و غیره) را نمی دانند ، پس پیامبر p ایشان امر نمود. و اما کبراء: ایشان علمای بالله و به احکام الله هستند که رسول الله به همنشینی با ایشان امر نمودند. زیرا در چنین هم نشینی منفعت دنیا و آخرت می باشد. شیخ بلخی (رح) می فرماید: برای هر یک از این سه گروه علامات مخصوص می باشد. و اما عالم به امر الله: پس او سه علامت دارد. با زبانش ذکر می کند، نه با

محسوب نگردیدیم. کاشکی محبت ایشان را داشتی تا به موجب حدیث  
(الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ)<sup>۱</sup>  
(شخص به همراه کسی است که او را دوست دارد ) تا از ایشان  
محسوب گردیدی.

قلبش. از خلق می ترسد و از پروردگارش نمی ترسد، از مردم در ظاهر حیا می کند از  
خدا در باطن حیا نمی کند. و اما عالم بالله: ذاکر، خایف (ترسنده) و حیا کننده می با  
شد. پس ذکرش ذکر قلبی است نه زبانی. ترس او ترس از ریا است نه از گناه و معصیت و  
حیای او، از آنچه که به قلبش عارض می شود است و حیای ظاهر نیست.

و اما عالم بالله و بامر الله: دارای شش صفت می باشد. سه تای آن همان صفات  
عالم بالله یعنی ذاکر بودن، ترس و حیامی باشد به همراه سه صفت دیگر که یکی از آن،  
نشستن او برمرز (تعریف) مشترک بین عالم غیب و عالم شهود می باشد و دیگر این که او  
تعلیم دهنده دو گروه قبلی می باشد و سومی این است که هر دو گروه محتاج اویند و او  
بی نیاز از هر دو گروه می باشد. بعد از آن می فرماید: عالم بالله و به امر الله همانند  
خورشید است که هیچ گاه کم و زیاد نمی شود. و عالم بالله تنها، همانند ماه است که گاهی  
کامل می شود و گاهی کاسته می شود و عالم به امر الله، همانند چراغی است که خود را  
می سوزاند و به دیگران نور می رساند (تفسیر کبیر- فخر رازی)

الْعَبْدُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ (حم) عَنْ جَابِرٍ (جَامِعُ الْأَحَادِيثِ، قِسْمُ الْأَقْوَالِ ۱۲) - قَالَ النَّبِيُّ  
الْمُحَلَّى بِالْإِيمَانِ الصَّغِيرِ وَ زَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْكَبِيرُ لِلْإِمَامِ السُّيُوطِيِّ (رح) ص ۵۷۵ - ج ۴)



## فصل بیستم

### در بیان آیات و احادیث

### در شأن ذاکرین

به آیات و احادیث در شأن ذاکرین وارد گردیده استماع فرمایید:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ] <sup>۱</sup>

در تفسیر حسینی آورده است که مراد از این ذکر، نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان است. ابن عیینه (رح) می گوید که در اخباری که به ما رسیده است که حق I فرمود که من بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل علیه السلام و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن این است که گفته ام [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] در تفسیر عزیزی آورده است که یاد کنید مرا به زبان مثل تلاوت کلام من و یاد نام من در حلقه های ذکر و به دل به کمال توجه و استغراق در حضور بی کیف که نصیب اهل سلوک و اشتغال است.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ] <sup>۲</sup>

---

۱-سوره بقره آیه ۱۵۲ «پس یاد کنید مرا یادکنم شما را و سپاس گوئید مرا و

ناسپاسی من مکنید»

۲ - آل عمران آیه ۱۹۱ «آنانکه یاد می کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوئی خویش خفته و تأمل می کنند در آفرینش آسمانها و زمین می گویند ای پروردگار ما نیافریده ای این را باطل پاکی است تو را پس نگاه دار مرا از عذاب آتش» ( يَذْكُرُونَ اللَّهَ

/

مراد از این آیه دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق (مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرُهُ) (کسی که چیزی را دوست بدارد آن را بسیار ذکر می کند.) در تفسیر حسینی آورده است که مراد از ذکر در این آیه دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد مراد از این ذاکران صاحب دلانند که مشغول به ذکر دل و جانند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى [وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُّونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ]<sup>۱</sup> در تفسیر حسینی آورده است

قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ مُضْطَجِعِينَ أَيْ فِي كُلِّ حَالٍ (تَفْسِيرِ جَلَالِينَ ص ۲۷- سطر ۱۹)  
(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ) فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ وَعَلَى جَمِيعِ الْهَيْئَاتِ (قِيَامًا) فِي مَقَامِ الرُّوحِ بِالْمُشَاهَدَةِ (وَقُعُودًا) فِي مَحَلِّ الْقَلْبِ بِالْمُكَاشَفَةِ (وَعَلَى جُنُوبِهِمْ) أَيْ تَقَلُّبَاتِهِمْ فِي مَكَانِ النَّفْسِ بِالْمُجَاهَدَةِ (وَيَتَفَكَّرُونَ) بِالْبَابِ أَيْ عُقُولِهِمْ الْخَالِصَةِ عَنْ شَوَابِ الْوَهْمِ.

کسانی که یاد می کنند خدا را در هر حال و جمیع هیأتها، ایستاده در مقام روح با مشاهده و نشسته در محل قلب با مکاشفه و بر پهلو افتاده در حال نقل و انتقال در مکان نفس به وسیله مجاهده و فکر می کنند با عقل خود که از آمیزش های وهم و خیال خالص است. (تفسیر القرآن الکریم - ص ۲۴۱- ج ۱)

۱ - سوره اعراف آیه ۲۰۵ «و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه و میباش از غافلان»

(وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ) عَطْفٌ عَلَى قُلْ: [قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي] (آیه

۲۰۳ سوره اعراف) وَعَلَى الثَّانِي فِيهِ تَجْرِيدُ الْخِطَابِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَامٌّ لِكُلِّ ذِكْرٍ،

فَإِنَّ الْإِحْقَاءَ أَذْخَلَ فِي الْإِحْلَاصِ ، وَ أَقْرَبُ مِنَ الْقَبُولِ . وَفِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : [مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْهُ]

این آیه (واذکر ربک فی ...) عطفی است بر آیه (قل انما اتبع ...) و بر این اساس در این آیه رسول خدا (ص) مورد خطاب واقع شده است در حالیکه ذکر عام است و هر ذکری را شامل می شود . زیرا ذکر خفی به اخلاص و قبولیت نزدیک تر می باشد . و در خبراست که ، خدای متعال می فرماید: «هر کس مرا در نفس خود و به تنهایی یاد کند ، من او را در نفس خود و در تنهایی یاد می کنم و هر کس مرا میان جمعی یاد کند من نیز او را در میان جمعی بهتر از آن یاد خواهم کرد».

وَقَالَ الْإِمَامُ : الْمُرَادُ بِالذِّكْرِ فِي نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ عَارِفًا بِمَعَانِي الْأَذْكَارِ الَّتِي يَقُولُهَا بِلِسَانِهِ مُسْتَحْضِرًا لِصِفَاتِ الْكَمَالِ وَالْعِزِّ وَالْعِظَمَةِ وَالْجَلَالِ ، وَذَلِكَ لِأَنَّ الذِّكْرَ بِالسَّانِ عَارِيًا عَنِ الذِّكْرِ بِالْقَلْبِ كَأَنَّهُ عَدِيْمُ الْفَائِدَةِ ، بَلْ ذَكَرَ جَمْعُ أَنَّ الذِّكْرَ اللَّسَانِيَّ السَّادِجَ لَا ثَوَابَ فِيهِ أَصْلًا ، وَمَنْ أَتَى بِالْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ غَيْرَ مُلَاحِظٍ مَعْنَاهَا أَوْ جَاهِلًا بِهِ لَا يُعَدُّ مُؤْمِنًا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ، وَقِيلَ : الْخِطَابُ لِمُسْتَمِعِ الْقُرْآنِ وَ الذِّكْرُ الْقُرْآنُ ، وَالْمُرَادُ أَمْرَ الْمُؤْمِنِ بِالْقِرَاءَةِ سِرًّا بَعْدَ فَرَاحِ الْإِمَامِ عَنْ قِرَائَتِهِ وَفِيهِ بَعْدُ وَلَوْ التَّزَمَ قَوْلُ الْإِمَامِ ، وَقَوْلُهُ 'سُبْحَانَهُ' وَتَعَالَى : (تَضَرُّعًا وَخِيفَةً) فِي مَوْضِعِ الْحَالِ بِتَأْوِيلِ اسْمِ الْفَاعِلِ أَيْ مُتَضَرِّعًا وَخَائِفًا ، أَوْ بِتَقْدِيرِ مُضَافٍ أَيْ ذَا تَضَرُّعٍ وَخِيفَةٍ ، وَكَوْنُهُ مَفْعُولًا لِأَجْلِهِ غَيْرُ مُنَاسِبٍ . وَجَوَزَ بَعْضُهُمْ كَوْنَ ذَلِكَ مَصْدَرًا لِفِعْلٍ مِنْ غَيْرِ الْمَذْكُورِ وَلَيْسَ بِشَيْءٍ ، وَ أَصْلُ خِيفَةٍ خَوْفَةٌ ، وَدُونُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : [وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ] صِفَةُ لِمَعْمُولٍ خَالٍ مَحْدُوفَةٍ أَيْ وَمُتَكَلِّمًا كَلَامًا دُونَ الْجَهْرِ لِأَنَّ دُونََ لَائِتَصَرَّفَ عَلَى الْمَشْهُورِ ، وَ الْعَطْفُ عَلَى تَضَرُّعًا ، وَقِيلَ : لِحَاجَةٍ إِلَى مَا ذُكِرَ وَالْعَطْفُ عَلَى حَالِهِ ، وَالْمُرَادُ أَذْكَرُهُ مُتَضَرِّعًا وَ مُقْتَصِدًا .

امام می فرماید: مراد از ذکر در نفس این است که آن شخص به معانی اذکاری که به زبان می گوید آشنا باشد و به صفات کمال، عزت، عظمت و جلال پروردگار آگاه باشد و این ثابت است زیرا ذکر به زبان بدون حضور قلب. سودی ندارد بلکه گروهی گفته اند که ذکر زبانی ساده بدون حضور قلب، ثوابی ندارد. زیرا اگر کسی کلمه طیبه را بدون ملاحظه معنای آن یا نا آگاه به آن بر زبان جاری کند او در نزد خداوند متعال مؤمن به شمار

/

نمی آید. و بعضی چنین تعبیر فرمودند که منظور از ذکر خفیه مورد خطابش شنونده قرآن می باشد و ذکر نیز قرآن است و مقصود آن چنین است که مقتدی به آهسته خواندن قرآن بعد از فارغ شدن امام از قرائت امر شده است. و در این تعبیر دور شدن از حق است و اگرچه قول امام لازم گرفته شود. و قول خداوند (تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً) با تأویل نمودن آن دو به اسم فاعل یعنی متضرعا و خایفاً و یا با تقدیر گرفتن مضاف یعنی ذا تضرعاً خیفه در موضع حال می باشد.

و مفعول له بودن (تضرعا و خیفه) مناسب نیست و بعضی مصدر بودن (مفعول مطلق) آن را برای فعل غیر مذکور جائز دانسته اند که معتبر نیست و اصل (خیفه، خوفه) است و (دون) در قول خداوند: (و دون الجهر من القول) برای معمول حال حذف شده صفت می باشد یعنی در حالیکه گوینده هستی کلامی را که آهسته تر از جهر است چون دون بنا بر قول مشهور صرف نمی شود و دون الجهر بر تضرعا عطف است و گویند که حاجتی بر آنچه گفته شد نیست و عطف بر حال خود است و مراد از آن این است که آن را با تضرع و میانه روی ذکر کن.

وَقِيلَ : إِنَّ الْعُطْفَ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : (فِي نَفْسِكَ ) لَكِنَّ عَلَى مَعْنَى أَذْكُرُهُ ذِكْرًا فِي نَفْسِكَ وَ ذِكْرًا بِلِسَانِكَ دُونَ الْجَهْرِ ، وَالْمُرَادُ بِالْجَهْرِ رَفْعُ الصَّوْتِ الْمُفْرَطِ وَبِمَا دُونَهُ نَوْعٌ آخَرُ مِنَ الْجَهْرِ . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : هُوَ أَنْ يَسْمَعَ نَفْسُهُ وَقَالَ الْإِمَامُ : الْمُرَادُ أَنْ يَقَعَ الذِّكْرُ مُتَوَسِّطًا بَيْنَ الْجَهْرِ وَالْمُخَافَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : [وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا]

سوره اسراء آیه ۱۱۰

وَيُسْمِعُ كَلَامُ ابْنِ زَيْدٍ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْجَهْرِ مُقَابِلُ الذِّكْرِ فِي النَّفْسِ ، وَالْآيَةُ عِنْدَهُ خُطَابٌ لِلْمَأْمُومِ الْمَأْمُورِ بِالْإِنْصَاتِ أَيْ أَذْكُرُ رَبِّكَ أَيُّهَا الْمُتَنَصِّتُ فِي نَفْسِكَ وَلَا تَجْهَرُ بِالذِّكْرِ (بِالْعُدْوِ) جَمْعُ عُدْوَةٍ كَمَا فِي الْقَامُوسِ ، وَفِي الصَّحَاحِ الْعُدْوُ تَقْيِضُ الرَّوَّاحِ وَقَدْ غَدَا يَعْدُو غَدْوًا. قَوْلُهُ تَعَالَى : (بِالْعُدْوِ) أَيْ بِالْعُدْوَاتِ جَمْعُ عُدْوَةٍ وَهِيَ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَطُلُوعِ الشَّمْسِ ، فَغَيْرَ بِالْفِعْلِ عَنِ الْوَقْتِ كَمَا يُقَالُ : أَتَيْتَكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ أَيْ وَقْتَ طُلُوعِهَا ، وَهُوَ نَصٌّ فِي أَنَّ الْعُدْوَ



مَصْدَرٌ لَا جَمْعَ ، وَعَلَيْهِ فَقَدْ يُقَدَّرُ مَعَهُ مُضَافٌ مَجْمُوعٌ أَيْ أَوْقَاتِ الْعُدُوِّ يُطَابِقُ قَوْلَهُ 'سُبْحَانَهُ' وَتَعَالَى: (وَالْأَصَالُ) وَهُوَ كَمَا قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: جَمْعُ أَصْلٍ ، وَأَصْلُ جَمْعٍ أَصِيلٌ أَغْنَى مَا بَيْنَ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ - فَهُوَ جَمْعُ الْجَمْعِ وَلَيْسَ لِلْقَلَّةِ وَلَيْسَ جَمْعًا لِأَصِيلٍ لِأَنَّ فَعِيلًا لَا يُجْمَعُ عَلَى أَفْعَالٍ ، وَقِيلَ: إِنَّهُ جَمْعٌ لَهُ لِأَنَّهُ قَدْ يُجْمَعُ عَلَيْهِ كَيَمِينٍ وَآيْمَانٍ ، وَقِيلَ: إِنَّهُ جَمْعٌ لِأَصْلٍ مُفْرَدًا كَعُنُقٍ وَيُجْمَعُ عَلَى أَصْلَانِ أَيْضًا ، وَالْجَارُ مُتَعَلِّقٌ بِأَذْكُرُ ، وَخُصَّ هَذَانِ الْوَقْتَانِ بِالذِّكْرِ . قِيلَ: لِأَنَّ الْعُدُوَّةَ عِنْدَهَا يَتَقَلَّبُ الْحَيَوَانُ مِنَ النَّوْمِ الَّذِي هُوَ كَالْمَوْتِ إِلَى الْيَقَظَةِ الَّتِي هِيَ كَالْحَيَاةِ ، وَالْعَالَمُ يَتَحَوَّلُ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّتِي هِيَ طَبِيعَةٌ عَدَمِيَّةٌ إِلَى النُّورِ الَّذِي هُوَ طَبِيعَةٌ وَجُودِيَّةٌ ، وَفِي الْأَصِيلِ الْأَمْرُ بِالْعَكْسِ ، أَوْ لِأَنَّهُمَا وَقْتًا فَرَاغٌ فَيَكُونُ الذِّكْرُ فِيهِمَا الصَّقَ بِالْقَلْبِ ، وَقِيلَ: لِأَنَّهُمَا وَقْتَانِ يَتَعَاقَبُ فِيهِمَا الْمَلَائِكَةُ عَلَى ابْنِ آدَمَ ، وَقِيلَ: لَيْسَ الْمُرَادُ التَّخْصِصَ بَلْ دَوَامَ الذِّكْرِ وَاتِّصَالَهُ أَيْ أَذْكُرُ كُلَّ وَقْتٍ.

گویند بی شک (و خفیه) بر قول خداوند (فی نفسک) عطف است لکن به این معنا می باشد . (خداوند را با دل و زبان خود بدون جهر ذکر کن) . مراد از جهر در آیه، بلند کردن بیش از اندازه صدا است و مراد از مادون افراط نوع دیگری از جهر می فرماید: «مراد این است که خودش بشنود» و امام (ح) می فرماید: «مراد این است که ذکر میان جهر و اخفا باشد» چنانچه خداوند متعال می فرماید: «بلند نکن دعای خود را و نه آن را پست کن» آیه.

و از کلام ابن یزید چنین بر می آید که مراد از جهر، مقابل ذکر در نفس می باشد و آیت در نزد وی خطاب به مقتدی است که به سکوت امر شده است یعنی ای شنونده پرور دگار خود را در نفس خود ذکر کن و صدای خود را در ذکر بلند نکن . (بِالْعُدُوِّ) جمع غدوه همان گونه که در قاموس اللغه آمده است و در صحاح این گونه است که «غدو» نقیض رواح به معنای شبانگاه است و از باب (غدا، یغدو، غدوا) است و قول خداوند (بالغدو) یعنی (بالغدوات) جمع غدوة که آن به معنای بامداد یعنی ما بین نماز بامداد و طلوع خورشید است . بنابراین وقت توسط فعل بیان شده است . همان گونه که گفته می شود طلوع خورشید نزد تو آمدن یعنی وقت طلوع خورشید و این به صراحت بیان

شده است که غدو مصدر است نه جمع و تأیید بر این گاهی همراه غدو مضاف جمع مقدر می گردد یعنی (اوقات الغدو). تا با قول خداوند تعالی که می فرماید (وَالْأَصَالِ) مطابقت کند. ازهری می گوید: اصل جمع اصل واصل جمع اصیل یعنی ما بین عصر تا غروب

خورشید است پس اصل جمع الجمع است و جمع (قلة) نیست و جمع اصیل نیست چون فعیل بر وزن افعال جمع نمی شود و بعضی گفته اند که اصل جمع اصیل است چون گاهی فعیل بر وزن افعال جمع می شود مانند یمین که جمع آن ایمان است و بعضی گفته اند: اصیل جمع اصل به معنی مفرد است مانند عنق و بر اصلان هم جمع می شود و جار در آیه متعلق به ذکر است. این دو وقت مخصوص به ذکر گردانیده شده است زیرا که هر موجود زنده ای در بامداد از خواب که برادر مرگ است، به بیداری که مانند حیات و زندگی است انتقال می یابد و عالم نیز از ظلمت و تاریکی که طبیعت عدمی (نیستی) است به سوی نور که طبیعت وجودی است متحول می گردد. و در اصیل قضیه بر عکس است و یا به خاطر این مخصوص به ذکر گردانیده شده است که این دو وقت، وقت فراغت قلب می باشد پس در این دو وقت ذکر بیشتر به قلب اثر می کند و بعضی گفته اند به این جهت که در این دو وقت فرشتگان به دنبال هم بر ابن آدم فرود می آیند بعضی گفته اند: مراد تخصیص ذکر بر این دو وقت نیست بلکه دوام ذکر و اتصال آن است. پس معنایش چنین می شود خدا را در هر وقت ذکر کن.

وَقَرَأَ أَبُو مُجَلِّزٍ لَاحِقُ بْنُ حَمِيدٍ السُّدُوسِيُّ (وَالْإِصَالِ) وَهُوَ مَصْدَرُ أَصَلَ إِذَا دَخَلَ فِي الْأَصِيلِ وَهُوَ مُطَابِقٌ لِعُدْوٍ بَنَاءً عَلَى الْقَوْلِ بِإِفْرَادِهِ وَمَصْدَرِيَّتِهِ فَتَذَكُّرُ (وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. (روح المعانی ص ۱۳۶ جزء ۹ سطر ۳۱)

ابو مجلز لاحق بن حمید سدوسی آیه را با لفظ (والایصال) خوانده است و ایصال مصدر اصل است که وقتی در اصیل داخل شود گفته می شود و اصیل مطابق غدو است بنا بر قول مفرد بودن و مصدر بودن آن بنا بر این خدا را یاد کن واز غافلان مباش. وَالظَّاهِرُ أَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الذِّكْرِ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ لَكِنَّ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ إِذَا لَا تُمَدِّحُ بِالذِّكْرِ بِدُونِهِ بَلْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّهُ لَأَثْوَابٌ لِذَاكِرٍ غَافِلٍ ، وَإِلَيْهِ ذَهَبَ كَثِيرٌ ، وَعَدَّ ابْنُ جَرِيرٍ قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ

اگر چه این آیه خطاب به آن حضرت است. اما در حقیقت خطاب به جمیع امت اوست. می فرماید که از من غافل مباشید و بعضی از این امت در تحت این خطاب در آمده در نیمه شبها از خدای تعالی التماس به این ذکر نموده به سعادت شعور و حضور مع الله مستعد گشته به دوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دایم بر دل است و ظاهر نیست چون طریقه سنیّه خواجه های نقشبند - قدس سرهم - .

ذِكْرًا فَلَا تُكْرَهُ لِلْمُضْطَجِعِ الْقَادِرِ ، نَعَمْ نَصَّ بَعْضُ الشَّافِعِيِّ عَلَى كَرَاهَتِهَا لَهُ إِذَا غَطَى رَأْسَهُ لِلنُّوْمِ .  
وَقَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِينَ: الْمُرَادُ بِهِ ذِكْرُهُ ، تَعَالَى مُطْلَقًا سَوَاءٌ كَانَ ذَلِكَ مِنْ حَيْثُ الذَّاتِ أَوْ مِنْ حَيْثُ  
الْصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ ، وَ سَوَاءٌ قَارَنَهُ ذِكْرُ اللِّسَانِ أَوْ لَا ، وَالْمَعْنَى عَلَيْهِ الَّذِينَ لَا يَعْتَلُونَ عَنْهُ تَعَالَى فِي  
عَامَّةِ أَوْقَاتِهِمْ بِاطْمِئْنَانِ قُلُوبِهِمْ بِذِكْرِهِ وَ اسْتِغْرَاقِ سَرَائِرِهِمْ فِي مُرَاقَبَتِهِ . ( تَفْسِيرِ رُوحِ الْمَعَانِي  
ص ۱۴۰- ج ۴ - سطره ۱۴ )

و ظاهرا مراد از ذکر، ذکرزبانی به همراه حضور قلب می باشد زیرا ذکر بدون حضور قلب، تعریف و ستایش کرده نمی شود بلکه علماء اجماع کرده اند که برای ذاکر غافل، ثوابی تعلق نمی گیرد و بسیاری از علما بر این عقیده اند . حتی ابن جریح قرائت قرآن را نوعی ذکر می نامد پس قرائت برای کسی که روی بستر خواب است مکروه نمی باشد. بله بعضی از شافعی ها بر مکروه بودن قرائت برای مضطجع تصریح کرده اند هر گاه که سرش را برای خواب بپوشانند. و بعضی محققین گفته اند که مراد از ذکر، ذکر کردن خدای تعالی است به طور مطلق، برابر است که از حیث ذات ذکر گردد و یا از حیث صفات و افعال و برابر است که ذکر زبان با او باشد یا نه . آن وقت معنی چنین می شود کسانی که از خدای تعالی در عموم اوقات خود غفلت نمی کنند با اطمینان قلب به ذکر و استغراق باطنشان در مراقبه .

/

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ]<sup>۱</sup> «و خدا را بسیار یاد

کنید، باشد که رستگار شوید.»

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ

أَصِيلًا]<sup>۱</sup> «ای مسلمانان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و به پاکی بخوانید او

را صبح و شام»

۱ - سوره انفال آیه ۴۵ [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ] بِمَا هُوَ - جَلَّ وَعَلَى - أَهْلُهُ

مِنَ التَّهْلِيلِ ، وَ التَّحْمِيدِ ، وَ التَّمْجِيدِ ، وَ التَّقْدِيسِ ذِكْرًا كَثِيرًا يَوْمَ أَغْلَبَ الْوَقَاتِ وَالْأَحْوَالُ ، كَمَا قَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ . وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : الذِّكْرُ الْكَثِيرُ أَنْ لَا يُنْسَى جَلَّ شَأْنُهُ . وَ رُويَ ذَلِكَ عَنْ مُجَاهِدٍ أَيْضًا . ( تفسیر روح المعانی ص ۴۰ - جزء ۲۲ )

یعنی خداوند متعال را به نحوی که لایق شأن پروردگار است ذکر کنید . با گفتن

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) الحمد لله، سبحان الله و غیره، ذکر فراوان تادر بر گیرد بیشتر اوقات و احوال را چنانچه ابن عباس می فرماید: ذکر زیاد آن است که ذات باری تعالی هیچ وقت فراموش نشود. از مجاهد نیز این گونه روایت شده است.

وَاعْلَمَ أَنَّهُ تَعَالَى لَمَّا وَصَفَهُمُ بِالذِّكْرِ وَتَبَتَ أَنَّ الذِّكْرَ لَا يَكْمَلُ إِلَّا مَعَ الْفِكْرِ لَا جَرَمَ قَالَ

بَعْدَهُ: [وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] وَفِيهِ مَسَائِلُ (تفسیر کبیر - ص ۱۳۶ - ج ۹) پس بدان که خدای تعالی و قتی که ایشان را با صفت ذکر بیان کرد و ثابت شد که ذکر بدون فکر، کامل نمی گردد لاجرم بعد از آن فرمود [وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ] و فکر می کنند در خلق آسمانها و زمین . در این آیه مسایلی وجود دارد.

فَإِذَا كَانَ اللِّسَانُ مُسْتَغْرِقًا فِي الذِّكْرِ، وَالْأَرْكَانُ فِي الشُّكْرِ، وَالْجَنَانُ فِي الْفِكْرِ ، كَانَ هَذَا

الْعَبْدُ مُسْتَغْرَقًا بِجَمِيعِ أَجْزَائِهِ فِي الْعِبَادَةِ. پس زمانی که زبان مشغول در ذکر باشد و جوارح در شکر و دل در فکر، آن وقت بنده با تمام اعضاء و اجزای خود مستغرق در عبادت می باشد.

۱ - سوره احزاب آیات ۴۲ و ۴۱

در تفسیر حسینی آورده است که سلمی - قدس سره - فرموده: « که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر به دل بود به زبان ممکن نیست. »

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ]<sup>۲</sup> «پس چون نماز تمام کردید پس خدا را ایستاده و نشسته و بر

۲ - سوره نساء آیه ۱۰۳: فَالْآيَةُ الْأُولَىٰ دَالَّةٌ عَلَىٰ كَمَالِ الرُّبُوبِيَّةِ ، وَهَذِهِ الْآيَةُ دَالَّةٌ عَلَىٰ كَمَالِ الْعُبُودِيَّةِ ، فَمَا أَحْسَنَ هَذَا التَّرْتِيبَ فِي جَذْبِ الْأَرْوَاحِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ ، وَفِي تَقْلِ الْأَسْرَارِ مِنْ جَانِبِ عَالَمِ الْغُرُورِ إِلَى جَنَابِ الْمَلِكِ الْغَفُورِ ، وَتَقُولُ: فِي الْآيَةِ مَسْأَلَةٌ: الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى - لِلْمُفَسِّرِينَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلَانِ: الْأَوَّلُ: أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهُ كَوْنُ الْإِنْسَانِ دَائِمَ الذِّكْرِ لِربِّهِ ، فَإِنَّ الْأَحْوَالَ لَيْسَتْ إِلَّا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ ، ثُمَّ لَمَّا وَصَفَهُمْ بِكُونِهِمْ ذَاكِرِينَ فِيهَا كَانَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى كَوْنِهِمْ مُوَظَّيِّينَ عَلَى الذِّكْرِ غَيْرَ فَاتِرِينَ عَنْهُ الْبَتَّةَ. (التَّفْسِيرُ الْكَبِيرُ لِلإِمَامِ الْفَخْرِ الرَّازِيِّ - ص ۱۳۶ - ج ۹)

پس آیه اول بر کمال ربوبیت دلالت می کند و این آیه بر کمال عبودیت (یعنی بندگی) دلالت می کند . و چه قدر خوش گوار است این ترتیب در جذب ارواح از خلق به سوی حق و منتقل نمودن اسرار از جانب عالم غرور (بسیار فریبکار) به سوی حضرت ملک غفور، پس می گوییم که در این آیه چند مسأله است.

**مسأله اول** این که برای مفسرین در این آیه دو قول است قول اول مراد از آیه این است که انسان دایم به ذکر پروردگار خویش باشد چون احوال جز این سه حالت نیست سپس زمانی که خداوند ایشان را در آیه باذکر بودن توصیف کرد این توصیف کردن دلیل بر آن است که ایشان بر ذکر خداوند دایمی هستند و هرگز در آن فتور و کوتاهی نمی کنند .

وَالْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ - يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهَذَا الذَّكْرُ هُوَ الذَّكْرُ بِاللِّسَانِ ، وَأَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهُ الذَّكْرُ بِالْقَلْبِ ، وَالْأَكْمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ الْجَمْعَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ . (التفسير الكبير ص ۱۳۶ ج ۹)

**مسئله دوم** این که احتمال دارد مراد از این ذکر، ذکر زبانی باشد همچنان احتمال دارد که ذکر قلبی باشد. و کامل تر این است که مراد از آن جمع میان دو ذکر (قلبی و زبانی) باشد.

وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» مَعْنَاهُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْحُدُوثِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْقِدَمِ ، وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالِامْكَانِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْوُجُوبِ ، وَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْحَاجَةِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالِاسْتِغْنَاءِ ، فَكَانَ التَّفَكُّرُ فِي الْخَلْقِ مُمَكِّنًا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ . (التفسير الكبير ص ۱۳۷ ج ۹)

: «هر کس خود را شناخت پروردگار خود را p و این فرموده پیامبر خدا شناخت.» معنایش چنین می شود که هر کس که نفس خود را حادث شناسد، پروردگار خود را ازلی و قدیمی می شناسد و کسی که نفس خود را ممکن شناسد پروردگار را واجب الوجود می شناسد و اگر نفس را محتاج بشناسد رب خود را بی نیاز می داند، پس از این طریق تفکر در خلق برایش ممکن می باشد .  
وَقَالَ النَّبِيُّ p: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ» وَقِيلَ: الْفِكْرَةُ تُذْهِبُ الْعُقْلَةَ وَتَجْذِبُ لِلْقَلْبِ الْحَشِيَّةَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ . وَعَنِ النَّبِيِّ p: «لَا تُفْضَلُونِي عَلَى يُوْثُسَ بْنِ مَتَّى فَإِنَّهُ كَانَ يُرْفَعُ لَهُ كُلُّ يَوْمٍ مِثْلُ عَمَلِ أَهْلِ الْأَرْضِ» قَالُوا: وَكَانَ ذَلِكَ الْعَمَلُ هُوَ التَّفَكُّرُ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ ، لِأَنَّ أَحَدًا لَا يَقْدِرُ أَنْ يَعْمَلَ بِجَوَارِحِهِ مِثْلَ عَمَلِ أَهْلِ الْأَرْضِ.

فرمودند: «هیچ عبادتی مانند تفکر نیست» و گفته شده است که p پیامبر خدا تفکر غفلت را از بین می برد و خشوع را در قلب می آورد، همانطور که آب گیاه را فرمود: «که مرا از یونس بن متی برتر ندانید زیرا که برای او p می رویاند ، پیامبر خدا در هر روز به مثل عمل اهل زمین بالا برده می شد» مفسرین فرمودند : این عمل تفکر در

پهلوی خویش یاد کنید.» در تفسیر حسینی آورده است مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال نویسنده - عفی عنه - چون از ذکر کردن آیات فارغ گردید الحال از احادیث نبوی p که در شأن ذاکران وارد گردیده چند حدیثی را درج می نماید.

شناخت خدای تعالی بود. زیرا هیچ انسانی قادر نیست حتی با تمامی جوارح و اعضای خویش به مثل عمل اهل زمین را انجام دهد.

(الْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ) - ذَلَّتِ الْآيَةُ عَلَى أَنَّ أَعْلَى مَرَاتِبِ الصَّدِّيقِينَ التَّفَكُّرُ فِي دَلَائِلِ الذَّاتِ وَالصِّفَاتِ ، وَأَنَّ التَّقْلِيدَ أَمْرٌ بَاطِلٌ لَأَعْبَرَهُ بِهِ وَلَا التَّفَاتِ إِلَيْهِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ تَعَالَى حَكَمَى عَنْ هَؤُلَاءِ الصَّالِحِينَ الْمُوَظِّينَ عَلَى الذِّكْرِ وَالْفِكْرِ أَنَّهُمْ ذَكَرُوا خُمُسَةَ أَنْوَاعٍ مِنَ الدُّعَاءِ (التَّفْسِيرُ الْكَبِيرُ ص ۱۳۸ ج ۹)

**و مسئله سوم:** این آیه دلالت می کند بر این که بالا ترین مرتبه صدیقین تفکر در دلایل ذات و صفات است و بر اینکه به تحقیق تقلید امری باطل است که دارای از این گروه یعنی صالحین اعتبار نمی باشد و هیچ توجهی به آن نیست. بدان که خداوند و مواظبت کنندگان بر ذکر و فکر حکایت می کند که ایشان پنج نوع از انواع دعاء را ذکر می کردند.

یعنی در هیچ وقت از خداوند متعال غافل نمی شوند و یاد الله همیشه بر دل و زبانشان جاری می باشد. چنانچه عائشه صدیقه (رض) از شأن پیامبر p عایشه صدیقه (رض) حکایت می کند (كَانَ يَذْكُرُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ أَحْيَانِهِ) پیامبر p خدا را در تمام اوقات خود یاد می کرد. نماز ذکر بزرگ الله است. پس از این جهت پیامبر p ارشاد فرموده که اگر نماز را ایستاده نمی تواند بخواند، نشسته بخواند و اگر نشسته نمی تواند بر پهلوی بخواند در بعضی روایت آمده که آن شب این آیه مبارکه نازل شد پیامبر p در حال ایستادن و نشسته و بر پهلوی خدا را چنان یاد کرد که بسیار گریه هم کرد. (تفسیر کابلی ص ۴۴۴ - ج ۱ - پاره ۴ - سوره آل عمران ۳)

/

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : لَا يَتَعَدُّ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ ، وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي مَنْ عِنْدَهُ . رَوَاهُ مُسْلِمٌ<sup>١</sup>.

١ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : لَا يَتَعَدُّ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا حَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ ، وَغَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ ، وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي مَنْ عِنْدَهُ . (رَوَاهُ مُسْلِمٌ مَشْكُوهً ص ١١٣- ج ١- الى ص ٢١٤) (كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى) الْبُخَارِيُّ (ص ٩٤٨- ج ٢ جزء ٢٦ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى) قَالَ النَّبِيُّ  $\rho$  : يَقُولُ الرَّبُّ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : سَيَعْلَمُ أَهْلُ الْجَمْعِ الْيَوْمَ مَنْ أَهْلُ الْكَرَمِ ، قِيلَ : وَمَا أَهْلُ الْكَرَمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : أَهْلُ مَجَالِسِ الذِّكْرِ فِي الْمَسَاجِدِ .

در روز قیامت می گوید : به زودی اهل جمع  $Y$  فرمود: «خدا  $\rho$  رسول خدا اهل کرم  $\rho$  خواهند دانست که اهل کرم چه کسانی هستند؟! سؤال شد : یا رسول خدا چه کسانی هستند؟ رسول خدا فرمودند: آنها اهل مجالس ذکر در مساجد می باشند.» (حم هب) وَأَبْنُ شَاهِينَ فِي التَّرغِيبِ فِي الذِّكْرِ (هب) (ع) (ض) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ  $\tau$  ص ١٤٧- أَلْيَاءُ مَعَ الْكَافِ - إِكْمَالُ جَامِعِ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ وَالْجَامِعِ الْكَبِيرِ وَالْجَامِعِ الْأَزْهَرُ لِلْحَافِظَيْنِ السُّبُوطِيِّ وَالْمَنَاوِيِّ، الْجُزْءُ الثَّامِنُ، قِسْمُ الْأَقْوَالِ. يَقُولُ اللَّهُ  $Y$  : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا أُدْخِلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ عَذَابِي.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید ( لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) دژ محکم من است هر کس که آن را بگوید او را در این دژ داخل می کنم . و هر کس که داخل شد در دژ من از عذاب من در امان است.



إِسْنَادُ هَذَا الْحَدِيثِ فِي زَهْرِ الْفِرْدَوْسِ ٢٦٥/٤ - قَالَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحَلِيَّةِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيٍّ مَرْفُوعًا. الْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُورِ الْخُطَابِ ص ٢٥١-ج ٥ - بَابُ الْبَيَاءِ (این حدیث را محدثین فوق نیز ذکر نموده اند) طَارِقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا. طارق بن عبد الله روایت می کند که ای مردم (لا اله الا الله) بگوئید تا رستگار شوید.

تَسَدِيدُ الْقَوْسِ (أَحْمَدُ) بْنُ رَبِيعَةَ عَنْ عِبَادٍ وَمِنْ طَرِيقِ الْأَشْعَثِ ابْنِ سَلِيمٍ سَمِعْتُ رَجُلًا فِي امْرَأَةِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَمِعْتُ (الطَّبْرَانِيَّ) عَنْ طَارِقِ الْمَخَارِبِيِّ: - فِي مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ ٦- ٢٢ و ٢٣ رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ وَفِيهِ أَبُو الْحُبَابِ الْكَلْبِيُّ وَهُوَ مُدَلِّسٌ وَقَدْ وَثَّقَهُ ابْنُ حَبَّانَ، وَبَقِيَّةُ رَجَالِهِ رِجَالُ الصَّحِيحِ. أَحْمَدُ ٣/٤٩٢- الطَّبْرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ ٥/٥٦/٨/٣٧٦- وَأَنْظَرُ مَوَارِدَ الظَّمَانِ الْفِرْدَوْسُ بِمَأْثُورِ الْخُطَابِ ص ٢٧٢-ج ٥- بَابُ الْبَيَاءِ.

احمد ابن ربیعہ از عباد از اشعث ابن سلیم این حدیث را روایت می کنند در مجمع الزوائد نیز این حدیث نقل شده است. و در بین راویان آن، ابوالحباب کلبی است. و وی فریب کار است و به تحقیق ابن حبان وی را معتمد دانسته و باقی رجال حدیث معتمدند. نگاه کن به کتاب موارد الضمان الفردوس بمأثور الخطاب.

وَرَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ٢ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. قِيلَ: وَمَا إِخْلَاصُهَا؟ قَالَ: أَنْ تَحْجِزَهُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي الْأَوْسَطِ وَفِي الْكَبِيرِ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: أَنْ تَحْجِزَهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. التَّرغِيبُ وَالتَّرْهِيْبُ ص ٤١٤ - ج ٢ التَّرْغِيبُ فِي قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

از حضرت زید بن ارقم روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را با اخلاص بگوید در جنت داخل می شود». سؤال شد که اخلاص آن چیست؟ فرمود: «این که باز دارد صاحب خود را از آنچه خداوند حرام قرار داده است.» طبرانی این حدیث را در اوسط روایت کرده و در کتاب الكبير نیز این گونه روایت کرده است که: به

/

از حضرت ابو هريره  $\tau$  و حضرت ابو سعيد  $\tau$  روايت شده است که پيغمبر خدا  $\rho$  فرمود: « به تحقيق زماني که گروهی گرد هم آمده و به ذکر خدای تعالی مشغول می شوند فرشتگان ایشان را احاطه می کنند و رحمت خداوند آنان را می پوشاند و آرامش برایشان نازل می شود و خداوند تبارک و تعالی آنها را در جمع کسانی که در نزد او می باشند یاد می کند. »

در حالی که ذکر می کنند خدا را مگر آنکه گorda گرد می گردند و احاطه می کنند ایشان را فرشتگان و می پوشد ایشان را انوار و آثار رحمت و فرود می آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت و طمانیت و حضور قلب جمعیت و ذوق و شوق اثر آن است و یاد می کنند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد او یند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباحات و مفاخرت کردن به ایشان و اظهار فضل و کرامت آدمیان به ملایکه زیرا که دعوی می کردند تسبیح و تقدیس را برای خود و فساد و سفک دما برای آدمیان.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذُّكْرِ ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ ، تَنَادَوْا : هَلُمُّوا إِلَيَّ

تحقيق رسول اکرم  $\rho$  فرمودند: « اخلاص آن این است که کلمه توحید او را از آنچه که خداوند بر وی حرام کرده است نگه دارد.

۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ . أَخْبَرَهُ شُعْبَةُ ، عَنْ الْأَعْمَشِ ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ . وَرَوَاهُ سُهَيْلٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ  $\rho$  . (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى ص ۹۴۸- ج ۲- سطر ۱۳ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ الْجُزْءُ ۲۶)

حَاجَّتْكُمْ . قَالَ : فَيَحْفُوتُهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، قَالَ : فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ ، مَا يَقُولُ عِبَادِي ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيَحْمَدُونَكَ وَيُمَجِّدُونَكَ ، قَالَ : فَيَقُولُ : هَلْ رَأَوْنِي ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ ، قَالَ : فَيَقُولُ : كَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً ، وَأَشَدَّ لَكَ تَمَجُّدًا ، وَكَثَرَتْ لَكَ تَسْبِيحًا ، قَالَ : يَقُولُ : فَمَا يَسْأَلُونِي ؟ قَالَ : يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ ، قَالَ : يَقُولُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا . قَالَ : يَقُولُ : فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا ، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا ، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً ، قَالَ : فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : مِنَ النَّارِ . قَالَ : يَقُولُ : وَهَلْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَا وَاللَّهِ (يَا رَبِّ) مَا رَأَوْهَا ، قَالَ : يَقُولُ : فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا ؟ قَالَ : يَقُولُونَ : لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا ، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً ، قَالَ : فَيَقُولُ : فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ . قَالَ : يَقُولُ مُلْكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ : فِيهِمْ فُلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ ! قَالَ : هُمْ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

یعنی بدرستی که برای خدای تعالی فرشتگانی است که در راهها می گردند و اهل ذکر را می جویند پس چون ببینند گروهی که خدا را ذکر می کنند آواز می دهند و یکدیگر را می خوانند و می گویند بیا بید به سوی حاجت خود که می جستید آن حضرت p فرمود: پس گرداگرد می گیرند اهل ذکر را به بالهای خود تا آسمان دنیا.

آن حضرت p فرمودند که: « چون فرشتگان به درگاه خداوند می روند پس خداوند از فرشتگان در مورد اهل ذکر می پرسند و— حال آنکه

/

خدای تعالی از فرشتگان دانا تر به حال ایشان است - : بندگان من چه می گویند؟» (و فایده سؤال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و ذکر و تسبیح و تقدس ایشان است و تعریض به ملایکه که به فساد و فسق ایشان گواهی می دادند و تسبیح و تقدیس را به خود نسبت می کردند).

فرشتگان می گویند: بندگان بر تو تسبیح می گویند و تکبیر و حمد می گویند و تو را می ستایند . رسول خدا فرمود: خداوند می گوید: آیا مرا دیده اند؟ رسول خدا فرمود: فرشتگان می گویند: نه به خدا قسم تو را ندیده اند خداوند فرمود: اگر ببینند چگونه خواهند بود ؟! فرشتگان می گویند: اگر تو را ببینند بیشتر تو را عبادت و تمجید خواهند کرد و بیشتر به تو تسبیح خواهند گفت! پس خداوند می فرماید: از من چه می خواهند؟! فرشتگان می گویند: از تو بهشت را می خواهند! خداوند می فرماید: آیا بهشت را دیده اند؟! آنها می گویند: خدایا به خدا قسم ندیده اند! می فرماید اگر ببینند چگونه خواهند بود؟ می گویند: اگر ببینند بیشتر به آن حریص شده و بیشتر طلب خواهند کرد و میل و رغبت ایشان به آن بیشتر خواهد شد ؛ می فرماید از چه پناه می جویند ؟ می گویند : از آتش جهنم ! می فرماید: آیا جهنم را دیده اند؟ می گویند: نه به خدا قسم! خداوند می فرماید: پس اگر ببینند چگونه خواهند بود؟! می گویند: اگر ببینند از آن بیشتر فرار خواهند کرد و بیشتر خواهند ترسید. آن حضرت فرمودند: خدای تعالی به فرشتگان می گوید : که گواه می گیرم شما را بر اینکه بدرستی من این گروه ذاکران را آمرزیده ام آن حضرت فرمودند: «پس فرشته ای از فرشتگان می گوید : در میان ایشان فلان کس است که از ایشان نمی باشد و فقط به سبب حاجتونیازی به جمع ذاکران آمده است. حق می گوید: که این گروه همنشینان آنها بدبخت نخواهند بود».

و بی نصیب نمی باشد به سبب ایشان و مصاحبه ایشان همنشینی  
ایشان اگر چه برای کار دیگر بیاید و هم کار و هم مطلب ذاکران نباشد یعنی  
آن را نیز بخشیدم و آمرزیدم .

✓ شعر:

همنشینی اولیا چون کیمیا است  
کیمیایی خود بدین خوبی کجا است  
همنشینی اولیا چون زر بود  
صحبتشان بل ز زر بهتر بود  
الخصوصا همنشینی صاحبم  
صحبتش چون کبریت احمر بود

✓ شعر:

صحبت پیر به ز هر عمل است  
هر که با او نشست در عمل است

این عمل همچو راز پنهان است

رهبرت سوی وصل جانان است

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ، فَمَرَّ عَلَى  
جَبَلٍ يُقَالُ لَهُ جُمْدَانُ ، فَقَالَ : سِيرُوا هَذَا جُمْدَانُ ! سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ ، قَالُوا : مَا  
الْمُفْرَدُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتُ<sup>۱</sup> ، رَوَاهُ مُسْلِمٌ .

۱- وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسِيرُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ الْخ ، (مشکوٰۃ ص

۱۱۳ ، ج ۱ ، كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بِالذِّكْرِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ ، مُسْلِمٌ ص ۳۲۱ ، ج ۲ ، كِتَابُ الذِّكْرِ بِالذِّعَاءِ  
وَالْتَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ بَابُ الْحَثِّ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى )

/

از ابی هریره ت روایت شده است که گفت: آن حضرت پ در راه مکه می رفت پس بر کوهی که آن را جمدان نامیده می شود مرور کرد. (نام کوهی است نزدیک به مدینه به مسافت یک شب) پس آن حضرت پ فرمود: «سیر کنید و تند بروید این است جمدان و نزدیک است مدینه و پیشی کردند تنها روندگان و جدا کنندگان خود را از مردم». گفتند این جماعت پس ماندگان، چیستند مفردان یا رسول الله پ؟ ظاهر آن بود که می گفتند کیستند مفردان و چه کسانی ایشان؟ ولیکن سؤال از حقیقت مفردان و ماهیت کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت پ همین اشخاص که پیشتر، تیزتر رفتند نیستند آنها خود معلوم آمد که چه کسانی. پس آن حضرت پ به جانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد فرمود: «مفردان آن مردان و زنانی هستند که خدا را بسیار ذکر می کنند.

وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ پ: الْمُسْتَهْتَرُونَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ يَضَعُ الذُّكْرُ عَنْهُمْ أَثْقَالَهُمْ فَيَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِفَافًا.

مستهتر کسی را گویند که به کسی یا به چیزی مولع شده است سخن نمی گوید و جز آن را یاد نمی کند یعنی آن کسانی که در یاد خدا حریص هستند ذکر خدا بارهای گناه ایشان را فرو می نهد پس روز قیامت سبک بار و بی تعلق می آیند.

وَعَنْ أَبِي مُوسَى **ع** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **ﷺ**: مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ. <sup>١</sup> مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.

از ابی موسی اشعری روایت شده است که گفت: آن حضرت **ﷺ** فرمود: «حال وقصه آن کسی که یاد می کند پروردگار خود را و آن کسی که یاد نمی کند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر به منزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت ذوق و شوق محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن.»

✓ بیت:

زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست

زنده آن است که بادوست وصالی دارد

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **ﷺ**: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ. <sup>٢</sup>

١- قَوْلُهُ وَعَنْ أَبِي مُوسَى **ع** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **ﷺ**: مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ، مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ. (مشکوٰۃ ص ۲۱۳- ج ۱) (کِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِي الذِّكْرِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ ۱۲ وَلَفْظُهُ لِلْبُخَارِيِّ ص ۹۴۸- ج ۲- جزء ۲۶- کِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ فَضْلِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى)

۲ - قَوْلُهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ **ع** قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ **ﷺ**: إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْتَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ فَكُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ۹۶۳ ج ۲- الجزء ۲۶- کِتَابُ الرِّقَاقِ بَابُ التَّوَاضُّعِ)

/

یعنی آن حضرت ρ فرمود: که خدای تعالی فرمود کسی که دوستی از دوستان مرا دشمن بدارد پس به تحقیق او را به جنگ می آگاهانم و خبر می کنم (یعنی به او اعلان جنگ می کنم) در کتاب المرقاه آورده است. قَوْلُهُ: (أَذْنَتْهُ بِالْحَرْبِ الْخِ) أَيْ بِمُحَارَبَتِي إِيَّاهُ لِأَجْلِ وَلِيِّي أَوْ بِمُحَارَبَتِهِ إِيَّايَ، فَكَأَنَّهُ 'مُحَارِبٌ بِي'. قَالَ اللَّيْمَةُ: لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي مَا تَوَعَّدَ اللَّهُ أَرْيَابَهُ أَتَاهُ 'مُحَارِبُهُ' إِلَّا هَذَا وَ أَكَلُ الرِّبَاءِ انْتَهَى.

کلام خداوند متعال (أَذْنَتْهُ بِالْحَرْبِ) یعنی اعلام جنگ می کنم با او به خاطر دوست خود و یا اعلام می کنم به جنگیدن او با من گویا که با من جنگ دارد. امامان گفته اند: در بین معاصی هیچ معصیت و گناهی نیست که

---

روایت است که رسول خدا فرمودند: «هر کس با دوستان از حضرت ابو هریره من دشمنی کند به تحقیق من با او اعلام جنگ می کنم. و نزدیک نمی شود بنده من به من، به وسیله چیزی که به نزد من محبوب تر از فرائض باشد. و همواره بنده من به وسیله نوافل به من نزدیک می شود تا زمانیکه او را دوست بدارم و زمانیکه او را دوست بدارم گوش اومی شوم که با آن می شنود و چشم او که با آن می بیند و دست او که با آن می گیرد و پای او که با آن راه می رود و اگر از من چیزی بخواهد حتما به او می دهم و اگر از من پناه بخواهد حتما به او پناه می دهم و هیچ چیز من را به تردید وادار نمی کند به اندازه تردید من از گرفتن نفس مؤمن که مرگ را ناپسند می داند و من هم ناراحتی او را دوست ندارم».



خداوند مر تکب شونده آن را تهدید به جنگ کرده باشد مگر در دشمنی کردن با اولیای خدا و در ربا خواری.

وَعَنْ أَنَسٍ ٢ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعَوْا، قَالُوا: وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: حَلَقُ الذَّكْرِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ.<sup>١</sup>

حضرت انس ٢ می فرماید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «زمانی که به باغهای جنت گذر کردید خوب بچرید» صحابه گفتند: باغهای جنت چیست؟ فرمودند: «حلقه های ذکر خداوندی است». که مردم مجتمع شده ذکر خدامی گویند که موصل به ریاض جنت است یا ذوق و شنیدن آوازه های خوش و سماع آنها و حضوری که در این مجلس ذکر حاصل می شود مثل سماع و ذوق نعیم جنت و نمونه اوست شیخ عبد الحق محدث که رئیس محدثین است، می فرماید که در این حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است.

وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ ٢ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُكْثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةٌ لِلْقَلْبِ، وَإِنْ أَبْعَدَ النَّاسُ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي، رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ.

ابن عمر ٢ نقل می کند که رسول خدا فرمودند: «زیاد سخن نگوئید غیر از ذکر خدای تعالی زیرا زیاده گویی غیر از ذکر خدا قلب را سخت می کند». بدرستی که دورترین مردم از خدای تعالی سخت

١ - رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ ص ١٨٩ - ج ٢ - أَبْوَابُ الدَّعَوَاتِ.

٢ - رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ، كِتَابُ مِشْكَوَةِ الْمَصَائِبِ ص ٢١٥ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِي الذِّكْرِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ.

/

دلانند. قساوت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده.

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ  $\tau$  ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ ، وَآزَكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ ، وَارْفَعَهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ ، وَخَيْرَ لَكُمْ مِنْ إِنْثَاقِ الذَّهَبِ وَ الْوَرَقِ ، وَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ أَنْ تُلْقَوْا عَدُوَّكُمْ ، فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ وَ يَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ ، قَالُوا : بَلَى ! قَالَ : ذَكَرُ اللَّهِ <sup>١</sup> . (رَوَاهُ مَالِكٌ وَ أَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ)

و از ابی الدرداء  $\tau$  روایت است که آن حضرت  $\rho$  فرمودند: «آیا خبر ندهم شما را به بهترین عملهای شما و پاکیزه ترین آنها نزد صاحبان و بلند کننده ترین عملهای شما در مرتبه های شما و عملی که برای شما بهتر است از خرج کردن زر و سیم و بهتر است برای شما از آنکه با دشمنان خود یعنی کافران رو در رو قرار گرفته پس گردنهای ایشان را بزنید و ایشان گردنهای شما را بزنند یعنی قتال کردن با کفار». صحابه  $\tau$  گفتند: «بلی آگاه فرما ما را و خبر ده به اینچنین عملی که وصف کردی آن حضرت  $\rho$  فرمودند: «این چنین عمل ذکر خداست» شیخ عبد الحق - قدس سره - می فرماید: «از اینجا معلوم می شود که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز افضل است پس آنکه گویند عبادت متعدی فاضلتر از لازمی است کلیه نیست و مخصوص است به غیر ذکر».

١ - رَوَاهُ مَالِكٌ وَ أَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ إِلَّا أَنَّ مَالِكًا وَقَفَّ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ

(مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ ٢١٥- ج ١- كِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِي الذِّكْرِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ) (١٢- التِّرْمِذِيُّ ص ١٧٣-

ج ٢- أَبْوَابُ الدَّوَاءِ، بَابُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الذِّكْرِ)

وَقَالَ فِي الْمِرْقَاةِ تَحْتَ قَوْلِهِ : (ذِكْرُ اللَّهِ الْخ) قَالَ ابْنُ الْمَلِكِ : الْمُرَادُ الذِّكْرُ الْقَلْبِيُّ ، فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي لَهُ الْمَنْزِلَةُ الرَّائِدَةُ عَلَى بَذْلِ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ ، لِأَنَّهُ عَمَلُ نَفْسِيٍّ وَفِعْلُ الْقَلْبِ الَّذِي هُوَ أَشَقُّ مِنْ عَمَلِ الْجَوَارِحِ ، بَلْ هُوَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ . وَلَعَلَّ الْخَبْرِيَّةَ وَالْأَرْفَعِيَّةَ فِي الذِّكْرِ لِأَجْلِ أَنَّ سَائِرَ الْعِبَادَاتِ مِنْ انْفَاقِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَمِنْ مُلَاقَاةِ الْعَدُوِّ وَالْمُقَاتَلَةِ مَعَهُمْ إِنَّمَا هِيَ وَسَائِلُ وَوَسَائِطُ ، فَيَتَقَرَّبُ الْعِبَادُ بِهَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ، وَالذِّكْرُ إِنَّمَا هُوَ الْمَقْصُودُ الْأَقْصَى وَالْمَطْلُوبُ الْأَعْلَى . وَيَدُلُّ عَلَى فَضِيلَةِ الذِّكْرِ قَوْلُهُ تَعَالَى : [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] «وَأَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي»<sup>۱</sup> وَغَيْرُ ذَلِكَ انْتَهَى.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ  $\tau$  ، عَنْ النَّبِيِّ  $\rho$  ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : لِكُلِّ شَيْءٍ صَقَالَةٌ وَصَقَالَةُ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَنْجَى مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ . قَالُوا : وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : وَلَا أَنْ يَضْرِبَ بِسَيْفِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ ، رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي دَعَوَاتِ الْكَبِيرِ<sup>۲</sup>.

صاحب مرقات می فرماید درباره قوله (ذكر الله - ) ابن مالک می فرماید مراد از ذکر ، ذکر قلبی می باشد زیرا فقط این ذکر را منزلت بیشتر بر بخشش اموال و انفس است زیرا آن عمل نفس و فعل قلب است که

: يَقُولُ اللَّهُ : أَنَا  $\rho$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\text{ﷺ}$  - قَوْلُهُ : (وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي) عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

عَنْ ظَنِّ عَبْدِ بِيٍّ ، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي . الْحَدِيثُ صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ۱۱۰۱ - ج ۲ - جزء ۳۰ - كِتَابُ الْأَحْكَامِ ، بَابُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : (وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ) .

۲ - مِشْكَوٰةُ الْمَصَابِيحِ ص ۱۹۹ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ ، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ ،

الْفَصْلُ الثَّالِثُ.

/

از عمل اعضا سخت تر است بلکه او جهاد اکبر است. شاید برتر و والاتر بودن ذکر بر سایر عبادات از این جهت است که سایر عبادات از قبیل خرج کردن طلا و نقره و رویارویی با دشمن و جنگیدن با آنان فقط وسایل تقرب بندگان به خدای تعالی هستند و در حقیقت ذکر همان مقصود و مطلوب اصلی و بزرگ می باشد. و قول خدای تعالی بر فضیلت ذکر دلالت می کند آنجا که می فرماید: «یاد کنید من را تا یاد کنم شما را» و «من هم نشین کسی هستم که من را یاد کند و با او هستم تا زمانی که من را یاد کند».

و از عبدالله بن عمر روایت است از آن حضرت که می فرمود: «هر چیز را از آنچه زنگ می گیرد صیقل دهنده ایست و صیقل دهنده دلها ذکر خداست و هیچ چیزی از اعمال، نجات دهنده تر از عذاب خدا از ذکر خدا نیست». صحابه گفتند: و نه کار زار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آن است؟ آن حضرت ρ فرمودند: «و به مرتبه ذکر نرسد آنکه به شمشیر خود بزند تا آنکه شمشیر بشکند یعنی اگر جهاد به این مرتبه برسد نیز ذکر فاضل تر از آن است».

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ <sup>٢</sup> قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ <sup>٣</sup>: الشَّيْطَانُ جَائِمٌ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهَ حَنَسَ، وَإِذَا غَفَلَ وَسَّوَسَ <sup>٤</sup>. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا ρ فرمودند: شیطان بر دل آدمی می نشیند چون آدمی خدا را ذکر کند پس شیطان می رود

وَالْتَقَرُّبُ إِلَيْهِ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ. ١٧ - مِشْكَوَةُ الْمَصَابِيحِ ص ١٩٩ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ

وجدا می گردد و چون از ذکر خدا غافل و بی خبر گردد وسوسه می کند و اندیشه بد در دل می افکند.

و عَنْ مَالِكٍ، قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَائِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ خَلْفَ الْفَارِسِينَ، وَ ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَائِلِينَ كَعُصْنِ أَخْضَرٍ فِي شَجَرٍ يَابِسٍ. وَ فِي رَوَايَةٍ: مِثْلُ الشَّجَرَةِ الْخَضِرَاءِ فِي وَسْطِ الْأَشْجَارِ، وَ ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَائِلِينَ مِثْلُ مُصْبَحٍ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ، وَ ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَائِلِينَ يُرِيهِ اللَّهُ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ حَيٌّ، وَ ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَائِلِينَ يُغْفَرُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمٍ، وَ الْفَصِيحُ بَنُو آدَمَ، وَ الْعَجَمُ الْبَهَائِمُ. (رواه رزین).

از امام مالک روایت شده است: به من خبر رسید که پیغمبر خدا فرمودند: « ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است بعد از گریختن همراهان، قتال با کافران همیشه فضل دارد. خصوصا بعد از گریختن جماعت، و همچو شاخه سبز در درخت خشک است و در روایتی آمده است: مانند درخت سبز است در میان درختان و یا مانند چراغی است در خانه تاریک و ذکر کننده خدا در میان غافلان، خدای تعالی جای او را از بهشت (یا در خواب و یا در بیداری) می نماید و (به او یقین می بخشد) چنانکه گویا می بیند و یا به علم مکاشفه و یا به نزول ملائکه در وقت نزاع. و ذکر کننده خدا در میان غافلان برای او (از خطاها) به عدد کل زبان داران و بی زبانان آمرزیده می شود (زبان داران اولاد آدم) (و بی زبانان حیوانات هستند)

/

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ] ١

«هر آیینۀ آنانکه گفتند پروردگار ما خدا است سپس استقامت نمودند بر ایشان فرشتگان فرود می آیند (یعنی نزدیک موت) که مترسید و اندوه مخورید و خوشحال شوید به بهشتی که شما را وعده داده می شد.»

قَالَ فِي الْمِرْقَاةِ تَحْتَ قَوْلِهِ: (كَالْمُقَاتِلِ خَلْفَ الْفَارِسِ الْخ): شَبَّهَ الذَّاكِرَ الَّذِي يَذْكُرُ اللَّهَ مِنْ جَمَاعَةٍ لَمْ يَذْكُرُوا بِالْمُجَاهِدِ الَّذِي يُقَاتِلُ الْكُفَّارَ بَعْدَ فِرَارِ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ، فَالذَّاكِرُ قَاهِرٌ لِجُنْدِ الشَّيْطَانِ، وَهَازِمٌ لَهُ، وَالْغَافِلُ مَقْهُورٌ، مُنْهَزِمٌ مِنْهُ، ثُمَّ شَبَّهَ بِالْغُصْنِ الْأَخْضَرِ الَّذِي يُعَدُّ لِلْإِثْمَارِ، وَالْغَافِلُ بِالْيَابِسِ الَّذِي يُهَيَّأُ لِلْإِخْرَاقِ، ثُمَّ شَبَّهَ ثَالِثًا بِالْمُصْبَاحِ فِي مُجَرَّدِ كَوْنِهِ مُضِيئًا فِي نَفْسِهِ، وَالْغَافِلُ فِي مُجَرَّدِ الظُّلْمَةِ، انْتَهَى.

در مرقاه در شرح قول حدیث (کالمقاتل خلف الفارین الخ) آمده است: رسول خدا را ذاکری را که در بین جماعتی که ذکر نمی کنند ذکر خدا می کند، به مجاهدی تشبیه کرده است که بعد از فرار یارانش از کفار، جنگ را ادامه می دهد بنابر این ذاکر لشکر شیطان را شکست داده و مغلوب می سازد و غافل خود از لشکر شکست خورده و مغلوب آنان می شود. سپس ذاکر را به شاخه سبزی تشبیه کرد که برای میوه دادن آماده می شود و غافل را به شاخه خشکی تشبیه کرد که برای سوزاندن آماده می شود.

سپس بار سوم ذاکر را در مجرد نور دهنده بودنش به چراغ و غافلان را در مجرد تاریکی به خانه تاریک تشبیه نمود .

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ ١ قَالَ : قَالَ مُعَاوِيَةُ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ عَلَى حَلَقَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : مَا أَجَلَسَكُمْ هَهُنَا ؟ قَالُوا : جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ ، وَنُحَمِّدُهُ ، عَلَى مَا هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ ، وَمَنْ بِهِ عَلَيْنَا . قَالَ : اللَّهُ مَا أَجَلَسَكُمْ إِلَّا ذَلِكَ ، قَالُوا : اللَّهُ مَا أَجَلَسَنَا إِلَّا ذَلِكَ ، قَالَ : أَمَا إِنِّي لَمْ أَتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ ؟ وَلَكِنَّهُ أَتَانِي جِبْرِيلُ ، فَخَبَّرَنِي أَنَّ اللَّهَ ﷻ يُبَاهِي بِكُمْ الْمَلَائِكَةَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ .

از ابو سعید روایت شده است که گفت : معاویه گفت : بدرستی که پیغمبر خدا بر حلقه ای از اصحاب خود بیرون آمد ، پس گفت چه چیز شما

١ - وَقَوْلُهُ : (وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخ) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ، قَالَ : خَرَجَ مُعَاوِيَةُ عَلَى حَلَقَةٍ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : مَا أَجَلَسَكُمْ ؟ قَالُوا : جَلَسْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ ، قَالَ : اللَّهُ مَا أَجَلَسَكُمْ إِلَّا ذَلِكَ ، قَالُوا : اللَّهُ مَا أَجَلَسَنَا غَيْرُهُ ، قَالَ : أَمَا إِنِّي لَمْ أَتَحْلِفْكُمْ تَهْمَةً لَكُمْ ، وَمَا كَانَ أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَسُولٍ خَرَجَ . الْحَدِيثُ (مِشْكُوَةُ الْمَصَابِيحِ صَفْحَه ١٩٨ - p اَقْلَ عَنْهُ حَدِيثًا مِثِّي ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالتَّقَرُّبُ إِلَيْهِ ، الْفَصْلُ الثَّلَاثُ) Y كِتَابُ الدَّعَوَاتِ ، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ

از ابی سعید روایت شده است که گفت : برآمدند حضرت معاویه بر حلقه ای در مسجد داخل شد پس گفت : چه چیزی شما را اینجا نشانده است . گفتند : بنشسته ایم که خدا را ذکر کنیم گفت: به خدا سوگند نشانده شما را مگر ذکر خدا گفتند: به خدا سوگند نشانده ما را مگر ذکر خدا . آن حضرت گفت : آگاه باشید به درستی که من شما ، p را به جهت تهمت نهادن دروغ بر شما سوگند ندادم. و کسی به اندازه من از رسول خدا کمتر حدیث روایت نکرده است (یعنی به جهت احتیاط ، کمتر روایت می کنم) و بی گمان رسول خدا خارج شدند تا آخر حدیث.

/

را اینجا نشانده است ؟ صحابه گفتند : نشسته ایم که خدا را ذکر می کنیم و او را به خاطر راه نمودن ما بر اسلام و منت نهادن او با اسلام بر ما حمد و ثنا می گوئیم . آن حضرت ρ فرمود: « به خدا سوگند نشانده است شما را و نشسته اید مگر برای ذکر خدا » (البته حرف قسم از وی محذوف است و بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند. ) صحابه گفتند : به خدا سوگند نشانده است ما را جز ذکر خدای تعالی (همزه حرف استفهام در جواب بمشا کله سؤال است ) آن حضرت ρ فرمود : آگاه باشید بدرستی که من شما را به جهت تهمت نهادن دروغ بر شما سوگند ندادم و لیکن جبرئیل U نزد من آمد پس به من خبر داد که خدای تعالی مباحات و مفاخرت می کند و به شما بر فرشتگان می نازد.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ٢ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ : مَا مِنْ قَوْمٍ يَقُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَّا قَامُوا عَنْ مِثْلِ جِيفَةٍ حِمَارٍ كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ١ .  
(رواهُ أَحْمَدُ وَ أَبُو دَاوُدَ)

از ابو هریره ٢ روایت شده است : رسول خدا ρ فرمودند: « نیست قومی که از مجلسی برخیزند بدون اینکه ذکر خدا را در آن مجلس کرده باشند مگر اینکه بلند شده اند از چیزی مانند لاشه خرمرده و آن مجلس بر آنها حسرت و نقصان است »

---

( وَ فِي آخِرِهِ ) وَ ١p - قَوْلُهُ ، وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ( الْحَدِيثَ ) وَ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  
وَ التَّقَرُّبُ Y كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ ( مَشْكُوتُ الْمَصَابِيحِ ص ١٩٨ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ  
إِلَيْهِ الْفَصْلُ الثَّانِي )



وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ  $\tau$  أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ  $\rho$  سُئِلَ : أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ وَ أَرْفَعُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ : الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتُ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ  $\rho$  : وَمِنْ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : لَوْ ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي الْكُفَّارِ وَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يَنْكَسِرَ وَ يَخْتَضِبَ دَمًا ، فَإِنَّ الذَّاكِرَ لِلَّهِ أَفْضَلُ مِنْهُ دَرَجَةً<sup>۱</sup> . (رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِيُّ).

و از ابی سعید  $\tau$  روایت است که به تحقیق از رسول خدا  $\rho$  سؤال شد که کدام یک از بندگان افضلترین آنهاست و درجه آن روز قیامت نزد خداوند بالاتر است؟ فرمودند: «مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند افضلتر و نزد خداوند بلند مرتبه ترند.» سؤال شد : یا رسول الله  $\rho$  از غازی و جهاد کننده در راه خدا هم افضلتر است؟ فرمودند: اگر غازی با شمشیر خود بر کفار و مشرکین بزند تا شمشیرش بشکند و باخون رنگین گردد باز هم بی گمان درجه و مرتبه ذکر کننده خدا بالاتراست یعنی و اگر غزا و کارزار با کافران به سرحد مذکور رسد باز ذاکر فاضل تر است چه جای مجرد جهاد و کار زار.

وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ : مَا عَمِلَ الْعَبْدُ عَمَلًا أَجَبَى لَهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ<sup>۲</sup> . (رَوَاهُ مَالِكٌ وَ التِّرْمِذِيُّ وَ إِبْنُ مَاجَةَ)

وَ التَّقَرُّبُ إِلَيْهِ ۱۷ - (مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ ص ۱۹۸ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ  
الْفَصْلُ الثَّالِثُ)

۲ - قَوْلُهُ (وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ مَا عَمِلَ الْعَبْدُ) الْحَدِيثُ (مَشْكُوهُ الْمَصَابِيحِ - ص ۱۹۹ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ)

/

از معاذ بن جبل روایت شده است : بنده هیچ عملی را انجام نداده است که به اندازه ذکر از عذاب خدا نجات دهنده تر باشد .

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ مِنْ صَلَاةِ الْعِدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ ، وَلَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً<sup>۱</sup> . رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ .

: لَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ ﷻ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ ۱۲ - أَخْرَجَ أَبُو دَاوُدَ عَنْ أَنَسٍ مِنْ صَلَاةِ الْعِدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ (مِشْكُوَّةُ الْمَصَابِيحِ ص ۹۵ - جلد ۱ - كِتَابُ الصَّلَاةِ فِي الذِّكْرِ بَعْدَ الصَّلَاةِ) وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنْهُ قَالَ : قَالَ : مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ ، ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، ثُمَّ صَلَّى ﷻ رَسُولُ اللَّهِ : ثَامَّةٌ ثَامَّةٌ ثَامَّةٌ (مِشْكُوَّةُ ﷻ رَكْعَتَيْنِ ، كَانَتْ لَهُ كَأَجْرِ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ . قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَصَابِيحِ ص ۹۵ كِتَابُ الصَّلَاةِ فِي الذِّكْرِ بَعْدَ الصَّلَاةِ).

فرمودند: « هر کس نماز ﷻ روایت می کند که رسول خدا ﷻ و باز از حضرت انس صبح را با جماعت بخواند بعد از آن بنشیند و تا طلوع خورشید مشغول ذکر خدای متعال شود و سپس دو رکعت نماز بخواند پس برای او مانند ثواب حج و عمره می باشد و رسول به عنوان تأکید فرمودند: ثواب حج و عمره کامل، کامل، کامل. » ﷻ خَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى ، حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ يَعْنِي ابْنَ مُطَهَّرٍ ، ثَنَا مُوسَى بْنُ خُلْفٍ الْعَمِّيُّ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ : لَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعِدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ ، وَلَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً . (سنن ابی داود ص ۱۶۰ - ج ۲ کتاب العلم - باب فی التخصص)

از حضرت انس  $\text{ؓ}$  روایت شده است که رسول خدا  $\text{ﷺ}$  فرمودند:  
«اینکه من بنشینم به همراه آن گروهی که مشغول ذکر خداوند هستند از  
نماز صبح تا طلوع خورشید برای من بهتر است از اینکه چهار غلام از اولاد  
اسماعیل  $\text{ؑ}$  را آزاد کنم و اینکه بنشینم به همراه گروهی که خدا را یاد می  
کنند بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب به نزد من محبوب تر است از این

/

که چهارغلام آزاد کنم» ظاهر آن است که این اربعه را نیز از اولاد اسماعیل دارند و احتمال دارند که ندارند به ادعای افضلیت ذکر در اول روز نسبت به آخر و تخصیص به اولاد اسماعیل از جهت شرف و فضل ایشان است بدانکه ظاهراً نشستن با ذاکران، شریک شدن با ایشان در ذکر است و اگر مجرد قعود و مجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد. چنانکه حدیث:

« هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْتَقِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ » ناظر در آن است کَمَا مَرَّ تَفْصِيلُهُ وَ

فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ : لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَذْكُرُنِي وَ أَذْكُرُهُ حَتَّى عَشِقَنِي. آنان قومی اند که به سبب آنها همنشینان بد بخت نمی شوند. همان گونه که تفصیل این حدیث گذشت و در حدیث قدسی آمده است که بنده بر ذکر من مداومت می کند و من هم بر ذکر او تا وقتی که عاشقم می شود. نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آن را عشق خوانند.

وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ<sup>٢</sup> ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَقُولُ اللَّهُ : تَعَالَى أَنَا عِنْدَ

ظَنِّ عَبْدِي بِي ، وَ أَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي ، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي ، وَ إِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ ، (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

: يَقُولُ اللَّهُ : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي ، وَ أَنَا p قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - ١٢ - وَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي ، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي ، وَ إِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ ،

وَ إِنْ تَقَرَّبَ إِلَى بَشِيرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَ إِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا ، تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي بِمَشْيٍ أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً. (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ص ١١٦ ج ٢ جزء ٣٠ كِتَابُ الْأَحْكَامِ بَابُ قَالَ اللَّهُ وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ)

از ابی هریره روایت شده است آن حضرت ρ فرمود: «خدای تعالی می فرماید من نزد گمانی که بنده ام نسبت به من دارد هستم یعنی گناه او را می آمرزم چون طلب آمرزش کند و توبه او را قبول می کنم چون توبه کند و از گناهان باز آید و اگر عفو امید دارد، عفو می کنم و اگر عقوبت گمان می برد، عقوبت می کنم (اشارت است به ترجیح جانب رجاء) و من با بنده و قریب او هستم به توفیق در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که مرا یاد می کند. پس اگر وی مرا در ذات خود یعنی پنهان، یاد کند من او را در ذات خود یعنی پنهان یاد می کنم و ثواب او را می دهم و اگر مرا در جماعتی از آدمیان یاد کند، من هم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت که جماعت ملایکه مقربین باشند یاد می کنم.»

شیخ عبد الحق - قدس سره - می فرماید که این حدیث دلیل بر جواز ذکر جهر است و آنکه به این حدیث بر افضلیت ملایکه از بشر استدلال می کنند. طیبی گفت: مراد از ملایه، ملایکه مقربین و ارواح مرسلین است نه ملایکه فقط و احسن آن است که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو برای ملائکه ثابت است و این با افضلیت بشر از جهت کثرت ثواب به جهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی منافات ندارد.

و عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ، قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ: أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ؟ فَقَالَ: طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمْرُهُ، وَ حَسُنَ عَمَلُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ

---

و هرگاه بنده خود را به اندازه یک وجب به من نزدیک کند به اندازه یک ذرع به او نزدیک می شوم و اگر بنده به اندازه یک ذرع به من نزدیک شود، به اندازه دودرع به او نزدیک می شوم. و اگر بنده قدم زنان به سوی من بیاید. من شتابان به سوی او می روم.

/

الْأَعْمَالُ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَنْ تُفَارِقَ الدُّنْيَا وَلِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ<sup>١</sup> (رَوَاهُ أَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِيُّ)

و از عبد الله بن بسر روایت است که گفت: عرب بادیه نشینی نزد رسول خدا ﷺ آمد پس گفت: کدام یک از مردمان بهترینند؟ فرمودند: خوشا به حال کسی که عمرش دراز و عملش نیک باشد. اعرابی گفت: کدام یک از عملها بهترین عمل است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «فاضل ترین عملها آن است که از دنیا جدا شوی (بمیری) در حالی که زبان تو از ذکر خدا، تر است». تر زبانی کنایه از سهولت و آسانی و روانی زبان است چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایه از مداومت بر ذکر تا قریب به موت است که هنوز زبان از ذکر خشک نشده باشد که بمیرد.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَاتُهُ<sup>٢</sup>. (رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ)

یعنی بدرستی که خدای تعالی می گوید من با بنده خودم به رحمت و اعانت و توفیق می نگرم وقتی که مرا ذکر می کند و به ذکر من هر دو لب او می جنبند و شیخ عبد الحق - قدس سره - گفت: چنانچه بعضی فقها می گویند که ذکر منحصر به ذکر لسان است چنانچه به زودی ذکر آن می آید. نویسنده می گوید که احادیث در شأن ذاکرین بسیار وارد گردیده

وَالْتَقَرُّبُ إِلَيْهِ، ١٧-مِشْكُوَةُ الْمَصَابِيحِ ص ١٩٨- كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ  
الْفَصْلُ الثَّانِي

٢ - مِشْكُوَةُ الْمَصَابِيحِ ص ١٩٩ كِتَابُ الدَّعَوَاتِ، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّقَرُّبُ  
إِلَيْهِ، الْفَصْلُ الثَّالِثُ

است و در اینجا بیست و یک حدیث را ذکر نمودیم از جهت که «الْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ وَالْقَطْرَةُ تُبَيِّنُ عَنِ الْبَحْرِ وَالْعَدِيرُ قَلَّتْ يَعْنِي كَمِي دَالٌ بِرَكْثَرِ» است و قطره از دریا و غدیر خبر می دهد و باقی آن را ذکر ننمودیم تا این مختصر به طوالت نینجامد.

شیخ عبدالحق که رئیس محدثین است می فرماید: «که مراد از لفظ ذکر که در این احادیث وارد گردیده یا مراد ذکر به دل باشد یا به زبان و افضل آن است که به زبان و دل هر دو باشد و اگر به یکی باشد پس به دل تنها فاضل تر است» این چنین گفت نووی در شرح مسلم و بعضی فقها گویند که ذکر نمی باشد مگر به زبان و ادنی مرتبه وی آن است که بشنوند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرائت و طلاق و عتاق و آنچه به دل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور است و ذکر نیست. چنانکه قرائت نیست و ذکر، نام چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست و اگر مراد، آن است که فعل قلب را ذکر گویند در لغت نامه نیست. پس این چیزی است که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد نسیان است و این خود، فعل قلب است آنچه فعل لسان است آن را نیز ذکر می گویند.

پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید می فرماید: [وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ] «پروردگار خود را یاد کن زمانی که فراموش نمودی.» پس ذکر به معنی قول و کلام نیست و اگر به معنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آن است که فضایل و خواص که وارد شده است در شأن ذکر مرتب می گردد بر فعل لسان ثابت نیست هر چیزی را که فعل قلب است و بر آن مترتب نیست.

/

این نیز قول بی دلیل است مراد نباشد بعد از آنکه ذکر نام وی باشد و اگر مراد آن است که افضل آن است که به زبان باشد با موافات قلب، آن سخن دیگر است و نزاع در آن نیست و نزد مشایخ طریقت - قدس الله اسرارهم - ذکر دونوع است: قلبی و لسانی و اثر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است؛ بلکه به حقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان، نسیان ماسوی الله است و قیاس بر قرائت و عتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحاً ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب نمی شود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر این چنین نیست و شاید که مقصود ایشان آن است که معتبر در اذکار و اوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن، فعل لسانی است و مرتب نمی گردد ثواب بدان مگر به فعل لسان چنانکه در قرائت در نماز و دلالت می کند بر این معنی کلام جزری در اول حصن حصین به نظر در سیاق کلام آن که یاد کردن به دل اصلاً ذکر نگویند و یاد خدا نداند و ثواب و نتیجه بر آن مترتب نیست محل نظر است» وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمُرَادِهِمْ»

دیگر بدانکه چهار مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که من ذکرنی فی ملا<sup>۱</sup> مقابل من ذکرنی فی نفسہ و از ادله آن

---

: يَقُولُ اللَّهُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا ۱p- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَعَهُ إِذَا ذَكَرْتَنِي، فَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَمَنْ أَتَانِي بِمَشْيٍ أَبْتِئْتُهُ هَرُوكَةً. (ترجمه قبلا گذشت) (صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ ۱۱۰۱- جلد اول جزء ۳۰ - كِتَابُ الْأَحْكَامِ بَابُ قَوْلِ اللَّهِ وَيُحَذِّرُكُمْ نَفْسَهُ)



است قول حق I [كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ] ابن عباس می گوید نمی شناختم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله P مگر به ذکر (رواه البخاری و غیره) و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوٰه و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آن است تا آنکه فرمود آن حضرت P در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را به ذکر و فریاد برآوردند:

أَيُّهَا النَّاسُ ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا

فرمود ای مردمان بر نفسهای خود نرمی و آسانی کنید پس به درستی که شما کر و غایب را نمی خوانید. مضمون (ارْبِعُوا) دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه از جهت عدم جواز و به تحقیق ذکر کرده است آن حضرت P به اذکار و ادعیه در موطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن و همچنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم همه اینها دلالت دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر. همچنین ذکر کرده است صاحب رد محتار و صاحب حموی و باقی کتب که ذکر جهر، جایز است، لکن حضرت خواجه نقشبند - قدس الله سره الاقدس - ذکر جهر را منع نموده اتباع او را لازم است که مخالفت از امر متبوع خود نسازید و ذکر خفی را لازم وقت خود گردانید تا که به مقامات عالیه مشرف شوید در قلقله لسانی بی حرارت باطن کار نمی گشاید باید متوجه منظر رب العالمین گردید که قلب است.

سوره بقره [فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] -

آیه ۲۰۰ «پس چون ارکان حج خویش را ادا کردید پس خدای را یاد کنید یعنی در منا مانند یاد کردن پدران خویش و بلکه زیاد تر یاد کند.»

/

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِ مِائَةِ عَامٍ نَصْفَ يَوْمٍ رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ.

حضرت ابو هريره ؓ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: « فقرا پانصد سال زودتر از اغنیا وارد بهشت می شوند و نصف روز آخرت است.»

قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ فِي كِتَابِهِ الْحَدِيثُ النَّدِيَّةُ : وَ يُمَكِّنُ أَنْ يُرَادَ بِالْفُقَرَاءِ فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَقَرَاءُ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِينَ حُبُّ اللَّهِ فِي قُلُوبِهِمْ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْمِيلِ إِلَى غَيْرِهِ وَ إِنْ كَانُوا أَغْنِيَاءَ بِالْأَمْوَالِ الْكَثِيرَةِ ، فَإِنَّهُمْ يَسْبِقُونَ أَغْنِيَاءَ الدُّنْيَا الَّذِينَ حُبُّ الدُّنْيَا فِي قُلُوبِهِمْ يَمْنَعُهُمْ مِنْ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى ، وَ إِنْ كَانُوا فَقَرَاءَ مِنْهَا ، لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا أَصْلًا ، فَإِنَّ الْغَنَى غِنَى النَّفْسِ بِاللَّهِ تَعَالَى لَا غِنَى الْيَدِ بِالْمَالِ ، اِنْتَهَى.

شیخ عبد الغنی در کتاب حدیقه الندیة می فرماید: « ممکن است مراد از فقرا در این حدیث فقرای خداوندی باشد. آنهایی که محبت خدا در دلهای شان آنها را از غیب و تمایل به طرف غیر خدا منع می کند اگر چه اموال زیادی هم داشته باشند. ایشان، بر اغنیای دنیا سبقت خواهند گرفت یعنی کسانی که محبت دنیا در دلهای شان آنها را از محبت خدا منع کرده است گر چه اغنیای دنیا اصلا چیزی از دنیا نداشته باشند(به جهت محبتشان به دنیا اغنیای دنیا محسوب می شوند) چرا که در حقیقت غنا، غنا و بی نیازی نفس به وسیله خداوند بلند مرتبه است. نه غنای دست با مال.»

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَ أَطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ (رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ)

از حضرت ابن عباس ؓ روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من بر اهل جنت مطلع شدم پس دیدم بیشتر اهل جنت فقیران هستند و همچنین اهل جهنم را مشاهده کردم دیدم که بیشتر اهل جهنم زنان هستند». قَوْلُهُ : (ارْبَعُوا) حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ؓ ، قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكُنَّا إِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّهَا النَّاسُ ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا ، وَلَكِنْ تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا ». ثُمَّ أَتَى عَلِيٌّ وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَقَالَ : « يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ ، قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَإِنَّهَا كُنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ ». أَوْ قَالَ : « أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ هِيَ كُنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ ؟ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »<sup>۱</sup>.

حضرت ابو موسی ؓ روایت می کند که در سفری همراه رسول خدا ﷺ بودیم زمانی که بر بلندی می رفتیم تکبیر می گفتیم رسول خدا ﷺ فرمودند: « ای مردم بر نفسهای خود نرمی کنید زیرا شما کر و غایبی را نمی خوانید و لکن ذات بینا و شنوایی را می خوانید » و بعد از آن نزد من آمدند و من با خود آهسته «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را می گفتم فرمودند:

۱- صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ جزء ۲۶ - ص ۹۴۴ - كِتَابُ الدَّعَوَاتِ بَابُ الدُّعَاءِ إِذَا عَلَا عَقَبَةً

/

« ای عبدالله بن قیس بگو » لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ « چون گنجی از گنج های بهشت است. و یا گفت: آیا تو را آگاه نسازم بر کلمه ای که گنجی از گنجهای بهشت است و آن کلمه « لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » است. »

قَوْلُهُ ' وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ، عَنْ النَّبِيِّ P قَالَ : اَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَاطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ .<sup>۱</sup>  
قَوْلُهُ (عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ P : يَدْخُلُ الْفُقَرَاءُ الْجَنَّةَ )<sup>۲</sup>

(ترجمه این حدیث در صفحات قبل گذشت.)

قَالَ سَيِّدِي عَبْدُ الْغَنِيِّ فِي كِتَابِهِ الْحَدِيثُ النَّدِيَّةُ : أَوِ الْمُرَادُ بِالْفُقَرَاءِ فِي هَذَا الْحَدِيثِ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ، وَ إِنْ كَانُوا أَهْلَ الْأَمْوَالِ الْكَثِيرَةِ حَيْثُ لَمْ يَكُونُوا مُفْتَقرِينَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا ، فَوُجُودُهَا عِنْدَهُمْ وَ عَدَمُهَا سَوَاءٌ ، فَلَا يَفْرَحُونَ بِزِيَادَتِهَا ، وَ لَا يَحْزَنُونَ عَلَى نُقْصَانِهَا ، اِنْتَهَى.

شیخ عبد الغنی می فرماید: « مراد از فقرا در این حدیث، فقراء الی الله می باشند گرچه صاحب اموال زیادی باشند، به طوری که به چیزی از آن محتاج نباشد. پس بودن و نبودن آن در نزد شان برابر است و بر زیاد شدن آن خوشحال نمی شوند و بر کم شدن آن غمگین نمی گردند. » و بر شما مخفی مباد ای سالکان این صفات که سیدی عبد الغنی در شأن فقرا الله که اولیاء الله اند ذکر نموده، همه این صفات در شأن والد ماجدی، عالم ربانی و عارف صمدانی، قطب فلک ارشاد، غوث ابدال و اوتاد، رئیس اولیاء الزمان و

۱ - صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ جزء ۲۶ ص ۹۵۵ جلد ۲ كِتَابُ الرِّقَاقِ ، بَابُ فَضْلِ الْفُقَرَاءِ

۲ - الْحَدِيثُ مَشْكُوهٌ ص ۴۴۷ - كِتَابُ الرِّقَاقِ بَابُ فَضْلِ الْفُقَرَاءِ الْفُضْلُ الثَّانِي

اکمل کملاء الدوران، اعنی قبله گاهی و ارشاد پناهیم صادق است اگر تمام  
اموال و امتعه و کنوز و معادن این دنیای دنی به تصرف ذات اقدس ایشان  
گردد، مانند دانه خردله در طبیعت گلگون ایشان فرحت و سرور حاصل

/

نخواهد شد و اگر تمام املاک و اموال و امتعه و اسباب دنیایی که از جهت معاش روزگار به هم رسانیده اند همه از بین بروند و تمام اهل بیت ایشان از بنون و بنات و ازواج همه بمیرند (مثلی که ایوب ۷ را واقع گردید) به خدا قسم است اگر مانند ذره ای طبیعت گلگون ایشان ملول و محزون گردد. حاصل سخن آن که وجود و عدم این اشیا بر ذات مقدس ایشان علی السوی است (کَمَا شَاهَدْتُهُ، وَ امْتَحَنْتُهُ، مَرَارًا) اگر کسی گوید هر گاه وجود دنیا و عدم آن بر اولیاء الله برابر است، پس تعلق و کوشش ایشان به دنیا چرا باشد؟ جواب گوئیم که حضرت مجدد الف ثانی می فرماید: که قبای اولیاء الله صفت بشریت ایشان است.

کَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي.»  
الْمُرَادُ مِنْ هَذَا الْقَبَاءِ الْقَبَاءُ الْبَشَرِيَّةُ، وَ حَدِيثُ «كُنْ فِي النَّاسِ كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.»  
همان گونه که در حدیث قدسی آمده است که: «اولیاء من زیر قبای منند که غیر از خودم کسی آنها را نمی شناسد.» مراد از این قبا، قبای بشر بودن آنهاست و حدیث: «در بین مردم مانند یکی از آنها باش.» نیز تأیید بر این است.

یعنی به هرچه سایر مردم بدان محتاجند این بزرگواران نیز محتاجند، ولایت، ایشان را از احتیاج بر نمی آرد و همچنین این بزرگواران در اکل و شرب و مباشرت به اهل و عیال و مؤانست به ایشان با سایر مردم شریکند. تعلقات شتی که از لوازم بشریت است از خواص و عوام زایل نمی گردد. پس هر که نظر او به ظاهر اهل الله افتاد، محروم گشت و خسران دنیا و آخرت نقد وقت او آمد. و دیگر خلوت در انجمن که حضرت شیخ عبدالخالق غجدوانی فرموده عبارت از همین است که ظاهر با خلق و باطن با حق باشد.

قَالَ فِي النَّهَارِ الْأَرْبَعَةِ لَفْظُ دَرِبْمَعْنَى فِي وَ انْجَمِنَ بِمَعْنَى الْمَجْلِسِ وَ الْمَجْمَعِ أَيْ الْخَلْوَةِ فِي الْجُلُوسِ، وَ هِيَ عِبَارَةٌ عَنْ كَوْنِ قَلْبِ السَّالِكِ مَشْغُولًا بِالْحَقِّ سُبْحَانَهُ، مُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ الْحَالَةِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ التَّكَلُّمِ، وَ الْأَكْلِ، وَ الشُّرْبِ، وَ الْقُعُودِ، وَ الْقِيَامِ، وَ الْمَشْيِ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ. وَ مِنْ هَذَا قَالُوا: الصُّوفِيُّ بَائِنٌ وَبَادٍ كَائِنٌ، أَيْ كَائِنٌ فِي الْخَلْقِ بِحَسَبِ الظَّاهِرِ، وَ بَائِنٌ عَنِ الْخَلْقِ بِحَسَبِ الْبَاطِنِ.

صاحب انوار اربعه می فرماید: ( در ) به معنی (فی) می باشد و انجمن به معنی مجلس و جمع است، یعنی خلوت در مجلس که عبارت است از مشغول بودن قلب سالک به حق تعالی و توجه به سوی او در جمیع حالات از قرائت و سخن گفتن، خوردن، آشامیدن، نشستن، ایستادن، راه رفتن و غیره و از این سبب است که بزرگان گفتند: صوفی دور و منقطع است و موجود و حاضر است یعنی در بین خلق به حسب ظاهر موجود و حاضر است و از خلق به حسب باطن دور است.

وَ قَوْلُهُ 'تَعَالَى: [رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ]' وَاقِعٌ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ لَهُمَا، قَالَ التَّقْسِيبِيُّ قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ إِنْتَهَى.

خداوند Ψ می فرماید: مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش ایشان را از ذکر و یاد خدا باز نمی دارد. و بر این حالت بر هر دو گروه خواص آن پدیدار است. زینهار هزاران بار زینهار به صورت ظاهر اولیاء الله تعالی ننگری تا هلاک نشوی. بلکه بر باطن ایشان نگر که ممتلی از نور حق است

/

چرا که همین ظاهر بینی، ابو جهل و ابو لهب را از دولت اسلام محروم ساخت و در خسران ابدی انداخت.

✓ **مثنوی:**

ای بسا کس که به صورت راه زد      قصد صورت کرد بر الله زد  
چند صورت بینی ای صورت پرست      هر که معنی دید از صورت پرست  
دیده صورت پرستی را ببند      تا شوی از نور معنی بهره مند

✓ **بیت:**

صورت پرست غافل معنی چه داند آخر

کان با جمال جانان پنهان چکار دارد

نصیب فقراء بالله و ذاکران از این آیات و احادیث که در سابق گذشت چونکه این قدر آیات و احادیث که در مدح و ثنای شما وارد گردیده باید که شب و روز در آشکارا و نهان و در ملاء و نفس خود به ذکر حق  $\Psi$  مشغول باشید کاملاً در اندیشه باشید و انکار آن نکنید و از مجادله و مکالمه با ایشان اعراض فرمایید به فرموده حق  $\Psi$  :

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] 'یعنی بندگان یا پرستندگان خدای اضافت

۱- سوره فرقان آیه ۶۳ «و بندگان خدا آنانند که می روند بر زمین به آهستگی و

چون سخن گویند به ایشان نادانان گویند سلام بر شما باد»

یعنی جواب مردمان بی عقل و نا فهم را به طریق مسالمت آمیز می دهند وقتی

که آن بی عقلان پر خاش می کنند، بندگان خاص الله با آنها رو در رو قرار نمی گیرند و به آنها جنگ و جدل نمی کنند، بلکه به صحبت ملایم و پسندیده آنها را از حق رد می کنند طباعت آنها چنان است مثلی که در وقت جاهلیت گفته شده



برای تخصیص و تفضیل است آنانند که می روند بر روی زمین از روی تواضع یا به سکینه و وقار و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بی ادبانه در افکنند، گویند ایشان در جواب قولی با سلامت. یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از مآثم. مراد ترک تعرض سفها است و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کَمَا قَالَ الْمُحَقِّقُ الرَّؤْمِيُّ قُدَّسَ سِرُّهُ :

✓ نظم:

اگر گویند زراقی و سالوس

بگو هستم دوصدچندان و می رو

و گر از خشم دشنامی دهند

دعاکن خوش دل و خندان می رو

در فصول آورده که چنانچه اسم رحمان خاص است به حق سبحانه، این عباد نیز خاص بارگاه قرب اند و دیگر حق I چون اراده کند که فضیلت و بزرگی شخصی را که در او پنهان باشد آشکارا گرداند، حاسدان را به حسد و عیب گویی او مبتلا سازد.

كَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ : وَ الْحَسَوْدُ سَبَبٌ فِي السِّيَادِ مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ سَبَبٌ لِلشَّرِّ مَا انْطَوَى مِنَ الْفَضَائِلِ.

✓ شعر:

أَلَا لَا يَجْهَلُنَّ أَحَدٌ عَلَيْنَا فَتَجْهَلُ فَوْقَ جَهْلِ الْجَاهِلِيَّتَا

آگاه باشید هیچ کس بر ما جهالت نکند و الا ما بیشتر از جهالت نادانان بر او جهل می نمایم این بود صفت بندگان خاص رحمن ( تفسیر کابلی ص ۲۶۹۹ - جزء ۶ و قال الذین - سوره فرقان)

/

همان گونه که در ردالمحتار آورده گفته: حسود سبب سیادت و  
بزرگ شدن محسود است به علت اینکه سبب شر فضایل محسود است. کَمَا  
قَالَ الشَّاعِرُ

✓ بیت:

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ نُشْرَ فَضِيلَةٍ

طَوِيَّةٍ أَتَّاحَ لَهَا لِسَانَ حَسُودٍ

همان گونه که شاعر می گوید: چون حق I نشر بزرگی شخصی را که  
در او پوشیده باشد اراده نماید پس زبان حاسدان را به ذم و قبح او دراز می  
گرداند و مشغول می سازد. و دیگر از عهد پیغمبر P زمان ما هیچ دوستی  
از دوستان خدای تعالی نخواهند بود مگر آنکه به حسد حاسدان متأذی  
بودند. غمگین مشوید که محسودان از زمره اهل کمالند.

كَمَا قَالَ فِي رَدِّ الْمُحْتَارِ : فَإِنَّ الْحَسَدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِدَوَى الْكَمَالِ الْمُتَّصِفِينَ  
بِأَكْمَلِ الْخِصَالِ ، وَفِي مَعْنَاهُ مَا يُنْسَبُ إِلَى عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ:

همان گونه که صاحب ردالمحتار می نویسد: به درستی که جز  
صاحبان کمال که به کاملترین خصلتها متصف هستند مورد حسد قرار  
نمی گیرند چنانچه در شعری که نسبت داده شده به حضرت علی T می  
فرماید.

✓ شعر:

إِنْ يَحْسُدُونِي فَاِنَّهُمْ غَيْرُ لَائِمِهِمْ

قَبْلِي مِنَ النَّاسِ أَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حَسَدُوا

یعنی اگر حاسدان به من حسد کنند ایشان را ملامت نمی کنم از جهت آنکه بزرگان که قبل از من گذشته اند، حسد کرده شده اند.

فَدَامَ بِيْ وَيَبِهِمْ مَّابِيْ وَمَابِهِمْ

وَمَاتَ أَكْثَرُنَا غِيْظًا بِمَا يَجِدُ

یعنی همیشه حسد حاسدان در حق من و در حق بزرگان پیشین بوده است پس بیشتر بزرگان و رهبران ما به همان غیرت و قهر خود که به سبب حسد حاسدان ایشان را طاری شده بود از دار غرور به دار سرور رحلت نمودند و از جوار شیطان به جوار رحمان انتقال نمودند وَ كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ-

✓ بیت:

هُمْ يَحْسُدُونِيْ وَ شَرُّ النَّاسِ كُلُّهُمْ

مَنْ عَاشَ فِي النَّاسِ يَوْمًا غَيْرَ مُحْسُوْدٍ

آنها به من حسودی می کنند و بدترین تمام انسانها کسی است که در میان مردم یک روز زندگی کند در حالی که به او حسودی نشود.

✓ بیت:

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است



## بحث هشتم

### در اثبات فرض تقدیری

[ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ ]<sup>۱</sup> و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی، بامداد و شبانگاه و مباش از غافلان .

أَيُّ بَأْوَقَاتِ الْغُدُوِّ، وَ هُوَ مَصْدَرُ غَدَا يَغْدُو غَدُوًّا إِذَا دَخَلَ فِيْ وَقْتِ الْبُكْرَةِ يَعْنِيْ أَوَّلَ النَّهَارِ، فِي الْقَامُوسِ الْغُدْوَةُ بِالضَّمِّ الْبُكْرَةُ، أَوْ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَ الْآصَالُ هِيَ جَمْعُ أَصِيلٍ وَ هُوَ الْعَشِيُّ يَعْنِيْ آخِرَ النَّهَارِ. (أَيُّ بَأْوَقَاتِ). یعنی در وقتیهای صبح و غدو مصدر غدا، یغدو، غدوا است وقتی که در صبح داخل شود یعنی اول روز در قاموس نوشته شده است (الغدوة) با ضم عین یعنی صبح یا ما بین نماز صبح و طلوع خورشید (والآصال) جمع اصیل و آن عشا یعنی آخر روز است.

وَقَالَ الْبَغَوِيُّ: هُوَ مَا بَيْنَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ. حَصَّ هَذَيْنِ الْوَقَّتَيْنِ بِالذِّكْرِ لِفَضْلِهِمَا، وَ الْمُرَادُ إِدَامَةُ الذِّكْرِ كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى: (وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ) يَعْنِيْ لَا تَغْفُلْ مِنَ اللَّهِ أَصْلًا فِيْ وَقْتِ مِنَ الْبَأْوَقَاتِ.<sup>۲</sup>

امام بغوی می فرماید: «آصال ما بین نماز عصر و مغرب می باشد مخصوص نمود آن دو وقت را (یعنی صبح و عصر) برای ذکر به جهت فضیلت

---

۱ - سوره اعراف آیه ۲۰۵

۲ - تفسیر مظهری ص ۴۵۵ جلد ۳-۴ سوره اعراف - الجزء التاسع

آن دو وقت ومنظور مداومت ذکر است همان گونه که خداوند می فرماید: (و نباش از جمله غافلان) یعنی هیچ گاه از یاد خدا غافل مباش. «  
 عَنْ أَنَسٍ ٢، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ٣: لَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ  
 تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعِدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ  
 إِسْمَاعِيلَ، وَلَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ  
 الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً. (رواه ابوداود) (این حدیث حضرت انس  
 در صفحه های ما قبل ترجمه شد).

قوله: (عَنْ أَنَسٍ ٢ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ٣: لَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعِدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ، وَلَأَنْ أَقْعَدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً.) (جامع الأحادیث شماره  
 ١٦٨٥٧ - سطره ١٥ - جلد ٥ - اللام مع الالف للجامع الصغير و زوائد و الجامع  
 الكبير للامام السيوطي) (سوره الاعراف آیه ٢٠٥) [بُكْرَةً وَأَصِيلًا] أَيْ أَوَّلَ النَّهَارِ  
 وَآخِرَهُ، وَتَحْصِيصُهُمَا بِالذِّكْرِ لَيْسَ لِقَصْرِ التَّسْبِيحِ عَلَيْهِمَا دُونَ سَائِرِ الْأَوْقَاتِ، بَلْ  
 لِإِبَاقَةِ فَضْلِهِمَا عَلَى سَائِرِ الْأَوْقَاتِ لِكَوْنِهِمَا تَحْضُرُهُمَا مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.  
 [بُكْرَةً وَأَصِيلًا] یعنی اول و آخر روز. مخصوص بیان نمودن این دو وقت به  
 خاطر کوتاه کردن ذکر گفتن بر این دو وقت بدون اوقات دیگر نمی باشد.  
 بلکه به خاطر بیشتر بودن فضیلت این دو وقت بر سایر وقتها می باشد. چون  
 در این دو وقت فرشته های شب و روز حاضر می گردند.

قَالَ النَّبِيُّ ٣: وَلَأَنْ أَقْعَدَ أَذْكُرُ اللَّهَ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ،  
 أَكْبَرُهُ وَأَحْمَدُهُ، وَأَهْلِلُهُ، وَأُسَبِّحُهُ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ  
 إِسْمَاعِيلَ، وَلَأَنْ أَذْكُرَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ

أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَ رِقَابٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ<sup>۱</sup> پیامبر اکرم P فرمودند اینک من بنشینم و از طلوع فجر تا طلوع خورشید خدا را ذکر کنم و او را تکبیر و حمد و تهلیل و تسبیح گویم برای من بهتر است از اینک یک غلام از فرزندان اسماعیل U را آزاد کنم. و اینک خدا را ذکر کنم بعد از نماز عصر تا غروب خورشید برای من بهتر است از اینک چهار غلام از فرزندان اسماعیل U را آزاد کنم.

قَالَ النَّبِيُّ P: وَلَئِنْ أَجَالِسَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَدَاةِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، وَلَئِنْ أَذْكُرَ اللَّهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ ثَمَانِيَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ دِيَّةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا (ط). وابن السني في عمل يوم وليلة (هب) عَنْ أَنَسٍ T. پیامبر اکرم P فرمودند: اینک من بنشینم به همراه قومی که از نماز صبح تا طلوع خورشید خدا را ذکر می کنند برای من بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع می کند. و اینک من از نماز عصر تا غروب خورشید خدا را ذکر کنم نزد من بهتر است از اینک هشت غلام از فرزندان اسماعیل که دیه هر یک از آنان دوازده هزار دینار است را آزاد کنم. ذکر بزرگ، قرآن عظیم الشأن است که بیان آداب او قبلا ذکر شد. این آیه بعضی آداب ذکر الله را به طور عمومی بیان کرده یعنی روح ذکر، این است و قتی که به زبان ذکر می کند باید دل نیز متوجه مذکور باشد تا وقتی که مزه و لذت ذکر را در یابد و زبان و دل هر دو مشغول ذکر

۱- جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ، وَ ۱۳ - (رحم، طب) عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْجَامِعِ الْكَبِيرِ، قِسْمُ الْأَقْوَالِ، اللَّامُ مَعَ الْأَلْفِ - اكمل ص ۲۴۸، ۷۰ - ۵ للامام السيوطي (رح)  
 ۲- (جَامِعُ الْأَحَادِيثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزَوَائِدِهِ، وَالْجَامِعُ الْكَبِيرِ، قِسْمُ الْأَقْوَالِ، اللَّامُ مَعَ الْأَلْفِ اكمل ص ۲۴۶ - ۷۰ - ۵)

باشد. و در وقت ذکر لازم است که به فکر و رغبت و محبت و ترس خدا را یاد کند و چنین وضعیتی با هیأت برای خود اختیار کند مانندی که یک شخص ترسناک که به نزد پادشاه بزرگ داد و فریاد می کند. شاید که در لهجه و هیأت ذاکر، اثر تضرع و ترس آشکار شود.

از عظمت و جلال ذکر و مذکور پست شدن صدا یک امر طبیعی و قدرتی می باشد. «وَحْشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» در روز قیامت پست می شود صداها پس شنیده نمی شود مگر آواز نرم از این جهت از ذکر بسیار بلند گفتن، منع فرمودند و اگر به رغبت و توجه خدا را پوشیده یا بلند یاد کند الله نیز او را به همان طریق یاد می کند. پس برای عاشق از این نیک بختی چه بهتر باشد.<sup>۱</sup>

چون که بعضی از اشقیا در رساله های خود نوشته اند که تکرار اسم ذات استهزاء به خداوند متعال است - نعوذ بالله - و در دل مسلمانان راه وسوسه شیطان پیدامی کنند و ملت مسلمان را از راه یزدان Y می لغزانند برای اینکه نظربه مطالعه و ملاحظه این آیات قرآنی و احادیث نبوی ρ است به مسایل پر خرافات و تبلیغات پر تکذیبشان فریب نخورند و به ذکر الهی Y اوقات خود را معمور سازند فلهمذا چند آیه شریفه برای ازدیاد ترغیب طالبان و رضای یزدان Y در معرض بیان ارقام نموده شد تا که برای سالکان طریقت، سبب ازدیاد آتش شوق و ذوق و محبت شود و به دیگر افعال حسنه و اعمال نافله وقت مصرف نکنند. بلکه تمامی اوقات خود را به ذکر الهی معمور سازند که ذکر الهی از تمامی عبادات نافله افضل و اعز و اجل و اکبر است.

۱- تفسیر کابلی ص ۱۰۶۶- جلد ۳- پاره قال الملائه - سوره اعراف



**بحث نهم**  
**در بیان اثبات**  
**ذکر با آیات**

کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى آيَهُ كَرِيمَهُ :

[وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ] <sup>۱</sup> «و هر آینه یاد کردن خدا

بزرگتر است از همه و خدا می داند آن چه می کنید.»

[وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] «و هر آینه ذکر خدای بزرگتر است» از ذکر همه

چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او، طاعت نیست یا بزرگتر است از آن که کسی قدر او را بشناسد یا بزرگتر از آن است که ذکر دیگر با او معارضه کند. <sup>۲</sup>

[أَيُّ إِلَهٍ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ] <sup>۳</sup> «ذکر خداوند با فضیلت ترین عبادات

است.»

و قَالَ سَلْمَانُ <sup>۴</sup> : ذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَأَفْضَلُ <sup>۴</sup>

و سلمان <sup>۴</sup> گفت که: ذکر خداوند از هر چیزی بزرگتر و فاضلتر

است. قَوْلُهُ ' تَعَالَى [وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الطَّاعَاتِ «و هر آینه یاد

خداوند از تمام عبادات دیگر بزرگتر است.» (جلالین شریف)

---

۱ - سوره عنکبوت آیه ۴۵

۲ - تفسیر حسینی ص ۹۸

۳ - خازن ص ۴۵۲ - ج ۳ سوره ۲۹ - جزء اتل ما او حی ۲۱

۴ - مدارک التنزیل حاشیة تفسیر خازن - ص ۴۵۱ - جلد ۳

قَالَتِ الْحُكَمَاءُ وَإِنَّمَا كَانَ الذِّكْرُ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ لِأَنَّ ثَوَابَ الذِّكْرِ الذِّكْرُ، وَ  
 قَالَ اللَّهُ Y: [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] وَيَشْهَدُ لَذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ P: وبعضی حکما گفته  
 اند: بدرستی که بهترین چیزها ذکر است زیرا ثواب ذکر، ذکر است. که  
 خداوند می فرماید: «پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم» و بر آن قول  
 رسول خدا P شاهد است که می فرماید:

يَقُولُ اللَّهُ Y [أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَامَةِ حِينٍ يَذْكُرُنِي فَإِنْ  
 ذَكَرَنِي، فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ، فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ]  
 وَقِيلَ: [وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ] أَيْ إِنَّهُ أَفْضَلُ الطَّاعَاتِ بِدَلِيلِ مَا رَوَى أَبُو الدَّرْدَاءِ T:  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ P: أَلَا أُتْبِئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ، وَارْفَعَهَا فِي  
 دَرَجَاتِكُمْ، وَخَيْرٍ مِنْ إِعْطَاءِ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ وَأَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ؟  
 وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ قَالُوا: مَا ذَاكَ يَا رَسُولُ؟ قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ Y.<sup>۱</sup>  
 [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ]<sup>۲</sup> «پس یاد کنید مرا یاد  
 می کنم شما را و سپاس گوئید مرا و ناسپاسی من نکنید.»

و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان است، بلکه ذکر دل و جان است و در  
 نهایت حال از سلطان العارفین پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر  
 می شنوم؟ فرمود: «که زبان بیگانه است که در میان ننگند» و شیخ ابوبکر  
 واسطی فرموده است: «حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام به مذکور» و  
 درین باب فرزند صفی الدین علی را رباعی است:

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار جزء ۲۱ سوره عنکبوت ص ۳۹۲ - ج ۷

۲ - سوره بقره آیه ۱۲۵

✓ رباعی:

جز یاد توام از دل ناشاد برفت

وزسینه هوای گل وشمشاد برفت

مستغرق ذکر تو چنانم که اگر

در ذکر توام غیر تو از یاد برفت<sup>۱</sup>

و در تفسیر عزیزی آورده است که یاد کنید مرا به زبان مثل تلاوت کلام من و یاد نام من در حلقه های ذکر ابدال، کمال توجه و استغراق در حضور بی کیف که نصیب اهل سلوک و اشغال است و ذکر من کنید به زبان و دل و جوارح<sup>۲</sup>

وَقَوْلُهُ 'تَعَالَى': [فَاذْكُرُونِي] بِالصَّلَاةِ وَالتَّسْبِيحِ وَنَحْوِهِ [أَذْكُرْكُمْ] وَ قِيلَ مَعْنَاهُ أَجَازِيكُمْ، وَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ اللَّهِ: مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ، فِي نَفْسِي وَ مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ، فِي مَلَأٍ خَيْرٌ مِنْ مَلَأَةٍ<sup>۳</sup> وَقَوْلُهُ 'تَعَالَى': [فَاذْكُرُونِي] وَ لَا تَتْرُكِ الذِّكْرَ لِعَدَمِ حُضُورِكَ مَعَ اللَّهِ فِيهِ، فَرَبَّمَا ذِكْرٌ مَعَ غَفْلَةٍ يَجْرُ لَذِكْرٍ مَعَ حُضُورٍ الْخ. فَإِذَا وَلَعَ الْقَلْبُ تَارَتِ الْأَعْضَاءُ فَلَا يَقْدِرُ الشَّيْطَانُ عَلَى وَسْوَسةٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا الْخ]<sup>۴</sup>

---

۱- تفسیر حسینی ص ۴۶

۲- تفسیر بیضاوی ص ۱۱۶

۳- تفسیر خازن ص ۱۰۲- ج ۱

سوره اعراف آیه ۲۰۱ - تفسیر صاوی حاشیه جلالین ص ۴۶۵

و فرموده خدای تعالی: یاد کنید مرا به وسیله نماز خواندن و تسبیح گفتن و مانند آن تا شما را یاد کنم. و گفته شده در معنای آن به شما جزا می‌دهم و در حدیث است که خداوند فرموده است: «هر کس مرا در نفس خود یاد کند من او را در نفس خود یاد می‌کنم. و هر کس مرا در میان جمعی یاد کند، من او را در میان جمع بهتری (یعنی ملایکه) یاد می‌کنم.» و گفته خدای تعالی «یاد کنید مرا» یعنی ترک نکن ذکر مرا به علت عدم حضور قلب در ذکر و چه بسا ذکری که به غفلت انجام می‌شود و به ذکر با حضور می‌انجامد. پس زمانی که قلب مشتاق و حریص گشت بر اعضا مسلط می‌شود پس شیطان قدرت بر وسوسه ندارد. به جهت قول خدای تعالی که می‌فرماید: «کسانی که تقوا اختیار کردند زمانی که مساس کند ایشان را گروهی از شیاطین، آنها ذکر می‌کنند.»<sup>۱</sup>

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ]<sup>۲</sup> «آنانکه یاد

می‌کنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلویش خفته»

✓ بیت:

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست

بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست

مراد، ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست. اما ذکر

دل را فتوری و قصوری نمی‌باشد پس مراد ازین ذاکران، صاحب‌دلانند که مشغول به ذکر دل و جان اند.<sup>۳</sup>

۱ - تفسیر صاوی - حاشیه جلالین ص ۶۵

۲ - سوره آل عمران آیه ۱۹۱

۳ - تفسیر حسینی ص ۱۵۹

وَقَالَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ: الْمُرَادُ بِهِ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الذِّكْرِ فِي غَالِبِ الْأَحْوَالِ  
الخ اکثر مفسرین می گویند: مراد از آن مداومت بر ذکر در اکثر حالات  
می باشد.<sup>۱</sup>

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ] که آن سه کس اند:  
یکی الله را به زبان یاد کرد و به دل غافل بود این ذکر ذاکران ظالم است که  
نه از ذکر خبر دارد نه از مذکور. دیگری او را به زبان یاد کرد به دل حاضر  
بود این ذکر مقصود است و حال مزدور در طلب ثواب است و در آن طلب  
معدور و سوم او را به دل یاد کرد دل از او پر و به زبان از ذکر خاموش مَنْ  
عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانِهِ این ذکر سابق است که زبانش در سر ذکر شد و ذکر در  
سر مذکور دل مهر شد و مهر در سر نور جان در سر عیان شد و عیان از  
بیان دور ذکر دام نهاد و غیرت دانه ریخت. مزدور، دام دید بگریخت. عارف،  
دانه دید بر دام آویخت. پیر طریقت گفت: ذکر همه آن است که به زبان  
داری. ذکر حقیقی آنست که در میان جان داری. توحید نه همه آن است  
که او را یگانه دانی. توحید حقیقی آن است که او را یگانه باشی و از غیر  
او بیگانه باشی.<sup>۲</sup>

[وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ]<sup>۳</sup>

۱- تفسیر خازن ص ۳۳۶ - ج ۱- سطر ۶ و مدارک التنزیل و حقائق التأویل حاشیه  
علی خازن ص ۳۳۶، ج ۱ سوره ۳ جزء لن تنالو ۴  
۲- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری  
ص ۳۹۶، ج ۲  
۳- سوره اعراف آیه ۲۰۵

«و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را به کلام پست تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه و مباحث از غافلان.»

[وَأَذْكُرْ] اگرچه ظاهر خطاب به آن حضرت  $\rho$  است اما در حقیقت خطاب به جمع است. اوست که می فرماید که از من غافل مباشید و بعضی از این امت در تحت این خطاب در آمده و در نیمه شبها از خداوند متعال التماس به این ذکر نموده به سعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته به دوام آگاهی مشرف شده اند. و ذکر و طاعات ایشان دایم در دل است و ظاهر نیست. چون طریقه سنیّه خواجهای نقشبند - قدس الله اسرارهم -<sup>۱</sup> و مراد ازین آیه کریمه مراعات فرض تقدیری است یعنی پس از نماز صبح تا آفتاب بر آمدن و پس از نماز دیگر تا وقت شام ساکت نشستن درین آیه شریف ثابت است و مامور بها به طور استحباب است.<sup>۲</sup>

وَقِيلَ: الْمُرَادُ إِدَامَةُ الذِّكْرِ بِاسْتِقَامَةِ الْفِكْرِ<sup>۳</sup>

و گویند مراد از آن ادامه دادن ذکر به همراه استقامت فکر می باشد.

[وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ] یاد کنندگان الله تعالی سه مردانند یکی به زبان یاد کرد دل از آن بی خبر یکی به زبان و دل یاد کرد اما کارش پرخطر که گفته اند: (وَالْمُخْلِصُونَ عَلَىٰ حَظَرٍ عَظِيمٍ) «یکی به زبان خاموش و دل درو مستغرق چنانکه پیر طریقت گفت الهی: چه یاد کنم که خود همه یادم من

۱ - تفسیر حسینی ص ۳۷۳

۲ - تفسیر خازن ص ۱۷۳ - ج ۲ - طریقه الراشدین - ص ۷ سطر ۵

۳ - مدارک التنزیل حاشیه خازن ص ۱۷۳ - ج ۲ - سوره الانفال

خرمن نشان خود فراباد نهادم (وَ كَيْفَ أَذْكُرُهُ مَنْ لَسْتُ أُنْسَاهُ) ای یادگار جانها و یاد داشته دلها و یاد کرده زبانها به فضل خود مارا یاد و به یاد لطفی مارا شاد کن<sup>۱</sup>

[وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ]<sup>۲</sup> «و خدا را بسیار یاد کنید باشد

که رستگار شوید.»

[وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را

هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد.

✓ **نظم:**

توبه هر حالی که باشی روز و شب      یک نفس غافل مباش از ذکر رب  
در خوشی ذکر تو شکر نعمت است      در بلاها التجا با حضرت است<sup>۳</sup>

✓ **بیت:**

در هیچ مکان نیم زفکرت خالی

در هیچ زبان نیم زفکرت غافل<sup>۴</sup>

وَفِيهِ تَنْبِيْهُ عَلَىٰ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَخْلُوَ قَلْبُهُ، وَلِسَانُهُ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ.<sup>۵</sup>

و در این هشدار است برای انسان که جایز نیست تا قلب و زبانش

از ذکر خدای تعالی خالی باشد.

۱- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص ۸۳۳- ج ۳

۲- سورة انفال آیه ۴۵

۳- تفسیر حسینی ص ۳۸۷

۴- تفسیر حسینی ص ۴۶۳

۵- تفسیر خازن ص ۲۰۰- ج ۲- سطر ۱۸- سورة الانفال و مدارک التنزیل حاشیه خازن ۵

قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] بِقُلُوبِكُمْ وَالْسِّتِيكُمْ (تفسير خازن)، وَ فِيهِ إِشْعَارٌ بَأَنَّ عَلَى الْعَبْدِ أَنْ لَا يَفْتَرَّ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ أَشْغَلَ مَا يَكُونُ قَلْبًا وَأَكْثَرَ مَا يَكُونُ هَمًّا، وَ أَنْ تَكُونَ نَفْسُهُ مُجْتَمِعَةً لِذَلِكَ وَ إِنْ كَانَتْ مُتَوَزِّعَةً عَنْ غَيْرِهِ<sup>١</sup>

قول خدای تعالی «یاد کنید خدای تعالی را زیاد» یعنی به دلها و زبانهای خود. و در این اعلانی است که بنده هیچ گاه نباید سستی کند و همیشه بر ذکر خدای تعالی مشغول بوده و متوجه ذکر خداوند متعال باشد تا جایی که امکان دارد. و ذات او جمع کننده برای آن باشد و اگر چه از غیر گریزان باشد.

[وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] لِأَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>٢</sup> کلام خداوند بلند مرتبه «خدا را بسیار یاد کنید» زیرا منافقین خداوند را بسیار اندک یاد می کنند.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا]<sup>٣</sup>

«ای مسلمانان خدا را بسیار یاد کنید و او را صبح و شام به پاکی بخوانید.»

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا] سلمی - قدس سره - فرمود که مراد از ذکر کثیر،

ذکر دل است چه دوام ذکر به دل بود به زبان ممکن نیست<sup>٤</sup>

قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [ذِكْرًا كَثِيرًا] قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمْ يَفْرِضِ اللَّهُ Y عَلَى عِبَادِهِ فَرِيضَةً إِلَّا جَعَلَ لَهَا حَدًّا مَعْلُومًا، ثُمَّ عَذَرَ أَهْلَهَا فِي حَالَةِ الْعُذْرِ غَيْرِ الذِّكْرِ، فَإِنَّهُ لَمْ

١ - مدارک التنزیل حاشیه الخازن ص ۱۸۶ - ج ۲ - سطر ۱۶

٢ - کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری - ص ۲۸ - ج ۸

٣ - سوره احزاب - آیه ۴۱ و ۴۲

٤ - تفسیر حسینی ص ۹۵۰



يَجْعَلُهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ، وَلَمْ يَعْذِرْ أَحَدًا فِي تَرْكِهِ إِلَّا مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ ، وَأَمَرَهُمْ بِهِ فِي الْأَحْوَالِ كُلِّهَا ، فَقَالَ تَعَالَى: [الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ] وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَاذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا] يَغْنَى بِاللَّيْلِ وَالتَّهَارِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ، وَفِي الصَّحَةِ وَالسُّتَمِّ ، وَفِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ (بُكْرَةً وَأَصِيلًا) فِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى الْمُدَاوَمَةِ لِأَنَّ ذِكْرَ الطَّرَفَيْنِ يُفْهَمُ مِنْهُ الْوَسْطُ.

در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (ذکرا كثيرا) حضرت عبد الله بن عباس <sup>ت</sup> می فرماید: «خداى تعالى بر بندگان خود فريضه اى را فرض نکرده است مگر اين که برای آن حدى مشخص، قرار داده است . سپس در حال معذوريت اهل آن را معذور داشت غير از ذکر، زیرا او حد مشخصى برای آن قرار نداده است و كسى را بر ترك آن معذور نکرده است مگر كسى که عقل او مغلوب گردیده باشد (يعنى ديوانه و يا بيهوش شده باشد) . و آنان را به ذکر در همه احوال امر کرده است آنجا که فرمود (خدا را در حالت ايستاده، نشسته و بر پهلوی یاد کنید) . همچنین فرمود: (خداى تعالى را بسيار ذکر کنید) يعنى در شب و روز و در خشكى و دريا و در سلامتى و بيمارى و پوشيده و آشكارا [بُكْرَةً وَأَصِيلًا] اشاره است بر مداومت ذکر زیرا وقتى دو طرف آن مشخص شد در وسط آن بايد ذکر گردد»<sup>۱</sup>

[فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ]<sup>۲</sup> «پس چون

نماز تمام گردید خدا را ايستاده و نشسته و برپهلوی خویش یاد کنید».

گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال<sup>۳</sup>

۱ - تفسیر خازن ص ۵۰۴ - ط ۱۲ - سوره الاحزاب

۲ - سوره النساء آیه ۱۰۳

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [فَاذْكُرُوا اللَّهَ ...] وَاتَّقُوا عَلَى اللَّهِ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِكُمْ. <sup>١</sup> اَيُّ دُومُوا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ <sup>٢</sup>

و قول خداوند متعال [فَاذْكُرُوا اللَّهَ...] یعنی خداوند را در تمامی احوال ثنا گوئید. <sup>٣</sup> یعنی بر ذکر خداوند در تمام احوال مداومت کنید. <sup>٤</sup>

بدانکه این نماز، رازی است میان بنده و خدا که درین راز، هم نیاز است و هم ناز. امروز نیاز است و فردا ناز. امروز رنج است و فردا گنج. امروز باری گران فردا روح و ریحان. امروز کدو کار و فردا کام و بازار. امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود. و از شرف نماز است که رب العالمین یکصد و دو جایی که در قرآن ذکر آن کرده و آن سیزده نام نهاده صلوه و قنوت و قرآن و تسبیح و کتاب و ذکر و رکوع و سجود و حمد و استغفار و تکبیر و حسنات و باقیات. و مصطفیٰ پ فرمود: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجٌ» نماز معراج است. و فرمود: «الصَّلَاةُ مَأْذِبَةٌ لِلْأَرْضِ» نماز مهمانی خداوند در زمین است. و علمای سلف گفته اند: «الصَّلَاةُ عَرْشُ الْمُرِيدِينَ، وَزُحَّةُ الْعَارِفِينَ، وَوَسِيلَةُ الْمُذْنِبِينَ، وَبُسْتَانُ الزَّاهِدِينَ.» نماز عرش مریدان و سیاحت و تفریح عارفان و وسیله گنه کاران و باغ زاهدان است.

و گفته اند: برای نماز گزار هفت کرامت است هدایت و کفارت و رحمت و قربت و درجت و مغفرت <sup>٥</sup> [وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ]

٣ - تفسیر حسینی ص ٢٠٣

١ - تفسیر خازن ص ٤٢٦

٢ - تفسیر مدارک التنزیل ص ٤٢٦ حاشیه خازن

٣ - تفسیر خازن ص ٤٢٦

٤ - تفسیر مدارک التنزیل ص ٤٢٦ حاشیه خازن

وَالْإِنِّكَارِ<sup>۱</sup>» و پروردگار خود را بسیار یاد کن و او را در شامگاهان و صبحگاهان تسبیح گو. گفته اند که ذکر خدا را سه درجه است اول ذکر ظاهر به زبان از ثنا و دعا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا] دیگر ذکر خفی به دل وَذَلِكَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] وَقَوْلِ النَّبِيِّ P: خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي. بهترین ذکر، ذکر خفی است و بهترین رزق مقدار کفایت آن است. و دیگر ذکر حقیقی است و آن شهود ذکر حق است تو را.

و این قول خداوند است که فرمود: (یاد کن خدا را زمانی که فراموش کردی) چنین است که زمانی که خود را فراموش کردی در ذکر خود، بعد فراموش کردی نفس ذکر را، در ذکر خود، و سپس فراموش کردی همه ذکرها را در ذکر حق، تو راهمه ذکر حاصل شد. [وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَمِينًا]<sup>۲</sup> «و یاد کن نام پروردگار خود راصبح وشام» قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَاذْكُرْ رَبَّكَ] [بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّسْتِغْفَارِ ... قِيلَ: الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ هُوَ الذِّكْرُ بِاللِّسَانِ، وَالتَّمَقُّصُودُ أَنْ يَكُونَ ذَاكِرَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ.<sup>۴</sup>

۵ - تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله الانصاری (رح) ج ۲ - ص ۶۷۵ الی ۶۷۵

۱ - سوره ال عمران آیه ۴۱

۲ - سوره دهر آیه ۲۵

۳ - مدارک التنزیل حاشیه علی الخازن ص ۲۰۷ (سوره کهف صفحه ۱۸)

۴ - تفسیر خازن ص ۳۶۷ - ج ۴

مراد از این آیه ذکر با زبان است و مقصود چنین است که شخص در تمامی اوقات در شب و روز با قلب و زبان خود ذکر کننده خدا باشد .  
 [فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ] <sup>۵</sup>  
 در خانه هایی که خداوند بلند مرتبه امر فرموده است که در آن نام خداوند بلند کرده و یاد شود در آنجا صبح و شام خدا را ، به پاکی یاد می کنند و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که به امر و نهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند. کعبه معظمه که به سعی خلیل و مدد اسماعیل تمام شده است: و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو به اشارت حضرت مصطفی <sup>۱</sup> بود در این آیات متبرکات اثبات فرض تقدیری یعنی پس از نماز فجر تا آفتاب بر آمدن و پس از نماز دیگر تا وقت شام ساکت نشستن بالکل امر شرعی و حکم الهی است چنانچه در آیت شریف فوق ذکر [وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ] <sup>۲</sup> الایة و در عبارت تفسیر خازن مذکور شده است و در آیه شریف [وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا] <sup>۳</sup> و در این سه آیه شریف مبارکه که متصل است هم اثبات فرض تقدیری و هم در این دو وقت جواز ذکر لسانی و یا تسبیح و تلاوت قرآن شریف ثابت می شود. مگر فضیلت در ساکت نشستن است و هم امر ذکر دایمی فرموده شده که ذکر دایمی ما سوای ذکر قلبی متصور نیست که ذکر لسانی را حوایج و آفات و ضرورت به تکلم و غیره می باشد و دل فارغ برای ذکر است و این هر دو چیز عبارت از ذکر دایمی و حضور و آگاهی و قرب یزدانی و مراد فرض تقدیری

۵ - سوره نور آیه ۳۶

۱ - تفسیر حسینی صفحه ۷۸۱

است از اشراف اعمال حضرات ما طریقه نقشبندیه مجددیه - قَدَسَنَا اللهُ بِأَسْرَارِهِمُ السَّارِی - می باشد و تمامی اساس طریقه شریفه ایشان را بر وفق کتاب الله  $\Psi$  و حدیث نبوی  $\rho$  است و طرد غفلت و حضور رب العزت اهم مهمات است قَوْلُهُ تَعَالَى [وَيَذْكُرُ فِيهَا اسْمُهُ] يُثَلِّی فِيهَا كِتَابَهُ وَهُوَ عَامٌّ فِي كُلِّ ذِكْرٍ. «و در آن خداوند یاد می گردد» یعنی کتابش در آن خوانده می شود و این آیه در هر ذکر عام است و بر تمام اذکار شامل می گردد.<sup>۱</sup>

[وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ]<sup>۲</sup> «یادکن پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی» که حقیقت ذکر، فنای ذاکر است. در مذکور حضرت شیخ الاسلام - قدس سره - فرموده که ذکر حقیقی آن است که دل ذاکر در سیر مذکور شود و جان وی در سیر نور عیان دور از بیان بلکه

✓ **مثنوی:**

نی بیان می گنجد اینجا نی عیان

نی من و نی ماونی نام و نشان

ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام

جملگی مذکور آمد و السلام<sup>۳</sup>

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: [وَأَذْكُرُ رَبَّكَ بِالتَّسْبِيحِ وَالِاسْتِغْفَارِ ...]<sup>۴</sup> [وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا

نَسِيتَ]

۱ - مدارک حاشیه خازن صفحه ۳۵۵ - جلد ۳

۲ - سوره کهف ۲۴

۳ - سوره کهف ۲۴

۴ - مدارک التنزیل حاشیة علی الخازن صفحه ۲۰۷ ج ۳

قَالَ عَكْرَمَةُ : مَعْنَاهُ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا غَضِبْتَ ، وَ قَالَ وَهْبٌ : مَكْتُوبٌ فِي الْأَنْجِيلِ يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي حِينَ تَغْضَبُ اذْكُرْكَ حِينَ أَغْضَبُ فَلَا أَمَحُقُكَ فِيمَنْ أَمَحَقُ ، وَإِذَا ظَلَمْتَ فَلَا تَنْتَصِرَ فَإِنَّ نُصْرَتِي لَكَ خَيْرٌ مِنْ نُصْرَتِكَ لِنَفْسِكَ.

عکرمه در معنی این کلام خداوند می فرماید: یعنی « یاد کن خدا را در وقت خشم خود» حضرت وهب می فرماید: «که در انجیل نوشته شده است؛ ای فرزند آدم مرا در وقت غضب خود یاد کن تا تو را در وقتی که غضبناک می شوم یاد کنم پس تو را هلاک نکنم در میان کسانی که هلاک می کنم و زمانی که بر تو ظلم شد ، انتقام نگیر زیرا نصرت من برای تو بهتر است از نصرت کردن تو برای نفس تو.»<sup>۱</sup>

[أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ]<sup>۲</sup> «آگاه شوید که به یاد خدا دلها آرام می گیرند.» و سلمی (رح) در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و دعا باشد و اطمینان دل خواص به صفات علی و آرام دل علمای ربانی به حقایق اسماء حسنی؛ امادل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقاء و هو المقصد الاقصی<sup>۳</sup>

قَوْلُهُ تَعَالَى: [تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] يَعْنِي بِذِكْرِهِ تَسْكُنُ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَسْتَقِرُّ الْيَقِينُ الخ.<sup>۴</sup> و کلام خداوند بلند مرتبه (تطمئن القلوب) یعنی با ذکر خداوند بلند مرتبه قلبها آرام می شود و یقین در قلب انسان جای می گیرد .

۱- تفسیر کشف الاسرار و عدة الأبرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری ص ۶۷۷- ج ۵

۲ - سورة الرعد ۱۳ آیه ۲۸

۳ - تفسیر حسینی صفحه ۵۴۲

۴ - خازن و مدارک التنزیل ص ۶۵ - سورة الرعد ۱۳ - ج ۲

وَقَالَ مُقَاتِلٌ: سَتَأْنِسُ قُلُوبَهُمْ بِالْقُرْآنِ، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ أَيْ بِسَبَبِ ذِكْرِهِ  
تَطْمَئِنُّ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ. مقاتل در معنی این کلام خداوند می فرماید: یعنی  
«دل‌های مؤمنان با قرآن انس می گیرد. [أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ]<sup>۵</sup> یعنی به سبب ذکر  
خداوند دل‌های مؤمنین آرامش حاصل می کند».

[رَجُلٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] <sup>۱</sup> «مردانی که سوداگری و  
خرید و فروش ایشان را از یاد کردن خدا باز نمی دارد.»

محققان بر آنند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است  
ایشان را از ذکر مانع نبود؛ باقی اشغال به طریق اولی مانع نباشد. صاحب  
کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود  
اسماء و صفات حق و به حقیقت این روش خواجگان ماوراءالنهر است. آورده  
اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب  
خواجه بهاءالدین نقشبند - قدس سره - پرسید: که در طریقه شما ذکر جهر  
و خلوت و سماع می باشد؟ فرمود: «که نه نمی باشد» پس گفت: «بنای  
طریقه شما چیست؟» فرمودند: «که خلوت در انجمن به ظاهر با خلق و به  
باطن باحق».

✓ بیت:

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش

این چنین زیباروش کم می بود اندر جهان

۵ - تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری (سوره

رعد ۱۳ - ص ۱۹۸ - ج ۵)

۱ - سوره نور آیه ۳۷

آنچه حق تعالی می فرماید: [لَا تُلْهِهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ]

اشارت به این مقام است و حضرت حقایق پناهی - قدس سره - در بیان این  
طریقه انیقه فرموده اند :

✓ رباعی:

سر رشته دولت ای برادر به کف آر      وین عمر گرامی به خسارت مگذار  
دایم همه جاباهمه کس درهمه حال      می دار نهفته چشم دل جانب یار<sup>۲</sup>  
وَقَوْلُهُ 'تَعَالَى': [عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] بِاللِّسَانِ وَالْقَلْبِ الْخِ وَالْمَعْنَى: لَا تِجَارَةٌ لَهُمْ  
حَتَّى تُلْهِهُمْ كَأَوْلِيَاءِ الْعُزْلَةِ يَبِيعُونَ، وَيَشْتَرُونَ، وَيَذْكُرُونَ اللَّهَ مَعَ ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

با زبان و قلب. معنی این چنین است که نه تجارتی هست برای  
ایشان تا باز دارد آنها را از ذکر خدا مانند اولیای عزلت می فروشند و  
می خرند و با وجود آن خدا را ذکر می کنند

[ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ]<sup>۲</sup> «پروردگار خود را  
زاری کنان و پوشیده از مردمان بخوانید هر آینه او از حد گذرندگان را  
دوست نمی دارد.»

قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [تَضَرُّعًا] يَعْنِي: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَذَلُّلاً وَإِسْتِكَانَةً وَتَمَلُّقًا الْخِ<sup>۳</sup>  
قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [خُفْيَةً] يَعْنِي: سِرًّا فِي أَنْفُسِكُمْ وَهُوَ ضِدُّ الْعَلَانِيَةِ، وَالْأَدَبُ فِي الدَّعَاءِ  
أَنْ يَكُونَ خُفْيًا لِهَذِهِ الْآيَةِ. قَالَ الْحَسَنُ: بَيْنَ دَعْوَةِ السَّرِّ وَدَعْوَةِ الْعَلَانِيَةِ سَبْعُونَ

۲ - تفسیر حسینی صفحه ۷۸

۱ - مدارک التنزیل و حقائق التأویل حاشیه علی الخازن ص ۳۵۵ - ج ۳ - سوره نور ۲۴

۲ - سوره اعراف آیه ۵۵

۳ - تفسیر خازن صفحه ۱۰۳ - ج ۳



ضِعْفًا الْخ. <sup>۴</sup> قول خداوند: [تَضَرُّعًا] یعنی خدای خود را با اظهار خواری و وقار و بسیارگویی بخوانید. قول خداوند: [خُفِيَّةً] یعنی پنهان در خودتان و این ضد آشکاراست و ادب در دعا این است که خفی و پنهانی باشد به دلیل همین آیه حسن گفت: بین دعای پنهان و دعای آشکار هفتاد برابر فرق است.

[ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفِيَّةً] اَيْ تَذَلُّلًا لَاعْلَانِيَّةً يَقُولُ : اِذَا دَعَوُ ثُمُوهُ فَتَذَلُّوْا لَهُ .

می گوید : چون او را خوانید خود را بیفکنید و به زاری او را خوانید به آشکارا و پنهان «خفیه» بکسر خا قرائت بوبکر است از عاصم ای سرّاً و سکوتاً<sup>۱</sup>

[اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ]<sup>۲</sup> «خدا نازل ساخت بهترین سخن کتابی که بعضی آیات او مانند آیات دیگر است از شنیدن آن پوست آنانکه از خدا می ترسند، می لرزد، بعد از آن پوست و دل ایشان به سوی ذکر خدا نرم می شود.» قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [تَقْشَعِرُّ] اَيْ تَضْطَرِبُ وَ تَشْمَزُّ [مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ] وَالْمَعْنَى تَأْخُذُهُمْ قُشْعِرِيَّةٌ، وَهِيَ تَغْيِيرٌ يَحْدُثُ فِي جِلْدِ الْإِنْسَانِ عِنْدَ ذِكْرِ الْوَعِيدِ وَالْوَجَلِ وَالْخَوْفِ الْخ. <sup>۳</sup> اَيْ تَضْطَرِبُ وَ تَتَحَرَّكُ الْخ <sup>۴</sup>

۴ - تفسیر مدارک حاشیه الخازن صفحه ۱۰۳ جلد ۲

۱ - تفسیر کشف الاسرار و عده ابرار تفسیر خواجه عبدالله انصاری صفحه ۶۳۵ - ج ۳

۲ - سوره زمر آیه ۲۳

۳ - تفسیر خازن ج ۴ ص ۵۷

۴ - مدارک التنزیل حاشیه علی الخازن ج ۲

قول خداوند: [تَقْشَعِرُّ] یعنی مضطرب می شود، تغییررنگ می دهد (از آن پوستهای کسانی که می ترسند) معنی این گونه است که آنها را قشعیریه می گیرد که قشعیریه عبارت است از تغییری که در پوست انسان هنگام یاد کردن آیات وعید و هنگام ترس و وحشت پدید می آید. یعنی مضطرب می شود و حرکت می کند.

[وَبَشِّرِ الْمُحِبِّينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ] <sup>۵</sup> «ای محمد نیایش کنندگان را بشارت ده آنان که چون خدا یاد شود دل‌های، ایشان بترسد.» [وَبَشِّرِ الْمُحِبِّينَ] و شبلی رح فرموده که مژده ده مشتاقان را به سعادت لقاء که هیچ مژده ازین فرح افزاتر نیست پس در صفت محبتین می گوید: [الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ] آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک شان [وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ] بترسد دل‌های ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی. خواهند که خود را پروانه وار به شعله شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر به غیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوزند.

✓ بیت:

دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد

ز آتش عشق توجان و دل ماسوخته باد <sup>۱</sup>

قَوْلُهُ عَالِي: [وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ] فَزَعَتْ لِدِكْرِهِ اسْتِعْظَامًا لَهُ وَ تَهْيُّبًا مِنْ جَلَالِهِ وَعِزِّهِ وَسُلْطَانِهِ الخ <sup>۲</sup>. وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَاتِبَ الثَّلَاثَ أَعْنَى: الْوَجَلَ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّهِ وَ

۵ - سوره حج آیات ۳۴ و ۳۵

۱ - تفسیر حسینی ص ۷۳۵

۲ - مدارک التنزیل حاشیه خازن

زِيَادَةَ الْإِيمَانِ عِنْدَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ ، وَ التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَعْمَالِ الْقُلُوبِ. خداوند می فرماید: [وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ] یعنی به خاطر ذکر خداوند به جهت بزرگ شمردن خداوند و ترسیدن از عظمت و عزت و پادشاهی خداوند وحشت زده می شود و بدان بی گمان این سه مرتبه یعنی ترس در هنگام ذکر خداوند بلند مرتبه و اضافه شدن ایمان در موقع تلاوت قرآن و توکل بر خداوند ، از اعمال قلوب می باشد.<sup>۳</sup>

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ] <sup>۱</sup> «جز این نیست که مؤمنان آنانند که چون خدا یاد شود،» دل‌های ایشان بترسد. چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورا نیت حق، مضمحل و مقهور شد او را پروای ماسوا نمی ماند بلکه غیر حق به دیده شهود او در نمی آید.

✓ بیت:

هر که او در بحر مستغرق شود

فارغ از کشتی واز زورق شود

غرقه دریا بجز دریا ندید

غیر دریا هست بر وی ناپدید<sup>۲</sup>

[يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ] <sup>۳</sup> «پروردگار خود را

باترس و امیدواری می خوانند و از آنچه به ایشان روزی دادیم خرج می کنند.»

✓ بیت:

۳ - تفسیر خازن - ص ۱۷۷ - ج ۲ - سوره الانفال

۱ - سوره انفال آیه ۲

۲ - تفسیر حسینی ص ۳۷۵

۳ - سوره سجده آیه ۱۶

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند

من و خیال تو و ناله های درد آلود<sup>۴</sup>  
 قَوْلُهُ تَعَالَى: [يَدْعُونَ] دَاعِينَ [رَبَّهُمْ] عَابِدِينَ لَهُ، الخ<sup>۵</sup> [يَدْعُونَ رَبَّهُمْ  
 خَوْفًا وَ طَمَعًا]

قول خداوند متعال: [يَدْعُونَ] یعنی در حالیکه پروردگارشان را  
 می خوانند و در حالیکه او را عبادت می کنند.  
 قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: خَوْفًا مِنَ النَّارِ وَ طَمَعًا فِي الْجَنَّةِ. ابن عباس در تفسیر  
 این آیه گفت: (خدایشان را می خوانند به جهت ترس از آتش و طمع  
 در بهشت).

[وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا]<sup>۱</sup> «و  
 در زمین بعد اصلاح آن فساد نکنید و او را به ترس و امید بپرستید.»  
 و از شروط ذکر، اظهار عظمت خداوند متعال – جل شأنه – است و  
 خوف و طمع از ارکان ذکر است که بدون لحاظ خوف و طمع ذکر بلا فایده  
 می شود و بدون حضور و عظمت و جلالیت یزدانی، ذکر منجر به  
 عقاب خواهد شد که بی ادبی است والله اعلم مثل که عوام به وقت کار کردن  
 یا الله می گویند.

قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ] - لَا تَعْصُوا فِي الْأَرْضِ فَيُمْسِكَ اللَّهُ  
 الْمَطَرَ وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ بِسَبَبِ مَعَاصِيكُمْ

۴ - تفسیر حسینی ص ۹۳۳

۵ - مدارک التنزیل حاشیة خازن ص ۴۷۸ جلد ۳

۱ - سوره اعراف آیه ۵۶

یعنی در روی زمین نافرمانی خدا نکنید پس اگر چنین کنید خداوند باران را نگه می دارد و زراعت شما را به جهت نافرمانی از بین می برد.<sup>۲</sup>

قَوْلُهُ تَعَالَى: [لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا]<sup>۳</sup> «هر آینه پیامبر خدا برای شما مقتدا و الگوی نیکی است برای کسی که به ثواب خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند.»

و مر آن کسی را که یاد کرد خدا را (کثیراً) بسیار به دل و زبان (تفسیر حسینی ص ۹۴۳) متابعت و پیروی حضرت رسالت پناه همان کسی را نافع است که ایمان به خدا وند و قیامت داشته باشند.

قَوْلُهُ تَعَالَى: [أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] أَيْ قُدْوَةٌ صَالِحَةٌ أَيْ اقْتَدُوا بِهِ اقْتِدَاءً حَسَنًا [وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا] أَيْ فِي جَمِيعِ الْمَوَاطِنِ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ الخ (تفسیر خازن) [وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا] أَيْ فِي الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ.

قول خداوند متعال: [أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] یعنی پیشوائی صالح است به معنای اینکه بر وی پ نیک اقتدا کنید. و در همه حال خدا را بسیار یاد کنید در آسانی و سختی، هنگام ترس و امید و در وقت شدت و سستی.<sup>۱</sup>  
[وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي]<sup>۲</sup> و در یاد کردن من سستی مکنید.

۲- تفسیر خازن ص ۱۰۳ - ج ۲ - سورة الاعراف

۳ - سورة احزاب آیه ۲۱

۱ - تفسیر مدارک التنزیل حاشیه علی الخازن ص ۴۹۲ ج ۳ سورة احزاب

۲ - سورة طه آیه ۴۲

[وَلَا تَنِيَا] اَيُّ لَا تَفْتَرَا مِنَ الْوَعَى وَهُوَ الْفُتُورُ وَالتَّقْصِيرُ<sup>۳</sup>

[وَلَا تَنِيَا] یعنی: سستی نکنید که مأخوذ از ونی بمعنای سستی و

کوتاهی است.

قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَلَا تَنِيَا] اَيُّ وَلَا تَضْعُفَا [فِي ذِكْرِي] اَيُّ لَا تُقْصِرَا فِي

ذِكْرِي. یعنی سستی نکنید یا کوتاهی نکنید در ذکر من.<sup>۴</sup>

[وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي] اَيُّ لَا تَضْعُفَا فِي أَنْ تَذْكُرَانِي فَإِنَّ ذِكْرَكُمْ إِيَّايَ

يُقَوِّى عِزَّكُمْ ، وَقِيلَ: مَعْنَاهُ لَا تَفْتَرَا وَلَا تُقْصِرَا فِي تَبْلِيغِ ذِكْرِي النَّاسَ.

قول خداوند متعال: [وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي] «از اینکه مرا یاد کنید

سستی نکنید» چون ذکر کردن شما مرا عزت شما را تقویت می کند و

بعضی گفته اند که معنای آن چنین است: در تبلیغ ذکر به مردم سستی و

کوتاهی نکنید.<sup>۱</sup>

[وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي]<sup>۲</sup> «و نماز را برای یاد کردن من بر پا دار.»

و بیای دار نماز را [لِذِكْرِي] برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا تورا من

تنها یاد کنم.<sup>۳</sup>

۳ - خازن ص ۲۵۴ ج ۳

۴ - تفسیر خازن و مدارک التنزیل ص ۲۵۴ ج ۳ سورة ۲۰

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۱۲۶ - ج ۶

۲ - سورة طه آیه ۱۴

۳ - تفسیر حسینی ص ۶۸۱

قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] (٧٥) لِذِكْرِي أَيْ لِتَذَكُّرْتِي فِيهَا. یعنی  
تا در نماز مرا یاد کنی<sup>۴</sup>

آورده است و ذکر خداوند متعال  $\Psi$  کرده باشد و حق I به حضرت موسی و هارون - علیهما السلام - امر کرده اند که در ذکر من سستی نکنید و ادای نماز برای ذکر من بکنید و مشایخ عظام ما - قدس الله تعالی اسرارهم و افاض علینا برهم - که به دولت حضور و آگاهی تام بواطن شریف ایشان مشرف شده، پس برای طرد غفلت از قالب شریف به نماز با نیاز و نوافل و تلاوت قرآن کریم اشتغال می فرمایند به خلاف مرید و سالک مبتدی که باطن و لطایف او از امراض و ذمایم اخلاق پر شده باشد، ضرور بالضرور برای او ذکر اسم ذات ونفی و اثبات لازم تر است از تعطیل او به نوافل و این حکم هم خاص برای سالکان نقشبندی است. و شغل به نوافل برای ایشان مناسب است.

[وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] در اینجا سه قول گفته اند یکی آن است که نماز به پای دار ( لِتَذَكُّرْتِي فِيهَا ) تا مرا در آن یاد کنی ، که شریفترین ذکر آنست که در نماز بود. قول دیگر وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَلَبًا لِذِكْرِي حَتَّى أَذْكُرَكَ نماز به پای دار به جهت طلب ذکر من که هر که مرا یاد کند من او را یاد کنم همچنان که گفت: [فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] قول سوم أَقِمِ الصَّلَاةَ مَتَى ذَكَّرْتَ أَنَّ عَلَيْكَ صَلَاةً وَالْمَعْنَى لِتَذَكُّرِي إِيَّاكَ بِهَا می گوید هرگاه که فراموش شود بر تو نماز، چون یاد آید نماز کن در هنگام یا پس هنگام که آن را، من به یاد تو دادم.

۴ - تفسیر خازن و مدارک التنزیل ص ۲۵۰ - ج ۳ - سوره طه

وَمِنْهُ قَوْلُ النَّبِيِّ  $\rho$  : إِنَّ مَنْ نَسِيَ صَلَاةً أَوْ نَامَ عَنْهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا،  
 إِنَّ اللَّهَ  $\Psi$  يَقُولُ: [وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] و از آن جمله قول پیامبر اکرم  $\rho$  است  
 که فرمودند: «هرکس نمازش را فراموش کرد و یا خوابید از آن پس بخواند  
 آن را زمانی که به یاد آورد زیرا خدای  $Y$  می فرماید بر پا دار نماز را برای  
 ذکر من».<sup>۱</sup>

[فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا  
 هَدَاكُمْ]<sup>۲</sup> «پس آنگاه که از عرفات بازگردید پس خدا را نزدیک مشعر الحرام  
 یاد کنید و خدا را چنانچه شما را راه نموده است یاد کنید.»  
 قَوْلُهُ 'تَعَالَى': [فَاذْكُرُوا اللَّهَ] وَالَّذِي عَلَيْهِ جُمُهورُ الْعُلَمَاءِ أَنَّ الْمُرَادَ بِالذِّكْرِ  
 هُوَ الدُّعَاءُ، وَالتَّلْبِيَةُ، وَالتَّسْبِيحُ، وَالتَّحْمِيدُ، وَالتَّهْلِيلُ، وَالتَّكْبِيرُ. جمهور علماء  
 می فرمایند: مراد از قول [فَاذْكُرُوا اللَّهَ] دعا، تکبیر، سبحان الله، الحمد لله و لا  
 اله الا الله می باشد.<sup>۱</sup>

[فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ] چون باز گردید از عرفات [فَاذْكُرُوا اللَّهَ] یاد  
 کنید خدای را [عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ] نزدیک مشعر الحرام [وَاذْكُرُوهُ كَمَا  
 هَدَاكُمْ] و یاد کنید وی را چنانکه شما را راه نمود<sup>۲</sup>

۱ - کشف الاسرار و وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۱۰۴ - ج ۶

۲ - سوره بقره آیه ۱۹۸

۱ - تفسیر خازن ص ۱۲۹ ج ۱

۲ - کشف الاسرار و وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۵۲۴ - ج ۱



[فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] ۳

«پس چون ارکان حج خویش را ادا کردید پس خدای را یاد کنید یعنی در منی، مانند یاد کردن پدران خویش و بلکه زیاده تر یاد کنید.»  
مثل که در حالت جهالت شما به زیادت محبت ذکر پدران خود می کردید که منعم ظاهری و مربی جسمانی است و خداوند متعال Ψ که منعم حقیقی و مربی جسمانی و روحانی و خالق و رازق شما است به ذکر شما بالکل حق دار است لازم است که او را ذکر کنید. بر خاص و عام ذکر رحمن لازم و مناسبتر است

قَوْلُهُ تَعَالَى: [فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ] چون فارغ شوید از مناسک حج خویش [فَاذْكُرُوا اللَّهَ] یاد کنید و بستایید خدای را [كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ] چنانکه پدران خود را می ستایید و یاد می کنید [أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] و در افزونی نیکویی ذکر سخت تر از آن [فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ] از مردمان کسی است که می گوید: [رَبَّنَا] خداوندا [آتِنَا فِي الدُّنْيَا] بده مارا از دنیا [وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ] و او را در خیر آن جهان هیچ نصیب نیست [وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ] و از ایشان کس است که می گوید: [رَبَّنَا] خداوندا [آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً] ما را در این جهان نیکویی ده [وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً] و در آنجا هم نیکویی ده [وَقَلَّ عَذَابَ النَّارِ] و از ما باز دار عذاب آتش را [أُولَئِكَ] ایشانند [لَهُمْ نَصِيبٌ] که ایشان را

است بهره [مِمَّا كَسَبُوا] از آنچه کسب کردند. هم این جهانی و هم آن

جهانی [وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ] و خدای زود شمارست و آسان توان<sup>۱</sup>

[وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ] و یاد کنید خدا را در چند روز شمرده

شده یعنی ایام منی.<sup>۲</sup>

و تکبیرات تشریق برای وجوب است با شروط که شهر بودن و غیره

احکام است و در باقی اوقات به طور استحباب (وَاللَّهُ أَعْلَمُ)<sup>۳</sup> مگر فتوی بر این

است که تکبیرات تشریق تابع نماز مکتوب است.

[وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا]<sup>۴</sup> «و خدای راست نامهای نیک پس

بخوانید او را به آن نامها»

صاحب کشاف گفت: «که خدا را صفات نیکوست چون عدل و

احسان و خیر و رحمت و بی مثلی و امثال آن او را بدان اوصاف بستایید» و

گفته اند متخلق شوید با اخلاق ربانی و متصف گردید به صفات حقانی<sup>۱</sup>

و گفته اند: این آیه دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور

که می گوید [لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ] و اگر هر دو یکی نبودی اسماء غیر الله را بودی نه

الله را و فایده الله باطل شدی و این نامها بر بندگان خویش اظهار کرد و ایشان

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار رح ص ۵۴۰ - ج ۱ - جزء ۲ سوره بقره آیه ۲۰۰ و

۲۰۱ و ۲۰۲

۲ - سوره بقره آیه ۲۰۳

۳ - صاوی ص ۸۷ - ج ۱ تفسیر خازن ص ۱۴۳ - ج ۱ ( صاوی ص ۸۷ - ج ۱ تفسیر

خازن ص ۱۴۳ - ج ۱

۴ - سوره اعراف آیه ۱۸۰

۱ - تفسیر حسینی ص ۳۶۷ (تفسیر خازن ص ۱۶۲ - ج ۲)

را در آموخت تا بر خوانند او را به آن نامها و بدانند او را و بشناسند چنانکه گفت تعالی و تقدس [فَادْعُوهُ بِهَا]<sup>۲</sup>

[قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى] <sup>۳</sup> «بگو بخوانید خدای را یا بخوانید رحمان را هر کدام که بخوانید ، خوب باشد. پس خدای راست نامهای نیکو»

هر کدام را بخوانید برابر است و نیکوتر و بر آن معنی حق را خواننده باشید<sup>۴</sup>

[قُلْ يَا مُحَمَّدُ ادْعُوا اللَّهَ] يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ [أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ] إِنَّ شَيْئَكُمْ يَعْنِي قُولُوا يَا اللَّهُ ، وَإِنْ شَيْئَكُمْ قُولُوا يَا رَحْمَنُ [أَيًّا مَا تَدْعُوا] يَعْنِي أَيَّ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَدْعُوا [فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى]

ای محمد مؤمنان را بگوی خواهید مرا به نام الله یا به نام رحمن خوانید . الله را نود و نه نام است. نامهای نیکوی پاک بسزا به هر چه خوانید از این نامها او را بخوانید.<sup>۱</sup>

[وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] <sup>۲</sup> «و فرموده است که راست کنید روی خود را یعنی به سوی کعبه نزدیک هر نماز و بپرستید او را برای او خالص کرده عبادت را.»

۲- کشف الاسرار و عدة الابرار تفسیر خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۸۰۰ - ج ۳

۳ - سوره اسراء آیه ۱۱۰

۴ - سوره بنی اسرائیل آیه ۱۱۰ (تفسیر حسینی ص ۶۳۴ - تفسیر خازن ص ۱۹۶ - ج ۳)

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۶۳۲ -

أَيَّ وَاعْبُدُوهُ مُخْلِصِينَ الْعِبَادَةَ وَالطَّاعَةَ وَالِدُّعَاءَ لِلَّهِ تَعَالَى Y لَنَا لِعِيره.

یعنی او را عبادت کنید در حالیکه طاعت و عبادت و دعا را برای خدای Y خالص می کنید . نه برای غیر او.<sup>۳</sup>

خلوص نیت شرط تمامی عبادات است چنانچه حق I تکرار و تأیید این بسیار کرده اند و سردار دو جهان نبینا حضرت محمد P هم گفته اند اِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ اِنَّمَا لِكُلِّ امْرِءٍ مَا نَوَاهُ. یعنی ثواب اعمال مربوط به نیت است و نصیب هر شخص چیزی است که آن را نیت کرده است.

[وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ]<sup>۴</sup>

«و فرموده نشد ایشان را مگر آنکه خدای را عبادت کنند در حالیکه خالص ساخته برای او پرستش را خالص می کنند.»

[مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] «پاک کنند گان برای خدا،» خود را یعنی از شک

والحاد پاکیزه باشند.<sup>۱</sup> وَهُوَ تَنْبِيْهُ عَلَى مَا يَجِبُ مِنْ تَخْصِيْلِ الْإِخْلَاصِ و این قول تنبیهی است بر آنچه که از حاصل کردن اخلاص واجب است.<sup>۲</sup>

برمردان صادق و سالکان مخلص لازم است که در ذکر و فکر و سکوت خود ، نیت رضای خداوند متعال Ψ داشته باشند و نه نیت پیری و لنگر و مقامات و کشوف و غیر بلکه طالب مولا Ψ بوده باشد. هر گاه سالک

۲ - سوره اعراف آیه ۲۹

۳ - تفسیر خازن ص ۸۷ ج ۲ و تفسیر حسینی ص ۳۲۳

۴ - سوره بینه آیه ۵

۱ - تفسیر حسینی ص ۳۸۱

۲ - تفسیر خازن ص ۴۲۸ - ج ۴

مخلص خواست برای حصول رضای الهی ذکر خداوند متعال را  $\Psi$  دایما مشغول باشد با رابطه پیر مقتدا و مرشد راهنما ان شاء الله در جنت به همراه صالحان داخل خواهد شد کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا]<sup>۳</sup> «و مردان یاد کننده خدای رابه بسیاری و زنان یاد کننده مهیا کرده است خدای تعالی برای ایشان آمرزش و مزد بزرگ»

قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا] بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَالِشَّغَالُ بِالْعِلْمِ مِنَ الذِّكْرِ الخ. قول خداوند متعال «و کسانی که خداوند را بسیار یاد می کنند» با (سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر) گفتن ، و خواندن قران و مشغول شدن به علم از جمله ذکر است.<sup>۴</sup> و کثرت ذکر برای مردمان و زنان مؤمنان و مؤمنات سبب مغفرت و جنت است.

که به صیقل ذکر الهی کدورت و زنگ و ظلمت آنان ، مصفا و پاک می شود، پس به خلوص نیت طاعت و عبادت خداوند  $\Psi$  را کرده می تواند بکند و به حمایت آتش عشق و نور ذکر یزدانی نجات از وساوس شیطانی می شود.

قَوْلُهُ: [وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ] وَ قِيلَ: الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّهْلِيلِ ، وَ قِيلَ: التَّالِينَ لِلْقُرْآنِ (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). قول خداوند «و مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می کنند»

۳ - سوره احزاب آیه ۳۵ (تفسیر حسینی ص ۹۴۷)

۴ - مدارک التنزیل حاشیه تفسیر خازن جزء ومن یقنت سوره الاحزاب ص ۵۰۰ - ج ۳

گفته اند که زنان و مردانی که خداوند را با تسبیح (و الحمد لله) و (لا اله الا الله) گفتن یاد می کنند. و گویند: که زنان و مردان بسیار ذکر کننده یعنی قرآن خوانانی که خداوند بر ایشان آمرزش و پاداش بزرگ آماده کرده است.<sup>۱</sup>

[وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا] <sup>۲</sup>

«و پروردگار خود را عبادت خواهیم کرد امید آنست که به سبب

پرستش پروردگار خود بد بخت نباشم.»

شاید آنکه نباشم به خواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره، تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان، بی بهره و ضایعید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم.

✓ بیت:

حاجت زکسی خواه که محتاجان را

بی بهره نکرد او ز انعام عمیم<sup>۳</sup>

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ] <sup>۱</sup> «هر آینه رستگار گشت

هر که پاک شد و یاد کرد نام پروردگار خود را پس نماز گزارد.»

بدرستی که رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت و یاد

کرد نام پروردگار خود را به دل و زبان خویش<sup>۲</sup>

۱ - کشف الاسرار و عدة الأبرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۴۷ - ج ۸

۲ - سوره مریم آیه ۴۸

۳ - تفسیر حسینی ص ۶۷۰

۱ - سوره اعلیٰ آیه ۱۴ و ۱۵

۲ - تفسیر حسینی ۱۳۶۲ و ۱۳۶۴ و تفسیر خازن - ص ۲۳۷ - ج ۳

[وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ] يَعْنِي الشَّهَادَةَ [فَصَلَّى] يَعْنِي وَصَلَّى مَعَ الشَّهَادَةِ ، وَهَذِهِ الْكَلِمَاتُ تَجْمَعُ أَرْكَانَ الْإِيمَانِ أَيْ التَّزَكُّي ، وَالتَّصَدِّيقَ ، وَالدُّكْرَ ، وَالشَّهَادَةَ ، وَالصَّلَاةَ ، وَالْعَمَلَ .

(و اسم پروردگار خود را یاد کرد) یعنی کلمه شهادت را گفت .  
 (فَصَلَّى) یعنی و نماز خواند به همراه شهادت. این کلمات ارکان ایمان را جمع می کند یعنی: پاکسازی نفس از گناهان ، تصدیق ، ذکر ، شهادت ، نماز و عمل<sup>۳</sup>  
 [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ] <sup>۴</sup> «ای مسلمانان چون اذان داده شود برای نماز در روز جمعه پس بشتابید به سوی یاد کردن خدا و بگذارید خرید و فروش را»  
 به سوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان وسیع نمایند در آن<sup>۵</sup>  
 [هَذَا ذِكْرٌ] <sup>۶</sup> «این قرآن پند هست» .

[إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ] «هر آینه ما یک روی ساختیم ایشان را برای خصلتی پاک که یاد کردن آخرت است»<sup>۱</sup>  
 ذکر آخرت سبب عبادت کردن است و برای ذکر آخرت حق تعالی ﷻ انبیا - علیهم السلام - را منتخب کرده است که برای خلق

۳ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۴۶۲ - ج ۱

۴ - سوره جمعه آیه ۹

۵ - تفسیر حسینی ص ۱۲۶۶ و تفسیر خازن ص ۲۸۵ - ج ۴

۶ - سوره ص آیه ۴۹ و تفسیر حسینی ص ۱۰۳۱ و خازن ص ۴۶ - ج ۴

۱ - سوره ص آیه ۴۶ - تفسیر حسینی ص ۱۰۳۱ و تفسیر خازن ص ۴۶ - ج ۴

خداوند یادداشت حالات آخرت از جنت و نعمت و دوزخ و لعنت و غیره برای ایشان توضیح کنند و به جای انبیا - علیهم السلام - به طور نیابت اولیای کرام - علیهم الرضوان - قایم و جای نشین شده است چونکه برای ذکر آخرت بهترین خلق خداوند متعال که انبیا - علیهم السلام - است موظف شده بود و برای ذکر رب العزت که خالق آخرت است اشخاص بزرگترین که اولیای کرام است، ضرور بالضرور است که موظف شود تا که خلق رابه ذکر خالق خود مستعد گردانند، چونکه ذکر آخرت قابل یک روی و یک سوی و توجه تام است ذکر الهی به طریق اولی است [إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ] نافع مضاف خواند بی تنوین وَالْمَعْنَى أَخْلَصْنَاهُمْ بِذِكْرِ الدَّارِ الْآخِرَةِ، وَ أَنَّ يَعْمَلُوا لَهَا، وَيَدْعُوا النَّاسَ إِلَيْهَا، وَيَرْغَبُوهُمْ فِيهَا. یعنی ما آنها را یکرو و خالص ساختیم برای خصلتی پاک یعنی یادکردن آخرت و برای این که عمل کنند برای آن و مردم رابه آن دعوت و ترغیب کنند.<sup>۲</sup>

[وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ]<sup>۳</sup>

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۲۵۶ - ج ۸

۳ - سورة آل عمران آیه ۱۳۵



«و آنانکه چون کار زشت کنند یا ستم کنند بر خود یاد کنند خدا را پس آمرزش خواهند برای گناهان خود.»  
 [ذَكُرُوا اللَّهَ بِلسَانِهِمْ أَوْ يُقْلُوهُمْ] «خدا را با زبانها یا قلبهایشان یاد کنند.»<sup>۱</sup>

ذکر الهی سبب ندامت بر کارهای زشت است هر کس که از بد اعمالی خود پشیمانی کند و از رب العزت طلب آمرزش کند، حق تعالی مغفرت و جنت می دهد ان شاء الله این همه از ثمرات ذکر است .  
 [إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] <sup>۲</sup> «مگر آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند و بسیار ذکر خدا کردند.»

قوله 'تعالی: [وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا] أَيْ كَانَ ذِكْرُ اللَّهِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ أَغْلَبَ عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّعْرِ وَإِذَا قَالُوا شِعْرًا قَالُوهُ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَالتَّائِبِينَ ، وَالْحَكَمَةَ ، وَالْمَوْعِظَةَ ، وَالزُّهْدَ ، وَالْأَدَبَ وَمَدْحِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالصَّحَابَةِ وَالصُّلَحَاءِ ، وَتَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ فِيهِ ذَنْبٌ ، وَقَالَ أَبُو يَزِيدَ : الذِّكْرُ الْكَثِيرُ لَيْسَ بِالْعَدَدِ وَالْعَقْلَ لَكِنَّهُ بِالْحُضُورِ .

قول خداوند متعال: «و مگر کسانی که خداوند را بسیار یاد کنند» یعنی یاد خداوند و تلاوت قرآن بر آنها از شعر خوانی غالب تر باشد و وقتی شعری هم بگویند در توحید خداوند متعال و ستایش او و در حکمت و نصیحت و پرهیزکاری و ادب و مدح و ستایش رسول اکرم ﷺ و صحابه و صلحا و مانند اینها می گویند از آن شعری که در آن گناه نیست. ابویزید (رح)

۱ - حاشیه تفسیر خازن ص ۳۰۲ - ج ۱ سوره آل عمران - آیه ۱۳۵

۲ - سوره شعراء آیه ۲۲۷

گفت: که ذکر زیاد به همراه غفلت ذکر نیست بلکه ذکر زیاد به همراه حضور قلب متحقق می گردد.

[فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ]

«پس گفت هر آینه دوست داشتم این اسبان را از قبیل رغبت به مال اعراض کنان از ذکر پروردگار تا آنکه پنهان شد آفتاب در پرده<sup>۱</sup>»  
یعنی نماز عصر فوت شد گفت باز گردانید این اسبان را بر من پس شروع کرد دست رسانیدن به ساقها و گردن یعنی ذبح کرد وساق آنها را بریده از جهت غیرت بر ذکر خدای تعالی والله اعلم.

وَقَوْلُهُ: [عَنْ ذِكْرِ رَبِّي] عَلَى ذِكْرِ رَبِّي، وَالذِّكْرُ هَهُنَا صَلَاةُ الْعَصْرِ بِدَلِيلِ قَوْلِهِ: (بِالْعَشِيِّ) وَكَانَتْ فَرْضًا عَلَيْهِ وَسُمِّيَتْ الصَّلَاةُ ذِكْرًا لِأَنَّهَا مَشْحُوتَةٌ بِالذِّكْرِ. مِنْ قَوْلِهِ Y [وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي]<sup>۲</sup> [وَيَذْكُرْ فِيهَا اسْمَهُ]<sup>۳</sup> أَيْ يُصَلِّي فِيهَا<sup>۴</sup>

قول خداوند متعال: [عَنْ ذِكْرِ رَبِّي] یعنی بر ذکر پروردگارم در این جا ذکر نماز عصر می باشد به دلیل فرموده خدای تعالی [بِالْعَشِيِّ] و نماز عصر بر (حضرت سلیمان) فرض بود و نماز را ذکر نامید. زیرا پر از ذکر است چنانچه خداوند می فرماید: (برپا دار نماز را برای ذکر من.) (و در آن نام خدا یاد می شود) یعنی در آن نماز گزارده می شود.

۱ - سوره ص آیه ۳۲ - تفسیر حسینی ص ۱۰۲۸ تفسیر خازن ص ۴۲ - ج ۴

۲ - سوره طه آیه ۱۴

۳ - سوره نور آیه ۳۶

۴ - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری (رح)

ص ۳۴۸ - ج ۸

[وَوُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ]

«ویاد کن نوح را چون دعا کرد پیش از این پس قبول کردیم دعای او را و نجات دادیم او را و کسان او را از اندوه بزرگ»

اگر بر سالک با همت ثقل طریقت و بار ریاضت و غم هجرت و سیلابهای فتن و هممهای کدورت و ظلمت وارد و عارض شود و از حملش ناتوان و عاجز شود، پس به طور دعا و التجا و استمداد ندا به قاضی الحاجات کند و توجه کامله به لفظ اسم جلاله یعنی الله یا به لفظ هو و یا دیگر لفظ به کمال عجز و استغاثه با رعایت ادب برای رفع کدورت و رفع بلیات و تسهیل عروجات و نزول فیوضات و ورود انوار و تجلیات و حصول جذبات کند، امید است که به فضل و عنایت الهی باطن شریف او و بواطن تمامی مخلصان و شاگردان او در نجات کامله از طوفان غفلت و جهالت و ظلمت مانده شود و این ندا را به اصطلاح مشایخ ما که حضرات نقشبندیه - رحمهم الله - است توجه می گویند و به اصطلاح مشایخ عظام طریقه قادریه - رحمهم الله - آن را نعره حیدری می گویند و این توجه و نعره حیدری به نظریه تمامی مشایخ عظام (قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْرَارَهُمْ وَأَفَاضَ عَلَيْنَا بَرَّهُمْ وَفَيْضَهُمْ وَأَنْوَارَهُمْ) چهار طرف بالکل محمود بلکه مقصود است. و اکثر مشایخ عظام از طرق اربعه خصوصاً حضرات از نقشبندیه مجددیه معصومیه امانیه - رحمهم الله - احوالات طریقت و مقامات حقایق و معارف مربوط به توجه شریف مرشد

مقتدا و شیخ و اصل راه نمایی کرده اند و ثبوت او به استنباط از مفهوم این آیات شریف و از آیات آینده معلوم خواهد شد والله اعلم .

[وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ، أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ] <sup>۱</sup>

«و یاد کن ایوب را چون ندا کرد به جناب پروردگار خویش به آنکه مرا رسیده است رنج و تو مهربان ترین مهربانانی.»

[وَذَا الثُّورِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ يَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ] <sup>۲</sup>

«و یاد کن ذوالنون را چون رفت خشم خورده پس گمان کرد که تنگ نگیرم بر وی پس ندا کرد در تاریکیها به آن که هیچ معبود به حق نیست به جز تو. تو پاکی. هر آینه من از ستمکاران بودم.»

[وَأَذْكُرْ عَبْدًا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ، أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ] <sup>۳</sup>

«و یاد کن بنده ما ایوب را چون ندا کرد به پروردگار خود که دست رسانیده است مرا شیطان به رنجوری و درد.»

(وَأَذْكُرْ عَبْدًا أَيُّوبَ) كَانَ أَيُّوبُ فِي زَمَانِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ وَامْرَأَتِهِ نِيَا

بَيْتَ لَآيَانَ ( إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ، أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ) <sup>۴</sup> (و یاد کن بنده ما ایوب را) ایوب در زمان یعقوب بن اسحاق — علی نبینا و علیهم الصلاة والسلام — زندگی می کرد و وقتی که خداوند را خواند به این که بی گمان شیطان مرا به رنجوری و درد رسانیده است، زنش نیا دختر لایان بود.

۱- سوره انبیاء آیه ۸۳- تفسیر حسینی ص ۷۱۹

۲- سوره انبیاء آیه ۸۷

۳- سوره ص آیه ۴۱

۴- کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۳۵۴- ج ۸

[وَزَكْرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ]¹

«و یاد کن زکریا را چون ندا کرد به جناب پروردگار خود ای

پروردگار من مگذار مرا تنها و تو بهترین وارثانی.»

[وَزَكْرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ أَيْ وَ اذْكُرْ لَهُمْ قِصَّةَ زَكْرِيَّا. یعنی برای اصحاب

قصه زکریا را تعریف کن.²

[ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ نَدَاءً حَقِيًّا]³

«این است بیان بخشایش پروردگار تو بر بنده خود زکریا چون ندا

کرد پروردگار خود را به دعای پنهان.»

به جای آورد که در دعا اخفاء سنت است فرموده و پسندیده الله

تعالی است که می گوید [ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً]⁴ و پیامبر ρ فرمودند:

خَيْرُ الدُّعَاءِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي⁵

[فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ

غُرُوبِهَا وَمِنْ آثَائِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى]⁶

۱ - سوره انبیاء آیه ۸۹

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری - ص ۳۰۳

۳ - سوره مریم آیات ۲ و ۳

۴ - سوره اعراف آیه ۵۵

۵ - تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ص ۷ - ج ۶

۶ - سوره طه آیه ۱۳۰

«پس صبر کن بر آنچه می گویند و تسبیح گو با حمد پروردگار  
خویش پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن و بعضی از ساعتهای شب  
و طرفهای روز تسبیح گو ، باشد که خشنود شوی.»

[وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ] أَيُّ مِنْ سَاعَاتِهِ إِنِّي وَآتَى وَهِيَ صَلَوةُ الْمَغْرِبِ  
وَالْعِشَاءِ [وَأَطْرَافِ النَّهَارِ] يَعْنِي صَلَوةَ الظُّهْرِ ، وَسَمَّى وَقْتُ الظُّهْرِ أَطْرَافَ النَّهَارِ  
لِأَنَّ وَقْتَهُ عِنْدَ الزَّوَالِ ، وَهُوَ طَرَفُ النَّصْفِ الْأَوَّلِ انْتِهَاءً وَطَرَفُ النَّصْفِ الْآخِرِ ابْتِدَاءً  
، وَقِيلَ: الْمُرَادُ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ صَلَوةُ الْعِشَاءِ ، وَمِنْ أَطْرَافِ النَّهَارِ صَلَوةُ الظُّهْرِ  
وَالْمَغْرِبِ لِأَنَّ الظُّهْرَ فِي آخِرِ الطَّرَفِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّهَارِ وَفِي أَوَّلِ الطَّرَفِ الْآخِرِ ، فَهُوَ  
فِي طَرَفَيْنِ مِنْهُ ، وَالطَّرَفُ الثَّلَاثُ غُرُوبُ الشَّمْسِ وَعِنْدَ ذَلِكَ يُصَلِّي الْمَغْرِبُ (لَعَلَّكَ  
تَرْضَى) بِثَوَابِهِ فِي الْمِيعَادِ ، وَقِيلَ: تَرْضَى بِالشَّفَاعَةِ وَمِثْلِهِ: قَوْلُهُ [وَلَسَوْفَ  
يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى] وَقَرَأَ الْكَسَائِيُّ وَأَبُوبَكْرٍ عَنْ عَاصِمٍ تُرَضَى بِضَمِّ اللَّاءِ أَيُّ  
يَرْضِيكَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ .

وَفِي الْحَبَرِ الصَّحِيحِ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ  
فَرَأَى الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ لَا تُضَامُونَ  
فِي رُؤْيَيْهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلِبُوا عَلَى صَلَوةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا  
فَأَفْعَلُوا ثُمَّ قَرَأَ [وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا]

و قول خداوند «و از آناء شب پس تسبیح گو» یعنی از ساعات شب  
تسبیح گو و (اِئْتِ و اِئْتِ) نماز مغرب و عشا است (و در دو طرف روز) یعنی

نماز ظهر . و بدان خاطر نماز ظهر را اطراف نهار می گویند چون وقت آن وقت زوال است که آن طرف آخر نصف اول و طرف اول نصف آخر روز می باشد. و گویند مراد از [آتای الیل] نماز عشاء و از [اطراف النهار] نماز ظهر و مغرب می باشد. چون ظهر در آخر طرف اول روز و در اول طرف آخر روز است. پس نماز ظهر در دو طرف روز است و طرف سوم روز هنگام غروب خورشید است که در آن وقت نماز مغرب خوانده می شود. باشد که تو ای پیامبر بر ثواب آن در روز قیامت راضی شوی و گویند: که (لعلک ترضی) یعنی باشد که بر شفاعت راضی گردی، و مثل این است قول خداوند (زود است بدهد تو را پروردگار تو پس راضی شوی) کسائی و ابوبکر از عاصم روایت کرده اند که او ترضی را بضم تاء خوانده است که در این صورت معنای آن چنین می شود: (باشد که خداوند تو را به کرامت و عطای خود راضی کند)

در خبر صحیح است که حضرت جریر بن عبد الله ت روایت می کند: در خدمت رسول الله نشستیم بودیم که پیامبر خدا ماه شب چهارده را دید پس فرمود: «شما خواهید دید پروردگار خود را همچنان که می بیند این ماه را غالب کرده نمی شوید در دیدن او (یعنی بدون اینکه چیزی از ابر و یا ازدهام و مانند آن جلوی دید شما را بگیرد صاف و بی پرده خواهید دید). پس اگر قدرت دارید که غالب نشوید بر نماز قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن به جای آورید آن دو نماز را پس بعد از آن تلاوت فرمودند: (به پاکی یاد کن پروردگار خود را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن) <sup>۱</sup>

۱- کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص ۱۹۷- ج ۶



[يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ]<sup>۲</sup> «تسبیح می گویند شب و روز

سستی نمی نمایند.»

چون که تمامی حیوانات و مخلوقات ذکر الهی و تسبیح و تقدیس می کنند و به تسبیح الهی خسته نمی شوند، لازم است که بنی آدم هم دائماً ذکر الهی، عادت خود کند و ذکر الهی موجب تزکیه و حلالی حیوانات حلال گوشت است و بدون نام خداوند متعال اگر چیزی ذبح کند، مردار می شود همچنین تأثیر در تزکیه نفوس بشریه می دارد که به ذکر الهیه نفوس بشریه از تکبر و عجب و انانیت و غیره اوصاف مذمومه مزکی و مصفا می شود.

[يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ] يُتَزَهُونَ اللَّهَ عِنْدَ الْوَلَدِ، وَالزَّوْجَةِ، وَالشَّرِيكِ، وَعَمَّا لَا يَلِيْقُ بِهِ الدَّوَامُ. [لَا يَفْتُرُونَ] أَيْ لَا يَضَعُفُونَ عَنْهُ، وَقِيلَ: لَا يَفْتُرُونَ أَيْ لَا يَشْغَلُهُمْ عَنِ التَّسْبِيحِ رِسَالَةٌ، وَيَجْرِي التَّسْبِيحُ مِنْهُمْ مَجْرَى النَّفْسِ مِنَّا لَا يَشْغَلُنَا عَنِ النَّفْسِ شَيْءٌ فَلِذَلِكَ تَسْبِيحُهُمْ دَائِمٌ.

(تسبیح می گویند شب و روز) یعنی خدا را از داشتن فرزند و همسر و شریک و از هر چیزی که لیاقت مداومت ندارد، منزله و پاک می دانند (سستی نمی نماید) یعنی ضعیف نمی شوند در یاد کردن خدا. و بعضی گفته اند: [لَا يَفْتُرُونَ] یعنی رسالت ایشان را از تسبیح گفتن باز نمی دارد. و تسبیح آنها به منزله نفس کشیدن ما است که هیچ چیزی ما را از نفس کشیدن باز نمی دارد. به همین جهت تسبیح ایشان دائمی می باشد.<sup>۱</sup>

۲ - سوره انبیاء آیه ۲۰

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری ص ۲۲۶ - جلد ۶

[وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ

الْأَنْعَامِ]

«و برای هر امتی طریق قربانی معین ساختیم نام خدا را بر آنچه به ایشان از چهار پایان مویشی عطا نموده است یاد کنند.»

[وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا

صَوَافٍ] <sup>۱</sup>

«و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما از شعائر خدا . شما را در

آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را برنحر آن بر چهار پایی ایستاده»

[وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ] <sup>۲</sup>

و یاد کنند نام خدا را در روزی چند دانسته شده و بعد از وی بر ذبح

آنچه خدای تعالی ایشان را از قسم چهار پایان مویشی روزی داده است.

✓ فایده

چنانچه به نام خداوند متعال، حیوانات مویشی حلال می شود و

گوشت ایشان قابل خوردن می گردد هکذا به ذکر الهی به نفوس بشری از

اوصاف بهایمی مزکی و مصفا می گردد و اوصاف او قابل مقبولیت بر درگاه

رب العزت می شود و ذکر خدای تعالی را تمامی مخلوقات علوی و سفلی

می کنند.

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ، مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

الطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ، وَتَسْبِيحَهُ، وَاللَّهُ عَلَيْهِم بِمَا يَفْعَلُونَ] <sup>۳</sup>

۱ - سوره حج آیه ۳۶

۲ - سوره حج آیه ۲۸

«آیا ندیدی که خدا را به پاکی یاد می کند هر که در آسمانها و زمین است و مرغان بال گشاده هر یکی را دانسته است خدا دعای او را و تسبیح او را و خدا دانا است به آنچه می کنند.»

وَفِي مَعْنَى الْآيَةِ ثَلَاثَةُ أَوْجِهٍ - أَحَدُهَا: كُلُّ مُسَبِّحٍ وَمُصَلٍّ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ صَلَوَتَهُ وَتَسْبِيحَهُ، وَالثَّانِي: كُلُّ مُسَبِّحٍ وَمُصَلٍّ مِنْهُمْ قَدْ عَلِمَ صَلَوَةَ نَفْسِهِ وَتَسْبِيحَهُ الَّذِي كَلَّفَهُ، وَالثَّلَاثُ: قَدْ عَلِمَ كُلُّ مِنْهُمْ صَلَوَةَ اللَّهِ وَتَسْبِيحَهُ، وَالْأَوَّلُ أَظْهَرَ لِقَوْلِهِ: (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ).

در معنی آیه سه وجه است: اول این که خداوند نماز و تسبیح هر تسبیح کننده و نماز خواننده را می داند. دوم این که به تحقیق هر تسبیح گوینده و نماز خواننده، نماز نفس خود و تسبیحی را که به آن مکلف شده است می داند. وسوم این که بدرستی هر یک از ایشان نماز خداوندی و تسبیح او را می داند. اما قول اول واضح تر است. چون خداوند متعال می فرماید: (که خدا خبر دار است به آنچه انجام می دهند)<sup>۱</sup>

[سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ]<sup>۲</sup>

«به پاکی یاد کرد خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب با حکمت»

[سَبِّحَ] لِأَنَّهُ افْتِتَاحُ السُّورَةِ بِتَعْظِيمِ الرَّبِّ فَحَسُنَ إِعَادَتُهُ، وَالْإِسْتِفْتَاخُ بِهِ كَالْإِعَادَةِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي كُلِّ سُورَةٍ لِلتَّيَمُّنِ وَالتَّبَرُّكِ، وَقِيلَ: إِنَّ

۳ - سوره نور آیه ۴۱

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۵۴۱ - ج ۶

۲ - سوره صف آیه ۱

سُبْحَانَ اللَّهِ كَلِمَةً أَحَبَّهَا اللَّهُ وَرَضِيَهَا فَاحَبَّ أَنْ يُقَالَ، وَالْمَعْنَى قَدَّسَ اللَّهُ وَزَهَّهْ، كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، فَكُلُّ مَا خَلَقَهُ جَعَلَهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ دَلِيلًا وَلِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْرِفَ إِلَهِيَّتَهُ طَرِيقًا وَسَبِيلًا أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ، وَذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَيْهِ وَحِكْمَتِهِ.

[سَبَّحَ] در اینجا نیز تسبیح گفت: چون افتتاح سوره به تعظیم پروردگار است پس تکرار آن و شروع با آن نیک گردید. همانند شروع به [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] در هر سوره که برای تیمن (نیک فالی و خجستگی) و تبرک جستن به آن است. بعضی گفته اند که (سُبْحَانَ اللَّهِ) کلمه ایست که خدا آن را دوست دارد و از آن راضی است پس دوست دارد که گفته شود پس معنی آن می شود که خدا را به پاکی یاد کرد. هر چیزی که او خلق کرده است، پس هر چه را که خداوند خلق کرده است آن را دلیل بر یگانگی خود گردانیده است. و برای کسی که قصد دارد که بشناسد الهیت او را، راه و روشی که آن محکم تر از هر چیزی است قرار داده است و این خود دلیل بر علم و حکمت او است.<sup>۱</sup>

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ]<sup>۲</sup>

«به پاکی یاد می کند خدا را هر آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است خدا پادشاه نهایت پاک غالب با حکمت است.»

۱ - کشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۸۳ - ج ۱۰

۲ - سوره جمعه آیه ۱

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ] «به پاکی می ستاید الله را» (مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) هرچه در آسمانها و در زمین است .<sup>۳</sup>

---

۳ - كشف الاسرار وعدة الابرار خواجه عبد الله انصاری (رح) ص ۹۳ - ج ۱۰

[يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] <sup>۱</sup>

«به پاکی یاد می کنند خدای را آن چه در آسمانها است و هر آنچه در زمین است. و ستایش مخصوص خداست و او بر هر چیزی قادر است.»  
 قَوْلُهُ، [يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ] وَهُوَ كَمَالُ الْقُدْرَةِ وَتَفَادُ التَّصَرُّفِ [وَلَهُ الْحَمْدُ] وَهُوَ حَمْدُ الْحَامِدِينَ لَهُ، وَحَمْدُهُ سُبْحَانَهُ، لِتَنْفُسِهِ، وَحَقِيقَةُ الْحَمْدِ الثَّنَاءُ بِذِكْرِ الْأَوْصَافِ الْجَمِيلَةِ وَالْأَفْعَالِ الْجَزِيلَةِ. [لَهُ الْحَمْدُ]

(و این تسبیح گفتن آنچه در آسمانها و زمین است کمال قدرت خداوند و نفوذ تصرف اومی باشد) آن ستایش ستایش کنندگان، بر او و ستایش خدای تعالی بر نفس خویش است و حقیقت حمد ثنا و ستایش ، با ذکر کردن اوصاف پسندیده و افعال ارزشمند است. <sup>۲</sup>

[يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] <sup>۳</sup>

«به پاکی یاد می کنند او را هر چه در آسمانها و زمین است و او است غالب با حکمت»

[سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] اِفْتَتَحَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَذِهِ السُّورَةَ بِتَقْدِيسِهِ وَتَمْجِيدِهِ وَقُدْرَتِهِ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَ

سوره تغابن آیه ۱ □

۲ - کشف الاسرار وعدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری ص ۱۲۶ - ج ۱۰

۳ - سوره حشر آیه ۲۴

أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا يُبْرِئُهُ مِنَ السُّوءِ ، وَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُتَعِزُّ الْمُتَّقِمُ مِنَ أَعْدَائِهِ الْمُعِزُّ  
لِأَوْلِيَائِهِ الْمُحْكِمُ لِأَفْعَالِهِ إِمَّا بَيِّنًا وَنُطْقًا وَإِمَّا بُرْهَانًا وَخَلْفًا<sup>۱</sup>

خدای سبحان این سوره را با تقدیس و تمجید خود و قدرت خود بر  
اهل آسمانها و زمین شروع نمود و اینکه به تحقیق هر چیزی در آسمانها و  
زمین پاکی خدای تعالی را از عیب بیان می کند. و او غالب و باز دارنده و انتقام  
گیرنده از دشمنان خود، عزت دهنده به دوستان خود، قاطع و محکم کننده  
افعال خویش یا از روی بیان و نطق و یا از روی برهان و جانشین می باشد.

[فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا]<sup>۲</sup>

«پس از محراب عبادت بر قوم خود بیرون آمد پس به سوی ایشان اشارت  
کرد که صبح و شام تسبیح گوئید.»

[كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا - وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا]<sup>۳</sup> تا تو را تسبیح گوئیم و تو را

بسیار یاد کنیم. (حضرت موسی علیه السلام) این می گوید و چون که  
تمامی اقسام مخلوقات از جمادات و نباتات و حشرات و حیوانات به ذکر و  
تسبیح رب العزت مشغول هستند، بنی آدم را غیرت کامله به کار است که  
خدای خود را فراموش نکند، و ساوس شیطانی به ذکر الهی دفع کند تا که از  
متقیان کاملان شمرده شود [وَتَذْكُرَكَ كَثِيرًا] بالدُّعَاءِ وَالثَّنَاءِ عَلَى كُلِّ حَالٍ (با  
دعا و ستایش بر هر حال تو را یاد می کنیم).<sup>۴</sup>

۱ - کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبدالله انصاری ص ۵۷ - سوره الحشر - ص ۵۹

۲ - سوره مریم آیه ۱۱

۳ - سوره طه آیه ۳۴ و ۳۳

۴ - کشف الاسرار و عدة الابرار خواجه عبدالله انصاری (رح) ص ۱۲۰ - ج ۶

[إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ] <sup>۱</sup>

«هر آینه متقیان، چون وسوسه ای از شیطان به ایشان برسد خدا را یاد می کنند، پس ناگهان ایشان بینا (آگاه) می شوند.»

[هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي] <sup>۲</sup> «این است کتاب آنانکه بامن اند و

کتاب آنان که پیش از من بودند.»

یعنی تو رات وانجیل و سایر کتب سماوی در آنجا نگردید و از آنها که بدانها دانایند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر به توحید و نهی از شرک. <sup>۳</sup>

[وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

أَعْمَى] <sup>۴</sup>

«و هر که از یاد کردن من رو گردان شود پس برای او زندگانی

تنگ است و او را روز قیامت نابینا برانگیزیم.»

[وَمَنْ أَعْرَضَ] و هر که روی بر تابد [عَن ذِكْرِي] از حدی که سبب یاد

کردن من است یا اعراض کند از کتاب من [فَإِنَّ لَهُ] پس به تحقیق

او راست [مَعِيشَةً ضَنْكًا] زشتی تنگدستی در دنیا یعنی در کسب حرام افتد

یا به عمل بد مبتلا گردد یا قناعت از او بستانند و به دام حرص درماند و گفته

اند : معیشت تنگ، عذاب قبر است. <sup>۵</sup>

۱ - سوره اعراف آیه ۲۰۱

۲ - سوره انبیاء آیه ۲۴

۳ - تفسیر حسینی ص ۷۰۷

۴ - سوره طه آیه ۱۲۴

۵ - تفسیر حسینی ص ۷۰۰



## ✓ تفسیر

یعنی آن انسان که از یاد خدا غافل باشد و تنها زندگی فانی دنیا را مقصد خود گردانیده زندگی بر او مکدر و تنگ می شود. اگر چه به ظاهر دارای مال و ثروت و عیش و عشرت باشد. مگر به خاطر اینکه در قلب او قناعت نیست و قلب او پر از حرص است همیشه به فکر ازدیاد و ترقی مادیت، پریشان و سرگردان است و آرامش ندارد و به فکر این است که صد او هزار شود و هزار او میلیون شود و میلیون او میلیارد شود. همیشه در این فکر غرق است. ترس مرگ که همه به او یقین دارند و ترس زوال ملک و مال مثل سوهان، عمر او را می کاهد. نگاه کنید به عشرتگران در اروپا و آمریکا که بعضی آنها یک یا دو ساعت و خوش قسمت‌ان آنها چهار ساعت استراحت می کنند و میلیاردرهای بزرگ به غم و مصیبت‌های بسیاری گرفتارند که بسا اوقات زندگی برایشان تنگ می شود و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهند و دست به خود کشی می زنند و چنین واقعات بسیار به وقوع پیوسته است. نصوص و تجربه ها بر این گواه است که آرامش و اطمینان و سکون قلبی در این دنیا بجز یاد الله به هیچ چیز دیگر حاصل نمی شود. [أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] «آگاه شوید به یاد خدا دلها آرام می گیرند»



## بحث دهم

### در بیان اثبات ذکر با احادیث

ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ مِثْلُ الَّذِي يُقَاتِلُ مَعَ الْفَارِسِينَ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ مِثْلُ الْمُصْبَحِ فِي الْبَيْتِ الْمُظْلِمِ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَمِثْلِ الشَّجَرَةِ الْخَضِرَاءِ فِي وَسْطِ الشَّجَرِ الَّذِي قَدْ تَحَاتَّ مِنَ الصَّرِيدِ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ يُعْرِفُهُ اللَّهُ<sup>Y</sup> مَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ كُلِّ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ.

ذکر کننده خداوند در میان غافلین، مثل جنگ کننده بافرار کنندگان از جنگ است. ذکر کننده خدا در میان غافلین همانند چراغ در خانه تاریک و مثل درخت سبز در میان درختانی که از سرما و خشکیدن بر زمین افتاده باشد است. و خداوند بر او جایگاه او را در جنت نشان می دهد. و خداوند برای او به اندازه هرسخنورو گنگ می آمرزد.<sup>۱</sup> أَكْثَرُ النَّاسِ دَرَجَةً الذَّاكِرُونَ<sup>۲</sup> بزرگترین مردم از نظر درجه ذاکرین الله هستند.

أَكْثَرُوْا ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَمَلٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ وَلَئِنْ جَعَلَ لِعَبْدِهِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. در هر حالی خدا را بسیار ذکر کنید زیرا هیچ عملی نزد خداوند محبوب تر، و برای بنده نجات دهنده تر از ذکر خدا نیست نه در دنیا و نه در آخرت<sup>۳</sup> إِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ شِفَاءٌ وَإِنَّ ذِكْرَ النَّاسِ دَاءٌ. بدرستی که یاد خداوند شفای دردها پویاد مردم درد می باشد.<sup>۴</sup> لَذِكْرُ اللَّهِ فِي

۱ - عن ابن عمر كنز العمال ص ۴۲۶ - ج ۱

۲ - عن ابی سعید كنز العمال ص ۴۲۶ ج ۱

۳ - كنز العمال ص ۴۲۶ - ج ۱ - عن معاذ

۴ - عن مكحول مرسلاً كنز العمال ص ۴۲۶ - ج ۱

الْعِدَاةَ وَالْعَشَىٰ خَيْرٌ مِنْ حَطْمِ السُّيُوفِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.<sup>۱</sup> هر آینه ذکر خداوند در صبحگاه و شامگاه بهتر از شمشیر زدن و شکستن آن در راه خدا است.  
الَّذِينَ لَا تَزَالُ الْسِّتَةُ رَطْبَةً مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ يَدْخُلُ أَحَدُهُمُ الْجَنَّةَ وَهُوَ يَضْحَكُ.<sup>۲</sup> کسانی که همیشه زبانشان به ذکر خداوند تازه است در بهشت داخل می شوند در حالیکه خندان می باشند.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّهَ) جَاءَتِ الرَّجْفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الرَّجْفَةُ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ جَاءَتِ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ. رسول خدا می فرماید: ای مردم خدا را یاد کنید لرزه آمد (یعنی قیامت نزدیک واقع شدن است) از پس وی در آید از پس در آینده (یعنی صور دوم اسرافیل) مرگ با آنچه در آن است از تکالیف و مشقات خود آمد. (حم ت ک عن ابی)<sup>۳</sup> يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: [أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ ذَكَرْتَنِي يَوْمًا أَوْ خَافَنِي فِي مَقَامٍ] (ت ک عن أنس) رسول خدا P می فرماید: الله پاک امر می کند از آتش بیرون آرید کسی را که یک روز مرا یاد کرده یا از من در جایی ترسیده است.<sup>۴</sup> إِنَّ اللَّهَ إِذَا ذَكَرَ شَيْئًا تَعَاطَمَ ذِكْرُهُ (ل عن معاوية) رسول خدا P می فرماید به درستی که وقتی الله چیزی را یاد کند یاد او بلند گردانیده می شود (یعنی درجه او)<sup>۵</sup>

۱ - (عن انس) کنز العمال ص ۴۲۶

۲ - (ابو الشیخ فی الثواب عن ابی الدرداء) کنز العمال ص ۴۲۷

۳ - کنز العمال ص ۳۲۷ ج ۱

۴ - کنز العمال ص ۴۲۷ - ج ۱

۵ - کنز العمال ص ۴۲۷

[أَكْثَرَهُمُ اللَّهُ ذِكْرًا] خداوند ایشان را بسیار ذکر می کند (حم طب عن معاذ و انس) قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ الْمُجَاهِدِينَ أَغْظَمُ أَجْرًا وَأَيُّ الصَّائِمِينَ أَغْظَمُ أَجْرًا وَكَذَا الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّدَقَةُ قَالَ: فَذَاكِرُهُ. از حضرت انس و معاذ روایت است که هر دوی شان گفتند: از رسول ﷺ سؤال شد که کدام یک از مجاهدین مزدش بزرگتر است و کدام یک از روزه داران نسبت به مزد بزرگتر است و همچنین نماز و همچنین زکات و حج و خیرات؟ پیامبر ﷺ فرمود: ذکر کننده الله مزدش از همه بیشتر است.<sup>۱</sup>

أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ وَلَا أَجْزَى لِعَبْدِهِ مِنْ حُشْيَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَا أَمَرُوا بِهِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ مُجَاهِدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَإِنَّ الْجِهَادَ شُعْبَةٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. <sup>۲</sup> خداوند را بسیار یاد بکنید زیرا هیچ چیزی نزد خداوند ، محبوبتر و برای بنده نجات دهنده تر از ترس در دنیا و آخرت ، از ذکر خداوند نیست . اگر مردم جمع شوند به آن چه از ذکر خدای تعالی به آن امر شدند «پس مجاهدی در راه خدا پیدا نمی شود و جهاد نیز شاخه ای از ذکر الله می باشد.»<sup>۳</sup>

مَنْ عَجَزَ مِنْكُمْ عَنِ اللَّيْلِ أَنْ يُكَابِدَهُ ، وَبَخِلَ بِالْمَالِ أَنْ يَنْفَقَهُ ، وَجَبْنَ عَنْ الْعَدُوِّ أَنْ يُجَاهِدَهُ ، فَلْيَكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ. <sup>۴</sup> هر کس از شما که از بیدار ماندن در شب

۱ - کنز العمال ص ۴۲۸ - ج ۱

۲ - هب و ضعفه عن معاذ

۳ - کنز العمال ص ۴۲۸ - ج ۱

۴ ، کنز العمال ص ۴۲۴۲۹ - طب هب و ابن النجار ابن عباس

و به مشقت افتادن با عبادت عاجز باشد و بر انفاق مال خویش بخل بورزد و از جهاد و مقابله با دشمن بترسد پس خدا راز یاد یاد کند،  
 مَنْ أَهَالَهُ اللَّيْلُ أَنْ يُكَابِدَهُ، وَبَخِلَ بِالْمَالِ أَنْ يَنْفَقَهُ، وَجَبِنَ الْعَدُوَّ أَنْ يُقَاتِلَهُ،  
 فَلْيُكْثِرْ أَنْ يَقُولَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، فَإِنَّهَا أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ جَبَلٍ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ  
 يُنْفَقَانِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. <sup>۱</sup> وَ لَفْظُ ابْنِ شَاهِينَ فَإِنَّهُمَا أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ جَبَلٍ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ  
 يُنْفَقُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (وهو ضعيف). هر کس از رنج بیدار ماندن در شب عاجز  
 باشد و بر انفاق مال خویش بخل بورزد و از رویارویی با دشمن و جهاد در  
 راه خدا بترسد، پس بسیار زیاد بگوید (سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ) زیرا این نزد خدا  
 محبوبتر از کوه طلا و نقره ای است که در راه خدا خرج شوند. و در روایت  
 ابن شاهین این گونه است: (چون آن دو نزد خداوند از کوه طلا و نقره که در  
 راه خدا خرج شوند بهتر است) ولی این لفظ ضعیف است.

ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ عَنِ الْفَارِسِينَ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ  
 كَالْمُصْبِحِ فِي الْبَيْتِ الْمُظْلَمِ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ يَعْرِفُ لَهُ مَقْعَدُهُ، وَلَا يُعَذِّبُ  
 بَعْدَهُ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ كُلِّ فَصِيحٍ وَاعْجَمٍ، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي  
 الْغَافِلِينَ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ نَظْرَةً لَا يُعَذِّبُهُ أَبَدًا، وَذَاكِرُ اللَّهِ فِي السُّوقِ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورٌ  
 يَوْمَ يَلْقَى اللَّهَ.

ذکر کننده خداوند در بین غافلان مانند مجاهدی است که بعد از  
 فرار همراهان جهاد می کند و مانند چراغی در خانه ای تاریک است و ذکر  
 کننده خداوند بین غافلان جایگاهش از بهشت برایش نشان داده می شود.  
 و بعد از آن عذاب داده نمی شود و برایش به شمار هر سخنور و گنگ اجر و

۱ - ابن شاهین وابن عساكر عن ابی امامه

پاداش است و خداوند بر او نظری می کند که بعد از آن هیچ وقت او را عذاب نمی دهد و یاد کننده خدا در بازار برایش به اندازه تمامی موهایش نور است روزی که خداوند را ملاقات می کند. <sup>۱</sup> الذَّكْرُ يُفْضِلُ عَلَى التَّقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِائَةَ ضِعْفٍ. <sup>۲</sup> ذکر صد برابر بر خرج کردن در راه خدا فضیلت دارد یَفْضِلُ الذَّكْرُ عَلَى التَّقَةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَبْعِمِائَةَ ضِعْفٍ. <sup>۳</sup> ذکر هفتصد برابر بر خرج کردن مال در راه خدا فضیلت دارد. (ابن شاهین فی التَّغْيِبِ فی الذِّكْرِ عَنْ مَعَاذِ وَانَسٍ) و لیس فی سنده من تکلم فیهِ سوی ابن لهیعانٍ مَا تَذْكُرُونَ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ، وَتُسَبِّحُهُ، وَتُحْمِئُهُ، وَتُكْبِرُهُ، وَتَهْلِيلُهُ يَتَعَاظُنَ حَوْلَ الْعَرْشِ لَهُنَّ دَوَى كَدَوَى النَّحْلِ يَذْكُرْنَ بِصَاحِبِهِنَّ، أَفَلَا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَزَالَ لَهُ عِنْدَ الرَّحْمَنِ شَيْءٌ يَذْكُرُ بِهِ؟ آنچه را که از جلال خداوند تعالی و تسبیح، حمد، تکبیر و تهلیل خداوند ذکر می کنید. این اذکار به دور عرش طواف می کنند و برایشان صدایی مانند صدای زنبور عسل است در حالی که صاحبان خود را یاد می کنند. آیا کسی از شما دوست ندارد که برایش همیشه در نزد پروردگارش چیزی باشد که او را یاد کند؟ (الحکیم عن النعمان بن بشیر) <sup>۴</sup>

كَمَا لَا تَلْتَقِي الشَّفَقَتَانِ عَلَى قَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَذَلِكَ لَا تَحْجُبُ عَنْ أَسْمَاءِ سَمَاءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَرْشِ لَهَا دَوَى كَدَوَى النَّحْلِ تَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا. چنان چه روایت شده است همانطور که لبها به گفتن (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) حرکت نمی کند

۱ - عن ابن عمر كنز العمال ص ۴۳۰ - ج ۱

۲ - عن معاذ انس - كنز العمال ص ۴۳۰ - ج ۱

۳ - كنز العمال ص ۴۳۱ - ج ۱

۴ - كنز العمال ص ۴۳۱ - ج ۱

همان طور آسمانی از رفتن به سوی آسمانها باز نمی دارد. تا اینکه به عرش برسد و برای آن صدایی همانند صدای زنبور عسل است در حالیکه برای گوینده خود شفاعت می کند.<sup>۱</sup>

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: أَتُحِبُّ أَنْ أَسْكُنَ مَعَكَ بَيْتَكَ؟ فَخَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا، ثُمَّ قَالَ: فَكَيْفَ يَارَبِّ تَسْكُنُ مَعِيَ فِي بَيْتِي؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى أَمَا عَلِمْتَ أَنِّي جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرْنِي وَحَيْثُمَا التَّمَسَّنِي عَبْدِي وَجَدَنِي؟!

خدای تعالی به حضرت موسی وحی کرد آیا دوست داری که با تو همنشین باشم در خانه تو؟ پس حضرت موسی به سجده افتاد سپس گفت: «پروردگارا چگونه با من در خانه من همنشین می شوی؟» فرمود: «ای موسی مگر نمی دانی که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند و هر جا که بنده ام مرا بجوید مرا می یابد.» ابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن جابر وفيه محمد بن جعفر المدائنی قال احمد لا يحدث عنه ابدا عن سلام بن مسلم المدائنی متروک عن زید العمی لیس بالقوی.<sup>۲</sup>

قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ وَدِدْتُ أَنْ أَعْلَمَ مَنْ تُحِبُّ مِنْ عِبَادِكَ فَأُحِبُّهُ، قَالَ إِذَا رَأَيْتَ عَبْدِي يُكْثِرُ ذِكْرِي فَأَنَا أَذِنْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَأَنَا أُحِبُّهُ، وَإِذَا رَأَيْتَ عَبْدِي لَا يَذْكُرُنِي فَأَنَا حَبِئْتُهُ عَنْ ذَلِكَ وَأَنَا أُبْغِضُهُ.

حضرت موسی گفت: «خداوندا دوست دارم که بدانم چه کسی از بندگان خود را بیشتر دوست داری؟ پس او را دوست بدارم.» فرمود: «زمانی که دیدی بنده من مرا به کثرت یاد می کند، پس من به او در این کار اجازه داده ام و او را دوست می دارم و زمانی که دیدی مرا یاد نمی کند

۱ - الدیلمی عن جابر - کنز العمال ص ۴۳۲ - ج ۱

۲ - کنز العمال ص ۴۳۲ - ج ۱



پس من او را از ذکر باز داشته ام و او را دوست ندارم.» (قط فی الأفراد وابنُ

عَسَاكَرَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ)<sup>۱</sup>

قَالَ مُوسَى : يَا رَبِّ أَقَرِّبُ أَنْتَ فَأُتَاجِيكَ؟ أَمْ بَعِيدُ فَأُتَادِيكَ؟ فَأَنْتَى أَحْسَنُ  
حِسِّ صَوْتِكَ وَلَا أَرَاكَ فَأَيْنَ أَنْتَ؟ فَقَالَ اللَّهُ : أَنَا خَلْفُكَ وَآمَامُكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ  
شِمَالِكَ، يَا مُوسَى أَنَا جَلِيسُ عَبْدِي حِينَ يَذْكُرُنِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا دَعَانِي.

حضرت موسی فرمود: «خدا یا آیا تو نزدیکی که تو را مناجات کنم؟  
یادوری که تو را صدا کنم زیرا من صدای تو را احساس می کنم و لیکن تو را  
نمی بینم خدا یا تو کجایی؟» خدای متعال فرمود: «من پشت سر تو، پیش روی  
تو، به طرف راست تو و به طرف چپ تو هستم ای موسی منم نشین بنده خود  
هستم زمانی که مرا یادمی کنی و من همراه او هستم زمانی که مرا می خواند.»<sup>۲</sup>  
يَقُولُ اللَّهُ Y : إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِشْتِيَالُ بِيْ جَعَلْتُ بُعِيَّتَهُ وَلَذَّتَّهُ  
فِيْ ذِكْرِيْ فَإِذَا جَعَلْتُ بُعِيَّتَهُ وَلَذَّتَّهُ فِيْ ذِكْرِيْ عَشِقْتَنِيْ وَعَشِقْتُهُ ، فَإِذَا عَشِقْتَنِيْ وَ  
عَشِقْتُهُ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيْ مَا بَيْنِيْ وَبَيْنَهُ وَصَيَّرْتُ ذَلِكَ تَغَالُبًا عَلَيْهِ لَا يَسْهُو إِذَا سَهَا  
النَّاسُ ، أُولَئِكَ كَلَامُهُمُ الْآثِبَاءُ ، أُولَئِكَ الْأَبْدَالُ حَقًّا ، أُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ  
بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فَصَرَفْتُ ذَلِكَ عَنْهُمْ (جل عن الحسن مرسلًا).<sup>۳</sup>

خدای تعالی فرمود: «زمانی که بنده در بیشتر اوقات مشغول من  
باشد، و لذت او را در ذکر خود قرار می دهم و زمانی حاجت و لذت او را در  
ذکر خود قرار دهم، عاشق من می شود و من عاشق او می شوم و زمانی که

۱ - کنز العمال ص ۴۳۳ - ج ۱

۲ - الدیلمی عن ثوبان کنز العمال ص ۴۳۳ - ج ۱

۳ - کنز العمال ص ۴۳۴ - ج ۱

عاشق من شد، و من نیز عاشق او شدم حجاب را از میان خود و او برمی دارم و عشق خود را بر او غالب می گردانم که هیچ گاه مرا فراموش نکند زمانی که مردم فراموش کردند. و این گونه افراد سخن ایشان ، سخن پیامبران است و حقاً ایشان ابدال می باشند. زمانی که بر اهل زمین عقوبت یا عذابی را قصد کنم ایشان را یاد می کنم پس عذاب خود را از اهل زمین بر می گردانم.»

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي<sup>۱</sup>. خداوند متعال فرموده است: کسی که یاد من او را از طلب کردن از من باز دارد به او قبل از طلب کردنش مقصودش را می دهم. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : مَنْ شَعَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ فَوْقَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ (خ) فِي خَلْقِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ (وَابْنُ شَاهِينَ فِي التَّرغِيبِ فِي الذِّكْرِ وَأَبُو نَعِيمٍ فِي الْمَعْرِفَةِ)<sup>۲</sup> خداوند متعال می فرماید : کسی که یاد من او را از طلب نمودن از من بازدارد به او عطا می کنم بالاتر از آنچه که به درخواست کنندگان عطا می کنم.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ يَبَانَ الْوَاسِطِيُّ ، ثنا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يُونُسَ ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ هَلَالٍ ، عَنْ حِصَّانِ بْنِ الْكَاهِلِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ ، عَنْ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّيْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجِعُ ذَلِكَ إِلَى قَلْبٍ مُؤَقِّنٍ لِأَغْفَرَ اللَّهُ لَهَا<sup>۳</sup>. عبد الحمید بن بیان واسطی از خالد بن عبد الله و او از یونس از حمید بن هلال و وی از حصان بن کامل از عبد الرحمن بن سمره از حضرت معاذ بن جبل روایت می کند که

۱ - حل والدیلمی عن حذیفة کنز العمال ص ۴۳۴ - ج ۱

۲ - هب عن ابن عمر عب عن جابر کنز العمال ص ۴۳۴ - ج ۱

۳ - ابن ماجه ص ۲۷۷ باب فضل لا اله الا الله

رسول خدا فرمودند: «هیچ نفسی نیست که بمیرد و گواهی دهد بر (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و بر رسالت من و این سخن او بر قلب یقین کننده رجوع کند مگر این که خداوند متعال او را می آمرزد.» حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْخَزَامِيُّ، ثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ مَنْظُورٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يَسْبِقُهَا عَمَلٌ وَلَا تَتْرُكُ ذَنْبًا<sup>۱</sup>.

حضرت ام هانی<sup>۲</sup> روایت می کند که رسول خدا فرمودند: «هیچ عملی بر (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) سبقت نمی گیرد و این کلمه گناهی رانمی گذارد».

حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدَّمَشَقِيُّ، ثَنَا مُوسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ بْنُ بَشِيرٍ بْنُ الْفَاكِهَ قَالَ: سَمِعْتُ طَلْحَةَ بْنَ خَرَّاشٍ ابْنَ عَمِّ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ<sup>۳</sup>.

عبد الرحمن بن ابراهیم دمشقی برای ما روایت نمود که موسی بن ابراهیم بن کثیر بن الفاکه گفت: از طلحه پسر خراش ابن عم جابر شنیدم که می گفت: از جابر ابن عبد الله شنیدم که می گفت: «بهترین ذکر، (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و بهترین دعا (الْحَمْدُ لِلَّهِ) می

باشد.» عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لِيَذْكُرَنَّ اللَّهُ أَقْوَامٌ فِي الدُّنْيَا عَلَى الْفَرَسِ الْمُمَهَّدَةِ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى (أَخْرَجَهُ حَبَّانٌ، كَذَا فِي الدُّرَرِ رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ. وَأَخْرَجَهُ الطَّبْرَانِيُّ فِي كِتَابِ الدُّعَاءِ لَهُ مِنْ

۱ - ابن ماجه ص ۲۷۷ باب فضل لا اله الا الله

۲ - ابن ماجه ص ۲۷۷ باب فضل الحمد لله

حَدَّثَنِيهِ أَيْضًا إِلَّا أَنَّ عِنْدَهُ رِجَالًا بَدَل قَوْمٍ وَالْبَاقِي سَوَاءٌ، رَوَاهُ ابْنُ حَبَّانٍ فِي صَحِيحِهِ وَقَالَ: رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى وَابْنُ حَبَّانٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ حَرَزَ عَلَى الْحِصْنِ الْحَصِينِ.<sup>۱</sup>

ابو سعید خدری<sup>۲</sup> روایت می کند که رسول خدا<sup>۳</sup> فرمودند: «به تحقیق گروهی در دنیا خداوند را بر روی فرشی پهن شده یاد می کنند و خداوند ایشان را در درجات بالای جنت داخل می کند.» ابن حبان این حدیث را روایت کرده است همچنین در کتاب درر ابی سعید خدری روایت کرده است و طبرانی در کتاب دعایش این حدیث را از حدیث ابو یعلی روایت کرده است مگر بی گمان در روایت وی بجای «قوم» «رجال» است و باقی حدیث برابر است و ابن حبان در صحیح خود روایت نموده است که ابو یعلی و ابن حبان آن را از ابی سعید روایت کردند.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ <sup>۲</sup> قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ <sup>۳</sup>: يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَيْنَ أُولُو الْأَلْبَابِ؟ قَالُوا: أَيْ أُولَى الْأَلْبَابِ تُرِيدُ؟ قَالَ [الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ]<sup>۲</sup>

ابو هریره<sup>۲</sup> روایت می کند که رسول خدا<sup>۳</sup> فرمودند: منادی در روز قیامت ندا می دهد که: صاحبان عقل و خرد کجا هستند؟ سؤال می شود که کدام خردمندان را اراده می کنی؟ ندا می رسد که: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش خفته یاد می کنند و در

۱- ص ۲۲ وَقُلْتُ وَيُؤَيِّدُهُ الْحَدِيثُ

۲- سوره آل عمران آیه ۱۹۱

آفرینش آسمانها و زمین تأمل می کنند و می گویند: ای پروردگار ما این را باطل نیافریده ای ، تو پاک هستی پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.»  
 عَقِدْ لَهُمْ لِيَاءَ فَاتَّبَعَ الْقَوْمُ لِوَاءَهُمْ ، وَقَالَ لَهُمْ : ادْخُلُوهَا خَالِدِينَ . أَخْرَجَهُ  
 الْإِصْبَهَانِيَّ فِي التَّرْغِيبِ كَذَا فِي الدَّرَرِ. برای آنها پرچمی بسته می شود پس  
 گروه ذاکران (که آیه فوق بر آن دلالت می کند.) به پرچم خود می پیوندند  
 و به آنها گفته می شود : برای همیشه به بهشت داخل شوید.  
 الذِّكْرُ نِعْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ فَادُّوْا شُكْرَهَا<sup>۱</sup>. ذکر نعمتی از جانب خدا است. پس  
 شکر آن را بجا آورید.

ذِكْرُ اللَّهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ<sup>۲</sup>. ذکر خدا شفای قلبهاست. أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ حَتَّى  
 يَقُولُوا: مَجْنُونٌ<sup>۳</sup>. خداوند را بسیار یاد کنید تا بگویند که دیوانه است. أَكْثَرُوا  
 ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يَقُولَ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّكُمْ مُرَاوُونَ<sup>۴</sup>. خداوند را بسیار یاد کنید تا  
 اینکه منافقان بگویند شما ریا کار هستید. أَذْكَرُ اللَّهِ فَإِنَّهُ عَوْنٌ لَّكَ عَلَى مَا  
 تَطْلُبُ<sup>۵</sup>. خدا را یاد کن زیرا این برای تو کمکی است در آنچه طلب می کنی.  
 أَذْكَرُوا اللَّهَ ذِكْرًا حَامِلًا قِيلَ : وَمَا الذِّكْرُ الْحَامِلُ؟ قَالَ: الذِّكْرُ الْحَقِيُّ<sup>۶</sup>. یاد کنید  
 خداوند را ذکر حامل. سؤال شد : ذکر حامل چیست ؟ فرمود : ذکر

۱ - فر عن نبیط ابن شریط کنز العمال ص ۴۱۴ جلد ۱

۲ - فی عن انس کنز العمال ص ۴۱۴ جلد ۱

۳ - حم ع حب ک هب عن ابی سعید-کنز العمال ص ۴۱۴ - ج

۴ - ص حم فی الزهد هب عن ابی الجوزاء مرسل کنز العمال ص ۴۱۴ جلد ۱

۵ - إِبْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَطَاءِ إِبْنِ أَبِي مُسْلِمٍ مرسل کنز العمال ص ۴۱۵ ج ۱

۶ - ابن المبارک فی الزهد عن ضمرة بن حبيب مرسل کنز العمال ص ۴۱۵ ج ۱

پوشیده. اسْعُدُ النَّاسَ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مُخْلِصًا مِنْ قَلْبِهِ. <sup>۱</sup> نایل ترین (خوشبخت ترین) مردم به شفاعت من در روز قیامت کسانی هستند که (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را از خلوص قلب بگویند. أَكْثَرُوا مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَبْلَ أَنْ يُحَالَ يَبْنِيَكُمْ وَيَبْنِيَهَا وَ لَقُّوْهَا مَوْتَكُمْ. <sup>۲</sup> شهادت (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را بسیار بگویند پیش از آنکه بین شما و بین آن مانعی ایجاد شود. و آن را به مردگان خود تلقین کنید. إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ. <sup>۳</sup> بدرستی که خداوند متعال آتش دوزخ را بر کسی که فقط برای رضای خدا (لا اله الا الله) بگوید حرام نموده است. (ق عن عتبان بن مالک)   
 إِنَّ لِكُلِّ سَاعٍ غَايَةً وَ غَايَةَ ابْنِ آدَمَ الْمَوْتُ ، فَعَلَيْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُسَهِّلُكُمْ وَيُرْغِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ. بدرستی که برای هر تلاش کننده ای پایانی است و پایان فرزندان آدم مرگ است. پس بر شما باد که مشغول ذکر خدای تعالی باشید زیرا آن مرگ را بر شما آسان می کند و بر آخرت راغب می گرداند.   
 أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الرَّبُّ مِنَ الْعَبْدِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ آخِرِهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَذْكُرُ اللَّهَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ فَكُنْ. <sup>۵</sup>

۱ - عن ابی هریره کنز العمال ص ۴۱۵ ج ۱

۲ - عن ابی هریره کنز العمال ص ۴۱۵ ج ۱

۳ - کنز العمال ص ۴۱۵ - ج ۱

۴ - البغوی عن جلاس بن عمرو کنز العمال ص ۴۱۶ ج ۱

۵ - کنز العمال ص ۴۱۶ - ج ۱

نیمه شب وقتی است که در آن بنده به خدا نزدیکتر است . پس اگر توان داری از جمله کسانی باش که در آن وقت به یاد خدای تعالی مشغول می باشند.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ  $\tau$  قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ  $\rho$  : جَدُّوا إِيمَانَكُمْ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُجَدُّوْا إِيمَانَنَا؟ قَالَ: أَكْثِرُوا مِنْ قَوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ<sup>۱</sup>.

از ابی هریره  $\tau$  روایت است که گفت: رسول خدا  $\rho$  فرمودند: ایمان خود را تازه کنید! گفته شد: یا رسول خدا  $\rho$  چگونه ایمان خود را تازه کنیم؟ فرمود (لا اله الا الله) را زیاد بگویید.

حَدَّثَنِي جَبْرِيلُ قَالَ : يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَهُ ، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي<sup>۲</sup>.

رسول خدا  $\rho$  فرمود: حضرت جبرئیل  $\text{u}$  به من گفت: خدای تعالی می فرماید ( لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) دژ من است. هر کس در آن داخل شود از عذاب من در امان است.

حَضَرَ مَلِكُ الْمَوْتِ رَجُلًا يَمُوتُ ، فَشَقَّ أَعْضَاءَهُ ، فَلَمْ يَجِدْ عَمَلًا خَيْرًا ، ثُمَّ شَقَّ قَلْبَهُ ، فَلَمْ يَجِدْ فِيهِ خَيْرًا ، فَفَكَ لَحْيَيْهِ فَوَجَدَ طَرَفَ لِسَانِهِ لَاصِقًا بِحَنَكِهِ يَقُولُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، فَعَفَّرَ لَهُ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ<sup>۳</sup>.

۱ - عن ابی هریره کنز العمال ص ۴۱۶ ج ۱

۲ - إِبْنُ عَسَاكِرَ عَنْ عَلِيٍّ - كنز العمال ص ۴۱۶ ج ۱

۳ - إِبْنُ أَبِي الدُّنْيَا فِي كِتَابِ الْمُحْتَضِرِينَ - هب عن ابی هریره - كنز العمال ص ۴۱۷ ج ۱

ملک الموت بر بالین شخصی که در حال مردن بود حاضر شد پس اعضای بدن او را باز کرد و عمل خیری در آنها ندید. بعد از آن قلب او را شکافت پس در آن عمل خیر ندید ، پس فک او را باز کرد آنگاه دید کناره زبان او به کامش چسبیده است و (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) می گوید پس به احترام کلمه اخلاص آمرزیده شد. خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ ، وَخَيْرُ الرِّزْقِ مَا كَفَى<sup>۱</sup>. بهترین ذکر ها ذکر پنهان است و بهترین رزق آنچه کفایت کند. عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَلَامَةُ بُغْضِ اللَّهِ تَعَالَى بُغْضُ ذِكْرِ اللَّهِ<sup>۲</sup>. علامت محبت خداوند تعالی، محبت یاد او و علامت دشمنی خداوند با یاد خدا است.

مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَفَعَتْهُ يَوْمَئِذٍ دَهْرُهُ يُصِيبُهُ قَبْلَ ذَلِكَ مَا أَصَابَهُ<sup>۳</sup>. کسی که لا اله الا الله بگوید این کلمه او را از شر آنچه که قبل از گفتن این کلمه در عمرش می رسد را دفع می کند .

مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. هر کس با اخلاص بگوید (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) داخل جنت می شود.

مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ<sup>۴</sup>. هر کس که آخرین سخن او (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) باشد داخل جنت خواهد شد.

۱ - عن سعد كنز العمال ص ۴۱۷ - ج ۱

۲ - عن انس كنز العمال ص ۴۱۷ - ج ۱

۳ - عن ابی هريره كنز العمال ص ۴۱۸ ج ۱

۴ - عن ابی سعید كنز العمال ص ۴۱۸ - ج ۱

۵ - عن معاذ كنز العمال ص ۴۱۸ ج ۱



أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ ۚ أَوْلِيَاءُ خُدا كسانی هستند که هر  
زمان دیده شوند خداوند بلند مرتبه یاد شود

أَفْضَلُكُمْ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ تَعَالَى لِرُؤْيِهِمْ.<sup>١</sup> بهترین شما کسانی

هستند که با دیدن آنها خداوند بلند مرتبه یاد شود.

عَنْ أَنَسٍ: خِيَارُ أُمَّتِي إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ، وَشِرَارُ أُمَّتِي الْمَشَاوُونَ بِالْتَّمِيمَةِ

الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَتَى.<sup>٢</sup> بر گزیدگان امت من کسانی هستند

که از دیدنشان یاد خدا آید. بدترین امت من کسانی هستند که به سخن

چینی در بین مردم راه می روند و در بین دوستان تفرقه ایجاد می

کنند و در بین نیکان فساد می اندازند.

خِيَارُكُمْ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ، وَشِرَارُكُمْ الْمَشَاوُونَ بِالْتَّمِيمَةِ

الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَتَى.<sup>٣</sup> (ترجمه این حدیث در بالا گذشت).

خِيَارُكُمْ مَنْ ذَكَرَكُمْ بِاللَّهِ رُؤْيَاهُ، وَزَادَ عَمَلَكُمْ مَنَاطِقَهُ، وَرَغَبَكُمْ فِي

الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.<sup>٤</sup> بهترین شما کسی است که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد.

و سخن او اعمال شما را بیشتر کند و عمل او شما را به آخرت ترغیب و

تشویق نماید.

أَلَا أُتَبِّكُمْ بِخِيَارِكُمُ الَّذِينَ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ.<sup>٥</sup> (این حدیث در صفحه

قبل ترجمه شد).

١ - الحکیم عن ابن عباس کنز العمال ص ٤١٩ ج ١

٢ - عن عبد الرحمن ابن عاصم رطب عن عبادة بن الصامت - کنز العمال ص ٤١٩ ج ١

٣ - عن ابن عمر کنز العمال - ص ٤١٩ ج ١ - فی الجامع الصغیر ابن عمرو

٤ - الحکیم عن ابن عمرو کنز العمال ص ٤١٩ ج ١

٥ - عن اسماء بنت یزید کنز العمال ص ٤١٩ ج ١

إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَفَاتِيحَ لِذِكْرِ اللَّهِ إِذَا رُؤُوا ذُكِرَ اللَّهُ.<sup>۱</sup> به تحقیق بین مردم کسانی هستند که کلیدهای ذکر خداوندی باشد هرگاه دیده شوند، خداوند متعال یاد شود.

ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.<sup>۲</sup> بهای بهشت (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) می باشد.  
عَلَيْكُمْ بِذِكْرِ رَبِّكُمْ وَصَلَوَاتِكُمْ فِي أَوَّلِ وَقْتِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُضَاعِفُ لَكُمْ.<sup>۳</sup> بر شما است که پروردگارتان را ذکر نمائید و نمازهایتان را در اولین وقت آن بخوانید زیرا خدای متعال برای شما چند برابر می کند.  
عَلَيْكُمْ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِسْتِغْفَارَ فَأَكْثَرُوا مِنْهُمَا، فَإِنَّ إِبْلِيسَ قَالَ : أَهْلَكْتُ النَّاسَ بِالذُّنُوبِ وَأَهْلَكُونِي بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْإِسْتِغْفَارَ ، فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ أَهْلَكْتُهُمْ بِالْأَهْوَاءِ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.<sup>۴</sup>

بر شماست که بسیار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوئید و بسیار استغفار کنید زیرا شیطان می گوید مردم را با گناهان هلاک کردم و آنها مرا با لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و استغفار هلاک کردند. وقتی که این را دیدم آنها را با هواها و خواهشهای نفسانی هلاک گردانیدم در حالیکه آنان گمان کردند که هدایت یافته اند.  
غَنِيمَةُ مَجَالِسِ الذِّكْرِ الْجَنَّةِ.<sup>۵</sup> غنیمت مجالس ذکر، جنت است.

۱ - عن ابن مسعود كنز العمال ص ۴۱۹ ج ۱

۲ - عد وابن مردويه عن انس عبده بن حميد في تفسيره عن الحسن مرسلا -

كنز العمال ص ۴۱۹ ج ۱

۳ - كنز العمال ص ۴۱۹ - ج ۱

۴ - عن ابي بكر كنز العمال ص ۴۲۰ - ج ۱

۵ - عن ابن عمر كنز العمال ص ۴۲۰ - ج ۲

كَلِمَتَانِ: إِحْدَاهُمَا لَيْسَ لَهَا نِهَآيَةٌ دُونَ الْعَرْشِ ، وَالْأُخْرَى تَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ.<sup>۱</sup>

دو کلمه است که برای یکی از آنها نهایتی بجز عرش پروردگار نیست و مابین زمین و آسمان را پرمی کند و آن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ است. لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحٌ وَمِفْتَاحُ السَّمَاوَاتِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.<sup>۲</sup> برای هر چیزی کلیدی است و کلید آسمانها کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ می باشد.

الذِّكْرُ خَيْرٌ مِنَ الصَّدَقَةِ.<sup>۳</sup> ذکر از صدقه بهتر است .

لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِائَةً إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، وَلَمْ يُرْفَعْ لِأَحَدٍ يَوْمَئِذٍ عَمَلٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ إِلَّا مَنْ قَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ أَوْزَادَ. هیچ بنده ای نیست که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را صد مرتبه بگوید مگر این که خداوند در روز قیامت او را مبعوث می کند چهره او همانند ماه شب چهارده می باشد و در آن هنگام برای هیچ کس عملی بهتر از عمل او بلند نمی شود مگر آنکس که مثل او یا بیشتر از او بگوید.<sup>۴</sup>

لَيْسَ يَتَحَسَّرُ أَهْلُ الْجَنَّةِ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى سَاعَةٍ مَرَّتْ بِهِمْ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا.<sup>۵</sup> اهل بهشت بر چیزی حسرت نخواهند خورد مگر بر لحظه ای که آن را بدون ذکر خدای متعال گذرانده اند.

۱ - عن معاذ كنز العمال ص ۴۲۱ ج ۱ فی المنتخب ناهیه

۲ - عن معقل بن یسار كنز العمال ص ۴۲۱ ج ۱

۳ - ابوالشیخ عن ابی هریره كنز العمال ص ۴۲۱ ج ۱

۴ - طب عن ابی الدرداء كنز العمال ص ۴۲۲ ج ۱

۵ - طب هب عن معاذ كنز العمال ص ۴۲۴ ج ۱

مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى إِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ : قَوْمُوا مَغْفُورًا لَكُمْ<sup>۱</sup>. نیست هیچ قومی و گروهی که برای ذکر خدای متعال بنشینند مگر منادی از جانب آسمان ندا می دهد که بلند شوید در حالی که آمرزیده شده اید.

مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَقُومُونَ حَتَّى يُقَالَ لَهُمْ: قَوْمُوا قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَبَدَّلْتُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ<sup>۲</sup>. نیست هیچ قومی و گروهی که برای ذکر خدای متعال بنشینند و سپس بلند شوند تا اینکه به آنها گفته می شود بلند شوید به تحقیق خداوند گناهانتان را آمرزید و بدیهای شما به نیکی تبدیل شد .

مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ ثُمَّ تَفَرَّقُوا عَنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ إِلَّا كَأَنَّمَا تَفَرَّقُوا عَنْ جِيفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً<sup>۳</sup>. هیچ قومی نیست که جمع شوند و سپس بدون اینکه خدا را ذکر کنند متفرق شوند مگر اینکه همانند کسانی اند که متفرق میشوند از نعش الاغ مرد هو این چنین نشستی برای ایشان حسرت می باشد. مَا قَالَ عَبْدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَطُّ مُخْلِصًا إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يُفْضِيَ الْعَرْشَ مَا اجْتَنَبَ الْكِبَائِرَ<sup>۴</sup>. و هیچ بنده ای با اخلاص ( لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ) نمیگوید مگر این که برای اودرهای آسمان گشوده می شود که تا اینکه به عرش پروردگار برسد تا زمانی که از گناهان کبیره دوری کند.

۱ - حم و ایضا عن انس كنز العمال ص ۴۲۲ ج ۱

۲ - طب هب عن سهیل بن الحنظلیه كنز العمال ص ۴۲۲ ج ۱

۳ - حم عن ابی هریره كنز العمال ص ۴۲۳

۴ - ت عن ابی هریره كنز العمال ص ۴۲۳ ج ۱

مَا مِنْ بُعْعَةٍ يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ فِيهَا إِلَّا اسْتَبْشَرَتْ بِذِكْرِ اللَّهِ إِلَى مُتْنَهَا مِنْ  
سَبْعِ أَرْضِينَ وَفَحَرَتْ عَلَى مَا حَوْلَهَا مِنْ بَقَاعِ الْأَرْضِ ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ  
الصَّلَاةَ مِنَ الْأَرْضِ تَزَحَّرَفَتْ لَهُ الْأَرْضُ.<sup>۱</sup>

هیچ قسمتی از زمین نیست که بر روی آن نام خدای تعالی یاد شود  
مگر که به نام آن یعنی به ذکر خدا تا هفت طبقه زمین خوشحال می شود و  
بر آن قطعه های زمین که در اطراف آن است فخر می کند و بنده مؤمن  
زمانی که قصد نماز کند بر زمین پس زمین ، برای او آراسته می شود.  
إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي يُذَكَّرُ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ كَيُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ النُّجُومُ  
لِأَهْلِ الْأَرْضِ<sup>۲</sup>. بدرستی هر خانه ای که در آن نام خدا یاد می شود برای اهل  
آسمان نور می دهد همانند نور دادن ستارگان برای اهل زمین.

مَا مِنْ سَاعَةٍ تَمُرُّ بِأَنْ آدَمَ لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ فِيهَا إِلَّا حَسَرَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.<sup>۳</sup>  
هیچ ساعتی نیست که بر فرزند آدمی بگذرد بدون اینکه خدا را در  
آن ذکر کند مگر این که در روز قیامت بر آن وقت حسرت خواهد خورد.  
مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ ، وَصِيَامُهُ ، وَتِلَاوَتُهُ الْقُرْآنِ.<sup>۴</sup>  
هر کس از خدا اطاعت و فرمانبرداری کند پس به تحقیق خدا را یاد  
کرده است اگر چه نماز، روزه و تلاوت قرآن او کم باشد.

۱- ابوالشیخ فی العظمه عن انس کنز العمال ص ۴۲۴ ج ۱

۲- ابو نعیم فی المعرفه عن سابط کنز العمال ص ۴۲۴ ج ۱

۳- حل هب عن عایشه کنز العمال ص ۴۲۴ ج ۱

۴- کنز العمال ص ۴۲۵ ج ۱

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ فَقَدْ بَرِيَ مِنَ النَّفَاقِ<sup>۱</sup>. هر کس به کثرت خدا را یاد کند پس به تحقیق از نفاق دور می باشد.

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى. هر کس به کثرت خدا را یاد کند خدای تعالی او را دوست دارد.

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ حَتَّى يُصِيبَ الْأَرْضَ مِنْ دُمُوعِهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>. هر کس خدا را یاد کند و چشمانش از ترس خداوند پر از اشک گردیده و بر زمین بریزد خداوند او را در روز قیامت عذاب نمی کند.

ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ بِمَنْزِلَةِ الصَّابِرِ فِي الْفَارِغِينَ<sup>۳</sup>. یاد کننده خدا در میان غافلین به منزله صبر کننده در میان فرار کنندگان از جنگ می باشند.  
 إِنَّ لِلَّهِ سَيَّارَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَبْتَغُونَ حَلَقَ الذِّكْرِ ، فَإِذَا مَرُّوا بِحَلَقِ الذِّكْرِ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : اقْعُدُوا ، فَإِذَا دَعَا الْقَوْمُ أَمَّنُوا عَلَى دُعَائِهِمْ ، فَإِذَا صَلَّوْا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى صَلَّوْا مَعَهُمْ حَتَّى يَفْرَغُوا ، ثُمَّ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : طُوبَى لَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ إِلَّا مَغْفُورًا لَهُمْ<sup>۴</sup>.

برای خدا فرشتگانی است که سیر می کنند و حلقه های ذکر را می طلبند پس زمانی که بر حلقه ذکر، گذر کردند به یکدیگر می گویند که بنشینید. پس زمانی که آن گروه دعا کنند بر دعایشان آمین می گویند و زمانی که بر پیامبر درود می فرستند آنها هم همراه ایشان درود

۱ - عن ابی هريرة كنز العمال ص ۴۲۵ ج ۱

۲ - ک عن انس كنز العمال ص ۴۲۵ - ج ۱

۳ - طب عن ابن مسعود كنز العمال ص ۴۲۵ - ج ۱

۴ - ابن النجار عن ابی هريرة ( كنز العمل ص ۴۳۴ - ج ۱)

می فرستند تا فارغ شوند. بعد از آن، فرشتگان به یکدیگر می گویند: خوشا به حالشان بر نمی گردند مگر برای ایشان آمرزیده می شود.

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَرَايَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَحُلُّ وَتَقِفُ عَلَى مَجَالِسِ الذِّكْرِ فِي الْأَرْضِ فَأَرْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ، قَالُوا: فَأَيْنَ رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: مَجَالِسُ الذِّكْرِ، فَأَعْدُوا، وَرَوْحُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ، وَادْكُرُوهُ بَأَنْفُسِكُمْ، مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنَزَلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ الْعَبْدَ مِنْهُ حَيْثُ أَنْزَلَهُ مِنْ نَفْسِهِ<sup>۱</sup>.

برای خداوند گروهی از فرشتگان است که بر مجالس ذکر بر روی زمین فرود آمده و می ایستند و به آنان گویند: در باغهای بهشت بچرید. پرسیدند که باغهای بهشت کجاست؟ فرمودند: «مجالس ذکر» پس صبح کنید و شام کنید در ذکر خدای تعالی و یاد کنید خدا را در نفسهای خود. کسی که دوست دارد مقام و مرتبه خود را در نزد خداوند بداند پس باید ببیند منزلت و مقام خداوندی در نزد او چگونه است. زیرا خداوند بنده را در همان مرتبه و منزلتی قرار می دهد که بنده خدا را در آن مرتبه قرار می دهد.

إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً فَضْلًا، يَبْتَغُونَ الذِّكْرَ، يَجْتَمِعُونَ عِنْدَ الذِّكْرِ، فَإِذَا مَرُّوا بِمَجْلِسٍ عَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى يَبْلُغُوا الْعَرْشَ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ: وَهُوَ أَعْلَمُ، مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مِنْ عِنْدِ عَبْدِكَ يَسْأَلُوكَ الْجَنَّةَ، وَ يَتَعَوَّذُونَ بِكَ مِنَ النَّارِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ، فَيَقُولُ: يَسْأَلُونِي جَنَّتِي فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ وَ يَتَعَوَّذُونَ مِنْ نَارِي فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ، فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا إِنَّ فِيهِمْ عَبْدَكَ الْخَطَّاءَ، فُلَانٌ مَرَبِّهِمْ لِحَاجَةٍ فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ، قَالَ اللَّهُ Y: أَوْلَيْكَ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْفَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ.

۱ - عند بن الحمید والحکیم (ک) وابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن جابر

(کنز العمال ص ۴۳۵ - ج ۱)



بی گمان برای خداوند فرشتگانی اضافه بر حفظه است که مجالس ذکر را طلب می کنند و نزد ذکر اجتماع می کنند، یعنی وقتی از مجلس ذکری عبور نمایند بعضی از آنها بر بعض دیگر سوار می شود تا وقتی که بر عرش برسند. پس خداوند در حالی که خود عالتر است به آنها می فرماید: از کجا آمدید، پس می گویند از پیش بندگان که از تو بهشت را می خواستند و از آتش امان می طلبیدند و استغفار می کردند.

پس خداوند می فرماید: از من بهشت را می خواهند پس چگونه خواهد بود اگر بهشت را ببینند و از آتش جهنم من امان می طلبند پس چگونه خواهد بود اگر آن را ببینند. به تحقیق من آنها را بخشیدم پس فرشتگان می گویند: خدایا در بین آنها بنده گنه کارت فلانی هم هست که از نزد آنها به جهت حاجتی رد می شد پس با آنها نشست، خداوند عزیز و بزرگ می فرماید: آنان (اهل ذکر) همنشینانی اند که به سبب آنها همنشینشان بد بخت نمی گردد.<sup>۱</sup>

وَقَالَ ابْنُ شَاهِينَ: هَذَا الْحَدِيثُ مِنْ أَحْسَنِ حَدِيثٍ فِي الذِّكْرِ وَأَصَحِّهِ

سَدًّا.<sup>۲</sup> ابن شاهین گفت که این حدیث از احسن ترین و معتبر ترین حدیث در مورد ذکر است و از روی سند هم اصح است.

كُلُّ مَجْلِسٍ يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ تَحَفُّ بِهِ مَلَائِكَةٌ حَتَّىٰ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُونَ: زِيدُوا زَادَكُمْ اللَّهُ، وَالذِّكْرُ يَصْعَدُ بَيْنَهُمْ وَهُمْ تَاشَرُّوا أَجْنَحَتَهُمْ.<sup>۳</sup>

۱- ابن شاهین فی الترغیب فی الذکر عن ابی هريرة - کنز العمال ص ۴۳۵ - ج ۱

۲ - ابو الشیخ کنز العمال ص ۴۳۶ - ج ۱

۳ - طب عن ابی درداء کنز العمال ص ۴۳۸ - ج ۱

هر مجلسی که در آن ذکر خدا باشد گروهی از فرشتگان به دور آن حلقه می زنند تا اینکه فرشتگان می گویند: بیاید و اضافه شوید خداوند شما را اضافه کند و آن ذکر در میان آنان بالا می رود درحالی که بالهای خود را باز کرده اند .

لَيُبْعَثَنَّ اللَّهُ أَقْوَامًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيْ وُجُوْهِهِمُ الثُّورُ، عَلَى مَنَابِرِ اللُّؤْلُؤِ ، يَعْبُطُهُمُ النَّاسُ، لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ هُمْ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ قَبَائِلَ شَتَّى وَ بِلَادٍ شَتَّى يَجْتَمِعُونَ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ يَذْكُرُوهُ. خدای متعال در روز قیامت گروهی را البته مبعوث می کند که بر چهره هایشان نور و بر منبرهایی از لؤلؤ می باشند مردم بر ایشان رشک می برند ، آنها از انبیا و شهدا نیستند آنها محبت کنندگان با هم برای خداوند و از قبایل مختلف و شهر های پراکنده هستند بر ذکر خدا جمع می شوند و او را یاد می کنند.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَّائِي مِنْ عِبَادِي وَ أَحِبَّائِي مِنْ خَلْقِي الَّذِينَ يَذْكُرُونَ بِذِكْرِي وَأُذَكِّرُ بِذِكْرِهِمْ<sup>۱</sup>. خداوند متعال می فرماید آگاه باشید بدرستی که او لیای من از بندگان من و دوستان من از مخلوق من کسانی هستند که با یاد کردن من آنان یاد می شوند و با یاد آنان من یاد می شوم .  
أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى شَيْءٍ هُوَ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِكَ اللَّيْلِ مَعَ النَّهَارِ وَالنَّهَارِ مَعَ اللَّيْلِ.  
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِلْأَمَا خَلَقَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا أَحْصَى كِتَابَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ كُلِّ شَيْءٍ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِلْأَا كُلِّ شَيْءٍ ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ مِلْأَا مَا خَلَقَ ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا فِي السَّمَوَاتِ ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا أَحْصَى كِتَابَهُ، وَ

۱ - الحکیم حل عن عمرو بن الجموح کنز العمال ص ۴۴۰ - ج ۱

سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدُ كُلِّ شَيْءٍ ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ مِلَأُ كُلِّ شَيْءٍ ، تَعْلَمُهُنَّ وَ عِلْمُهُنَّ عَقَبَكَ مِنْ بَعْدِكَ. آیا تو را راهنمایی نکنم بر چیزی که ثواب آن بیشتر از ذکر شبانه روزی تو است. بگو اَلْحَمْدُ لِلَّهِ به تعداد آنچه خداوند خلق کرده است و الحمد لله به پری آنچه خلق کرده است و الحمد لله به تعداد آنچه که در آسمانها و زمین است. الحمد لله به تعداد آنچه می شمارد کتاب او و الحمد لله به تعداد هر چیزی و الحمد لله به پُری آنچه خلق نموده است و سبحان الله به تعداد آنچه خلق کرده است و سبحان الله به پُری آنچه خلق کرده است و سبحان الله به تعداد آنچه در آسمانهاست و سبحان الله به تعداد آنچه می شمارد کتاب او و سبحان الله به تعداد هر چیزی و سبحان الله به پُری هر چیزی این کلمات را یاد بگیر و آن را به کسانی که بعد از تو می آیند نیز بیاموز.<sup>۱</sup>

قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ عَلَّمْنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ بِهِ ، وَأَدْعُوكَ بِهِ قَالَ: يَا مُوسَى قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، قَالَ: يَا رَبِّ كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُونَ هَذَا ، قَالَ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبِّي إِمَّا أُرِيدُ شَيْئًا تَخْصُنِي بِهِ ، قَالَ: يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَ عَامِرُهُنَّ غَيْرِي وَالْأَرْضَيْنِ السَّبْعَ فِي كَفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَفَّةٍ مَالَتْ بِهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

حضرت موسی گفت: خدایا به من چیزی بیاموز که با آن تو را یاد کنم و بخوانم فرمود: « بگو ای موسی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » گفت: الهی همه بندگان تو این را می گویند ، فرمود: بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ پروردگارا به

۱ - (ابن حُزیمه وسمویه وابن عساکر عن ابی امامه عن ابی درداء) کنز العمال

درستی که من چیزی می خواهم که مخصوص من باشد. فرمود: ای موسی اگر آسمانهای هفتگانه و آنچه در میان آنها است و طبقات هفتگانه زمین در یک کفه ترازو و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد لا اله الا الله بر همه آنها غلبه می کند. 'مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِلَّا أَعْتَقَ اللَّهُ رُبْعَهُ مِنَ النَّارِ، وَلَا يَقُولُهَا اثْنَتَيْنِ إِلَّا أَعْتَقَ اللَّهُ شَطْرَهُ مِنَ النَّارِ، وَلَا يَقُولُهَا أَرْبَعًا إِلَّا أَعْتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ. نیست هیچ بنده ای که بگوید لا اله الا الله والله اكبر مگر این که خداوند یک چهارم او را از آتش جهنم آزاد می کند و نمی گوید آن را دو مرتبه مگر این که خداوند نصف او را آزاد می کند و نمی گوید آن را چهار مرتبه مگر این که خداوند همه او را از آتش جهنم آزاد می کند.<sup>۲</sup>

يَا مَعَاذُكُمْ تَذَكَّرُ كُلَّ يَوْمٍ؟ أَتَذَكَّرُ عَشْرَةَ آلَافٍ مَرَّةٍ؟ أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَاتٍ هُنَّ أَهْوَنُ عَلَيْكَ وَأَكْثَرُ مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ؟! تَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ خَلْقِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ زِينَةَ عَرْشِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ سَمَوَاتِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ، لَا يُحْصِيهِ مَلَكٌ وَلَا غَيْرُهُ.

یا معاذ هر روز چند بار ذکر می کنی آیا در هر روز ده هزار مرتبه ذکر می کنی ؟ آیا تو را راهنمایی کنم بر کلماتی که بر تو آسان تر است و بیشتر از ده هزار مرتبه است؟ پس بگو لا اله الا الله عدد خلقه ، و لا اله الا الله

۱ - والحکیم فی الاماء عن ابی سعید - کنز العمال ص ۴۴۱ - ج ۱ الی ۴۴۲

۲ - طب عن ابی الدرداء کنز العمال ص ۴۴۲ - ج ۱

زَيْتَةَ عَرْشِهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ سَمَاوَاتِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ مَعَهُ، لَا يُحْصِيهِ مَلَكٌ وَلَا غَيْرُهُ.<sup>۳</sup>

يَا مَعَاذُ مَا لَكَ لَا تَأْتِينَا كُلَّ غَدَاةٍ؟ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُسَبِّحُ كُلَّ غَدَاةٍ سَبْعَةَ آلَافٍ تَسْبِيحَةً قَبْلَ أَنْ آتِيكَ، قَالَ: أَلَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ هُنَّ أَحَفُّ عَلَيْكَ، وَأَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ، وَلَا تُحْصِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَلَا أَهْلُ الْأَرْضِ؟! قَالَ: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ رِضَاهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ زَيْتَةَ عَرْشِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ خَلْقِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ سَمَاوَاتِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ أَرْضِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ مَا بَيْنَهُمَا.<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم سوال کردند: «یامعاذ چه شده است که صبحگاهان به نزد ما نمی آیی؟». گفت: «یا رسول الله من هر صبحگاه پیش از اینکه خدمت شما بیایم هفت هزار تسبیح می گویم» پیامبر خدا فرمود: «آیا به تو کلماتی که آن بر تو آسان تر و در میزان سنگین تر است را نیاموزم کلماتی که فرشتگان و اهل زمین قادر بر شمردن آن نیستند. سپس فرمود: بگو لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ رِضَاهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ زَيْتَةَ عَرْشِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ خَلْقِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ سَمَاوَاتِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ أَرْضِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِلَأَ مَا بَيْنَهُمَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا ذَكَرْتَنِي شَكَرْتَنِي وَمَا نَسِيتَنِي كَفَرْتَنِي<sup>۲</sup> خدای متعال می فرماید: «ای فرزند آدم آنچه یاد مرا کردی شکر کردی و آنچه فراموش

۳ - ابن النجار عن ابی شبل عن جده وکان من الصحابة - کنز العمال ص ۴۴۲ - ج ۱

۱ - ابن برکان والدیلمی عن ابن مسعود - کنز العمال ص ۴۴۳ - ج ۱

۲ - ابْنُ شَاهِينَ فِي التَّرْغِيبِ فِي الذِّكْرِ وَالْخُطْبِ وَالْإِبْلَامِ وَالْإِبْنُ عَسَاكِرَ عَنْ أَبِي

هُرَيْرَةَ وَفِيهِ الْمُعَلَّى بْنُ الْفَضْلِ لَهُ مَنَاقِبُ - کنز العمال ص ۴۴۴ - ج ۱

کردی نا شکری کردی مرا». آجَالُ الْبَهَائِمِ كُلِّهَا مِنَ الْقَمَلِ وَالْبَرَاغِيثِ وَالْجَرَادِ وَالْحَيْلِ وَالْبُعَالِ كُلِّهَا وَالْبَقَرِ وَغَيْرِهِ آجَالُهَا فِي التَّسْبِيحِ فَإِذَا انْقَضَى تَسْبِيحُهَا قَبْضَ اللَّهِ أَرْوَاحَهَا وَلَيْسَ إِلَى مَلِكِ الْمَوْتِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ. اِجْلِهَائِ هَمَّ حَيَوَانَاتِ از حشرات واسبها وقاطرها وگاوها وغيره اجلشان در تسبیح می باشد زمانی که تسبیح ایشان کامل شد خداوند روحهای ایشان را قبض می کند و ملک الموت را از این چیزی نیست.

مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَإِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ، وَمَنْ عَصَى اللَّهَ فَلَمْ يَذْكُرْهُ وَإِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَتِلَاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ.<sup>۲</sup>

کسی که خدا را فرمانبرداری کند به درستی که او را ذکر کرده است اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندک باشد و کسی که از خدا نافرمانی کند او را ذکر نکرده است اگر چه نماز و روزه و قرآن خواندنش بسیار باشد. لَا تَزَالُ مُصَلِّيًا قَانِتًا مَا ذَكَرْتَ اللَّهَ قَانِمًا وَقَاعِدًا أَوْفَى سَوْفِكَ أَوْ فِي تَأْدِيكَ أَوْ حَيْثُمَا كُنْتَ. و همواره تو نماز گزار و فرمانبردار خدا هستی تا زمانی که خدا را ذکر کنی در حالت ایستاده و نشسته و در بازار و در انجمن و مجلس خانه و در هر کجا که هستی.<sup>۳</sup> وَرَمَزْتُ لِلْبُخَارِيِّ، وَلِمُسْلِمٍ، وَلِابْنِ حَبَّانٍ، وَلِلْحَاكِمِ فِي

۱ - عق و ابو الشیخ عن انس قال عق لا اصل له و آورده ابن الجوزی فی الموضوعات

کنز العمال ص ۴۴۵ ج ۱

(ص هب عن ۲p - الْحَسَنُ بْنُ سَفْيَانَ طَبَّ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ وَاقِدِ بْنِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ

ابن ابی عیمران مُرْسَلًا (کنز العمال ص ۴۴۶ - ج ۱)

۳ - هب عن یحیی بن ابی کثیر - مرسلا کنز العمال ص ۴۴۶ - ج ۱

الْمُسْتَدْرَكِ ، وَلِلضِّيَاءِ الْمُقَدَّسِيِّ فِي الْمُخْتَارِ ، وَجَمِيعُ مَا فِي هَذِهِ الْكُتُبِ الْخَمْسَةِ صَحِيحٌ فَالْعَزُوفُ إِلَيْهَا مَعْلَمٌ بِالصَّحَّةِ سِوَى مَا فِي الْمُسْتَدْرَكِ مِنَ الْمُتَعَقَّبِ فَأُتِبَهُ عَلَيْهِ ، وَكَذَا مَا فِي مُوطَأِ مَالِكٍ وَصَحِيحِ ابْنِ خُزَيْمَةَ وَأَبِي عَوَانَةَ وَابْنِ السَّكَنِ وَالْمُنْتَقَى لِابْنِ الْجَارُودِ وَالْمُسْتَخْرَجَاتِ فَالْعَزُوفُ إِلَيْهَا مَعْلَمٌ بِالصَّحَّةِ أَيْضًا ، وَرَمَزْتُ لِابْنِ دَاوُدَ ، وَلِابْنِ مَاجَةَ ، وَلِأَبِي دَاوُدَ الطَّيَالِسِيِّ ، وَلِأَحْمَدَ ، وَلِزَيَادَاتِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ ، وَلِعَبْدِ الرَّزَّاقِ ، وَلِسَعِيدِ بْنِ مَنْصُورٍ ، وَلِابْنِ أَبِي شَيْبَةَ ، وَلِأَبِي يَعْلَى ، وَلِلطَّبْرَانِيِّ فِي الْكَبِيرِ ، وَفِي الْأَوْسَطِ ، وَلِلدَّارِ الْقُطْنِيِّ ، فَإِنْ كَانَ فِي السُّنَنِ أَطْلَقْتُ وَالْأُيُتُّهُ ، وَلِأَبِي نَعِيمٍ فِي الْحُلِيِّ ، وَلِلْبَيْهَقِيِّ ، فَإِنْ كَانَ فِي السُّنَنِ أَطْلَقْتُ وَالْأُيُتُّهُ ، وَلَهُ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ ، وَهَذِهِ فِيهَا الصَّحِيحُ وَالْحَسَنُ وَالضَّعِيفُ فَأُيُتُّهُ غَالِبًا ، وَكُلُّ مَا كَانَ فِي مَسْنَدِ أَحْمَدَ فَهُوَ مَقْبُولٌ فَإِنَّ الضَّعِيفَ الَّذِي فِيهِ يَقْرُبُ مِنَ الْحَسَنِ ، وَلِلْعَقِيلِيِّ فِي الضُّعَفَاءِ ، وَلِابْنِ عَدِيٍّ فِي الْكَامِلِ ، وَلِلْخَطِيبِ ، فَإِنْ كَانَ فِي تَارِيخِهِ أَطْلَقْتُ وَالْأُيُتُّهُ ، وَلِابْنِ عَسَاكِرَ ، وَكُلُّ مَا عَزَى لَهُوَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ ، وَلِلْحَكِيمِ التُّرْمِذِيِّ فِي تَوَادِرِ الْأُصُولِ ، أَوْ لِلْحَاكِمِ فِي تَارِيخِهِ ، أَوْ لِابْنِ الْجَارُودِ فِي تَارِيخِهِ أَوْ لِلدَّيْلَمِيِّ فِي مَسْنَدِ الْفَرْدَوْسِ فَهُوَ ضَعِيفٌ فَيَسْتَعْنِي بِالْعَزُوفِ إِلَيْهَا أَوْ إِلَى بَعْضِهَا عَنْ بَيَانِ ضَعْفِهِ ، وَإِذَا أَطْلَقْتُ الْعَزُوفَ إِلَى ابْنِ جَرِيرٍ فَهُوَ فِي تَهْذِيبِ الْأَثَارِ ، فَإِنْ كَانَ فِي تَفْسِيرِهِ أَوْ تَارِيخِهِ يَبَيِّنُهُ ، وَحَيْثُ أُطْلِقَ فِي هَذَا الْقِسْمِ أَبُو بَكْرٍ فَهُوَ الصَّدِّيقُ أَوْ عُمَرُ فَأَبْنُ الْخَطَّابِ (الخ).<sup>١</sup>





## بحث یازدهم

### در بیان سبقهای طریقه علیه نقشبندیه

هرگاه که از آیات قرآنی و ارشادات الهی - جل شأنه - معلوم گردید که ذکر خداوند متعال  $\Psi$  چه لسانی و قلبی باشد از اکبر طاعات و اتم عبادات و اجل ریاضات و اهم مواصلات و اقرب قربات خداوند متعال  $\Psi$  می باشد و از عبارات تفاسیر به وضاحت معلوم گردید حقیقت ذکر، فناء ذاکر است در مذکور  $\Psi$  و از احادیث نبوی  $\rho$  معلوم گردید که ذکر الهی فریضه دایمی است بر ذمه بنده که عذر تارک آن به استثنا مغلوب العقل پذیرفته نمی شود. لاجرم برای ادای آن فریضه الهی که بر ذمه بنده به طور دایمی است، ضرورت به تعلیم و تعلم می باشد که به غیر آن ممکن نمی باشد. پس برای حصول این مطلوب، چهار طریقه که عبارت است از حضرات نقشبندیه، قادریه، سهروردیه، چشتیه، - رضوان الله تعالی عنهم اجمعین - به طور مسلسل و مدون و معنعن و مدلل برای وصول الی الله  $\Psi$  از سرور کاینات و افضل مخلوقات محمد رسول الله  $\rho$  منقول شده است که امت مسلمه مرحومه مغفوره به آنها انقیاد و اخلاص تمام فرموده اند.

چون که در این ایام پر فتنه برسر جهانیان غلبه نفس و شیطان و محبت دنیا و جاه و ریاست به ایشان و مشکلات کنونی زمان هجوم آورده اند؛ حتی که به اکثر مردمان مسلمان فرصت به مطالعه کتب اهل الله و تعمق در فن اهل تصوف نمانده است که معلومات مواضع لطایف و مواضع اصول آنها و مبدء تعیین و تربیت آنها و مشارب و منشاء آنها و ترتیب جریان

ذکر بر لطایف وعروج آنها به طرف اصل ایشان که فوق عرش مجید است و  
فناى آنها در مذکور- جل شأنه - و کیفیت فناى وبقا و رجوع قهقري، برای  
خود معلوم نمایند. فلهمذا سطورى چند به الفاظ دل پسند برای سالکان راه  
یزدان - جل سلطانه - و مریدان طریقت وعاشقان حقیقت وراه روان معرفت  
وطالبان واصلت در طرق اربعه به طور نهایت و اختصار لله وفى الله ارقام  
نمودم تا که راه انوار علم و معرفت و شمع هدایت در اوطان پر ظلمات، برای  
سالکان مسالک یزدانى هویدا شود واز وساوس شیطانیه و آرزوهای نفسانیه  
اماره حیوانیه و خدایع هواییه مأمون شوند و فقیر پر تقصیر را به دعای خود  
ممنون سازند.

هرگاه که خالق لا یزال اراده تخلیق حضرت سیدنا آدم - صفی  
الله - و اولاد ایشان به محض لطف و کرم خود عنایت فرمود، در هیکل  
جسمانی مبارک او جواهر مجرده در مواضع معینه مودوع نمود که آن را به  
اصطلاح مشایخ عظام، لطایف می نامند .

بدان که انسان مرکب از ده لطایف است. پنج از آن از عالم امر  
است و پنج از آن از عالم خلق است، لطایف عالم امر به مجرد امر الهی که  
لفظ کن فیکون است پیدا شده اند و لطایف عالم خلق به تدریج با زمین  
و آسمان تخلیق شده اند . پنج لطایف عالم امر که محل ایشان فوق عرش  
مجید است: ۱- قلب ۲- روح ۳- سر ۴- خفی ۵- اخفاء  
و لطایف عالم خلق که محل ایشان از تحت عرش مجیدالی تحت  
الثری است:

۱- نفس ۲- خاک ۳- آتش ۴- آب ۵- هوا.

و اسباب وصال الهی و محل نزول انوار و تجلیات یزدانی، همین  
لطایف عشره است. انسان که تعلق مع الله می گیرد به ذریعه این لطایف

عشره می گیرد . انسان که حق تعالی - جل شأنه - پیدا کرد آموزج عالم علوی و سفلی در او مجتمع کردند از این سبب آن را عالم صغیر می گویند و زمین و آسمانها و غیره را کبیر می گویند. لطایف عالم امر پنجگانه و جواهر مجرده بیش قیمت که اصل ایشان فوق عرش مجید است، در هیکل جسمانی انسان مودوع کرده اند و مواضع خواص کثیر الحکمه برای ایشان تعیین کرده اند تا که تعلقات انسان با عالم قدس منقطع نشود و لطایف عالم امر که از عالم قدس و عالم نورانی به طرف عالم جسمانی و ظلمانی تشریف آوری کرده اند و به جا یهای نغزدر وجود انسان استقامت کرده اند، همان وطن مقدس خود را فراموش کردند. و به عوایق و علایق و مشکلات جسمانی گرفتار شدند و به شهوات و تلذذات و انعامات دنیوی مبتلا شدند و تابع این وطن ظلمانی و نفس اماره حیوانی شدند. و همان عشق و محبت و معرفت الهی که ایشان در عالم قدس و عالم نورانی داشتند؛ به سبب اطاعت نفس اماره حیوانی به شهوت و غفلت و جهالت مبدل گشتند. و تمامی لطایف عالم امر و عالم خلق، فرمان پروران نفس اماره ظالمه و جاهله نشدند. و نفس اماره که رئیس لطایف عالم خلق است، سلطنت جابران و حکومت ظالمان بر دولت وجود بشری انسانیه اختیار کردند و تخت شاهی خود را که قلب انسان است، به طور نیابت و وزارت به تصرف شیطان لعین داده است و هواهایی که در تمام دولت وجود بشری منتشر است برای لشکر حکومت، خود را منتخب کرده اند و دعوی الوهیت کرده اند و آیه کریمه [فَقَالَ أَتَارَبُّكُمُ الْأَعْلَى] نشان حال او خواهد بود و در بحر جهالت از ذات اقدس خداوند در رب العزت بی خبر مانده

اند. [وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي] <sup>۲</sup> اشاره به همین نواهد بود. اگر بر همین حالت باقی ماندند در آخرت به همراه عزازیل و باقی کفار در دوزخ ابدی ولعنت سرمدی گرفتار خواهد شدند- نعوذ بالله من ذالک - و اگر رب العزت فضل و عنایت خود را بر سر این بنده خود ارزانی فرماید، پس این بنده را تابع مرید یک ولی کامل و مربی واصل می گرداند و آن پیر کامل و ولی واصل، این مرید و مخلص خود را ذکر اسم ذات و لطایف مذکوره تلقین می کند و امر به رابطه شریفه خود برای این مرید مخلص عنایت می فرماید. پس به انوار ذکر الهی و برکات رابطه شریفه شیخ مربی و توجه نافع دایمی دوست یزدانی و تقلید مرید صادق متقی مر پیر راهنمای حقانی این نفس اماره و لواحه و راضیه و عبودیه می گردد<sup>۱</sup> اخلاق مذمومه کثیره که در لطایف و باطن این مرید می بود تمام به ذریعه کسب و سلوک و ذکر و رابطه و اقتدا به اخلاق محموده بدل می شود و به مقتضاء<sup>۲</sup> پس این مرید مخلص در زمره ذاکران و صالحان و اولیای کرام - علیهم الرضوان - داخل می شود و این سالک صادق به همراه مشایخ عظام - رحمت الله علیهم - سلسله الشریفه خود در جنت مأوای فردوس به فضل یزدانی به روز قیامت داخل خواهد شد و در این دنیا به سعادت فنا و بقا بالله و رجوع قهقری برای دعوت خلق به خالق سبحانه و تعالی مستعد خواهد شد و برای ترتیب

۲- سوره قصص آیه ۳۸ «و گفت فرعون ای جماعت ندانسته ام برای شما هیچ خدایی غیر خودم.»

۱- مسیره السائرین از صفحه ۴ الی ۵ طریقه الراشدین

۲- حدیث باب المرء مع من احب کتاب الذکر والدعاء، جلد ۲ ص ۳۳۲ مسلم  
المرء مع من احب مشکوة ص ۴۳۷ حدیث شریفه انت مع من احببت مسلم ص ۳۳۱ - ج ۲  
باب المرء مع من احب کتاب الذکر والدعاء الترمذی ص ۶۲

و تعلیم این مرام به اطمینان حواله کتابهای معتمد ه و آیات الله واحادیث نبوی این مسوده حضور پر نور شایقان تقدیم می شود و بالله التوفیق .

## فصل اول

### در بیان لطایف عالم امر اولین لطیفه از لطایف عالم امر

**سبق اول :** لطیفه قلب است زیر پستان چپ به فاصله دو انگشت بالای قلب صنوبری یعنی دل به افغانی (ازره) و در دل صفات مذمومه بسیار است به مثل حقد (کینه در دل داشتن) و حسد و بغض و نفاق و قسوه (سیاه شدن دل) چنانچه حق تعالی  $\Psi$  بعضی از این امراض ما را خبر داده و آیات بسیار بر اثبات این صفات دلالت می کند از ترس طولانی شدن اکتفا بر این آیه شریفه کردیم [ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ]<sup>۱</sup> «سپس دلهای شما بعد از آن سخت شد پس آنها مانند سنگ بلکه سخت تر از آن هستند.» مرید مخلص ذکر اسم ذات به شرط تلقین پیر کامل و رابطه شیخ واصل بر این لطیفه قلب جاری کند تا که ذکر برای او عادت راسخه گردد ، به مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است. علامت جریان ذکر بر لطیفه قلب این است که پس از خواب که رجوع به دل خود کند، دلش ذاکر می باشد و یا ذکر هو از دل خود می شنود و غیره علامت هم دارد از ترس طولانی شدن ذکر نکردیم . پس به نظر شفقت پیر مهربان و رابطه مرشد مقتدا که تلقین ذکر داده و جهد بلیغ سالک متقی، این اخلاق قبیحه و صفات مذمومه را به محمودیه بدل می کند مثل معرفت الهی و محبت یزدانی و صبر بر بلا و مصایب و تواضع و حلم غیره

۱ - سوره بقره آیه ۷۴

از اینها ودل جای نظر رب العزت می گردد. چنانچه حق تعالی - جل شأنه - فرموده اند آیه کریمه [ اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ]<sup>۲</sup> «آگاه شوید به یاد خدا دلها آرام می گیرند». ودل را تصفیه حاصل می شود؛ پس از تصفیه، قلب منور می شود ونورش زرد است . بعد از آن لطیفه قلب روی به طرف اصل خود می کند و عروج از جسم ظلمانی به عالم نورانی می کند که فوق عرش مجید است تا که به اصل خود باز می گردد. و از اصل به اصل حتی که به عین ثابته که برزخ ما بین ممکنات و موجوبات است، وصل می شود؛ وبه واسطه عین ثابته به مبتداء تعیین و تربیه خود را که صفات فعلیه ودر ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است واصل می شود ودر مربی خود که صفت تکوین است، فنا می شود . پس از فنا تمام صفات فعلیه این سالک ،متخلق با اخلاق آدم صفی الله می شود چون که مبدأ تعیین و تربیه سیدنا آدم صفی الله صفات فعلیه، خصوصاً صفت تکوین است بالاصاله و بالتبعیت مبدأ تعیین این سالک که از راه لطیفه قلب واصل شده باشد می گردد.

لهذا مشایخ عظام - قدسنا الله باسرارهم - می گوید که لطیفه قلب زیر قدم آدم صفی الله است واین سالک آدمی المشرب است. ونبوت او علی حده فوقیت دارد بر ولایت؛ وانوار و تجلیات صفات فعلیه بر او جاری می شود در این مقام از نظر سالک افعال خود و افعال تمامی مخلوقات مخفی و پوشیده می شود و بجز از فعل فاعل حقیقی - جل شأنه - دیگر هیچ چیزی در نظراو نمی آید و این حالت به طور کمال در مراقبه فنای قلب حاصل می شود.

**سبق دوم: لطیفه روح است.** کَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ شَأْنُهُ: [وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] <sup>۱</sup> «و از تو در مورد روح سؤال می کنند ، بگو روح از فرمان پروردگار من است.»

مجلس زیر پستان راست به فاصله دو انگشت بالای (کبد) جگر به افغانی (سینه) و در این لطیفه روح هم صفات مذمومه است مثل سوداء و صفراء و آن اوصاف مذمومه که از سوداء و صفراء هر گاهی که سالک مخلص ذکر اسم ذات بر او جاری کند پیدا می شود. با رابطه پیر کامل و مربی واصل خود تا که ذکر، عادت راسخه او گردد مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است. پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بسط و سرور نزول رحمت الهی و حصول محبت یزدانی و غیرها. پس از تصفیه، لطیفه روح منور می شود و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه او است و نورش سرخ است. پس لطیفه روح متوجه به طرف اصل خود می شود و عروج از ورطه ظلمات به ساحت نورانیات می کند تا به اصل خود که فوق عرش مجید است، وصل می شود. و از اصل به اصل تا که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدا تعین خود که صفات ذاتیه خصوصاً صفت علم است، وصل می شود. قیاس بر لطیفه قلب است از وصال در مربی خود که صفت علم است فنا می گردد پس از فنای تمام، تمام صفات ذاتیه مربی او گردد بدون تفاوت در میان ایشان و این سالک متخلق به اخلاق سیدنا ابراهیم (امی) شود چون که مبدا تعین و تربیت سیدنا نوح و سیدنا ابراهیم - علیهما السلام - صفات ثبوتیه،

خصوصاً صفت علم است بالاصاله والاستقلال والتبعیت واقتدای مبدأ تعین و تربیت این سالک که از راه لطیفه روح وصل شده است می گردد.

لهذا مشایخ عظام - قَدَسَتْهُمُ اللَّهُ بِأَسْرَارِهِمْ - می فرمایند که لطیفه روح زیر قدم سیدنا نوح و سیدنا ابراهیم - عَلَیْهِمَا السَّلَامُ - و این سالک ابراهیمی المشرب است و نبوت او علی حده فوقیت دارد. و انوار و تجلیات صفات ثبوتیه بر لطیفه روح او جاری می شود و در این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که جمیع صفات خود را و صفات تمام مخلوقات و ممکنات از ایشان مسلوب شده و قطع شده و به حق تعالی - جَلَّ شَأْنُهُ - که وَحْدَهُ لَاشْرِيكَ است منسوب شده اند و این حالت به طور کمال در مراقبه فنای لطیفه روح حاصل می شود. و این لطیفه روح زیر قدم دو نبی - عَلَیْهِمَا السَّلَامُ - است بدون باقی لطایف زیرا که روح را دو حالت است گاهی منطبقه در بدن خصوصاً جگر بوده باشد و گاهی مجرده مشرقه از بدن جدا باشد. از این سبب گاهی زیر قدم دیگری از انبیا - عَلَیْهِمَا السَّلَامُ - است.

**سبق سوم :** لطیفه سراسر است. كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ

وَأَخْفَى] <sup>۱</sup> «پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را.»

محلش فوق پستان چپ به فاصله دوانگشت مایل وسط سینه بالای طحال (سپرز) به افغانی (توری) در این لطیفه هم صفات مذمومه هست مثل خنده کردن به مال دنیا، خوشحالی کردن و غرور و غیره. هر گاهی که سالک صادق ذکر اسم ذات به حضور کامل و به رابطه شیخ واصل بر این لطیفه سر جاری کند تا که ذکر، عادت مستمره او گردد. پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل بکا (گریه کردن) از خوف عقاب

۱ - سوره طه آیه ۷



قیامت و تواضع (عاجزی کردن) و ندامت و پشیمانی کردن بر تقصیر عبادات تا که لطیفه سر محل مشاهده رب العزت می گردد. و سر باریک تر است از روح و روح از قلب اشرف و بهتر است.

پس از تصفیه لطیفه سر منور می شود و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سفید است. پس لطیفه سر متوجه به اصل خود که فوق عرش است می گردد تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل خود به اصل اصل حتی که به عین ثابت و به ذریعه عین ثابت به مبدأ تعین خود که صفات شیونات ذاتیه، خصوصاً صفت کلیم است، وصل می شود، چنانچه در بحث لطیفه قلب مذکور شده است.

پس از وصال در مربی خود که صفت کلیم است فنا می گردد. پس از فنا تمام صفات شیونات ذاتیه مربی او می گردد بدون تفاوت در میان ایشان و این سالک متخلق به اخلاق سیدنا موسی کلیم الله می شود چونکه مبدأ تعین و تربیت سیدنا موسی کلیم الله شیونات ذاتیه خصوصاً صفت کلیم است. بالاصاله و به تبعیت و اقتداء مبدأ تعین و تربیت این سالک که از راه لطیفه سر وصل شده باشد می گردد. لهذا مشایخ عظام - قَدَسَنا اللهُ بِأَسْرَارِهِمْ - می فرمایند که لطیفه سر زیر قدم موسی کلیم الله است و این سالک، موسوی المشرب است. و نبوت او علی حده است فوقیت دارد. و انوار و تجلیات صفات شیونات ذاتیه بر او جاری می شود و در این مقام، سالک به مکاشفه می بیند که وجود او در ذات اقدس متعال - جل شأنه - مضمحل و کوفته شده مختلط شده و محو شده است.

**سبق چهارم : لطیفه خفی است.** کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ

وَمَا يَخْفَى ]<sup>۱</sup> «هر آینه خدا می داند آشکار را و آنچه که پنهان است.» محل آن فوق پستان راست دو انگشت مایل به وسط سینه و به نزد بعضی مشایخ عظام - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - لطیفه سر، برابر پستان چپ و خفی، برابر پستان راست است. بالای مراره تلخی (به افغانی تریخی) و در این لطیفه هم صفات مذمومه است مثل:

### ۱- غضب      ۲- قهر      ۳- غلظت

و غیره هر گاه که سالک صادق، به ارشاد پیر مقتدا و رابطه شیخ راهنما ذکر اسم ذات جاری کند ذکر برایش عادت دایمی گردد، مثل سمع و بصر که عادت گوش و چشم است. پس این اخلاق مذمومه به محموده بدل می شود مثل حزن و غم بر عدم اجرای وظایف بندگی و بکاء (گریه کردن) بر معاصی سابقه و خوف از عذاب الهی و غیر ذلک. پس از تصفیه لطیفه خفی منور می گردد و نورش در عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سیاه است. پس این لطیفه از هیکل جسمانی و وطن ظلمانی به طرف اصل خود که فوق عرش مجید است، عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل به اصل اصل حتی که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین که صفات سلبیه است وصل می شود به مانند لطیفه قلب.

پس از وصال در مربی خود که صفات سلبیه است فنا می گردد و این سالک متخلق به اخلاق سیدنا عیسی روح الله است. چونکه مبدأ تعین و تربیت سیدنا عیسی ۷ صفات سلبیه است به طور اصاله و به تبعیت و اقتدا

۱ - سوره اعلی آیه ۷

مری این سالک که از راه لطیفه خفی وصل شده باشد می گردد ، لهذا مشایخ عظام - قَدْ سَنَا اللَّهُ بِأَسْرَارِهِمْ - می فرمایند که لطیفه خفی زیر قدم عیسی ۱۰ است و این سالک عیسوی المشرب است . و انوار تجلیات تامی صفات سلبیه بر لطیفه خفی او جاری می شود. در این مقام سالک به مکاشفه می بیند تفرید و توحید وحده لاشریک از جمیع مظاهر و تجرید بی نیاز تقدس شأنه از جمیع عوالم و این حالت به طور کامل در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل می شود .

**سبق پنجم:** لطیفه اخفی است. کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ

السِّرَّوَأَخْفَى ]<sup>۱</sup>

پس وی می داند سخن پنهان را و پنهان تر را . محلش در وسط سینه فوق سر و خفی است بالای کلیتین هر دو گرده به افغانی (گردکان) در این لطیفه هم صفات مذمومه است ، مثل حرص ، شجاعت ، جرأت ، شهوت و غیره هر گاه که سالک مخلص که ذکر اسم ذات بر این لطیفه خود جاری کند با رابطه پیر مقتدا تا که ذکر الهی برایش عادت گردد.

پس این اوصاف مذمومه به ضد اینها بدل می شود . پس از تصفیه لطیفه اخفی منور می شود و نورش در دو عالم مثال به مکاشفه معلوم می شود و ظهور نور او علامت تصفیه اوست و نورش سخت سیاه تر از نور خفی و بعضی می گویند که نورش اخضر (سبز) است ، پس لطیفه اخفی از جسم کثیف ظلمانی به طرف عالم نورا نی که اصل او است و فوق عرش مجید است عروج می کند تا که به اصل خود وصل می شود و از اصل خود به اصل اصل تا که به عین ثابته و به ذریعه عین ثابته به مبدأ تعین خود که

شأن جامع است، واصل می شود مانند لطیفه قلب. پس از وصال در مربی خود که شأن جامع است فنا می گردد و رب الارباب - جَلَّ شَأْنُهُ - مربی او گردد و این سالک سعید متخلق به اخلاق سیدنا و شفیعنا p می شود و این سالک خوش نصیب بالا و بسیار فوق است از سالکان سابقه و انوار و تجلیات ذات بخت معرات از شیون و اعتبارات و شأن جامع و شأن علم بر او جاری می شود و کمال این مقام در مراقبه فنا لطیفه اخفی حاصل می شود.

چون که مبداء تعین و تربیت سیدنا و شفیعنا و طبیبنا و نبینا p شأن علم است بالا صاله و استقلال و به طور تبعیت و اقتدا مبداء تعین و تربیت این سالک که از راه لطیفه اخفی وصل شده باشد می گردد، لهذا مشایخ عظام - قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِأَسْرَارِهِمْ - می فرمایند که لطیفه اخفی زیر قدم نبینا p است و این سالک محمدی المشرب است و نبوت او علی حده فوقیت دارد در ولایت و اختلاف مشارب و تعدد مسالک از برای تیسیر است بر عباد از جهت اختلاف استعدادات ایشان و این رحمت بی پایان پروردگار است آیه کریمه [ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ]<sup>۱</sup> برای هر گروهی از شما شریعتی و راهی مقرر ساخته ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد و لیکن خواست که شما را بیازماید در آنچه به شما داده است پس به سوی نیکو کاری بشتابید.

رمزی از این خواهد بود باید دانست که برای وصول به مقصود هر یکی از این طرق خمس که لطایف است وافی و کافی است اگر چه در فضل و

شرف و تفاوت درجات متفاوتند. آیه کریمه [ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ]<sup>۲</sup> «این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم یعنی پیغمبرها از ایشان کسانی هست که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی دیگر را بلند کرد.» قیاس بر این خواهد شد. هر چند به لا مکانیت قریب تر در شرف بالا تر کسانی که دو مراتب یافته اند.

از اصحاب یک امتیاز دارند و همچنان اصحاب سه از اصحاب دو و اصحاب چهار از اصحاب سه و اصحاب پنج از اصحاب چهار و تعیین مراتب و تخصیص مشارب امر موهوبی است کسب را در آن اختیار نیست. الا به قشر شدید و کشش زاهد و جذب صحیح از پیر کامل و مربی و اصل.

✓ **مصراع:** این کار دولت است کنون تا که را رسد

این طرق و مراتب خمس به منزلت ابواب ثمانیه بهشت برینند که هر باب برای دخول به حضور رضا و اوج قبول، کافی و وافی است. هر باب مخصوص هر گروهی باشد و کسانی باشند که استحقاق دو باب داشته باشند و کسانی از این بیش تا آنکه کسانی باشند که از ابواب ثمانیه برای ایشان صدایی خوش آمدید و کلمات ترحیب اهلا و سهلا و مرحبا بلند خواهد شد. و معلوم باد که حضرات مشایخ عظام - قَدَسَا اللَّهُ تَعَالَى بِأَسْرَارِهِمْ وَ أَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ - ولایت لطایف خمس را به حضرات انبیای اولوالعزم - عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - منسوب می فرمایند. معنیش آن است قریبی که سالک را در این لطایف خمس حاصل می شود آن تابع و به منزله ظل آن قرب است که انبیا - عَلَیْهِمُ السَّلَام - را در مقام ولایت حاصل شده است. مقام نبوت آن

سروران را شأن دیگر است که درازای آن علوم و معارف، ولایت هیچ مناسبت ندارد. و حق تعالی - جل مجده - راغنای ذاتی مسلم است او تعالی و تقدس به عالم و عالمیان هیچ مناسبت ندارد. هر چه به ظهور رسیده کر شمه تجلیات اسما و صفات آن بی نیاز است که به واسطه آن هر آن و هر جاتازه فتوحات و فیوضات به تمام کاینات می رسد. چون عالم به تمامی از اول تا آخر مظهر اسماء و صفات واجبی است.

لهذا هر فرد از افراد انسان لا محاله مظهر صفتی است از صفات غیر متناهیة او - تعالی و تقدس - و هر صفت به رنگ گلی است که جزئیات کثیره غیر متناهیة دارد. زیرا هر صفت را تجلیات بی شمار است و هر تجلی را ظلال بی اندازه و هر ظل را نقاط بی حد و بی پایان تعلق و ارتباط حضرات انبیا - علیهم السلام - به کلیات است و تربیت ایشان به آنها شده و تعلق و ارتباط سایر ناس به ظلال است که به منزله جزئیات می باشند و تربیت ایشان از آن جزئیات شده است.

### فصل دوم

**در بیان لطایف عالم خلق است اول از لطایف عالم خلق نفس است.**

**سبق ششم:** از سبقات طریقه نقشبندیة مجددیه لطیفه نفس است که رئیس لطایف عالم خلق است محلش در وسط پیشانی است به دلیل قوله ۵: **إِنَّهُ قَالَ آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤُوسِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ وَالرَّئَاسَةِ.** بی گمان وی فرمود: آخرین چیزی که از سر صدیقین بیرون می رود دوست داشتن جاه و ریاست است. چون که محبت جاه و ریاست صفت لازمه نفس است و او در پیشانی است، معلوم می شود که نفس هم در پیشانی است و بعضی مشایخ عظام می گویند:

که جای نفس زیر ناف است بِدَلِيلِ قَوْلِهِ ۛ: اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ چنان چه بعضی خلفای شیخ بنوری - قدس سره - همین اختیار کرده است. و این لطیفه نفس، جسم لطیف است مثل لطایف هوا در اجزای بدن و یا روغن در مغز جوز به مثل لطایف عالم امر. و در این لطیفه نفس اخلاق مذمومه بسیار است بلکه جای تمامی اخلاق مذمومه و منشأ تمامی افعال قبیحه و آمر تمامی اعمال ممنوعه و مبدأ تمامی شر و فساد، همین نفس است و طبیعت او خلاف تمامی احکام شریعت است و قانون سلطنت او مخالف تمامی دین مبین است و او در سکر شراب کفر و دعوت الوهیت مخمور شده است و بر لطایف عالم امر و عالم خلق اجرای احکام سلطنت خود می کند و شر و فساد او اشد است از شر و فساد شیطان لعین قبل از تزکیه او. چنانچه حق تعالی - جل شأنه - آیه های بسیار درباره نفس عنایت فرموده مثل که می فرماید در حکایت فرعون آیت کریمه [ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ]<sup>۱</sup> و ایضا [ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ]<sup>۲</sup> و در حکایت یوسف علیه السلام می فرماید [ وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَارِحِمَ رَبِّي ]<sup>۳</sup> و من نفس خویش را به پاکی صفت نمی کنم هر آینه نفس امر کننده به بدی است مگر آن وقت که پروردگار من رحم کند [ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ]<sup>۴</sup> هر آینه رستگار شد هر که نفس را پاک ساخت و هر آینه

۱ - سوره قصص آیه ۳۸ «ندانستم برای هیچ خدایی غیر من»

۲ - سوره نازعات آیه ۲۴ «پس گفت من پروردگار بزرگوارتر شما ام»

۳ - سوره یوسف آیه ۵۳

سوره شمس آیه ۹ و ۱۰ □۴

زیان کارشد هر که آن را به اسفل سافلین برد» [فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى] <sup>۵</sup>  
 پس هر آینه جنت جای او است. وایضاً [وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ] <sup>۶</sup> و  
 باید هر شخصی تأمل کند که چه چیز برای خود پیش فرستاده است. «  
 وایضاً [قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا] <sup>۷</sup> خود و اهل خانه خود را از آتش نگه  
 دارید. و غیر از اینها بسیار است لطیفه نفس پیش از تزکیه محل تکبر  
 و غضب و انانیت و غلظه (سختی کردن) و حسد و حقد (نفاقی در دل داشتن) و  
 طول امل و باقی اخلاق مذمومه است هر گاه که سالک، ذکر الهی در لطیفه  
 نفس، که در ما بین پیشانی است، جاری کند به توجه پیر کامل مکمل  
 و رابطه شیخ مربی و اصل نفس مخموره و مکسوره و خبیثه به انوار الهی مزکی  
 می شود این تزکیه نفس بدون توجه و رابطه پیر کامل مکمل، غیر ممکن  
 است الا ما شا الله. هر گاه که ذکر الهی بر لطیفه نفس، سالک را عادت  
 مستمره شود پس لطیفه نفس را منور و مزکی می شود و نور او خاکستری  
 رنگ است. و بعضی می گویند که سبز است (ازرق) پس از تزکیه نفس  
 لطیفه ربانیه و گوهر بیضاء می شود و محل مشاهده اعیان ثابته می شود  
 پس این نفس را استهلاک کامله و اضمحلال تامه حاصل می شود تا که به  
 فنا و بقا مستعد می شود و این نفس اول کمر بسته به عداوت خداوند - جل  
 شانه - و حزب الله ایستاده است و آخر راضیه و مرضیه می شود و خیر  
 الاخیار می گردد و خیر او زیاد است از خیر اهل تقدیس و تسبیح. بعد از آن  
 لطیفه نفس روی به اصل خود می کند و اصل او اصل لطیفه قلب است. باز از

---

۵ - سوره نازعات آیه ۴۱

۶ - سوره حشر آیه ۱۸

۷ - سوره تحریم آیه ۶



اصل خود به اصل اصل می رود تا که به عین ثابت و وصل می شود. پس به واسطه عین ثابت به مبداء تعین خود که صفات فعلیه است و در ما بین صفات فعلیه صفت تکوین است وصل می شود. باز فنا در صفات فعلیه می شود. سالکی را که از این راه وصل باشد، آن را آدمی المشرب می گویند. معلوم بوده باشد که نفس را هفت صفت است : صفت اول او اماره است که امر به بدی و امور شیطانی می کند و او عاشق بر دنیا است و در طلب وصال معشوقه خود تمامی اوقات مصروف است و او مأوای شر و منبع اخلاق مذمومه و افعال سیئه است.

كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ شَأْنُهُ: [إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ] 'هر آینه نفس امر کننده به بدی است علامت او این است که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند خوک یا بوزینه یا سگ یا فیل یا کژدم یا مار یا موش یا کیک یا شپش یا خر یا چیزی از جمادات مثل شراب یا تریاق یا چرس یا آب نجس یا آب ایستاده یا تیره آب می بیند اینها دلالت می کند که نفس اول اماره است زیرا که در خوک، صفت حرمت و در بوزینه، صفت سخن چینی است و در سگ، صفت غضب است و در فیل، صفت عجب و در مار، صفت نفاق است و در کژدم، صفت عذاب است و باقی چیزها بر این قیاس شود و از ترس طولانی شدن ارقام نکردم.

صفت دوم لواحه است که به نور قلب منور شده باشد و از غفلت دایمی به ذکر الهی بیدار شده باشد و شروع به صلاح حال خود کرده باشد و اگر به حکم جبلت و جهالت سابقه خود گناه مرتکب شود زودتر به نور تنبه الهی متنبه می شود و تائب و نادم و پشیمان بر فعل بد خود و به خیر

و عبادت مساعدت می کند . و حق تعالی - جل شأنه - فرموده: [وَلَا أُقْسِمُ  
بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ] <sup>۱</sup> «و قسم می خورم به نفس ملامت کننده.»

و علامت او این است که سالک در خواب یا مکاشفه گوسفند یا گاو  
یا شتر یا ماهی یا کبوتر یا بط آبی یا ماکیان یا خروس می بیند و یا چیزی از  
جمادات مثل خرما و باقی اثمار و میوه جات و طعام پخته شده و یا جامه  
های دوخته شده و یا اسب بی زین و یا شمع بی روشنایی یا جای نان پختن  
و یا دکان و یا عمارات و مانند اینها می بیند. دیدن این چیزها علامت نفس  
لوامه است. زیرا که در گوسفند، صفت حلال است و در گاو، صفت نفع  
مسلمان است و در شتر، برداشتن ازار است که تحمل و صبر کامل دارد و در  
ماهی، صفت اکتساب حلال است و در بط آبی، صفت حلال است و غسل و  
خرما دلالت می کند بر اخلاق پسندیده و طعامهای پخته شده دلالت بر  
آرزوی نفس خود می کند و دیدن میوه ها بر صلاحیت و رهنانیدن نفس از  
کلام کدورات دلالت می کند و تعمیرات و خانه ها و غیره از این جمله مساکن  
دلالت بر آرامی و سکون نفس می کند - والله اعلم و علمه اتم -

**صفت سوم** نفس ملهمه و او آن است که سالک از وسوسه شیطان  
و حدیث نفس خلاص و الهامات ملائکه بر او غالب شده باشد و به تجلیات  
ظلال اسماء و صفات متصف شده باشد و در این حالت اگر چه بدن و جسم  
کثیف ، فانی شود مگر نفس بر انانیت خود باقی است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَنَفْسٍ  
وَمَا سَوَّاهَا فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا] <sup>۱</sup> «و قسم به نفس آدمی و به ذاتی که  
درست اندام کرد او را پس الهام کرد نفس را گناهان او را و تقوی و

۱ - سوره قیامه آیه ۲

۱ - سوره شمس آیه ۷ و ۸

پرهیزگاری او را. «و علامت او اینست که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند انسان ناقص مثل زنان و کافران و ملحدان و یا فاسق و بی دین و ریش بریده و لنگ و کوسه و کر و گنگ و بندگان جاسوس و مست که کشتی گرفتند گردنده گرد شهر و یا کج چشم و غیره زیرا که زنان دلالت بر نقصان عقل می کنند و کافران بر نقصان دین و بی دین و ریش تراشیدن بر نقصان، در شرع اوست و لنگ، علامت بر دعوت خلق است به حق و خود او عمل به نصیحت خود نمی کند و کوسه آن که بجا نیارد او امر خداوند متعال - جل شأنه - را و نابینا و کور دلالت بر آن که پوشیده می کند گواهی و جاسوسی تارک سنت است. مست و سوخته شده صاحب عشق مجاز است و دلال آنکه منع نکند نظر خود از زنا و محرمات و قصاص سیاه دل است و باقی غیر مذکور اشیاء لطفا بر اشیاء مفصله قیاس شود.

**صفت چهارم** نفس مطمئنه و او آنست که به نور قلب منور شده باشد و از صفات ذمیمه خلاص شده باشد و به صفات حمیده موصوف شده باشد و به وجه کلی به دل متوجه بوده باشد و دل را به جانب عالم قدس متوجه کرده باشد و به عبادات و طاعات مواظبت کرده باشد و از اضطرابات، مطمئنه شده باشد. فنا برای او حاصل شده باشد و به تجلیات صفات ثبوتیه و باقی تجلیات متصف شده باشد حتی که خداوند متعال - جل شأنه - به او خطاب فرموده باشد.

بَقَوْلِهِ تَعَالَى: [ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ]<sup>۱</sup> «ای نفس آرام گیرنده به سوی پروردگار خویش باز گرد در حالیکه تو خشنود شده و از تو نیز خشنود گشته پس در

زمره بندگان خاص من درآی و به بهشت من داخل شو.» نفس به کسب ولایت کبری مطمئن می گردد و علامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند قرآن شریف و خواندن او و انبیاء - علیهم السلام - و سلطانان و عالمان و مشایخ وقاضیان و کعبه شریفه و مدینه منوره یا بیت المقدس یا مسجد جامع یا مساجد یا مدرسه ها یا جای مسکن صالحان یا کتابها و یا آلات محاربه مثل تیر و کمان و شمشیر و خنجر است . و دیدن انبیا - علیهم السلام - قوت اسلام و ایمان است و دیدن پادشاهان، صرف کردن وجود خود است در ریاضت و عبادت خداوند متعال - جل شأنه - و دیدن مشایخ عظام و اعمال صالحه کردن، اشاره به راهنمایی نفس خود است و دیدن قاضیان، فرمانبرداری امر خداوند متعال است و بیت الله و مدینه منوره و بیت المقدس، دلالت بر صفای و پاکی دل از غش و وسواس می کند و جوامع و مساجد و بیرق ها (پرچم) و آلات جنگ و محاربه اشاره به وسوسه های شیطانی است. در این مقام عالی برای سالک، مجاهده نفس و محاربه شیطان روی به آسانی می کند و فتوحات ساری و غنائم لا متناهی در هر آن برایش عطا و مهیا می شود.

**صفت پنجم** نفس راضیه است و او آن است که انانیت او گم و ختم شده باشد و به فنای حقیقی و به تجلیات شیونات ذاتیه متصف بوده باشد و نفس به کسب ولایت علیا در حالت فنا راضیه می شود و علامت او این است که سالک در مکاشفه یا در خواب می بیند ملائک و غلمان و حور براق و زیورهای گوناگون و آفتاب و مهتاب، زیرا که دیدن ملائک و غلمان و حور و براق و زیور با این دلالت بر کمال عقل و تمام عقل قرب رب العزت می کند و دیدن آفتاب و مهتاب دلالت بر معارف الهی می کند.

**صفت ششم** نفس مرضیه است و او آن است که ردای بقای حقیقی به جان خود پوشیده باشد یعنی به بقاء بالله مستعد شده باشد و زیورهای اعتبارات الذاتیه، در وجود خود داشته باشد و به هر دو بال خود سیر طیران در اسمای صفات مع ملاحظه ذات بحت که مسمی به شیونات و اعتبارات است، سیر کرده باشد. حتی که به ذات بحت معرات الشیونات و اعتبارات رسیده باشد و کسب ولایت علیا به انصرام طی کرده باشد ( هَیئًا لِارَبِّ ابِ التَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ) نعمتهای آن بر صاحبان نعمت گوار باد. و علامت او این است که سالک در خواب یا در مکاشفه می بیند آسمان هفتگانه و مهتاب و ستارگان و رعد و برق و درخشنده شمع و مشعله و قندیلها که روشن باشد. زیرا که دیدن هفت آسمان، اشاره است که نظر سالک به خداوند متعال است و ستاره به نور نفس او دلالت می کند و دیدن آتش به فناء نفس است و رعد اشاره به آگاهیدن و واقف نمودن بر چیزهای آینده است و آفتاب و مهتاب و نور چراغ به روشنائی دل است. مرید کامل و صادق رجوع به پیر کامل خود می کند که او را به صفت هفتم وصل کند.

**صفت هفتم** نفس عبودیه و او آن است که آلت انصراف باشد از تعبد جمیع کمالات و تجلیات و افعال و اسماء و صفات و شیونات و اعتبارات و متوجه بود به ذات صرف مطلق که مجرد باشد از اسماء و صفات و این نفس مزین و متجلی به زیور عبودیت و بندگی خدا و نند رب العزت – جل شانہ – بوده باشد و حصول این مقام بیش قیمت به کسب کردن دایره کمالات نبوت و دایره کمالات رسالت اولوالعزم و باقی دوایر طریقه نقشبندیه مجددیة معصومیة تا که به دایره لاتعین و قیومیت و سیف القاطع منوط است می رسد و علامت او این است که سالک در خواب یا مکاشفه حقانی می بیند باران و برف و ژاله (تگرگ) و جوی و چشمه و چاه دریای زیرا که باران

دلالت بر رحمت الهی می کند و برف بر زیادت آن و ژاله بر زیادترو پیشتر زدن دلالت می کند و دریاها و چشمه ها و غیره دلالت بر تکمیل مراتب اخلاص می کند به واسطه معرفت الهی و باید دانست که هر کس که مرید صادق پیر کامل مکمل باشد و این مرید مخلص رابطه شریفه او همیشه می کند. روح و دل مرید مخلص وصل شیخ مقتدا می شود و پس پیر کامل و مرشد واصل ، ارواح و قلوب مریدان و مخلصان را به طرف خود جذب می کند و بر مقامات عالیّه که در عالم امر است یا در عالم خلق است ایشان را برای تعلیم و راهنمایی می گردانند. به این سبب مرید مبتدی در خواب یا در مکاشفه وجدانی یا در حالت محویت علامات صفت نفس راضیه و مرضیه و غیره می بیند و یا می بیند که در عالم قدس طیران می کند یا مقام خود همراه مقامات مشایخ عظام می بیند و در حقیقت نفس او اماره است و باطن او پلید است. خیال باطله نکند که به منزل مقصود برسیدم و من صاحب این مقام شدم و باید که به دیدن این چیزها به رابطه پیر مقتدا و به صحبت ظاهری و خدمت بدنی مرشد راهنما از حالت سابقه اضافه تر کوشش کند که کمال او و حقیقت طریقه او و صحت مسلک او برای او به مشاهده معلوم شد.

**سبق هفتم :** ذکر سلطان است که بر تمام بدن و از سر تا پای ذکر الهی جاری می کند و او برای تصفیه چهار لطایف عالم خلق که خاک و آب و هوا و آتش که به عناصر اربعه مشهور هستند، مقرر کرده اند و هر یکی از اینها خاصیت علی حده دارد زیرا که خاک خنک و خشک است و ثقیل بالذات است که میلان او به طرف اسفل است . و آب خنک و تر است و ثقیل بالاضافه است . و هوا گرم و رطب است و خفیف بالاضافه است . و آتش گرم و خشک است و خفیف بالذات است . و در هر یکی از عناصر اربعه، اخلاق مذمومه است و در عنصر اول خاک ، کثافت و کدورت و ظلمت و جهالت و ثقل است و قساوت و غیر از اینها است، هر گاه که سالک ذکر اسم ذات ، بر لطیفه قلبی

خود جاری کند تا که موی و استخوان تمامی اعضای بدن او ذکر الهی می کنند حتی که عادت مستمره او گردد پس تزکیه عناصر اربعه و خصوصاً عنصر ترابی او می شود و این اوصاف مذمومه او به محموده بدل می شود مثل لطافت بارکی و صفایی و باقی اوصاف بر این قیاس است و علامت صفایی عنصر خاک، این است که در خواب و مکاشفه می بیند که در بیابانها و دشتهای سفر و در خرابه ها سیاحت و گذر می کند . و در عنصر آب رغبت به اختلاط مردمان و امتزاج همراه آدمیان و مردمان و قبول کردن تأثیر مردمان که به او صحبت اختلاط دارد و تلون (رنگ گرفتن) از مردمان و فراموشی ذکر رحمان و آخرت و میل کردن به خواب و غفلت هرگاه که سالک ذکر الهی بر لطیفه قالبی جاری کند تا که ذکر، عادت راسخه او گردد پس این اخلاق مذمومه او به محموده بدل میشود. به مثل عدم قبول تأثیر و تلون و غیر ذلک.

و علامت عبور بر عنصر آبی آن است که سالک در خواب و یا مکاشفه می بیند جویها و دریاها و حوضها و سبزیجات و عنصر سوم در عنصر هوایی میل کردن است به شهوات نفسانیه و خواهشات باطله و بسیار ملالت کردن و تنگدلی و غمگین شدن و تغییر کردن از حالی به حال دیگر. هرگاه که سالک ذکر سلطان بر لطیفه قالبی جاری کند تا که عادت راسخه او گردد این اخلاق مذمومه او به محموده بدل می شود که ضد این اوصاف باشد مثل عدم توجه به شهوات و فراخ دلی و فرحت اسلامی و خوشحالی دینی و علامت صفایی . و عبور از عنصر هوایی این است که سالک در حالت خواب یا مکاشفه می بیند که به هوا پرواز می کند به بالا طیران می کند یا پایین می آید و مانند اینها. عنصر چهارم ، در عنصر آتش غضب و تکبر و استعلاء و طلب کردن جاه و ریاست و رفعت است هرگاه که سالک ذکر قالبی عادت دایم خود گرداند، این اوصاف مذمومه به محموده بدل می شود، مثل حلم و تواضع و شکستگی و مرافقت (همراهی) و خموله (گمنامی) و

غیر از این ها و علامت صفایی . و عبور از عنصر ناری این است که سالک در خواب یا مکاشفه می بیند که چراغها و مشعله و اشیای روشن کردن و برقهها و اشیای محرقه وبعد از آن که عناصر اربعه به توجه مرشد مکمل و به دوام ذکر قالبی پاک و منور شود. پس این به صورت حال به طرف اصل خود سیر می کند که اصل ایشان اصل لطایف عالم امر است و اصل هوا ، اصل روح است و اصل آب، اصل سراسر است و اصل آتش، اصل خفی است و اصل خاک، اصل اخفی است هرگاه که به اصول خود وصل شود پس از اصل به اصل اصل رجوع می کند تا که به عین ثابت می رسد و به واسطه عین ثابت به مبدء تعیین خود وصل می شود که صفات ذاتیه و در ما بین صفات ذاتیه، صفت علم است و صفات شیونات ذاتیه و در ما بین صفت کلیم است و صفات سلبیه و شأن جامع است و پس از وصال باز هر یکی در اسم صفت مربی خود فنا می شود. باز به ترتیب مذکور آن را ابراهیمی المشرب و موسوی المشرب و عیسوی المشرب و محمدی المشرب می گویند و اثر مرتب در این لطایف



عشره بعد از تصفیه در حین فنا این است که هرگاه که پنج لطایف عالم خلق به اصل خود که فوق العرش اصول لطایف عالم امر است، همان اصول لطایف عالم امر، اصول لطایف عالم خلق است وصل شود پس به ترتیب مذکور به مربی خود وصل می شود و فنا در تجلیات مربی خود می شود و فنا لطیفه قلب در تجلی صفات افعال الهیه است.

در این وقت از نظر سالک افعال تمامی مخلوقات، سلب می شود به غیر از فعل و فاعل حقیقی دیگر چیزی در نظر او نمی آید و این حالت در مراقبه فنای لطیفه قلب حاصل می شود.

و فنای لطیفه روح در تجلی صفات ثبوتیه است در این وقت سالک می بیند که صفات تمامی مخلوقات از ایشان سلب شده است و به حق تعالی - جل شأنه - منسوب شده است بلکه وجود او وجود تمامی مخلوقات و ممکنات منفی و نیست می کند و وجود واجب الوجود - جل شأنه - را مثبت و قایم و دایم می بیند و این حالت در مقام مراقبه فنای لطیفه روح میسر می شود و فنای لطیفه سر در تجلی صفات شیونات ذاتیه است. در این وقت سالک وجود خود را در وجود حق تعالی  $\Psi$  مضمحل و غلط شده و کوفته شده می بیند و این حالت در مراقبه فنای لطیفه سر حاصل می شود.

فنای لطیفه خفی در صفات سلبيه است در این وقت سالک تفرید و تقدیس کامله از مظاهر جمیع از عوالم کلیه برای خداوند صمدیه - جل علی شأنه - می کند و این حالت در مراقبه فنای لطیفه خفی حاصل می شود و فنای لطیفه اخفی در مرتبه شأن جامع می شود و در این حالت در حین فنای سالک متخلق به اخلاق الهیه می شود و می گویند که ولایت لطیفه اخفی، ولایت سیدنا و نبینا  $\rho$  است.

و فنای این لطایف بعد از دایره امکان پیش از ولایت صغری است .  
هرگاه که سالک راه خداوندی - جل شأنه - این هفت سبق که مشتمل بر ده  
لطایف است به کمال رسانیدند و به ترتیب مذکور شغل و کسب طریقت از  
نزد پیر کامل و مکمل تعمیل نماید پس خرق جمیع حجب ظلمانی و نورانی که  
در اندک زمانی مثل برق پاره می شود و به وصل عریانی و تجلی ذاتی برقی  
دایمی بهره یاب و مستعد می شود چه حق تعالی  $\Psi$  را حجابات ظلمانی  
و نورانی هفتاد هزار هست . این حجابات که هفتاد هزار هست به کسب  
سبقات هفتگانه که پنج از عالم امر است و دو که یک نفس و دوم ذکر  
سلطان و لطیفه قالبی است، قطع می شود و به تکمیل هر لطیفه ده هزار  
حجابات قطع می شود. مثلاً به کسب لطیفه قلب، ده هزار و به کسب لطیفه  
روح، ده هزار و به کسب لطیفه سر، ده هزار و به کسب لطیفه خفی، ده هزار  
و به کسب لطیفه اخفی، ده هزار و به کسب نفس، ده هزار و به کسب لطیفه  
قالبی ده هزار قطع می شود. جمله هفتاد هزار می شود و جمله طریقه انیقه  
عالیه نقشبندیه مجددیه امانیه ، فقط هفت قدم است. پنج قدم در عالم امر  
و دو قدم در عالم خلق است. پس از قطع این هفت قدم مذکور به فنای  
فی الله و بقای بالله مشرف می شود و به درجه عالی و ولایت خاصه رسیده  
می شود و این لطایف عشره و مذکوره که از طبقه مکنونات به درجه  
موجوبات می رسد به ذریعه اعیان ثابته وصل به مربی خود می شود و  
تفصیل اعیان ثابته و تنزلات خمس و حضرات این است که مرتبه ذات  
مطلقه مجرده الله تعالی - جل شأنه - مسمی به احدیت ولا تعین است.  
پس صوفیه صافیه کرام - علیهم الرضوان - به ذریعه علم لدنی  
و علم مکاشفه برای خداوند متعال تعینات خمس و حضرات خمس و تنزلات  
خمس، مقرر کرده اند و از آن در مرتبه وجوب ثابت کردند و سه از آن در

مرتبه امکان و آن دو تعینات که در مرتبه وجوب مقرر کرده اند مسمی به وحدت و واحدیت است و هر دو در مرتبه علم است مگر وحدت اطلاق بر علم اجمالی خداوند متعال  $\Psi$  می کند و واحدیت اطلاق بر علم تفصیلی خداوند متعال  $\Psi$  می کند و همان سه تعینات و تنزلات که در مرتبه امکان ثابت کرده است، آن عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجسام است و برای هر انسان، یک عین ثابت در علم الهی است و این جسم کثیف انسانی که در این عالم ظلمانی است، مثل عکس و سایه برای آن عین ثابت است و آن عین ثابت مثل سایه و عکس است برای اسمی از اسمهای الهی. پس جسم کثیف انسانی متعلق به عین ثابت شده و عین ثابت متعلق به اسم الهی شده است و آن اسم الهی که تعلق عین ثابت به این شخص از افراد انسان به او شده است، همان اسم تعین و تربیه این شخص معین از افراد انسان است و از این سبب تعبیر عین ثابت به مادر و تعبیر اسم الهی به پدر کرده اند. چنانچه برای ظهور هر انسان در عالم اجسام و عالم ظلمانی به پدر و مادر ضرورت هست که بدون پدر و مادر ظهور وجود انسان، غیر ممکن و یا غیر معتاد است، همچنین در عالم ارواح و عالم مثال و عالم قدس انسان را به مظهر و مربی ضرورت است.

زیرا که روح انسانی از قید نفس حیوانی و عوایق جسمانی و علایق دنیاوی خلاص کردن و نفس اماره و هواء متبعه و عناصر اربعه کثیفه و هیكل جسمانی منکدره اصلاح کردن و نورانی ساختن و از امراض معنوی خلاص شدن و از قظام طفولیت به حلم ربوبیت رسیدن و از طبقه ظلوم و جهولیت به درجه قرب و صلت و علم و معرفت رسیدن و پس رجوع قهقری به دعوت خلق الی الحق سرافراز شدن به غیر از اسباب و ذرایع، ممکن و یا معتاد نیست. البته مربی کامل و مرشد واصل و مظهر دایم و وسایل اتم و ذرایع اکمل می خواهد.

خداوند حکیم وعلیم برای تکمیل مراتب انسانیت و تتمیم منازل عبودیت و حصول قرب الهیه برای هر شخص از افراد انسان اسباب و وسایل در عالم اجسام و عالم ارواح و عالم قدس و غیره مقرر کرده اند. چنان چه در عالم اجسام برای تکمیل مراتب و ادای حوایج جسمانیه مقرر کرده اند به مثل مادر و پدر برای ظهور وجود او و تربیت او تا وقت تکمیل عقل و حلم یک سبب ظاهر است و هكذا برای تعلیمات دینی و دنیایی و سیاسی معلم و مکتب و مدارس و غیره اسباب ظاهری است مرتکب مراتب جسمانیه و اولیای کرام و مشایخ عظام - رحمهم الله - را حق تعالی - جل شانہ - علم باطنی و علم لدنی و علم قلبی و علم مکاشفه عنایت فرموده اند پس به منظور آیه کریمه [وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ] <sup>۱</sup> و اما به نعمت پروردگار خود خبر ده از بحر علم بی پایان خود به طور رمز و اشاره به حکم ضرورت، چیزی به سالکان و مریدان و مخلصان خود که از اعیان ایشان شمرده می شود، اظهار می کند تا که راه روندگان خداوند متعال و سالکان و طالبان یزدان - جل شانہ - از نکات و اشارات رموزات و هدیایات ایشان نفع کامله و علم وافره حاصل کنند. جمله از نکات ایشان - رَحِمَهُمُ اللهُ - این تنزلات خمسہ و عین ثابتہ است و گفته اند که عین ثابتہ به مثل مادر انسان است که تربیت او در اوطان امکان می کند که مانند خانه ای است پر شده از ظلمت و کدورت و اسم الهی که عین ثابتہ این شخص متعلق اوست به مانند پدر است مرعین ثابتہ را، تربیت این عین ثابتہ در طبقه و حصه موجوبات می کند که تمامی نورانیت و قرب رب العزت است.

✓ شعر:

وَكَلَّتْ أُمِّي أَبَاهَا وَ دَامِنُ عَجَبَاتِيْ

وَ أَنَا طِفْلٌ صَغِيرٌ فِي حُجُورِ مُرَضَّعَاتِيْ

مادرم پدر خود را زاییده است و این از عجایب من است در حالیکه من بچه ای کوچک در بغل دایه هایم هستم .

« و عین ثابتۀ اسم الهی را در خارج ظاهر کرد . زیرا که ظاهر کردن تأثیر اسم الهی در خارج برای تربیت اجسام است به واسطه عین ثابتۀ و این ظهور را تعبیر به ولادت کرده اند و مراد از حجور مرضعات ، حجور اسمای الهیه است زیرا که مر بی اعیان ثابتۀ همین اسمای الهیه است که در مرتبۀ و احدیت است و این تنزلات خمسۀ ، به طور کشف صحیح و اجتهاد جید و شهود از بحر علوم غامضه و اسرار الهیه برای تسهیل فهم و ادارک سالکان راه خداوند متعال – جل شأنه – و ترغیب طالبان خداوند متعال – جل شأنه – اظهار کرده اند که بدون تعیین تنزلات خمسۀ ، تفهیم سالکان و تعلیم طالبان وصال الهیه به طرف وصول الی الله و راه فنا و بقای مشکل و یا غیر ممکن بوده است و اگر نه در حقیقت حق تعالی و تقدس از تنزل مرتبۀ به مرتبۀ دیگر منزّه و پاک است نه او را تعیین است و نه او را ادارک ».

فَسُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ بِذَاتِهِ وَلَا بِصِفَاتِهِ وَلَا فِي الْأَسْمَاءِ بِحُدُوثِ الْكَوْنِ.

پس پاک است ذاتی که با ذات و با صفات خود تغییر نمی کند و در اسمهایش با به وجود آمدن موجودات تغییر ایجاد نمی شود. از این رو به این تنزلات خمسۀ به ذات اقدس خداوند متعال – جل شأنه – هیچ تغیر و تبدیل از این نرسیده زیرا که حق تقدس و تعالی که اراده تخلیق عالم کرد خاص برای معرفت ذات پاک مقدسه خود کرده و حال آنکه هیچ مناسبت ما بین

خداوند تعالی و ما بین عالم نیست آیه کریمه [إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ عَنِ الْعَالَمِينَ] <sup>۱</sup>  
 «هر آینه خدا از عالمیان بی نیاز است.»

پس حق تقدس و تعالی به محض فضل و کرم خود از مرتبه احدیت صرفه به مرتبه وحدت تنزل کرد که آن مرتبه اسما و صفات الهی است. مجملًا باز به مهربانی و رأفت تامه خود از مرتبه وحدت به مرتبه واحدیت تنزل کرد که آن مرتبه اسما و صفات است مفصلاً و این مرتبه را مرتبه اعیان ثابته و ظلال الاسما و الصفات می گویند. از سبب تنزل و ظهور خداوند متعال تقدس در مرتبه دوم و دایره امکان که به ظل الظل مسمی است به آن سبب که ظهور تجلی اسما و صفات در مرتبه ثالثه شده است، مثلاً یک شخص به مقابل آینه می ایستد صورت این شخص به طور کمال در این آینه معلوم می شود. پس دیگر آینه به مقابل این آینه شد همین طور آینه اول درین آینه دوم هم معلوم می شود هکذا در آینه سوم و چهارم و به صورت این شخص هیچ نقصان نمی رسد. چرا که صرف ظهور عکس و نقش صورت او در آینه متعدده شده و نه تقسیم ذات این شخص. مشایخ عظام - علیهم الرضوان - این ظهور عکس و صورت را تنزل و ظل می گوید و به این تنزل و ثبوت ظل به ذات اقدس خداوند متعال هیچ تغییری و هیچ تبدیلی و هیچ نقصان عارض نمی کند، وَاللَّهُ أَعْلَمُ وَعِلْمُهُ أَتَمُّ.

**سبق هشتم:** نفی و اثبات است که مشتمل بر تمام لطایف عالم امرو لطایف عالم خلق است و این درووقوف عددی و ذکر نفی و اثبات می گویند و کیفیت اجرای او این است که اول چیزی که در خزانه خیال و باطن دارد از ادراکات و شعورات و غیره تمامی رادر قعر القلب محفوظ کند و خود را از تمامی اشتغالات فارغ سازد. پس خطرات شیطانیه و هواجس نفسانی را

۱ - سوره عنکبوت آیه ۶

از باطن خود فارغ کند به خروج نفس خود از بینی تا که باطن او برای نفی و اثبات متوجه شود. پس زبان در کام بالا چسبانیده و هردولب به لب و دندان به دندان چسبانیده و نفس به زیر ناف بند کرده باشد تا که قطع هوا جسد نفس و تسخیر باطن و جمع کردن عزیمت برایش حاصل شود. پس لفظ (لا) را از ناف کشیده به صورت خیال یک خط مستطیل و مستقیم تصور کرده باشد تا که به پیشانی می رسد با معنی او که نفی است و لفظ (اله) تصور و ملا حظه نماید پس این خط را بکشد از پی شانه تا دوش راست. باز لفظ (الا لله) تصور و ملا حظه نماید پس این خط را از سر دوش خود بر تمامی لطایف خمسه کشیده بر دل صنوبری زده باشد به شهادت تامه تا که تأثیر ذکر در لطایف خمسه و تمامی جوارح بدن، ظاهر شود و به ترتیب مذکور محبوس نفس تکرار کرده باشد تا که نفس او تنگ می شود. بعد از آن به عدد و تر لفظ (محمد رسول الله) به زبان خیال و تصور نه به زبان سر بگوید و نفس خود را از بینی بکشد در خواندن کلمه توجه به معنای آن شرط اول است و در جانب نفی که کلمه (الا) است لا معبود تصور نماید اگر مرید مبتدی بود و لا مقصود تصور نماید اگر متوسط بود و لا موجود تصور نماید اگر منتهی بود. و در جانب اثبات، اثبات ذات پاک خداوند متعال - جل شأنه - تصور نماید اگر ذاکر منتهی بود در لحاظ معنی (لا) جان خود و تمامی ممکنات و موجود را منفی و نیست و نابود کند و ثبوت ذات مقدس واجب الوجود الهی نماید و شرط دوم این است که پس از چند بار این دعا را به نهایت تذلل و عاجزی به زبان خیال بگوید: «إِلَهِي أَنْتَ مَقْصُودِي وَرِضَاكَ مَطْلُوبِي فَأَعْظِنِي مَحَبَّتَكَ وَ مَعْرِفَتَكَ» به زبانی که می فهمد و می داند به آن زبان بگوید و همین کلمه طیبه شریف را تکرار کند تا که حرارت ذکر الهی بر تمامی بدن او احاطه کند و برایش اضطراب و ظهور سکونت و فراخی باطن و استغراق تمکن و حالت

بسط حاصل شود و آب شدن بدن ظلمانی و ظهور تأثیر استهلاک جسمانی و ظاهر شدن ستاره ها محود ذات الهی از نتایج این ذکر است و در حبس بسیار مفادات است مثل تسخیر باطن و جمعیت ونفی کردن هواجس نفسانی و حرارت قلب و حصول شوق و ذوق ونفی خواطر شیطانی و رقت قلب و ترقی محبت و موجب کشف نیز خواهد شد.

و نفّس بندی به تدریج زیاد کند. مثلاً این کلمه طیبیه نفی و اثبات به ترتیب مذکور اول یک مرتبه بخواند و نفس خود بکشد. باز سه مرتبه بعد نفس بکشد تا که به بیست و یک مرتبه رسد. پس بیست و یک مرتبه و یا بیشتر از آن حصول نتایج روی به ظهور می کند اگر نکرد یقین کند که عمل او باطل است باز از سر بگرداند تا که به ترتیب مذکور به بیست و یک مرتبه می رسد و آن طرف باطن به طرف حق سبحانه و تعالی می شود و تصفیه باطن و تزکیه بدن و تطهیر و تنویر جمیع لطایف حاصل می شود تا که لطایف او باز روی به اصل خود می کنند و همه لطایف عشره را عروجی به طرف وصول خود دستیاب شود و نگویند که عروج و نزول به لطایف خمسّه امر و لطیفه نفس متصور است نه به لطایف اربعه. یعنی عناصر اربعه زیرا که مراد از عروج غالب طهارت هر عنصر است از اوج تکبر و ترفع و خود بینی و از حضيض پستی و دنائت و رذالت و غیره اخلاق مذمومه و متصف شدن است به مجاهد و جذبات الهی بروی جاری می شود حتی که از فرط جذب و محبت و زیادت عشق مذکور - جل شأنه - هم از وی فراموش شود بلکه به حضور محض مشرف شود.

✓ ایات:

چون باده شوق تو کند براقی      گردد تن و روح جمله مست ساقی  
تن مست شراب و روح مست ساقی      آن گردد فانی و این گردد باقی



سالک سعید، مدارج امکانی را به مدد او قطع می نماید و عارف خوش نصیب، به معارف وجوبی به برکت او ارتفاع می فرماید و اوست که از تجلیات افعال به تجلیات صفات می برد و از تجلیات صفات به تجلیات ذات می رساند.

✓ بیت:

تا به جاروب لا نروبی راه      نرسی در سرای الا الله  
و برای دور کردن رذایل و ازاله ذمایم که در باطن رسوخ یافته و متمکن گشته مثل حسد و کینه و خست و دناءت و عجب، نخوت و غرور و ریا و کبر و غیظ و غضب و بی صبری و بی قناعتی و امثال آن این کلمه طیبه از بس نافع تر است به نوعی که به وقت (لا اله) گفتن انتفاء آن خصلت بد خود کند که از آن رستگاری طلب دارد و از (الا الله) طالب حب پروردگار - جل شأنه - باشد مثلاً برای زوال حسد گوید (لا اله) یعنی نیست حسد در من الا الله مگر محبت پروردگار - جل شأنه - به حضور و بسیار عاجزی بگوید تا آن ذمایم زایل گردد و باطن به وجه کلی تصفیه و مطهر گردد. تا سالک به دولت حضور و آگاهی و به فنای نفس و تهذیب اخلاق مشرف نشده است غیر از نماز فرض و واجب و سنت مؤکده اشتغال به نوافل و تلاوت قرآن مجید و اوردن و اذکار لسانی و ادعیه صحیح نیست. آدمی تا به مرض قلب مبتلا است، هیچ عبادتی او را نافع نیست بلکه صفر است لهذا اولاً ساحت سینه خود را از رذایل صاف کند و دولت حضور و آگاهی را حاصل کند که اعلی ترین اذکار است بلکه مقصود از اذکار همین کار است حضرات نقشبندیه مجددیه - قدس الله اسرارهم العلیه - بعد از حضور دولت آگاهی و دوام حضور الهی اشتغال به امور یقینی و علوم دینی می فرمایند. به ذکر شریف لسانی و تلاوت قرآن مجید و مطالعه احادیث نبویه - عَلَی صَاحِبِهَا

السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ - و درود شریف و نماز با نیاز استغفار و تحمید و تکبیر، اوقات شریفه خود را معمور دارند.

✓ رباعی:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است

تعلیم کن اگر تو را دسترس است

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو

در خانه اگر کسی است یک حرف بس است

✓ بیت:

دردم از یار است و درمان نیز هم      دل فدای او شدو جان نیز هم

حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه را به اعتبار درجات قایل آن

است هر چند گوینده عظیم تر، ظهور برکت آن بیشتر. مرید مخلص که این

هشت سبق را طی نموده که مشتمل بر لطایف عشره است تا تهذیب لطایف

و تصفیه ایشان به توجه شیخ مقتدا و ذکر یزدان - جل شانه - حاصل شود

پس به مراقبات اشتغال فرماید زیرا تمامی طریقت سه چیز اند: ذکر و فکر

که به مراقبه مشغول است و رابطه پیر واصل را هنما که بدون مرشد واصل،

رفتن برین راه غیر ممکن است. تا این سبق هشتم طبقه اذکار است که اسم

ذات و نفی و اثبات است و این طیف اذکار اسم ذات و نفی و اثبات به منزله الف

و باء برای کودکان است. و تعلیم علم لدنی هنوز باقی است و تعلم علم لدنی

در باقی سبقات این طریقه انیقیه شریفه مجددیه معصومیه امانیه حاصل

می شود مثل مراقبات فنای لطایف و ولایت صغری و ولایت کبری و علیا

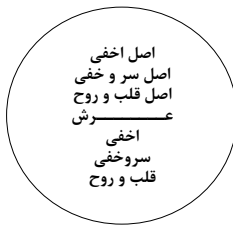
حتی که به دایره لاتعین و سیف القاطع و قیومیت می رسد که آخر سبقات

طریقه شریفه مجددیه است. پس به طبقه اولیای کاملین و مکملین و مرشدین

واصلین می رسد و این طریقه شریفه نقشبندیه از بین طرق ثلاثه یک طریقت افضل است.

**سبق نهم:** اول مراقبات و قوف قلبی است طریقتش این است که توجه به سوی قلب خود نماید و توجه قلب به ذات الهی کند و منتظر فیض الهی باشد و دل را از خاطر نگهدارد تا خواطر غلبه نکنند و این را نگهداشت گویند.

**سبق دهم:** مراقبه احدیت است نیتش این است « فیض می آید از ذاتی که جامع جمیع صفات کمالات و منزله از جمیع نقصانات است خاص بر لطیفه قلب من »



و چون دل را حضور و جمعیت و خطره تا چهار ساعت حضور نکند علامت تمامی قطع دایره امکان که آن را دایره اول گفته اند که ظل ظل اسماء و صفات است و بعضی دیدن انوار را علامت قطع دایره

دانسته اند نیمه دایره امکان از زمین تا عرش نیمه دیگر تا بالای عرش است. دایره امکان این است. بدان که هر لطیفه عالم امر را اصلی است فوق العرش تا به اصل خود نمی رسد فنای او حاصل نمی شود. چنانچه اصل قلب، افعال الهی است و اصل روح، صفات ثبوتیه و اصل سر، شیونات ذاتیه است اصل خفی، صفات سلبيه است و اصل اخفی، شأن جامع است پس به لحاظ این اصول نیز مراقبات می کنند.

**سبق یازدهم:** مراقبه فنای قلب است طریقتش اینست که قلب خود را مقابل قلب مبارک آن حضرت رسالت پناه قرار داده، به جناب الهی عرض نموده و چنین نیت کرده باشد « الهی تجلیات صفات فعلیه خود را که القا کردی از قلب مبارک حبیب خدا حضرت محمد  $\rho$  بر قلب آدم - صفی الله - به واسطه پیران کبار بر قلب من القا کن » پس فنای

لطیفه قلب در تجلی افعالی خواهد شد در این وقت افعال خود و افعال جمیع مخلوقات از نظر سالک مختلفی می شوند بجز فعل یک فاعل حقیقی - جل شأنه - در نظرش هیچ نمی آید. ولایت قلب را ولایت آدمی گویند و سالکی را که از راه این ولایت واصل شود، او را آدمی المشرب می گویند.

**سبق دوازدهم:** مراقبه فنای روح است هم چنان روح خود را مقابل

روح مبارک حبیب الله حضرت محمد مصطفی ρ کرده باید به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کرده باشد «الهی تجلیات صفات ثبوتیه خود را که القا کردی به روح مبارک حبیب خدا حضرت محمد ρ و از روح مبارک او به روح سیدنا نوح و حضرت سیدنا ابراهیم - علیهما السلام - به واسطه پیران کبار به روح من القا کن.» پس فنای لطیفه روح در صفات ثبوتیه است. این وقت سالک، صفات خود را از جمیع ممکنات مسلوب ساخته نسبت آنها را به حضرت حق I نماید سالکی که از این راه واصل مقصود گردد او را ابراهیمی المشرب می گویند.

**سبق سیزدهم:** مراقبه فنای سر است چنانچه سر خود را مقابل سر شریف آن حضرت رسالت پناه محمد رسول الله ρ نماید و به جناب الهی عرض نموده و چنان نیت کند «الهی تجلیات شیونات ذاتیه خود را که القا کردی بر سر مبارک حبیب خود حضرت محمد ρ و از سر او بر سر موسی و به واسطه پیران کبار بر سر من القاء کن» سالکی که از این راه ولایت واصل حق - جل شأنه - شود او را موسوی المشرب گویند. سالک این وقت ذات خود را در ذات حق مضمحل و مستهلک می داند و فنای سر در شیونات ذاتیه می باشد.

**سبق چهاردهم:** مراقبه فنای خفی است هکذا به ترتیب مذکور عمل نماید و نیت کند «الهی تجلیات صفات سلبيه خود را که القا کردی بر لطیفه

خفی مبارک حبیب خود حضرت محمد P و از لطیفه خفی آن حضرت بر لطیفه خفی حضرت سیدنا عیسی - علیهما السلام - به واسطه پیران کبار بر لطیفه خفی من القا کن.» سالکی که از این راه واصل حق سبحانه شود او را عیسوی المشرب گویند در اینجا فنا در صفات سلبیه می باشد تفرید و تجرید حق سبحانه از جمیع عالم در این مقام، مشهود سالک می شود.

**سبق پانزدهم:** مراقبه فنای اخفی است به ترتیب مذکور عمل نماید و چنان نیت کند «الهی فیض تجلیات شأن العلم و شأن جامع خود را که القا کردی بر لطیفه اخفی مبارک حبیب خود حضرت محمد P به واسطه حضرات پیران کبار بر لطیفه اخفی من القا کن» سالکی که از این راه واصل گردد او را محمدی المشرب می نامند و تخلق به اخلاق الله - جل شأنه - در این مقام سالک را جلوه گر می گردد.

✓ **مصرع:** تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

**سبق شانزدهم:** مراقبه دایره ولایت صغری است مورد فیض در اینجا لطیفه قلب است نیتش چنان کند «فیض می آید از ذاتی که همراه من است و بیچون و بیچگون است منشاء دایره ولایت صغری که ظل اسماء و صفات است خاص بر لطیفه قلب من» مفهوم آیت شریفه [وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ]<sup>۱</sup>

معیت حق تعالی را همراه خود در هر ذره از ذرات ممکنات در لحاظ داشته، مشغول باشد در این مقام ذکر به تحلیل لسانی با توجه قلبی و توجه قلب با حق سبحانه با لحاظ معنی فایده تمام دارد. این دایره ثانی است و دایره ظلال اسماء و صفات است از این جهت ولایت صغری می گویند که ولایت اولیاء است. در این جا سیر در تجلیات افعال الهی می شود و

۱ - سوره حدید آیه ۴ «و او با شماست هر جا که باشید.»

توحید وجودی و شوق و ذوق و آه نعره و استغراق و بیخودی و دوام حضور و نسیان ماسوی که عبارت از فنای قلب است در اینجا حاصل می شود.

**سبق هفدهم:** مراقبه دایره ولایت کبری است که ولایت انبیا- علیهم السلام - است و این دایره متضمن سه دایره و یک قوس است و دایره اولی مراقبه اقربیت است. نیتش این است: « فیض می آید از ذاتی که از رگ جان من نزدیک تر است منشاء دایره اولی ولایت کبری که اصل اسماء و صفات است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر » مفهوم آیه شریفه [وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ]<sup>۱</sup> «و ما از رگ گردن به آدمی نزدیکتریم.»

و مورد فیض در اینجا لطیفه نفس همراه لطایف خمسه عالم امر می باشد و در اینجا ذکر تحلیل لسانی و یا خیالی نیز مفید است. عروج لطایف خمسه تا همین دایره است .  
نصف سافل این دایره مشتمل بر اسماء و صفات زائدتین است و نصف عالی آن مشتمل بر شیونات ذاتیه است .

**سبق هیجدهم:** مراقبه دایره ثانی ولایت کبری است که مسمی به دایره محبت اول است نیتش این است: « فیض می آید از ذاتی که مرا دوست می دارد و من او را دوست می دارم منشأ دایره ثانی ولایت کبری که اصل دایره اول است خاص بر لطیفه نفس من ».

مفهوم آیه شریفه [يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْهُ] «خداوند ایشان را دوست می دارد و ایشان او را دوست می دارند.» و مورد فیض در این دوایر فقط لطیفه نفس است.

**سبق نوزدهم:** مراقبه دایره ثالث ولایت کبری است مسمی به محبت ثانی است نیتش نیز چنین است: « منشاء دایره ثالث ولایت کبری که اصل دایره ثانی است خاص بر لطیفه نفس من». مفهوم آیه شریفه [يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوهُمْ] <sup>۱</sup>

**سبق بیستم:** مراقبه دایره رابع ولایت کبری است که مسمی به قوس است نیتش نیز چنین است « فیض می آید از ذاتی که من محب اویم و او محب من است منشاء دایره رابع ولایت کبری اصل دایره ثالث است که مسمی به قوس است خاص بر لطیفه نفس من»



**سبق بیست و یکم:** مراقبه اسم ظاهر است که مشتمل بر دایره ولایت صغری و دایره ولایت کبری است. نیتش چنین است: «فیض می آید از ذاتی که بیچون و بیچگونه است و مسمی به اسم الظاهر است خاص بر لطیفه نفس من مع لطایف خمسه عالم امر» سیر در این جا در تجلیات صفاتی است بدون لحاظ ذات.

**سبق بیست و دوم:** مراقبه دایره ولایت علیا است که مسمی به اسم الباطن است و ولایت ملایکه عظام است - علیهم السلام - نیتش چنین است: «فیض می آید از ذاتی که مسمی به اسم الباطن است منشاء دایره ولایت علیا خاص بر عناصر ثلاثه که باد و آب و آتش است بدون عنصر خاک» و مورد فیض در عناصر ثلاثه می باشد. ذکر تهلیل و صلوت نافله در اینجا موجب ترقی است. عروج و نزول و توجه به حضور عناصر ثلاثه را حاصل می شود و باطن را وسعت عجیب در باطن به هم می رسد و مناسبت به ملایک کرام پیدا می شود و ملایک کرام وی را ظاهر خواهد شد و اسراری که لایق استتار است، ادراک خواهد کرد. سیر در اینجا در شیونات و اعتبارات است.

شیون اسمی را گویند که ذات و صفت به هم مختلط باشد چون علیم، کلیم و قدیر یعنی ذات من له العلم و الکلام و القدره و سیر در اسم باطن در صفات خالصه می باشد بدون لحاظ ذات، چون علم و کلام و قدرت و غیر. و ذلك فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر، و السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن. و آن ثابت است پس سیر کردن در علم، سیر کردن در اسم ظاهر است و سیر در علیم سیر کردن در اسم باطن می باشد. به فضل الله تعالی میسر می شود و گویا پرنده ای بود بی پر و بال اکنون او را دو جناح و





بال طیران موجود شد که یکی اسم الظاهر است و دیگر اسم الباطن. الحال می تواند که به طرف عالم قدس که ذات بحت است، طیران نماید.

**سبق بیست و سوم:** مراقبه در کمالات نبوت است و مورد فیض لطیفه عنصر خاک است نیتش چنین است: « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات نبوت است خاص بر عنصر خاک من ». حال و مقام و بی تابی و شوق واضطراب در این جاذایل می گردد. نکارت و جهالت و وصل عریان حاصل می شود در اینجا وصول است، حصول نیست ✓ **بیت:**

اتصالی بی تکلیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس  
معارف و حقایق اینجا شرایع است این مقام از انبیا است و تابعان را  
از اولیاء الله به تبعیت و وراثت حاصل می شود.

**سبق بیست و چهارم:** مراقبه در کمالات رسالت است نیتش چنین است « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات رسالت است بر هیئت وحدانی من » و مورد فیض در اینجا تا آخر دایره لاتعین هیئت وحدانی سالک است که بعد ثبوت و تکمیل عنصر حاصل شده عروج و نزول و انجذاب، نصیب تمام بدن است و تلاوت قرآن مجید و صلوات نافله در کمالات ثلاثه و حقایق سبعة و غیر آن که من بعد پیش می آید، ترقی می بخشد. این دایره نسبت به دایره کمالات نبوت است چون مغز است و آن پوست است من بعد هر دایره فوقانی نسبت به دایره تحتانی لبّ و قشر است.

**سبق بیست و پنجم:** مراقبه دایره کمالات اولوالعزم است. نیتش این است: « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره کمالات اولوالعزم است خاص بر هیئت وحدانی من » تلاوت قرآن مجید

و اذکار و اشتغال که در صبح و شام و خفتن مأثور گشته از این شروع نماید فایده می بخشد.

**سبق بیست و ششم :** مراقبه دایره حقیقت کعبه ربانی است — زَادَ اللهُ

تَعَالَى شِرَافَتَهَا. که عبارت از ظهور سرادقات عظمت و کبریایی ذات الهی است. نیتش این است : «فیض می آید از ذات بحت که مسجود جمیع ممکنات و منشاء دایره حقیقت کعبه ربانی است بر هیئت وحدانی من.» در اینجا عظمت و کبریایی حضرت حق — جل شأنه — می شود و هیئتی عظیم بر باطن سالک غلبه می کند. و چون فنا و بقا به این مرتبه عظیم الشأن حاصل شود سالک خود را متصف باین شأن می یابد و توجه ممکنات به خود می داند.

دایره  
حقیقت  
کعبه ربانی

**سبق بیست و هفتم :** مراقبه دایره حقیقت قرآن مجید است

نیتش این است « فیض می آید از ذات بحت که مبدأ وسعت بی چون حضرت ذات است منشاء دایره حقیقت قرآن مجید است بر هیئت وحدانی من » و هر حرفی را از حروف کلام الله در می یابد و بواطن کلام الله در اینجا ظاهر می شود و برای قرائت قرآن تمام قالب زبان می گردد و در وقت قرائت قرآن مجید، زبان قاری حکم شجره موسوی پیدا می کند. علامت انکشافات انوار قرآن مجید غالباً در او ثقلت پیدا می شود بر باطن عارف و آیه کریمه [ اِنَّا سَأَلْنِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ]<sup>۱</sup> هر آینه ما بر تو فرمانی دشوار نازل خواهیم کرد اشارت به این معرفت دارد .

دایره  
حقیقت  
قرآن

**سبق بیست و هشتم:** مراقبه حقیقت نماز است نیتش این است « فیض



می آید از ذات بحت که کمال وسعت بی چون حضرت ذات  
است منشاء دایره حقیقت نماز است بر هیئت وحدانی من »

حقیقت قرآن مجید یک جزء حقیقت نماز است و حقیقت کعبه جزء دیگر  
است سالکی که از این حقیقت معظمه بهره می یابد در آن تَعْبُدَ اللَّهَ کَاَنَّكَ تَرَاهُ.

عبادت کنی خدا را گو یا که تو او را می بینی. در اینجا به وجه کمال روی

می دهد . و باین حالت شریفه حضرت خیر الانام p اشارت فرموده اند :

الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَاَيْضًا قَالَ : اَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ

فِي الصَّلَاةِ. نماز معراج مؤمن است. و همچنین فرمودند : بنده هیچ زمانی

مانند هنگام نماز به خداوند نزدیک نمی شود.

**سبق بیست و نهم:** مراقبه دایره معبودیت صرف است : نیتش این

است : « فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره معبودیت  
صرف است ». بر هیئت وحدانی من درین موطن وسعت نیز  
کوتاهی نماید و سیر قدمی تمام می شود و سیر نظری جلوه گر



می گردد و در امر قف یا محمد اشارت است به این کوتاه قدمی یعنی ساکن

باشی ای محمد p قدم پیشتر منه که فوق مرتبه حقیقت نماز در

مرتبه وجوب صادر است و مرتبه تجرد و تنزیه حضرت ذات تعالی و تقدس

است قدم را آن جا جولانگاهی نیست. حقیقت طیبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ در این مقام

ثابت می شود و نفی عبادت الهیه غیر مستحقه اینجا موجود می گردد

و اثبات معبود حقیقی که به جز او مستحق عبادت نیست در این جا جلوه گر

می گردد و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا می شود و

عابد از معبود کمابینگی جدا می شود .

سبق سیم: دایره حقیقت ابراهیمی است نیتش این است: «فیض

دایره  
حقیقت  
ابراهیمی

می آید از ذات بحت که منشاء دایره حقیقت ابراهیمی  
است بر هیئت وحدانی من» سیر در حقایق الهی موقوف بر

تفضل بود و در حقایق انبیا - عَلَیْهِمُ السَّلَامُ - موقوف بر محبت است. چنانکه  
حق سبحانه ذات خود را دوست می دارد. همچنین صفات و افعال خود را  
دوست می دارد که کدام از این افراد محبت و اعتبار دارد. یکی محبت و  
دیگر محبوبیت، ظهور کمالات محبوبیت ذاتیه در حضرت حبیب خدا p  
است و ظهور کمالات محبت ذاتیه در حضرت موسی کلیم الله است و  
ظهور محبوبیت صفاتی در حضرت ابراهیم خلیل الله و دیگر انبیا و مستحق  
است در این انبیا تابع حضرت خلیل الله و حبیب الرحمان محمد  
مصطفی p به امر [وَاتَّبَعَ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا] «پیروی کرد ملت ابراهیم را در  
حالتی که حنیف بود» پیروی کن کیش ابراهیم را حنیف شده به متابعت  
خلیل الله مأمور است. لهذا صلوات و برکات خود را تشبیه فرموده به  
صلوات ابراهیم و آنجا که تعلیم داده امت خود را بقول اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ  
وَعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّيْتَ عَلٰی إِبْرَاهِیمَ وَعَلٰی آلِ إِبْرَاهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ.  
اَللّٰهُمَّ بَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلٰی إِبْرَاهِیمَ وَعَلٰی آلِ  
إِبْرَاهِیمَ اِنَّکَ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ. و همین درود شریف به کثرت خواندن در این مقام  
ترقی می بخشد و محبوبیت صفاتی که در عالم مجاز عبارت از خط و خال و  
قد و عارض است جلوه گر می شود.

سبق سی یکم: مراقبه دایره حقیقت موسوی است که کنایه



از محبت ذاتیه صرف است نیتش این است: « فیض می آید از ذات بحت که محب خود است و منشاء دایره حقیقت موسوی است بر هیئت وحدانی من»

در این مقام کیفیت عجیب و قوت تمام جلوه گرمی شود و محبت ذات امر ذات خویش را ظاهر می نماید و درود شریف **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِهِ وَاصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ وَ عَلٰی الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ خُصُوْصًا عَلٰی كَلِمِكَ مُوسٰى** U در اینجا ترقی می بخشد.

سبق سی و دوم: مراقبه دایره حقیقت محمدی است که مسمی به



حقیقت الحقایق است نیتش این است « فیض می آید از ذات بحتیه که محب و محبوب ذات خود است منشاء دایره حقیقت محمدی خاص بر هیئت وحدانی من» در این مرتبه مقدسه فنا و بقا به طرز خاص روی می دهد و اتحاد خاص به آن سرور کاینات P میسر می شود. تابع به متبوع چنان شباهت پیدا می کند که اسم تبعیت از میان برخیزد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه می گیرد، از اصل می گیرد گویا که هر دو از یک چشمه آب می خورند و هر دو در رنگ شیر و شکرند و معنی رفع توسط که اکابر اولیا به آن قایلند اینجا معلوم می شود. در این مقام در جمیع امور و حرکات و سکناات دینی و دنیوی اتباع محبوب رب العالمین P بنا بر کمال مرغوب می شود و کثرت درود شریف در اینجا ترقی می بخشد. دو میم اسم مبارک محمد P یکی بر محبت و دیگر بر محبوبیت اشارت می فرماید و حقیقت محمدی که ظهور اول است و حقیقت

الحقایق است به این معنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیای کرام و چه حقایق ملائکه عظام - علیهم الصلاة والسلام - کالظل اند مر او را .

**سبق سی و سوم:** مراقبه دایره حقیقت احمدی است نیتش این



است: «فیض می آید از ذات بحت که محبوب ذات خود است منشاء دایره حقیقت احمدی است بر هیئت وحدانی من»

در این مقام انکشاف محبوبیت ذاتی می شود که عبارت از ظهور و ذات محبوب است به نظر ذات قطع نظر از صفات جمیله او که خط و خال و عارض و غیره می باشد چنانچه در دایره حقیقت ابراهیمی در میان محبوبیت صفاتی گذشته و در اینجا درود شریف **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاصْحَابِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَعَلٰی عَدَدِ مَعْلُوْمَاتِكَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ كَذٰلِكَ** . ترقی می بخشد .

**سبق سی و چهارم:** مراقبه دایره حب صرف است نیتش این است:



« فیض می آید از ذات بحت مطلقه که منشاء دایره حب صرف است خاص بر هیئت وحدانی من» بی رنگی و علو لازم این

مقام است به سبب قرب این مرتبه از ذات مطلق ولاتعین زیرا که اول چیزی که از ذات مطلق بر منصّه ظهور آمد حب است که منشاء ظهور ومبداء خلق مخلوقات است. چنانچه حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخُلُقَ لِأُعْرِفَ» گنجی پنهان بودم پس دوست داشتم که شناخته شوم . پس خلق کردم خلق را تا شناخته شوم. برین مدعا نص قاطع است در حقیقت، حقیقت محمدی همین دایره است آنچه اول ذکر شد ظل این حقیت است. و حدیث قدسی **لَوْ لَأَكَّ لَمَّا خَلَقْتُ الْفَلَكَ وَ لَوْ لَأَكَّ لَمَّا أَظْهَرْتُ**

الرُّبُوبِيَّةَ. «اگر تو نمی بودی آسمانها را نمی آفریدم و اگر تو می بودی خدایی خود را آشکار نمی کردم.» رمزی است از این ماجرا این مقام مخصوص به خاتم النبیین ﷺ است و حقایق انبیای دیگر در این مقام یافته نمی شوند.

**سبق سی و پنجم:** دایره لا تعین و حضرت اطلاق است. نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت که موجود است به وجود خارجی و منزّه است از جمیع تعینات بر هیئت وحدانی من» قدم را اینجا جولانگاهی نیست. سیر نظری البته می شود چون که حضرت ذات را انتها نیست نظر بیچاره حیران و سرگردان است تا به کجا نظر واقع شود.

دایره  
لا تعین

**سبق سی و هشتم:** مراقبه دایره سیف القاطع است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت که منشاء دایره سیف القاطع است خاص بر هیئت وحدانی من» در این مقام عالی وجود شریفی سالک بالکل قطع می شود مثل سیف القاطع شمشیر برنده و قطع کننده.

دایره  
سیف  
القاطع

**سبق سی و هفتم:** مراقبه دایره قیومیت است نیتش این است «فیض می آید از ذات بحت منشاء دایره قیومیت است خاص بر هیئت وحدانی من»

دایره  
قیومیت

این دایره به جای دایره کمالات اولوالعزم واقع شده است که او ولایت انبیای اولوالعزم است - علیهم السلام - و دایره سیف القاطع به جای ولایت کبری است که او ولایت اولیای - کرام علیهم الرضوان - است.

این بیان سبقات و مقامات حضرات ما نقشبندیه مجددیه معصومیه به طور نهایت اختصار ارقام شدند بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ اللَّهِ تَعَالَى و تبارک این مقامات عالیّه علی وجهما را به طور حقیقت و کمال نصیب ما و تمام اهل

اسلام گرداند. وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ نُورِ  
عَرْشِهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ρ آمِينَ. مسيرة السائرين ص ۱۶



